







بسم الله الرحمن الرحيم

بروایان برودن کاهی و فیضه بان حکمتی الهی واضح است که در هر عهد و زمان او ضلع برمان منتقل برین  
 و چون منتقل بر کام تکلیفشان کرد و خداوند بگانه که در این کار ظاهر و مختلف ضلع زمان است از فیض منتهمای خود  
 سعادت مندی امونید و در غرضه کیستی مبیوط الید کن که بر اسم مراحم و رفت بالتیام بر احاطت قلوب تمهیدگان برودان  
 و ذاق تنهای لیکانان بر جوادش را بشود عدالت شیرین ساز و صدق بنحال حال بر یون قال اعلمت بهت قدرده  
 قضا توان سکنه چشمه دارا در بان و شکرش هر چه چنگ حمت سیدان نام نکست که بر وقت است الهی روح و جنده سکنه  
 شاهای سس از نه رایت کشور کشانی بر از نه و نخت فیروز بخت جهان آدانی زور بار و بی عدم انگانی و بیبری و بی شمشیر  
 یکی ستانی مملکت کبری سس و روی از سوسم خدکش سطح زمین از هر خرسی بر سر کشید و بلند خنتری که اویم رخ  
 ملک شاکش سپهر برین شکم زد دیده فتح و ظفر تیغ بر شمشیر چون عرق کج بر متصل و از سندی بیخ بر شمشیر صورتش  
 بیولا منفصل در قلب گاه بر شمشیر قلوب اعدا قلوب بیروح و در آورد گاه در شمشیر سراج شاه الفیاب و جابوشان  
 بارگاه جلالتش بصلای ه روزه خدمت و صد سال خدمت نوید میس واری وحی که از ی کوشن جهانیان می  
 رسانند و خوان ساله ران بزم نوازش از سواد جهان که که کوند لذات کام بخش کام و در روز یک میخواستند

tarikhema.org

سرافزنی ده و در سیم صاحب کلاهی شد طراز لوامی شاهنشاهی شایسته فسر و اورنگ قانیته قمران سلسله جلیله  
 تر کمانیه ضرغام الله بر غضنفر العصر الحاقان الاعظم والقان الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش لوک ممالک هند  
 دوران خدیو جهان خسرو نادر نظر کرده لطف پروردگار ابرو سیف سلطان انا در پادشاه  
 افتخار است که بدینا نمایش در زلفانی و طبع مهر آسایش در دیده پروری خورشید شهنشاه موس قدر زمره ایلات از  
 لشکر کبیر تربیت کیمیاگری کتاب کز تش طلمای دست افشار کشته خورشید عنایت ازلی و مهر عالم فرورد شایسته کزلی  
 کور ذات اندهش با مقتضای مصلحت سخی در زبان خانه ابداع دست پرور صنم جمیل و قابل ستفاده فیض جنرل  
 ساخت بر مقتضای حکمت الهه استعداد و مادیات قابلیتش در پخت تا بهنگام یک خاک ایران آینه خون گستم و در  
 عرصه دوران هر سرکشی بگردن فرازی صاحب لوانی علم گشت چنانکه شاعر گفته ز جور و ظلم کار اهل ایران بسکه  
 در هم شد برای انتقام افتان و خلو مان مجتهد شد محنت سروری با مال شمن و آتش چهر و بیداد مخالف او  
 هر طرف بجز من هستی تر و خشک شعله افکن گردیده رسم لوک طوائف شیوع و فتنه و آشوب از حالی و سافل  
 وقوع یافت چنانکه از قند بارالی صفوان طایفه غلجه و در مرات ابدالی و در شیر و انات کزیه و در فارس  
 صفی میرزا نام مجهول القسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود و در بلوچستان همت بنا و سلطان محمد نام  
 مشهور بجز سوار و در جاکلی عباس نام و در کیدلان همیمل نام و در خراسان ملک محمود و یسنانی صاحب نامه و پنداره  
 کشته کرده و در میشه نیز آذربایجان را از یک سمت از آذربایجان تا سلطانیه و اهر و از یک طرف از کرانشه مان الی کرانه  
 منصرف شدند و در بیت هم از در بند تا از ندران جمیع دارالمرز را بحدیقه تصرف داده و در همچنین تر کمانیه صاحب خانی  
 بترابا که اکثر اوقات بقتله انگیزی و شورش مستاد بودند و الوار اختیار می فیلی و اگر او ارولان و اعراب جویره و  
 بنا در حتی کوه نشینان میان ولایت سر از اطاعت باز زده و آنها سرکشی کرده بفاو کزیه سیبعل الله بکمال  
 عشیه شرا و فرامی تا پریشان نشود کار بسیار نرسد حکمت الهه و اوردا و کز مقتضای ظهر و خلیفه است  
 آن خسرو فریدون فرک از لطف قهرش منظر آثار جلاله و جلالتیه قیامی از عقل سحر آفرین نقش غریب حکایت باج نکار  
 صنم حضرت باریت نموده کوکب بخت عبیدش را کوکبه آرای غرض جهان و هر تو طلعت مهر کز شش زار و شمشیر بخش دیده پرورد  
 جوان ساخت نقش کنج نهانی بود که در عاقبت اندیش از برای روزه بد خویش ذخیره گذاشته و با صدف زنا آورده  
 که سلطان قضا برای دفع خصوم حوادث و کین باز داشته بود چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر  
 پیوسته قبل از شروع بکار صادرات احوال آن جزازنده تخت و تاج بایراد حکایتی چند محتاج است لهذا کار کرده

tarikhema.org

این شکر فایز و طرازنده این تاریخ صدق شناسه محمد حسدی که از جا کران حضور و بعبیط و طابع ماسور است با کلهارجل  
اموری که در ایام سلطنت خاقان شهید معید آغاز دولت این شاهنشاه صاحب تائید بوقوع بیوست شروع نماید تا بر  
عالیان منکشف شود که ایران چگونه ایران <sup>شاه سلطان حسین</sup> ممالک صغیر و بزرگ بود که آنحضرت بمعماری عزم مستین آنویرانی را درست کردند  
کلهارجل بی کاشن فرسوده که از هجوم سبزه میکانه پنهان بلکه کوب کچین علاوه زمان بود و بچ آب رنگ از تازه کی بمرصه ظهور آورد  
سرگذشت محمد کل از نظری بنویسند **عند لیب کشفه** تر میگوید این انسان را هذا کتابنا نطق علیکم بالحق اوجمله  
استوایی که در عهد سلطنت خاقان مغندر برهنه زن هنگامه لک ایران شد اول طغیان میر و سوس غلجه و مقدمه قندهار بود که در سال  
هزار و صد و بیست و هجری مطابق سیمین میل بوقوع بیوست **تیسین** اینحال آنکه کرکین خان والی کرستان در آن  
ایوان بیگلر سکی قندهار بود که خسته که با اتفاق او در قندهار میبودند ابواب علی اعدالی باز و دست تسلط بر افغانه دراز کرد  
میر و سوس غلجه حاکم انگروه از جان بسته و از روی نظام بر گاه خاک شکوه آمد چون در اردوی پادشاهی کسی در دولت سراسری  
سلطنت داد و بی شایسته روی از اوت بر تافت بکله محطه شایسته در عین مراجعت تشیع امور و ملا حظت نزدیک و دور کرد  
وار و قندهار و در وقتیکه کرکین خان بعزم تشیه طایفه کاکرمی در سمرقند شیخ خارج قندهار بود بر سر اورینخته او را پستگیر ساخت  
و سراد خان نام نفعان که خشنی بود نامور نموده که با تمام کارش پرداخت بعد از این واقعه کچین در خان برادر زاده او پس از آن  
نسب کشته بجهت تخرابی غم باشوکت کسری جسم و افواج مختلفه از طوایف کرج و عرب و عجم منخیر قندهار تشیه میر و سوس  
شده جماعت ابدالی برات را که با افغانه غلجه مساعد بودند جمع و یکسال غلجه را محصور کرده نشست بالاخره از دست سوس  
تیر سرور پای غلجه گذاشته بعم خوش بیوست بعد از آن محمد زمان خان شالمو قورچی باشی این امر نامور کرده در زمان مدعی  
مراصل کرده تاریخیدن بقندهار زمان عشرتش رسید بعد از آن دگر بکار قندهار پرداخته نامقدمه برات نمودش ابدالی  
پدید آمد و میر و سوس بیست سال قندهار حکومت کرده بعد از آن عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته یکسال با حکومت پرداخت  
بعد از آن محمود ولد میر و سوس با چند نفر از خاصه او رنگ موافقت بخته او را مقبول ساخته خود لوای حکومت بر افراخت و دیگر  
شور شر افغانه ابدالی ساخته برات بود که در سال هزار و صد و بیست و هجری بمرصه ظهور آید تفصیل این احوال آنکه آنطایفه در عهد  
غلجه پیش و سابقا شصت هزار خانه وار کجایش میبودند عبد الله خان ولد جیات سلطان صدوزانی بعد از شنیدن و  
قندهار با اتفاق عبد الله ولد خود از زن آنکه کچین و خان شاکه حاکم ابدالی شد تا اینکه بقدری است که تغییر و تبدل در ایران راه نیست  
قندهار آن نمود و عبد الله خان با اول خود وارد برات شده در آن اوقات ایالت برات با عباسقلی خان شاکه میبود چون از آن حال  
عبد الله خان آنافساید غلجه میر عبد اسقلی خان او را با اولد شیخ حسن ساخته در حال آنحال آنکه شایسته برات با عباسقلی خان شوریده و او را بیخیز کرد

tarikhema.org

و بعد از آنکه این خبر عرض امناهی دولت رسید بجناب خان استاجلورا از دربارشاهی پایالت مامور  
 و روانه برات ساختند و مقارن این امور اسد الله با پدرش از مجلس فرار و بکوه دو شاخ فرست  
 شاخ سرکشی برافراشت نفسی که جمعیت افتاده قلعه اسفر از آنصرف و بعد از آن در یکفرسخی شهر با  
 جعفر خان حاکم برات جنگ کرده و او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چند می که محصورین از امداد  
 ناپوش گشته در غنچه و آشکار راه سازش و طریق آتیش زدن با افغانه گشوده در شب بیست و ششم ماه رمضان  
 سال ۱۰۱۲ هجری قمری بلدم من اعمال برات که در شهر محصور و در جزیره با افغانه بمکهستان بودند نزد بانها  
 ترتیب داده از سمت برج مشهور بر سر فیلیخانه که در درب عراق واقع است افغانه را بالا و افغانه نیز بر شهر  
 تسلط گشته و تیغ هتدیکشده بقدر اسکان بقتل و غارت شهر پر خستند و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه  
 افغانه اسفر از آمدن در شهر برات توقف و باندک قسمی کوسونیه و غنچه را بآن سرحداست مرغاب و باد غیر را  
 تا ما تصرف کردند پس اسد الله بفرستاده <sup>تافت</sup> که در سال قبل تصرف افغانه غلبه آورده بود افتاده شیبی علی الغضله  
 ابلاغار و بانز و بان بر برج قلعه صعود و سپا بر دی سگم حمله بر فراز حصار مقصود بر آمد و انولایت را ضبط  
 نموده مراجعت کرد و آن اشافتحالی خان ترکمان از دولت بهینه صفویه بسرواری مامور شده در توابع کوسونیه  
 کماقی فریقین واقع گشته تحت افغانه مغلوب و شب بهمت خوریان برگشته از آنجا که طالع قزلباشیه نامساعده  
 و تجار پندار و در ما غنچه متصاعده بود سردار با فوجی متعاقب ایشان گیت تهور برانگیخته با صد نفر کما بیش در  
 پشت صحرائی مشهور بر وزنگ بطایفه افغان بر خورده میاگان نه بریشان تاخته ایشان نیز چون صریف را خیره  
 و چشم پیرش را از بخار غرور تیره دیدند نفس کز بر زانغان کش و تیغ خوز بر زان میان کشیده سردار را با جمعی از  
 پیش از آن از لباس سستی عاری ساختند بعد از چند می محمود ولد میر سید بعزم سترواد فرار حرکت کرده باین فرار  
 و زمین را در محل موموم بدلارام با اسد الله جنگ نموده اسد الله بقتل سید محمود چون تصرف قلعه فرار را اجتناب  
 آتش نماند دید بان قتل اسد الله گفتا کرده بصوب قندهار شتافت و در بسنی که قزوین مقرر مکتب خاقان  
 شیبه بود این مرتب از جلال خدات شمرده بدربار پادشاهی عرض امناهی آن دولت نیز تالیس او را صدق فرض  
 کرده او را بصوفی صافی ضمیر لقب ساخته حسینقلی خان خطاب دادند و نکته سخنان قزوین تا بیخ قتل اسد الله را  
 چنین بافتند ع اسد زاسک شاه ایران درید بعد از آن زمان زمان خان وارث دولت گشته برات  
 تصرف و عجب الله پادشاه را محبوس ساخته بنامان کما فی جعفر خان و گرفتاران قزلباشیه را در سرخیابان

باغ نوباره خوریز سیاست از پامی در آورد و اعیان دولت پادشاهی چون طایفه غلبه و ابداً هم مشغول کار  
 یکدیگر و محمود در نسبت بخود از موافقان اخلاص کسریافته صفی قلچان ترکمان او غلی را بر سر واری تعیین نموده با همبست  
 شایان و تدارکات فسر او ان روانه بیرات ساختند در صحرائی کافر قلعه فیما بین او و زمان خان تقاتی واقع  
 شده و سرور از غزبور نیز میر و این معنی پیشتر باعث قوی سستی نظایضی بی پاد سر کرده پس با فاخته در اولایت  
 اقدار کلی بهر سائیده چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا اینکه بارقه تیغ جوانگیر ظل اللهی ظلمت زد و  
 آن بلاد و بازوی دولت ناموده قانع فتند و فساد کردید. یکی شورش ترکمانان صابین خانی  
 استر آباد است که تابع خوارزم اند اما در نواحی خراسان و دشت قباقر سکنا دارند و اگر بعضی اوقات بنا بر صرفه  
 کار خود اظهار ارادگی و تقیاب و بحکام استر آباد میگردند لیکن در اغلب اوقات نشأت یافت و تاز و سر کشی و فساد  
 بودند و هوسالف ایام سرداران صاحب شوکت تنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نداشتند و روز بروز قتل ایشان  
 زیاد یافت تا اینکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سرور می طلوع کرده شیره طبعان سرزاده محمول  
 گشیدند ای یکی شورش کردید و خستان و انقلاب حدود شیروان بود و مختصر این مقال آنکه جماعت جاد و کلاه  
 گزیده که اهل شیروان را مصدوقه و الجاد الجنب بودند ایلماری و با طایفه زاخو که در حدود شکی سکنی دارند اتفاق  
 ورزیده ترمو بنیاد کرده حسنعلی خان حاکم شیروان با جمعیت خود در صد و نوبه انجماعت برآند و بعد از ورود و بجای  
 شکی شیخون آورده حاکم شیروان را با جمعی مقتول بقیه لشکرش از تکه جنبه اموال ایشان بتصرف انظار یافته در آمد  
 بعد از چندی حاجی و او و نام مسکوری با احمد خان اوسمی قیطاق سرخای لکزی همدرستان گشته اولاً احمد خان  
 حاکم قبه را از میان برداشته مشوجه تخریر شیروان شدند مقصود ایشان بحدود پیوسته سعادت و ثانی الحال  
 بدون رفاقت اوسمی آمده قلعه شاهخی را متصرف و حسین خان بیگلربیگی جدید شیروان را گرفته بقتل آوردند  
 و بعضی شیروان و نواحی آن پر خسته اینرا تباید دولت عثمانی عرض نموده راه و انساب باند دولت سعادت  
 اکتساب گشودند از دولت عثمانی فرمان ایالت با اسم حاجی داد و صادر و سار و مصطفی پاشا تنگن و اطا و او  
 نامور گشته راه در طلبت گشته و شد چون سرخای در جمعیت از حاجی داد و پیش موجب قوت و پیش بود و سائل  
 را لکنجه فرمان ایالت با اسم خود حاصل نموده در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت و سار و مصطفی پاشا نامور  
 کجی کردید ای یکی ترم و وطنیان ملک محمود دیستانی است. توضیح این مقال  
 آنکه در سال هزار و صد و سی و دو که خبر قتل صفی قلچان سردار بدربار کرد و در آن پادشاهی رسید اسمعیل خان غلام

غلام برتبه سپهسالاری فایز و ماه در منجیر برات گردیده و در ارض مقدس گردید و چون ملک محمود حاکم  
 تون بنا بر سبب ای جاوه غرور و استکبار چندان اقبالی با مردمی خوانین ارض مقدس منسک و سپهسالار زبور  
 فتحعلی خان فاجار بیک یکی مشهوره مقدس را با فوجی از قزلباشیه برسد قلعه تون با سور و ملک محمود کشته بجا  
 ایام محاصره مهتدا یافت تا اینکه شبی پیر محمد نام که فرزند از دست در وید خانه فتحعلی خان کتوده بود از فتحعلی خان  
 رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد و روز دیگر ملک بیست  
 مجموعی برآمده جنگ کرده فتحعلی خان بزنم کلونه از پای درآمد و این حسن سبب افتاد و دستمه داد ملک شده  
 بهمان منوال در انتر زمین دم از خود رانی میزد تا اینکه مقدمه اختلال و ضاع سپهسالار و داده ملک در مشهور  
 مقدس فرمان داشت **تبیین** این مقال آنکه بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان زبور سپهسالار ابالت ارض  
 مقدس را بعلی قلیخان شاهلکه در آن اوان بیک یکی مرو و در مشهوره مقدس میبود تقویض نمود اما در روز اختلال کار  
 سپهسالار از دوا و ماده انقلاب مهتدا و بیافت چون سپهسالار اطوار علی قلیخان را سواقی شیده بکنجی  
 نیافته از دست کردن بود خواست که او را مسلوب الاختیار سازد و علی قلی خان از مضمون کردید قلا  
 یحییق المکر السیخ الا با هلمه غافل گشته جمعی از او باشن که با او همستان بودند بتبریل همعیل خان فرستاد  
 کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساخت و فرید بکار ابالت پرداخت در روز باره هم محترم  
 الحرام شد که انا غنبر اصفهان ساط گشتند این واقعه نیز در چهار روز در مشهوره مقدس بوقوع پیوست پس  
 سرشته کار بدست الواط شهید مقدس افتاده علی قلیخان نیز باطلی که فرجیده بود بر چیده تا اینکه در ماه  
 جمادی الاولی بهمان سال الواط بجانه علی قلیخان رنجیده او را مقبول همعیل خان را از مجلس بر آورده باز بشل  
 حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمی نماند و الواط خود بر تق و قق حومات کلی بیپرداختند چون  
 حرکات اجتماعت اطلاق طبع سپهسالار بود بلکه محمود و مر اسله فرستاد و او را تکلیف ارض مقدس کرده ملک محمود  
 چنین روزی را از خدا خوانان بود و تجبیل و در ارض مقدس کشته شدند کسروا که به الواط را کتودن خاطر آن  
 بود که در روز و دولت محمود با تمام کارش پروانده اما چون ع همه جاد و شوق و شد مکافات و عمل ایند فعه  
 بخرج کینه جو غالب انتقام از ایشان گشته ملک را در تیبیه آن سرکشان و بار بداندیشی دست پشی داد  
 ولولاد فی الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض **در تمسیر ذکر محمود و غلبه و آمدن**  
**او بر سر اصفهان** محمد و له میر وین سالی که با است الله جنگ کرده او را بقتل آورد این مراتب



بدولت صفویه عرض گشته عاگرد که چون اینجکرت محض از راه حیر خواهی نمودست بطور رسیدن مویک  
 پاوشاهی از بظرف عازم خراسان شود من هم از قند بار بست برات حرکت میسکنیم که از د و طرف  
 بیفیع ابدالی کوشیده شود امنای سادو لوح که در دستان تیز عقول سطحه ایشان فهم نقطه از خط و دست از  
 قلم نمیکرد احوال روی اند و او را بسبع قبول اصقا و ایالت قند بار را با و ایقا کرده خلعت شهر شیراز  
 او فرستادند حسینقلی خان خطابت اند محمود و تیر بیمانه شبیه بدالی برات وارد بستان و نیم کرده قند  
 خدال احوال شهر و بلوچ عازم ناخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده لمنس مقدم محمودی شدند محمود  
 نیز وارد کرمان گشته نه ماه بصدیط کرمان پرداخت تا اینکه خبر شورش فارسی زبانان قند بار محمود رسیده باعث  
 انصراف او بقند بار گردید **توضیح** ایستقال آنکه محمود در حسین آمدن از قند بار بحین سلطان لکزی را که  
 در فراه ساکن میبود نایب قند بار کرده عازم کرمان شد بحین سلطان نیز بود قلعه را از اقاغنه خالی دید با  
 ملک جعفر خان سیستانی که در قند بار محبوس بود تو طوطه و تمهید کرده با ظهار و لختخواهی صفویه سسر از کرمان  
 حصول بر آورده بدستاری فارسی زبانان صلاهی شورش در داده جمعی از اقاغنه را که در قلعه بودند مقتول  
 صحیح اقاغنه بیرون واقف گشته و از یک سمت داخل قلعه گشته بحین سلطان و ملک جعفر خان را بدست  
 آورده با فارسی زبانان بقتل آورده محمود و بعد از شنیدن اینخبر کرمان را تا راج و سیر کرده آنک قند بار نمود  
 و در سال یکبار از شوق سنخیر کرمان کرمان گیر نمیشد گشته مشت هزار کس از اقاغنه قند بار و بلوچ هر سال  
 آنست جمع کرده آمده قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از هیچ طرف احدی با مدد  
 قلعه گیان نپرداخت ابدالی قلعه ناچار طالب امان بقبول پیشکش گشته در باب تفویض قلعه تا انجام کار  
 استمهال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم صفهان شد اعیان دولت بتوبه اسباب قتال و  
 جباخانه را گشوده مردم روستائی و بازاری که از فنون جنگ عاری بودند بیف و مسان و درج و خندان  
 مشکل و در یال و کوبال هر یک از ثانی رستم این ساختند و بحیثیت تمام بمیدان کارزار شافتند و روز دوشنبه  
 بیستم جمادی الاولی سنه هزار و صد و سی و چهار مطابق او دین در کلونابا و چهار فرسخی صفهان ملاقی شدند  
 واقع شده قزلباشیه مغلوب و رستم خان قوئلرا قاسی ثبات قدم ورزیده با احمد خان توپچی باشی جمعی از  
 اعیان و کبار دولت مقتول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف افعان در آمده بتجهیز بیف  
 وارد شهر صفهان و بنای سینه بندی در دروب و محلات گذاشته بعد از دو روز محمود آمده فرج آباد را

برای ترویج بسیار و از پشت سپهرها آغاز کرد و در نمود و رفره جمادی الاخری سنه ۱۳۳۱ مطابق با رسایل اتفاق افتاد در بیان کیفیت محمود علیجه باصفهان در ابتدای سال پراختلال سنه

توشتقان ایل چون سلطان دارالقرار ابتلا یعنی هر جوان از ابعزیم تسخیر شهرستان حاصل است اعتلا  
افراخته لشکر بهار برهمن سنگاسه بمن و غارتگر شهرزدی گشت و افغان هزاره وستان با هزاره داستان  
شور افزای فرج آباد چمن و هزاره پیلین و بلوچ خارتانی کل مالک بامی تحت کلشن کردید محمود بیان با بحال شوکت  
استیلا دست بتاخت و تاز دراز کرده با نداشت اینک امداد از طرفی باصفهان خواهد رسید مسلک جمعیت خود را  
از نیم پاشیدند اعیان دولت فخری که برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد  
اکبر خاقان شهید را در بهنتم رجب بولجیدی آورده و چون آثار رشد و فطانت از ناصیه حال او تفرستیدند  
بعد از چهار روز او را بد مورقانی راجع وصفی میرزای برادر او را بجای او برسنند ولایت عمدتیکه دادند باز در بیست  
بهنتم رجب طلع خلعت جهانیا فی از و کرده قرعه این خال را بنام ششایزاده طوماسب میرزا زدند و در شب بیستم  
ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل او را روانه کاشان ساختند که شاید در دست قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد  
و لشکری مستعد کرده منشأ امری شود بعد از خروج طوماسب میرزا آقا غنچه بنای محاصره گنجه شته اطراف شهر را  
سیب بندی راه آمد و شد را بیکاره مسدود ساختند پس با تمام بحال خاص و عام ناه یافته روز بروز قوت  
ضعف و ضعف قوت پذیرفته آتش غلا و نایره بلا بالا میکرفت بجدی که مردم برای انکل جبهه میزدند و بزرگان  
در اسواق و محلات اطفال خورد سال را ندیده و بیخ کرده میخوردند و اهل برای کسدم چون کندم سینه چاک می  
بود و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک برای کرده نانی در دنیا چون بنور باتش حسرت یافت چشم مردم  
فرصی برای بناری سواهی بچکش خورشید بنی یافت از شور چشمی زمانه محمدی شد که شیرین دستان بیاد  
شکر لب خویش میکیدند و شکر لبان بجای ریزه قند نباتات میخائیدند بهوس میوه دامن از نخل زندگی بر میخند  
و بیاد انکور خاک پای درخت تاک را از کیس راه چون توتیای غوره بچشم میکشیدند کسانی که از جامه شیرینی  
تن میپوشیدند چون گرم پلید سیرک خورون تمیذند و جمعی که بمغز لوزینه کام نمی آلودند از شدت جوع پوست درختان  
افتادند اگر دانه از زنی میخندند رفیق با پی محمود سیاه میفرستادند و اگر جبهه جا در می بی یافتند در تقسیم آن شته بر خشتاش  
مینهادند کسی روی بیاز را بر نیسیدید و دانه ماش از شاوچ عذسی عزیز تر کردید سا بلان از بردن اسم نان نوی  
میخوردند و دیوانگان حسرت خورون سنگ طفلان را چون خشت لحد با خود بگور میبردند لاله برای کباب

واقع بر دل بریان میگذاشت و قمری در حیرت شاهی کو گوزان میبایست او جان بطلبی که برسد و هر  
 دو داناتی نور اصفهان یکباره و بران گریه و تپش آورده و قویان انسانی دولت با طاقت کسب  
 شد خاک عجز و همون بفرق بخت تا اینکه بدون شهر مصر گشته و بدانده هم بجز ششده مطابق اسرار  
 خاقان شهبان با بفرج آید و در شهر سروری بر بزرگترش کشایج و شهر زنده و همان شب محمود کس برای ضبط خرابی  
 و کارخانه جات پادشاهی و ائمه اصفهان ساخت و خود در چهار و نیم ماه در بزرگترش بماند و بعد از آن  
 داخل شهر گشته مکه و خطبه بنام خود کرده و بعد از آن که سنج و ائمه اصفهان در آنجا محرم در دار السلطنه قزوین بطور مناسب  
 میرزا رسید برادر نک شاهی هلو کس که در نیکه سنجان قزوین آنجا محرم در آنجا بماند و در ماه صفر بعضی از ائمه  
 برای اغلال کار حضرت شاه طومار سب با سوره قزوین گشته و بعد از ورود افاغنه بد فرسخی قزوین شاه طومار سب با طبعی  
 همراه داشت سرخوش و راه آند با سنجان پیش گرفته امانی قزوین چون شش ماه و در دهمین برآمد و در بدنه بعد از  
 معاهده و ستمان افاغنه را داخل شهر ساختند و افاغنه دست ندی از آستین بر آورده از کونا و مین دست درازی برد  
 و بعضی از حوصله قزوین بر شافیه مشیر حمیت آفنده و کرسن بهمان خود در آنجا جمعی از ایشان را بر خاک بزد  
 انداختند افاغنه که در باغات خارج شهر بود سر سینه عازم گریز بجانب اصفهان نکاو را بجز گشته محمود و با سماع  
 از تحریک کرد و قزلباشان قنده در روزیکه افاغنه از قزوین گشته و از اصفهان میشد شروع به افاغنه امان امرای  
 مغزول معارف کرده یکصد و چهارده تن از ایشان را یکی از تیغ گذرانیده و بر جا که کمان اهل سلاح معروفی گرفت  
 گرفته آشکار و نهان تعیین سائیده و جمعی را شمشیر از نامور سائیده و ایشان قنده ماه شیر از را محصور و تصرف  
 آوردند محمود قریب بدو سال از ولایت نرغوره را دست حکمرانی از خیمت بعد از آن و سوره نقاشی او را بفرک و رفع  
 شایر او کمان انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور را که صغیر و کبیر سب سب و کینه نرغوره مذکور و تیغ جاساخته  
 نقش ایشان را بفرستادند و بعد از چند می جنون قومی و فالج شد بد بر او طاری شده دیوانه و از خود بیگانه گشته  
 امروزی او بکلم جنون از لغات و جسر بیان عاقل گریه و در و از ده هم شهر شعبان ۱۱۳۶ مطابق نیلان ایل شرف  
 بی عیاش که با سوار مرک او میر نسبت جمعی از افاغنه را با خود همه پستان کرده از کج افسران برآمده نوبت سلطنت  
 بنام خود بلند آوازه ساخته کس فرستاده محمود را بخصه بلاک کرده من حیث الاستقلال جالس بر حکمرانی  
 گردید و در ایام سلطنت خود گران و بزد و بنا و قلم و قزوین و طبرستان تا بول کردی که در کس الحمد عراق و خراسان  
 بجز تصرف در آوردی و یکی علیه روسیه است بدار المرز و کیدانات توضیح این

این مقال اینکه در سنی که شاه طهماسب در قزوین سر با کسر روی کرد است همه یک نام از تو این وزیر  
 عظیم را برسم سفارت و عزم همند و بمحاکت دیوس فرستاده جمعی از روسیه بموجب طلب شاه طهماسب  
 بسر کردی سردار روسیه آمده پنهان ایشان در فرزند شت لنگر توقف انداخته وزیر شت از در با خود آمده  
 مغلوب در روسیه با طبعی پاک و در جنب شهر شت واقع است محل انداخته بار توقف کشوند و حرف روسیه اینکه ما  
 بخواتش این دولت راه دور و در از راهی کرده ایم و آنچه شاه طهماسب بوکالت او کل دارالمرزا از نیاز آباد و نا  
 همه استرا با بد دولت روسیه تقویض نموده که صیانت این دولت کرده بدفع دشمن بر دایم و باین احواراه و خل  
 تصرف در ولایت دارالمرزا میخواستند اما دست تعرض کشیده و دست به هیچ چیز پس از آن یوان غیر آن میگشتند  
 تا اینکه متعاقب سردار بزرگ ایشان باوه بزرگس آمده ختمی با جمع دارالمرزا از نیاز آباد بموجب نوشته که  
 همه یک بوکالت دولت ملت صفویه بر رویه داده بود بخود مغلوب ساخت از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع  
 روسیه آمده در خارج شت تلافی فریقین واقع و فریاد شکست یافته سردار روسیه شت و کوه مراد تصرف  
 و بدون منازع و سیم دو سال در آن نواحی مضبوط و اخذ و عمل و جویات پرورستند تا اینکه مقدمه قلندر مشهور  
 با همه یک میرزا در مسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد و روسیه بدون جنگ نزاع آمده لاجبجان و نجان را که  
 تصرف قلندر بود منصرف گشتند و بفاصله چند می پسر پادشاه روسیه از راه خشکی از سمت قلعه سنز کرباغا اگر  
 بی شمار وار و در بند و امالی انجامت بر زمین غلبه گزید و روسیه که اعداد دولت بودند در بند اذن و رضای اعیان این  
 دولت نبود از باب اطاعت درآمد پادشاه منور امیر تخلیه نارین قلعه در بند کرده سه هزار نفر تفنگچی که  
 روسیه از اسودت کوبند باستحاط انجام گرفته با کوبه و سالیان در منصرف بهمان اخذ و مقاطعه مال و جویات  
 حسابی اکتفا کرده معاودت بمنقر سلطنت خود نمود **ی یکی تسلط و استیلا می روئیده است**  
**بر عمالک آذربایجان** اینمقال که بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز  
 از دولت عثمانی ابراهیم پاشای حاکم ارزن الترم بکرجستان و عارف احمد پاشا بیرون و عبدالد پاشا  
 کورلی اوغلی حاکم وان به تبریز حرس پاشای الی بغداد و بکرا عثمان و همدان با موکشته هر یک با عساکر  
 بی شمار از خود و خود رایست عزیمت فرما شدند و اندر پای شکر آذربایجان را در شش حته چهار موضع حیرت انداختند  
 ابراهیم پاشا تفلیس را بحیاط مضبوط آورده و عارف احمد پاشا با جمعیت تمام بیرون آمده چهار ماه قلعه را  
 محصور کرد و چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود امالی انجام طالبان شده قلعه را سپردند

و عید الله پشای کوپلی او علی در همان سال اعظم تسخیر تیرز و ایروان حرکت کرده چو سنی که موکب شاهی در  
 اربیل توقف داشت بر سر سبز آمده چون صورت تسخیر در آن سال در آینه مراد روی نمود و عطف عثمان کرده در  
 تنوی و سلساس قشلاق در سال دیگر بازگشته بقورغله بفرستاد و گشته ایالی بجای احمد و تازینج گذرانیده و حسن  
 پشای والی بغداد را به عزیمت بجانب کرمانستان <sup>بغیر از آستان</sup> فرستاد و حسن پشای بعد از چند می در کرمانستان بدان بقا  
 شتافت احمد پشای پیش از دولت عثمانی سر عسکر و عازم تسخیر بامدان فرستاد و در آن گوی که در آن اولن حاکم بامدان  
 بود بهمان جنگ بیرون رفته با احمد پشای پیوست و قشون و ایالی بامدان با سپید آمد دست سه ماه قلعه واری کردند تا اینکه  
 احمد پشای نیز بغلبه قلعه را مسخر کرده و لازم قتل و غارت بطور رسانید و بعد از و سار و مصطفی پشای تسخیر کنیز و علی پشای  
 تسخیر اربیل مامور شده بعد از جنگ محاصره نموده کجه نیز بحدیض ضبط رومیه درآمد بعد از آنکه رومیه متوجه اربیل شدند  
 و موکب شاهی از اربیل عازم طهران گردید و رومیه آمده اربیل و مغانات و زنجان و سلطانیه و محال کر از بکریط  
 نصرف در آوردند و آنوقت دو سال از جلوس شاه طهماسب انقضا یافته بود و اشرف چون خبر اختلاف آفرین بامدان  
 و مراجعت شاه طهماسب بامدان شنیده بر سرعت تمام عازم طهران گردیده در سر بنامندان که در جنب  
 طهران واقع و مضرب خیمه سلطنت میسجد و عساکر قزلباشیه بمقابله برخاسته در سلمان آباد طهران ملاقی فریقین  
 واقع شد قزلباشیه شکست یافته بوادی عزیمت شتافتند شاه طهماسب از آمدن عازم ماندندان دست بردارید  
 اشرف جمعی را بمحاصره طهران رسید و ناصر می سردار خرد را تسخیر قزوین نامور ساخته آمدند که اصفهان گرد و ایالی  
 قزوین را بدو مقام اطاعت درآمد بعد از آنکه موکب شاهی وارد ماندندان شد از آنجا عزیمت بستر آباد کرده فتحعلی خان  
 قاجار را بکجه متهمان سرافراز و با جمعی از ترکمانیه و قاجاریه بمداخله فاخته طهران روانه ساخت مشارالیه هم در  
 ابراهیم آباد طهران ملاقی افغان گشته با خدایان و سنی اهل عساکر می ساخته بی خیال آمد روانه بستر آباد شد  
 طهماسبیان نیز با یوس از آمدن با افغانیان بطبع منقذ گشته ایالی ساده و فتنه که تا اتران با شرف طریق مخالفت میسر  
 راه متابعت کشود شهر سپردند

**در بیان مجملی از احوال اشرف و کیفیت جنگ**

**وصلحی که فیما بین او و رومیه بوقوع پیوست** در سال سیوم جلوس اشرف  
 احمد پشای والی بغداد از دولت عثمانی ببرداری منصوب و با فوجی عظیم با اتفاق خانک پشای حاکم بابلان و عهد  
 الی حسن پشای حاکم بامدان و قوراصطفی پشای و حسین پشای حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین  
 تسخیر ملک متصرف فیه افغانه مامور گشته وارد بامدان و از آنجا جمعی را بدین آباد و شهر کرد و فرایان و ایلیچی نزد اشرف

tarikhema.org

اشرف فرستاده پیغام دادند که افغانه طایفه بی پادشاه بدون الهیت مالک سر بر داشتند چون  
 پادشاهان وراثت پادشاهان میباشند خاقان شهید را با سپرده از راه رسم سلطنت عارضی کنار  
 گیرند اشرف نیز از اصفهان عازم کلپایگان گشته چنانچه پادشاه مغفور را که در اصفهان می  
 بود از روم تیغ جناح شربت شهادت نوشانید و سر او را نزد ایلچی روم فرستاد و جواب ایشان را بزبان  
 چند ریغ و سنگان محول ساخت بمعنی نایره سپهر و زخمش رو میه کشته احمد پاشای سیه دار روم پاشای  
 و عا کرانمز و بوم از جمدان را بیست و هجده روز هجوم شده در شهر کرد تلافی عسکرین و شستعال نوایر شور و شین  
 بین الفریقین گردیده رومیه مغلوب و مغفور شده رخت عزیمت بود ای عزیمت کشیدند اشرف نیز عازم  
 اصفهان شد در سال بعد مجدداً احمد پاشا بهمان ایام عزیمت فرمود و طرح مصالحه انداخته قرار داد مالک  
 و تعیین حدود و تحدید بنور باین دستور کردند که ولایت خوزستان و لرستان فیلی باکر از و خوجان و  
 سلطانیه و خلخال و اردبیل بدولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمزب با افغانه مقهور و متعلق  
 باشد و بدین عهد و میثاق صلح اتفاق در رفع غایب نزاع و اتفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام خویش  
 گشتند در سال چهارم جلوس اشرف راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم  
 سفارت برای تانکیه بنیان صلح و صلاح و تنهیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب  
 اشرف نیز محمد خان بلوچ بالچیکری روم مامور و همراه ایلچی مزبور روانه دربار عثمانی گردید  
 و در بیان چند تقریمی که در ایام قدرت ایران بادعای شایزادگی اظهار  
 خود سری و آزادگی کردند | اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بجایاری بر سینه  
 حقیقت احوال او ایسکه موسمی الیه شخصی بود از طایفه کرانی و در سال هزار و صد و سی و هفت در خلیل آباد  
 بجایاری نبیث شده ادعای شایزادگی و پسری خاقان سعید شهید کرده میگفت که نام من اولاً  
 ابوالعصم میرزا بوده ثانیاً این اسم را گذاشته ام محمد حسین خان حاکم بجایاری از راه ساده لوحی  
 با خیرستان بجایاری وجود او را مقدم و مقدم او را کرامی محترم داشته سر بر بقیه اطاعتش گذاشتند  
 و موسمی الیه زنی از شوهد اصفهان شاهد خود کرده بادعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان گذاشته  
 بود از خلیل آباد و خواجه سر او آمد مرفقه او را نیز با خرام آوردند و در بهمانجا فتنه تاج کار کرده از قاهر  
 با طرف نوشت اما حقیقه را بسمت جیب زده و طلب از مساجد بسیار با اسم شاه طهماسب خوانده

اسم خود را ثانی اسم او کرده و نامش را که کلبه در روز ساء ایات التمت بود و جمع آمده که  
اطاعت استند و امر برای او تعیین کرده در آن نواحی بحال تکلیف بهر سائید تا اینکه از جانب حضرت  
خلیل الکوئی حبیبی که شاه طوماسب در ارض اتمدس توقف داشت باه کان دولت علی صغری میرزا  
امر والا صدور یافت که چون شاهزادگی منحصر بشاه طوماسب و او عامی آن شخص خلاف واقع است  
او را گرفته بساطلی که در حیده اندر چینه لهندا بر وفق اشاره والا در حبیبی که ده دشت مقرر صغری سید  
بود او را گرفته بقتل رسانیدند و این قضیه در واسط شهر محرم سنه ۱۱۳۴ هجری بود که  
سید احمد نواده میرزا داود مستولی سابق شهید متعجب است که شخص احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان  
که شاه طوماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقور رفت و در انجا رقم مجهولی مشهور بقبول  
خبت یار هومات فارس و کرمان بهر شاه طوماسب با هم نمود و بر ازاره عوام کالانعام را خرد از این  
جنس کذب طرز کرده جمعی از او با شرافت هم آورده عازم بوانات و بمرودشت فارس که در دشت  
فرسخی شیراز واقع است گردید در آن ایوان زبردست افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را  
بمقابل سید احمد فرستاده در سرمل خان تالاقی فریقین واقع شده سید احمد متهم گشته با بر قوه آمده  
مردم ابرقوه را از کیفیت احوال او و تالیس حکم مجهول او آگاهی حاصل شده او را گرفته بمجلس سائید  
بعد از دو ماه از مجلس سرار کرده بجانب جهرم شتافت و مسلک جمعیت خود را بجدید تنظیم داد و از جهرم  
رفته و از آب سبیریز را بدایره ضبط در آورده جمعیتی متعقد و کرمان را تعریف کرده در چهاردهم شهر  
رجع الاول سنه ۱۱۳۴ مطابق قومی نیل جلوس نموده هم پادشاهی بر خود زانده و مسکه و بیقه زوه بعد از چند  
جمع از جانب شرف بگرفتن او مامور و سید احمد در قلعه حبابا و محصور و بالاخره گرفتار گشته او را  
با صفهان آورده با شرف کردن زده هوای سبیریزی را از سر او بیرون کرده و عاقبت بزور زیاد  
سری از بار آمدی یکون محمد علی نام رفسجانی مشهور بصغری سبیریزی نامی است  
کیفیت احوال او اینکه در ماه محرم سنه ۱۱۳۴ مطابق تخا قومی نیل در لباتس دروشی وارد شوشترا از انجا که غفل  
مردم در چشم ایشان میباشد جمعی الواط او را دیده میگفته اند که چشمهای این شخص در نظر با چشم آن صغری میرزا  
شایب دارد شاید او باشد و او نخاشی داشت عوام از عین حماقت جمعیت کرده خریدار او شدند  
نامش شوشترا استماع این خبر متوحش گشته از او توبیه او نموده او فرار کرده بجزیره رفته از انجا از راه بصره

بصره روانه نمودند ایچان دولت قیصری بیایات هیک شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است  
 بدون تشخیص شاهزادگی او را تصدیق نموده موعی الیه را بدر عثمانی احضار و بعد از ورود او بحوالی اسلامبول  
 موافقاری تعیین و در اسکودار مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند و بعد از خلع احمد خان پادشاه  
 روم باعتبار صد و بعضی حرکات او را بشهر سلانیک که میجده منزل انظر ف قسطنطنیه و نزدیک سجد  
 فرستادند و بعد از چندی از آنجا نیز او را بجزیره لیس فرستاده گران او را بر خص ساختند و  
 هتمه احوال او در بیان وقایع سال ۱۰۵۵ هـ نگارش خواهد یافت **ی یکی** سید حسین نام قلندری بود  
 که از فراه بقندیار رفته مدتی در قندهار در بوزه کرد وادی بیامانی میسر بود و از آنجا همراه افغانه در  
 کسوت درویشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزای کرانی میان جماعت جوانکی رفته خود را بعباس میرزا  
 موسوم و او او حامی برادری خاقان مرحوم کرده و تمنا میسروری گوشه کلاه موس بر شکست برسد  
 این دعوی دروغ راست نشد و از طوایف جوانکی و مردم اطراف جمع فرایم آورده چون کارش این  
 نداشت جاب آسا جوای ریاست سری بر آورده باز بر کبریا ن عدم کشید و شمع دولتش چون از  
 صدق سرخی نداشت زود پایان رسید **ی یکی** شخصی در سمت شمیل بندر بهر سیده باد خاک  
 پسری خاقان منقور خود را سلطان محمد پسر زانامیده پشایزاده فرسوار شهرت یافت و در شمیل  
 چهار صد پانصد نفر از اعراب بنا در بر سر خود جمع کرده از آنجا نزد عبدالعزیز خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ  
 با عانت او برخاستند و از آنجا بمیان ظایفه بانندی آمده الظایفه نیز با او متفق و عزیمت بندر کرده با  
 سید احمد نواده میرزا داؤد که دران اوان او تیس دران سمتارایت استقلال برافراشته مجاهد شده  
 سید احمد را منزم ساخت و بندر را با محال شمیل وینا بجزیه تصرف در آورد بالاخره از جانب اشرف  
 جمعی مدفع او را مورکشه با او محاربه و موعی الیه شکست یافته بجانب بندرستان گریخت و بندر با محال تصرف  
 فیه او ضمیه ولایات افغانی گردید **ی یکی** ازینسل نام قلندریست که در لایبجان بهر سیده و او بود  
 از سیم نام توپچی بود که با چند نفر از قلندران مراصل نورد در قشکشته در قریه حکام من اعمال و لیسان مضنون  
 اینکدع بعد درویشی از سرچ نداری شاهی از کلاه نمده پوست سخت بدوس نسر و سر بر دار صغیره  
 و شاخ تقریف کر علم و نظیر افتاده و از چادر قلندری با بخر گاه دارانی سلطنت گذارشته با دعای سپهر  
 شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام پناه جماعت صوفیان در شونده و در لیسان را فر رفته رایت



تکلم بر افراشت و ویلین را بارانگوه تصرف کرد و در آن اوان محمد رضا خان عهد قلمو قورچی باشی که سپهسالار  
 و صاحب همسایه گیلان بود در لاهیجان توقف داشت اینجور را شنیده با دوسه هزار کس عازم دفع قلندر  
 گشته در کوهستان ویلین با او محاربه نموده شکست یافته به تنگابن برگشت و قلندر همان روز داخل  
 لاهیجان گشته لاهیجان را با همسایگان ضمیمه متصرفات خود گردانید محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منقسم  
 ساخته عازم لاهیجان گشته در رانگوه تلافی واقع و قلندر مغرور شده بجانب کهدم گریخت و در آنجا محبت  
 سلک جمعیت او از شاهسون و سایر رجال انتظام یافته ماسوله من اعمال شست را متصرف و از آنجا  
 عازم خلخال گشته بر حاکم آنجا فایز آمده با روئیه اردبیل و در حوالی ارویل جنگ کرده شکست یافت و  
 بعد از آن بیجان شامیون آمده جمعی از شامیون را با خود متفق ساخته و جمعیتی انقطاع داده بمغانات رفته  
 با علی قلی بیگ شامیون که دم از هوا خوابی انقیاد و مپه میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته با ماسوله مدالاً  
 جمعی از طایفه شامیون که با روسیه اتفاق داشتند با جماعت ماسوله که از بیجا است قلندر تنگ آمده بود  
 بروفق قلندر مصمم گشته در ماسوله بر سر او ریخت او را گشته سرش را برای سرگرد کان اروس بردند

### در بیان نسب مولد جناب نخل اللهی

بر آگاه دلمان دقیقه رس که بعین زاوکان آبای علوی و انعمات سفلی بند واضح خواهد بود که سعادت باری که  
 زاده لطف خدای یگانه و گرامی سر زنده مادر زمانه باشد منافعش به نسب است و نه با آتش بلطنت  
 مکتب زیرا که بدلول نص و کتاب این دو امر در پیشگاه نظر بلند پرستان پسته ترین پایه سلک اعتبار است  
 و نازل ترین مرتبه از مدارج افتخار تنبیر برنده را فخر بجوهر خدا و خویش است نه بجان آسم و گوهر شامیون  
 بازش آب و رنگ ذاتی خود است نه صلب معدن خصوصاً این بر گردیده خدا و بزرگ کرده لطف ایزد  
 توانا را که بعد از فضل الهی اعضا پیش شمشیر خویش است نه بزور بازوی اهل و عشیره و بیگانه و خویش و دشمن  
 از نسبت دو دانش چیراغ و در مان از خیمه اند و خاندانها از دولت خاندانش دولت خاندان اند و خسته  
 نیام همصام حدیثش از دولت تیموری در آستین است و در نار ختم کندش سلسله چنگیز و تاتار حلقه اشین  
 نظم ز سدم خدکش تضائیر ز تیغ کجش راست کار قدر اگر نادر سپهر روز از قهر چهر چو  
 خورشید آتش زنده سپهر اگر مهر از عاخش دم زند و صبح آتش بعالم زند فدایش کورزد  
 سمند ز سیم نه سر کوه و بیابان نسیم در صورت کلک سخن سنج را از نیکارش آنمطلب بازویش

باز داشتن اولی است اما چون غرض مبرز ضبط کلیات احوال خدیو بهمال و ذکر انساب نیز از لوازم این مقال  
 نگاشته لوصحیای سیکر و دو که آنحضرت از ایل قرقلو و سه قلو نوعی از انواع فشار و فشار از جنس ترکمان  
 میباشد و سکن قدیم ایل نیز بود ترکستان بود در ایامی که منقول به بتوران است بلا یافتند از ترکستان کوچ  
 کرده در آذربایجان نوطن اختیار نموده بعد از ظهور خاقان کیستیستان شاه اسمعیل صفوی بتقریریات  
 کوچ کرده در سرچشمه سیاب کوجاب من محال ایورد خراسان که در سمت شمالی مشرف به مقدس طوس در  
 بیست فرسخی واقع و در قرب جوار مراد است نوطن جسته تابستان در اینجا ییلاقی و زمستان در دستجرد و در قز  
 قشلاقی میسر کرده اند گوید آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و صد و هجری بمطابق  
 لومی نیل در قلعه دستجرد در حصار در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در اینجا احداث و بعد از آن شهرت  
 یافته اتفاق افتاده با اسم جد خود نذر قلی بیک موسوم گردیده و در بازنده سالگی قدم بر معارج برداشته  
 چون در میان تاجیک و ترک و خورو و بزرگ مظهر کارهای سترگ گشته در مبادی حال آثار دولت فست  
 اقبال از ناصبه احوال او ظاهر و امور عظیمه از دست شویش صادر میشد و در عالم خود نادر آفاق بود  
 بین الامم بنا و قلی بیک مشهور شد در آغاز کار جناب نخل اللهی از آنجا که نقش بند کارگاه  
 وجود ربط و پیوند تراوجت انار و پود و سیاهی بقای بنی آدم ساخته و باین جنس کسوف طرا از جامه قوام  
 دوام بر بردوش نوع بشر از خمت بجزوه مخصوص خداوند صمد است و تقریر شایسته از وی چنانکه الاهی  
 له یلد و له یولد و له یکن که کفو احدک حضرت نخل اللهی در آن اوان که آغاز شباب جوانی  
 و بهار گلزار زندگانی و سنگام ریغان ریغان عیش و کامرانی بود و ایل تا بکشته چون بابا علی بیک  
 کورس احمد لو که از رؤسای افشاریه ایورد و همیشه در انولایت با ترکمانیه و اوزبکجه معرکه آرامی رزم  
 و نبرد میسر و از جامه خاندان خورشیدی اند و دمان قشرف رسامی مخالفت در بر خویش داشت  
 آنحضرت طالب پیوند و راغب بچهارستگاری صتیبه آنعاد تمند شد اکثری از حدیثه کان فشار  
 سالک متسناع و بهنگامه آرامی جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای انظار ایفد باین علت هم آغوش  
 شاد فناء و همخواب ریخ و عناشند و بالاخره حکم قضا امر موصلت صورت وقوع یافته از آن محذره  
 سر اوق عفاف در سال ۱۱۳۱ هجری و صد و سی یک و شصت و بیست و پنجم جمادی الاولی ۱۱۳۱ هجری  
 و نیم از شب مذکور گشته شامزاده کامکار در ضاقلی بسرز ابو جواد آمد و بعد از خیال آنگشته

نرخ نقاب تراب کشیده صیغه دیگر او را در سنگت از او واج و پیردگیان حریم حضرت انتظام دادند نصرانی  
 میرزا و انا منقلی پسر زاکر که بران اندر ج و اختران آن برج اند چو چسپ در آغا ظاهر که کب اقبال این  
 خدیو بر مهال قایم و امور یک در دست دره جرز و ایور و در مشهد مقدس و قلعه جات آمد و در ماجه و در دست  
 از آنحضرت با افشای پند اخذ و در ترخانیه و اگر او را و وزیر یک و سایر طوائف و اهل عشا و بوقوع پیوست و کوشی  
 که از بداند ایشان در اختلال کار ایشان بطور آمد و جنگهائی که با دور و نزدیک ترک و تاجیک واقع شده تا آن  
 طایفه را در ام و سرحدات را فرین آرام کردند که شمه از زیر یک نظیر کرده و تاریخ مطولی خواهد شد بیرون  
 اند اندازد و کتابی بس کرده خارج از حوصله قبول تدوین شیرازه لیکن چون درین روزنامه ظفر خست است  
 باقتضای سخن با مورد و غرض اصلی ضبط کلیات است لهذا همه جار هم اجمال و ایجاز مرعی داشته  
 حکایت قلم ایچان ختصار عنان کرامی می سازد **بغلان** که بزم کرامی دوران در عشرت سده ای  
 ایران سازنا سازی کوک کرد و سر کوش از مخالف و موافق نواب و از بر سر می چون کاسه و طغنبور  
 صدای بر خسته ترک و تاجیک چنگ آسایند بنا سخن حضرت عزا شنیدند و کوچک و بزرگ قانون  
 خرمی از دست داده در وایره محنت کف زمان افسوس گشت و بر جا قومی دستی بود سرانه کربان  
 خود سری کردن سر از می در آورده با از اندازه بیرون گذاشت **از آن جمله** ملک محمد و بیستانی  
 بطرفی که مذکور شد بر مشهد مقدس مستولی شده بایت طغیان بر افراشت و حضرت ظل اللهی آن اوان  
 در حد و ایور و وکلات و باقی سرحدات و شت مشغول ملک داری و بحکال خود زیر جلالت شامه باز  
 اوج دشمن شکاری بوده مانند شیر صیاد و پیشه خویش و طعمه بخش کام بیگانه و خویش بود چون  
 دیدند که ساقی چرخ بیستانی از ساغر ماه و همسرخوانه غم با اهل ایران همیود و حرفه تنگ ظرف  
 زمانه از بستی کاسه بر سر ضعیفان شکست در این زمین شسته جوی هر دست تظاول کشوده راه آسایش  
 بر روی دور و نزدیک بر بست همیستی را حوصله غیرت آنحضرت بر شافته با همام خداوند بی نیاز و از شای  
 بخت فرخنده طراز نویسی روی غزم بلند و قوت بخت از حمله طوائف افشار و اگر او باقی ایلات را که  
 ساکن ایور و دوره جرز وکلات بودند بجزه خدمت احضار وکلات را که حصن حصین و قلعه خا آفرین بود  
 با قلعه سحر و ایور که پیوسته جولا نگاه اشوب گیتی نورد و مسکن و ما و امی و دولتوران اخص پرورد بود  
 برای افراختن بیرق حکم زانی نخستین بار و بسیاری کرد کار آغا زاکر کردند آری خضف صحنی که درما بست

حوایت صلواتش بی درناخ شیران جهان کند کی حوصله ورزد که بر گفتار خصلتی از روباها بازی چسرخ  
 پشنگ خود عوچی شیر روی کردن افزارد و سر روی که همیشه کردن فسر از آن کردن بطوق اطاعتش خم داشته اند  
 کی روادار که کردن اطاعت بدگیری خم ساز و ایالات عمده که بهر اسی توفیق تفریدم ساخته ساکت این طریق  
 شدند و سر قد بودند یکی افشاریه که شرف انساب با بخت داشتند دیگر اگر او که ساکن دره جزو ایبورد که از  
 ایالات عظیم خراسان میباشند هر چند که طوایف دیگر نیز در میان بهره اندوز خدمت خود یوزرازمیکشند اما آن  
 دو فرقه در بدو حال بیکدستی نایند خدای تعالی بازوی اقبال خسروی امیرانه دوست خصم افکن و مساعد بخت  
 غیر وزیر با سعادت سعادت و پیوند شمس شکن بودند بعد از چند بی بعضی فشاریه و اگر او که صحراگرد وادی  
 ساده کوچی بودند بوساوس شیطان مختلف الاراده گشته از افشاریه سرفه که صاحب قلعه و جمعیت  
 بودند بیانات مکان و عدت خود ستیگر شده با آنحضرت در مقام کاوشش و بعضی نزد ملک محمود رفقه  
 با او از در لغت و سانش در آمد و از اگر او دره جزو ایبورد و جمعی با اگر او خوبشان پیوستند و گروهی با  
 ترکمانی با عقد موافقت شدند و هر یک بقدر امکان رنگارنگ شدند و بعد از آنکه با دشمنان آن بختند و  
 با آنحضرت در آن بختند سواهی سیصد چهار صد خانوار این جلایر که با طومار بقلی بیک وکیل و محمد علی بیگ  
 ترخان بیک نام و باقی رؤسای خود قصوری در اعتقاد و و بهی در اخلاص قوی بنیاد راه نداده در  
 شدت و رخا لزم رکاب نصرت انساب و در سختی دوستی سایه آسودناله رو چرخ خورشید قباب  
 بودند و آنحضرت با قلت اعموان و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده با اتفاق و اغانایان کریم خراسان  
 گاه را خانه زین ساخته بایت عزم افراشت و با بر سر نه بنای کبر و دار گذاشت در میان تو خیره

**سوکب و الا بجانب ارض اقدس فیض نبیان بعزم دفع خصمان**

این معنی باشد بر انور روشن است که جلوه جنود کواکب و انجم تا ظهور کواکبه اقبال است و بلند پروازی  
 شیره طبعان تا طلوع طلوعه سیر جهان تاب نهجی که در مقدمه کتاب سمت که از سر یافت بعد از آنکه  
 ملک محمود در ارض اقدس آغاز خود سری کرد و رؤسای ایالات خراسان از راه ضعف نفس و قوت و تبهم  
 بطوق خدمت او کردن نهادند و در اطاعت بر روشن کشاوند از آنجا قلیچ خان با پالو و امام قلی ایروی  
 افشار بودند که از صلوات نادره روی بر تافته نزد ملک شنافتند صد در این حرکت از افشاریه بر طبع عبود  
 خود پیوسته حال ناملایم افتاده بچاره جونی کار ایشان بیک خیال هر طرف روانه و در سیر این امر طالب

بهانه شده تا اینکه ملک و سایرین را بکلی بخرید چون در ملک خراسان همیشه از جانب انجمن انزلیته مند و میران  
 میبود و معتقد بر ایناز مندانند نزد آنحضرت روانه کرده پیغامات مثنوی که بعد و همین فرستاد که ما را از آمدن بارض  
 اقدس بغیر از حبس یا نیت حال مسلمانان منظور می نیست اگر در عالم انجمن موافقت مرعی کرد و مستحق  
 فواید خیر و باعثان ذره راه فساد غیر خواهد بود آنحضرت پس قبول سؤل ملک کرده عازم ارض اقدس شد  
 که دوروزی با ملک اظهار صداقت کرده دشت او را رخص و در خلوت باشکار گاه شمر و جویش را دفع کنند  
 سخت با افتخار به و جلایر که در خدمت آنحضرت بودند تمهید کرده فرمودند که در روز جریده بازی خود سازی  
 کرده همیشه باشد منظور است که آنحضرت در نشانی بازی و اسب تازی جلوس ملک را بوده با تمام کارش  
 پروراند و هواخان نیز هر یک بخویشان و اتباع او در آنجست ایشان را از سر کبستی در آرد روزی که  
 در میدانگاه ملوک با ملک کرم جریده بازی بودند بعزم عثمان کیسری ملک دست انداختند چون زمام تو سن  
 اسور در دست بعضی قضات پشت دستی که بیک تاز آسمان در پیش از پنجه آفتاب پشت بر زمین گذاشته  
 بر و بان اسب خورده جلوس است نیاید ملک از آنجا که سر مست با ده پرورش ربای سخت بود  
 نفرش اینمعنی نگرده بعد از انقضای مبعده ان بجانب شهر عطف عثمان کردند اما آنحضرت پیوسته  
 در کین وقت سیب و تا اینکه بنصاح مشفقانه امام قلیج خان و امام قلی کرده با ظواهر تبیام ایشان را  
 با خود رام ساخت و بعد از آنکه ملک را بسجی مشهور مقدس تحریک بشکار کرده ملک بخوایش آنحضرت  
 یکروز پیشتر حرکت و حضرت ظل اللهی بر روز دیگر امام قلی و قلیج خان را بتقریب شکار همراه برده بعد از ورود و تقریب  
 یا مخانه من اعمال مشهور مقدس چون صید بام افتاده را از دست رها کردن مقتضای عقل خدا داد نبود  
 آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضه تیغ لاف بستاری و در باطن لبان شمشیر دم از خونخواری میزدند  
 از میان برداشته و از آنجا عازم ایور گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده همت بدفع کینه جویمان  
 گماشته | در بیان آغاز محاربه ظل سبحانی با ملک محمود سیستانی شد  
 ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز چون دانست که از شهر خلاف آن از او سر و حد بقدر است  
 کیشی جزیرک بید پیکان بری نخواهد خورد و بارگران زیاد سهری را که بردش دارد بر منزل نجات  
 نخواهد برد و عنایب حالش بسج اینمقال کردید که بیت روز اول که در پیش کتفم آنکه روزم  
 سیه کن اینست پس با اگر از چشمش که نوشت که یا با من منقش شده بدفع جناب نادری پروازید یا کار

یا کار بجنگ را آماده سازید اگر او با و جواب دادند که آنجناب کرون فرزندیت مویه دلاور است  
 بسوطلالید جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت شستمار تصور این معنی از حوصله ضمیر بیرون و  
 این خیال از نیز قدرت با اقرون است ملک چون عذر ایشان را مشرب بعدرو است از کل عنای  
 جواب انگروه ستمام را بچند و در یکی نمود عزم نسبیہ الظایف کرده چون راه کلاشد و چه وجهه مشتمل  
 به رکوبتات عظیم و محتوی بر قلمه جات محکم بود عزیمت آنست را مقرون بصحبت بدست پانچ شش  
 هزار کس از راه راه کان منوچه خبوشان کردید در منزل مزبور محمد و اگر او کس معذرت خواهی تر ملک  
 فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اگر او و موجب تراع و فساد است از این ماجرا گذرد  
 از آنجا که ملک محمود را ماده خود پیشی و داعی شده بود فرستاده اگر او قطع مینی کرد و باز گردانید یعنی سبب  
 بین داعی عموم اگر او کشته بستیناف او از م سرکشی پر داخند و بعزم در افقیه پیش آمدند اما از مساعدی  
 بخت مغلوب گشته فراری و تعلیجات خود متواری شدند و ملک بلا مانع داخل خبوشان گشته بنا گذشت  
 که قلاع اگر او را ناخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را یور غده مال در ارض اقدس ساکن ساخته زمام  
 اختیار ایشان را بدست گیر و او را ناخت قلعه زید التوراک و در دو فرسخی خبوشان واقع و متناق آن  
 جماعت بود پیشینا و خاطر ساخته محاصر کرده در خلال آنحال خدیو بیه مال ماتد بلای ناکهان بسر وقتش  
 رسیدند **قبسین** این مقال آنکه بعد از وصول خبر عزیمت ملک بسمت خبوشان حضرت ظل  
 اللہی باشوک و شان چون بجز خبوشان و در عذر خبوشان با فوجی از رزم کوشان از راه تعصبا علی  
 عزم اعانت الیغار و در ابتدای کار در دو فرسخی خبوشان بفقوجی از اتباع ملک که اسباب تو بخانه  
 او را از مشوره مقدس می آوردند دو چار گشته اکثری را مستقر و معدودی از انگروه از ورطه بلاکت  
 جان بدست بدر بردند محمود از این واقعه خبیر گشت قلعه کیسری را تاب و شمشیر عاصی کشی با آب  
 داده گرم گرفت و کیر و قلعه در شرف تخریب بود که دفعتا حضرت ظل اللہی با جواتان صف شکن و پیران  
 مرد افکن عربده جو و نعره زن از یک کنار نمودار گشته بجله زهره شکاف قلب شکر محمود را شکافته  
 خود را پهای قلعه و سران قلعه خود را پهای او رسانیده از تنگنای محصوره نجات یافتند ملک چون  
 پیش از وقت بنا بر مراسم عزم دو حوالی قلعه سنکری تریب داد و بعد از وقوع تلافی و ظهور شکست  
 از دور قلعه سرار و در شکر خود تخمین خستبار کرده حضرت ظل اللہی عورات و اطفال اهل قلعه را

بانال ایشان از قلعه در آورده در یک طرف قلعه در جانب دشت زول و در الشب الکرادی که از حوض  
 ملک به بنویسها محتفی گشته بودند از شروه ورود موکب اقبیس حیاتی تازه و بیجی بی اندازده یافته باد و سا  
 قردم ساخته بخدمت والا پیوستند و تجدید آذوقه و مصداقت عهد بندگی بسته روز دیگر که ملک بیروز  
 یعنی غور شید جهان افروز از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خود نمائی کرد ملک محسود لوامی عزم افزاخته  
 و طرح جنگ انداخته چون حریف را قاهر و دست سعی از دامن بطلب قاصر یافت گشته غمان شکسته  
 ستان روی بر تافت و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته بجانب ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز به جا  
 تا عشرت آباد حده شهود و خوبشان از اطراف ملک کرد و کسی که در نزدک شاید ملک از پناه تو بجا نبرد که  
 جنگ آید فایده نکر و چون طایفه افشار و کراد تا از ان منسکر راق فننگ همیشه بر تیغ و ستان خصم افکن  
 میدان جنگ می بودند آنحضرت در این بین ایشان را بتو بجا و تفنگچی ستانی عزم دانسته ترک رزم و اند  
 عشرت آباد و اگر او را مخصص ساخته خود بجانب بیورد و صرف زمام عزم کرد و ملک نیز عمره دوباره را مستقیم  
 یافته وارد ارض فیض مقام کردید و ذکر تشخیر سکی قلعه و باقی قلعه جات ایورد و بزور  
 بازوی مظهر پرورد چون هکلی قلعه جات ایورد که در تصرف افشار به اصداد میبود و محمولی شده در حد  
 مخالفت بودند از آنجمله جماعت ایرلوی سکنه سکی قلعه که در دو فرسخی ایورد واقعست هر چند که موهم زمستان  
 و لشکر را غارتگریات توان بود لیکن حضرت ظل الهی از آنجا که همیشه سرگرم نشاء تائید بودند شدت برد  
 از این عزم مظهر پرورد افسر و دلسر و گشته باو لیر این عرصه نبرد قلعه مزبور را احاطه و اطراف آنرا خاک و  
 رخاشاک انباشته بلند کرده آب رودخانه را بقلعه بستند آبی بروی کار نیاند پس حواله و سرکوب بسته قلعه گران  
 را بدست بر تنگ ساختند بعد از چند روز که صدراعظم بلا بجز منستی انظار ایفادش فیه روز بود اهل قلعه  
 بحبل المنین سیمان تثبث جسته معذرت جو بیان و ذممت پویان کردن بر بنقه اطاعت گذاشتند  
 آنحضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را کوچانیده با بیورد و سایر محال برکنده ساختند چون قسطنطنیه  
 باغواده نیز که مسکن کند و زلوی فشار بود و در زمره اتباع ملک محمود و انتظام یافته رخ از اخلاص کیشی  
 بر تافته بودند بعد از تثبیت کار سکی قلعه را بیت توجه بانصوب انداخته و مدت سه ماه آن قلعه را بمحسور  
 محصور می انداخته نخت از دو طرف حوالا اتر قریب داده خاک بخرید و بلند ساخته استاوان نعلین  
 در چاه جو بیان خار اشکن آغاز نقب زدن کردند مقارن وصول نقب زیر حصار اهل قلعه از کنج کاوی سار

پس کلنگ بگرایید و میان بی برده سرشته نقب آورده خواستند که آب بران ممر بسته آتش فساد  
 و فتنه زافر و نشانه بر رویان ببردستی کرده نقب را بسیاروت انباشته آتش زود چند نفر از قلعه کیان که  
 در میان نقب بودند و از نهادستی براده بادل سوخته و جگرگرفت روانه و یار عدم شدند و دیوار قلعه نیز  
 مندم گشت اما قلعه کیان باز خوب خاک با موضوع ریخته راه و دخول بسپاه نصرت پناه بستند چون نقب  
 جاری ساخته شد بیلاران پس توان از اطراف جمع آورده چهار صد قلعه را با فاصله صد گز کجا پیش از  
 خاک و خاکشاک بنا بر تل بلندی که بیست سی ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن میشد استخر کردند بسته  
 آب بران جاری کردند و عرض دو ساعت آب احاطه بر حصار کرده رخنه بر اساس ثبات و قرار دیوار  
 انداخته بنیاد قلعه تیرستی آن سیل بی امان چون خانه جهاب آب رسید و در برج و بیوت  
 آنگار خاویزه علی عمریشو ما ظاهر گردید مردم اینجا که کب طالع را در برج آبی منقلب دیدند دست از جان  
 شستند و از عین خطر آب مانند سرشک از خانه چشم روان گشته از روی ندامت پشامی سرور و دوران  
 فرو ریختند خدیو یگانه چهار نفر از رؤسای آن طایفه با کسرمایه نسا و بودند معروض تیغ یاب نمودند برات  
 نام که خدای قلعه را که مر و شیطنت پیشه بود بجا که تفنگ نشانه فاتحه شده هاب تا قب ساخته برات  
 حیاتش را آتش حواله کرده ساکنین اینجا را بقتل و دیگر فرستادند پس بجانب ایورد و تحریک لوامی ظفر پیوند  
 فرمود و بعد از چند روز جهت بلند عزم تا دیب قلعه را زانچند کردند چون قراخان نامی که بزرگ قلعه  
 مزبور بود و جمعی از ترکمانیه را با خود مستفق ساخته بهوای دولتخواهی ملک آتش فتنه می افروخت حضرت ظل  
 الهی در حسینی که مشغول محاصره باغداوه بودند طرماسب بیک وکیل جلایر را با چراغ بیک افشار با جمعی از  
 ترکمانیه و دیگران نامدار با طهار آن نایره مامور ساختند چون آب تراغی از چهار بند کلات منشعب شد  
 نامورین بر سر آب بنای توقف گذاشته بر جمعی ترتیب دادند که محافظت آب نموده نگذارند که داخل  
 قلعه شود قراخان نیز با جمعیت خود بعزم مدافع بر سر برج آمده با نامورین مجادله بشکست فاشش داده  
 جمعی را قتل و چسراغ بیک دست گیر کرده بهما طالعش خانه روشن میکرد و در روزیکه آنحضرت از استخر باغداوه  
 فراغت یافته وارد ایورد شدند و خیمه لال انکیز بعرض آمدن رسیده شهباز زهمت و الا بعزم شکار تراغ  
 تراغی و چنگل جلالت تیسر و سر پنجه ملی با خوزیر ساخته بنگام شام بجناب استعجال حرکت و از میرانند میان  
 جال با و لیران معرکه جدال خود را بجارده رسانیده متفرقه سپاه را جمع و تهبه سبب قلع و قمع کرده در



زا آنچه جلوه حسد بامی اشوبد برق چند کشته جمعی از پیادگان جلادت قربین بدروب قلعه تعیین نمودند که  
 بنکبانی راه اقدام و اگر ترکحانه قلعه بازنمایند اعلام کنند در آنروز قلعه کیان اقبانی نگردد و خود یولین اقبال  
 بچهارده برکنند از اتفاقا شب و بهمان شب فوجی از تاتاریه مرو با داد فراخان آمده با جمعی از قلعه برآمد و ایشان  
 در کین کین بازداشتند و خضیه از قلعه برکشیدند شب پیادگان در سب قلعه خروج انجمن را از قلعه قلعه سپردند  
 ترکحانه نموده خبر بچند یولین اختر رسانیدند انحضرت نیز هنگام صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیزنگ مسوایند  
 دو فرسخ که از چهارده دور بود از آنجا نزدیک شدند فراخان و فوج بسیار جمعی از قلعه برآمده ترکحانه از سمت  
 میانه و تاتاریه از جانب سیره از کین گاه اسب انداخته و با شمشیر بامی آخته از دو طرف بر قلعه سپاه کینه خوانه  
 باخته انحضرت تکبیه بیاری باری نموده بمدل و آن منکم صائند یغابو القاء از قلعست خود و عدت آن  
 گروه اندیشه نگرده با در این نشان پاشی ثبات قسرا فرافشوند و دست استعمال آلت حرب و پیکار بردند  
 در اندک زمانی جمعیت انظار چون طره خوبان تاتار تار و مار و ترکحانه تاتاری سپروانی فرار گشتند پس موکب  
 بانصرت قسرو فتح و قلع چهارده برکنند مقدار آن جمعی از تاتاریه با دومی رسم انصرت از خدمت خود و کاسه  
 آمده استند های معاوضه گرفتاران با چراغ یک نمودند انحضرت نیز مشلت پذیر گشت گرفتاران را از طرفین  
 برخص و بهمان شب تاتاریه غایب و خاسر عازم مرو شدند روز دیگر که سلطان این بنده طارم از قلع چهارم  
 رایت قلمبرگی بر فراخت و قراخان شب در مقابله از قرص بدرالورد سپر از اخت خود یوا جمعیت  
 عزم انام کار قلعه زا آنچه اهلای لوانی نظیر میوند کرده قسراخان چون حال خود را تباها و روز مراد را سیاه دید  
 دست بردارین استیمان زوه از قلع برآمد و متوجه خدمتگذاری پیشقبل بیوم فرمان برداری شد انحضرت نیز  
 سوا بق احوال او را بجهت معرون و ترکحانه قلعه را کوچ داده بصوب بیورد و تو قسره نمودند و از آنجا بقصد تصرف شاد  
 نشاکه مر روز در آغوش تنای یکی سپرد و در او خند چون ترکحانه علی ایل و نیز ایل و نکه و میوست که در حد بود  
 نشا و درن سپردند در بیادی احوال باغوامی عبید سلطان کلا ترورون پا از جاوه نشیب و بیرون کلا  
 ولایت تصرف کرده بودند حضرت ظل الهی بعزم سید ایشان از بیورد و بایکه تازان عرصه شبرد و دار  
 و محمد حسین بیک و له سام بیک و کین محشر که نیز اظهار گیرنگی و اخلاص این دو دمان دولت اساس میکرد  
 حسب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد و هو اخلاص از خبوشان بمرکب مقدس پوست معید سلطان  
 حقیقت حال واقف گشته چون طاقت مقاومت نداشت با جمعی ترکحانه انصرت وارد باغباد سه فرسخی

سه فرسخی نسا و از آنجا بر سمنوی بخت سعید با جمعی از رؤسا وارد بهستان آسمان فرساخته اظهار  
 ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کردند پس زلام عزیمت بجانب بیور و الغطاف  
 و محمد حسین بیک رخصت نصراف یافت در خلال آن حوالی با زقراخان زانچند پراخته لان کریمان کبرخان  
 کشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت محترم کرده که علی الفیصله کردند می بذات مقدس رسانندگی از اخلاص  
 ایشان فخر و کید بدان ایشان را ابرض خود بود ایشان رسانیده هکلی ایشان معروض تیغ سیاست و تارک هوا  
 ریاست گشتند در میان نصب رضا قلی خان از دربار پادشاهی پامسر داری

و خاتمه کار او | در اثنای این احوال رضا قلی خان نامی از دربار پادشاهی پسر داری خراسان تعیین گشته  
 از عرض راه در سینی که عازم خراسان بود بنا بر شسته بار آوازه شوکت نادری که سامع افروز دور و  
 نزدیک بود اعلام کرده که آنحضرت تاد و او عازم جنوبشان گشته سلسله جمعیت را با اگر اذیت و دایره  
 بتبلیه ملک پروانند چون برای والا معلوم بود که معامله اتفاق کرد با آنحضرت محتاج الوقوع است  
 بقدمانی با دلیران کزین و رزم آزمایان نصرت قرین لوامی توجه بجانب ارض مقدس انداخته منزل میوم  
 بمیر کهریز که در یکفرسخی ششده مقدس در سمت خیابان علیا واقع است جولا نگاه باد پامی ستیز ساخته ملک  
 نیز با استعداد تمام بمقابل شتافت و فیما بین نایره صرب شتعال یافت پس در دوران ظفر قوام تیغ نیز را  
 بر ایشان حکم و جمعی از اعدوان و سدر کردگان ملک در روانه دیار عدم ساخته ملک از حد نه چنگل شهبان  
 بزارک یلان مانند صید زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شکر کشید خدیو بیمال نیز همان روز از طرف  
 شهر رامسیر اقدام جواد صرصر فرام ساخته شیر خانه قلعه طوس را که موسوم بقلعه حاجی تراب در سه فرسخی  
 ششده مقدس طوس در جانب غربی واقع است سقر کوه که نصرت افتساب کرده راه آمد و شد بر ملک بسته  
 هر دو سه روز یک دفعه او هم کام را با فوج خون آشام در حوالی قلعه جولان میداوند و زخمهای کاری سیف  
 سان رخنهای اندوه بر روی خاطر محمودیان میکشاند چون ملک رزم سازی و میدان داری آنجانب  
 میدانست معلوم او بود که بچنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر جدا گشته پشت بقلعه کز و غری میگرد  
 او بسیاری از مردم توابع و نواحی خدمت آنحضرت خستیار کرده همان چهار دیوار شهر را ملک مالک  
 گشت در سیاق اینحال رضا قلیخان وارد جنوبشان گشته شاه پور روی یک شیخو انگر با جمعی دیگر که همراه  
 رضا قلیخان بودند ششده انگریز و بر کشته بر رضا قلیخان حالی کردند که هرگاه جناب نادری باین نحو

عرصه را بر ملک تنگ سازد و لو اجماعی تمام و تنگ افراز و سردادی تو محتاج و نقص در شان و شوکت  
 تو واقع خواهد شد رضا قلیخان بعد از استماع این سخنان کاظم بیگ نام خویش خود را بجانب او می فرستاد  
 پیغام کرد که جنگ با ملک مقرون بجزم نیست عنان تهو را کشیده و از رقبه هم پیش نکند و بعد از وصول  
 او و ابلاغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ باز داشته باسظار و رور سردار بهمان قلعه حاجی تراب  
 را مستقر گوید فیروز می آید ساخته سردار نیز در سر راه اگر از خوبان را جمع کرده عازم مشهد  
 در محله پها می وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید سرشته کار و زمانم خمتی پاره دست سردار در آمد  
 چون حالت نووشکر معلوم ملک بود خود را برزده ظفر چشم روشنی گفته با خاطر آرمیده از مشهد  
 بجزم مقابل با قفقچی و تو بجان از راه سر ولایت روانه گشت بدون اندیش و مخالفت علی ساسان  
 و در وجه آمد سردار نیز سزیده و آفروق را در قلعه حاجی تراب گذاشته از راه دامنه با اتفاق اگر از  
 در ضعیف بسیار گشته در باغ خواهد ریح یکفر سخی مشهد نصب خیمه اقامت نموده در آن شب خبر ورود  
 خود را با این عهده اعلام و ایشان را با طاعت خود و کشودن در دانه تر غیب کرد و هنگام صبح این مشهد  
 مخالفت ملک اتفاق کرده و در وازه را گشوده با اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند در آنجا  
 ایشان را متعبد و چند نفر از همسایان را عرق ریز شتاب برای ابلاغ نوید فتح الباب نزد سردار فرستادند  
 از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود و بجان به مطلع میگرد که سردار از راه دامنه و امن بخت بر زده  
 عازم ارض فیض شهاب و احوال و احوال در قلعه حاجی تراب گذاشته در جبهه بگشت کرده به سمت قلعه  
 مزبور روانه سردار بهمان شب که وارد باغ خواهد ریح میگرد و این خبر وحشت افزای خاطرش گشته  
 با جمعیت خود بر سر راه ملک حضرت و ملاقی فریقین واقع و قشون سردار گشته دست از طرف جمعیت  
 ملک حمله در گشته اما چون ملک تو بجان بقیه که را محیط لشکر خود ساخته در قشون سردار آتقدار لغت کوچی  
 استعداد و جملات انفوج رخنه گریبان ثبات و قرار ملک گشته کاری نتوانسته کرد سردار جنگ را  
 موقوف و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشت و بتر استراحت گسترده و بر بالین غفلت تکیه کرد  
 لشکر بان نیز شبیه سپه دار خویش را پیش گرفته هر یک در گوشه رخت آسایش میکنند فرستادگان این مشه  
 بعد از ورود و بیایغ مزبور که حاجی سردار از حالی دیدند تعاقب آمد و ان گشته در مکان مزبور و از لشکر  
 سردار و پیشه رسان این اخبار گشته سردار نیز با سیل خان حاکم هفر این و کاظم بیگ خویش خود را

خود را با جمعی از قشون در محال تعجیل بجانب شهر کعبیل کرده و بضبط شهر پرداختند و چون ملک محمود  
 حیانت حرم و منسوبان خود را بمهدی نام مشهوری که در آن اوان یکیل جهات دولتش بود محمول داشته او را  
 در آنک گدشته بود مهدی آتش حرم و کسان ملک را بر داشته بروج اطراف دروازه ارک متواری و  
 مشغول دفاع و خودداری شده همانوقت کس فرستاده ملک را ازین واقعه آگاهی بخشید ملک فی الحال با تو جانانه  
 به جمعیت خود بجانب شهر ابلخار کرده از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده ابواب جنگ  
 گشوده قزلباشیه را پای شات از جای رفته و داع صبر و سواد و شام را گدشته فرار کردند ملک باز شعور را  
 متصرف گشته با شهریان اتفاق اندیش راه مؤاخذه و مصادره پیش گرفت حضرت نعل اللهی هر چند که از آنکه آنگاه  
 کار انجام را بعین البقیین دیده میدانتست که مال کار سردار ناپایداری بجا قرار خواهد یافت تا بعد از آنکه غنچه  
 سربسته این امر بشوم در کلین رسوائی کل کرد معلوم نظر گیان آن چنین گردید که دو هفته رفاقت آنکرا بفرست  
 نداشت و کلستان احوالشان را امید بهاری نیست بدون اینکه سردار را با ملاقات نماید عزم ایبوره کرده سردار نیز  
 متوجه خبوشان شده بعد از دو سه ماه باز تئیه سرداری را از سرد قزلباشیه و اگر او بر گرفته بسوس جنگ با ابلخار  
 حیات اعاده این شتای مرده رنگ کرده بر سر مشه آند دوباره ملک محمود بمقابله او پرداخت و او را  
 بهست خبوشان گریزان ساخت این فوج کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته و کمر لوی اقتدارش قهر  
 علم کرد و در بیان سرداری محمد خان ترخان و ظهور داعیه سلطنت از ملک محمود  
 و محاربان که فیما بین او و حضرت ظل اللهی رومی نموده در آن اوان آند پای جان مقرر  
 گو که پادشاهی میسر بود چون آنخبر بهمع ایمان اندولت رسید رقم عزان بر صفحه احوال رضاقلی خان کشیده محمد خان  
 ترخان را بسرداری خراسان منصوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان وارد خراسان شود  
 ملک عرصه ملک را خالی دیده او لا تخیر نیشابور را پیش نهاد ساخته ملک اسحق برادر زاده  
 خود را بر سر نیشابور فرستاده و جماعت بیات ساکن نیشابور چون در عرصه خراسان سوای  
 جناب نادری کسی که امید باری و توقع مددکاری از او توان داشت نمیدیدند در مقام  
 استعانت در آمده حقیقت حال را بجزش اعلام و آنحضرت نیز نموبد توجه موکب والا مرده  
 رسان بدلول کریمه و که من قوت آهنگناها فجاها با سنا بیاتنا  
 گشته خود را مستعد و سلک جمعیت را از افشاریه و اگر ادکلات و دره جزو ایبوره

منصفه ساخته متوکل بخدای بگانه و بعزم ادا و ایشان روانه گشتند و اگر او خوبشان نیز بموجب اشاره  
 اقدس معسکرهای یون پیوستند و بعد از ورود در پیشابور ملک اسحق معقلوب و مقهور و جمعی از اتباع  
 از سر حد نجات دور گشته خویش در باغی متخص شده بعد از وقوع این امر علی محمد رضیعی کیلان ساکن  
 ارض اقدس که سرآمد فضیله عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون  
 شیوه جوانروی و فتوت قشای حمایت طرف عاجز و یون بگریه و سرودت گریه میانه تفتنی آن شد که  
 ملک اسحاق را از تنگنای متخص برخص و روانه ارض اقدس سازند که بمعامله رسم عاجز نوانمی ملک  
 زمین احسان و سرفرازی ساخته استگشای رای و اراده او درین ضمن کرده باشند طایفه وحشی نژاد  
 اگر در بسیار واقعات زمان اضی اینمعنی را ضی نگشته قصد گرفتن مال و ایذای حال ملک اسحق کرده اند  
 ایشان چون پروانه اذن از دیوان رضای خدیو سلیمان شان داشتند در عهده امتناع مانده در پیشگاه  
 که سر بنجه این اندیشه گریبان خاطر اگر او را در کشاکش و نایره شرارت انگیز هوای ترکنازی فعلی پاد پاهی  
 در و نشان را در آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسرعت تمام عازم نیشابور گشته  
 در منزل قدمگاه پای همدار افشرد و حضرت نیز با افشاریه و اگر او از نیشابور رایت مجاهد برافزشت  
 چون ملک از بیم تیغ و سنان جان ستان دلیران و مابست کیش تو سنان را نامن خویش ساخته با خدیو  
 نظرفرجام هرگز بچنگ میدان اقدام ننسکر و کاری از پیش او زفته اگر چه اساس فرارش منعدم  
 و بعضی از لشکرانش منعدم گشتند اما چند نفر از افشار و اگر او رخت بسر منزل نیستی کشیده ابراهیم خان  
 برادر آنحضرت زخمی کردید و بنا بر اینکه همیشه توسس سرکش طایفه اگر او از مشرب میاکی آب بی  
 لجام خورده در میان خود سر کرده کامل الزامی نداشتند با او لجهاء و سبایی که بدست آورد و بود  
 از صولت ملکی و غلبه قشوش هر یک سر خویش و راه ساکن خود پیش گرفتند و از وفات آنحضرت  
 کاری مبتدئ ملک بعد از وقوع اینحال نیشابور را محصور ساخته اهل شهر چون خود را در معرض مخاطره  
 و تنگنای محاصره یافتند از در عجز آورده قلعه را تسلیم و ملک حکومت آنولایت را بالفعلی خان بیات  
 حاکم سابق تفویض نموده آبگ ارض اقدس کرده بعد از ورود با رض فیض بسپاد در خود حکمان  
 استعداد و آغاز فرماندهی و پست داد کرده از سبک نری جیفه بر سر سکه سلطنت برسیم و زرزده  
 چون خود را منسوب بکیان میدانت کلاه کیانی برای خود ترتیب داد ولیکن با تفت قضا از کشته نشد

سان العقیب کوشش میخواند نه هر که چهره برافروخت ولیری واند نه هر که آینه سازد سکنه روی واند نه  
 هر که طرف کلنج نهاد و تنه نشست کلاه داری و آئین سسروری داند چون انالی بوقمیچ که قصه است  
 ما بین شهید مقدس و بیورد و سر از اطاعت بر نافته بودند تخت آسنگ تنخیر انکروه کرده ملک اسحق با  
 یابین امر نامور ساخته مردم بوقمیچ نیز از حضرت ظل الهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت بس منزل امداد  
 کار از کار گذشته و ملک اسحق بوقمیچ را انصرف کرده بر گشته بود آنحضرت بعزم جو لکای شهید بیعت  
 را در کان نهضت فرموده ملک نیز از شهید مقدس بیرون آمد که بعد افعه آنحضرت پرواخته از اینجا بر سر  
 نهوشان آید در شهری که از مواضع شهید است تلافی فریقین اتفاق افتاده نه میر مخالف تقدیر و دولت  
 نصر سنج و زاز اتباع آنحضرت قیاس و استکیر گشته بقیعه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند آنحضرت باد و نفرواز  
 کلمات و ملک عازم تاخت نهوشان گردیده و بعد از صد روز این زمین و فتور افشاریه وار باب حمد و عباد  
 فرصت افسا و یافته از راه فصول عتیق درفته از تر حکمانیه سمت درون بشمار و انظار بقیه نیز تسویلات  
 ایشان تارک عهد انقیاد گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت گشوده بیورد و انصرف نمایند آنحضرت باز از  
 کلمات عازم بیورد و در خارج قلعه معرکه آرا می بسر و کشته افشاریه منور را با تر حکمانیه شکست داده فراری جمعی  
 از ایشان را در بیغوله نیستی ستواری ساخت و از اینجا بعزم دافعه ملک مرکب نمودر بیعت نهوشان بر نیکخت تا وصول  
 اکو کبه و از انبیا اب ملک اگر ادراماخته و ملک جمعیت ایشان امتفرق ساخته رایت مراجعت فراخته بود آنحضرت  
 با زبجان بیورد و محطف عنان شویب کیتی نورد کردند بعد از وقوع بنمقدات محمد خان تر حکمان از دربار شاه  
 بیورداری نامور بود و در خراسان گشته فتح علی خان بیات که از جانب ملک حکومت نیشا بود اقدام داشت  
 بسبب حصول خبر آمدن سردار جری و با ملک در مقام خود سری برآید شد مخالفت ساز کرد ملک دوباره  
 از راه راست آبرنگ نیشا بود کرد و فتح علی خان بر مقابله پرداخت باقتضای تقدیر و استکیر کردن او عرضه ضرب  
 شمشیر گشت و ملک محمود بشهر سبب یافته ملک اسحق را حکومت تعیین و عزم ارض فیض فرین نمود و بعد از تنخیر نیشا بود  
 داعیه دافعه آنحضرت جا که ضمیرش گشته ملک اسحق را با لشکرش از نیشا بود طلب و نحو با کو کبه و از دهام بیلاخ  
 خارج شهید مقدس نقل کرده از اتفاقات خدیو بیوردی مال نیز بالوام ایزد متعال ایت افزاز جلال بیجان بیاض  
 خلد مثال گشته وار و جناب در در آنجا میر محمد نامی که قبل ازین در مجاوله نون از فتح علی خان روگردان شده ملک  
 پیوسته در آن اوان از جانب سردار و مستحفظ آن نواحی بود بعد افعه پیش آمده و مغلوب گشته بقلعه نهوشان

و موکب و الاثیر بارض اقدس غنیمت نموده بعد از ورود کوشک مهدی و فرسخی مشهد از عزم ملک  
 واقف گشته حرکت ملک را و ایل آمد کار و عداست لطف پروردگار داشتند بجهت کوه سنگین که فرسخی  
 نهفت نموده از آنجا که پیشکار خرد در سر انجام سیاب دولت این خدیو جهان را ورید و دست روز شب  
 وسیله انگیز و پایی سعی آسمان در وادی حاجت روانی این خسرو نیک خیزان که اکب آبله برزی باشد بیاسین  
 حسن اتفاق نامید خداوند انفس و آفاق ملک اسحق از میثاق باور جهان روز واد و منزل طریق دو فرسخی مشهور  
 گردید طرف عصر ملک اسحق از سمت بابا قدرت و ملک محمود از طرف باغ تر بور با قدرت دشوکت بر سر  
 کین نکاور انگیز و حضرت نعل الهی تیر را دلیران کردن فراز بیاری خدای بی نیاز با هر دو طرف هنگامه آرامی میداد  
 مستیر و آویز گردیده تا انقول گویند سلطان روز بسیار قه تیغ جهان سوز دو دوازده نما و خرمن صبر و قرار ایشان  
 بر آورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار و جمعی را گرفتار قید زسار ساخته تو جانان و لغاره خانه ایشان انصرف کردند  
 ملک محمود و ملک اسحق هر دو روز معرکه ناکه و بجانب قلعه شافیه در ناسن تواری می تخصص جبهند و از گرفتاران  
 معرکه انچه اهل مشهد بودند از دیوان احسان خدیو بی جمال عطیه اندوز فرمان بجایست و جمعی که خواص کسان ملک بود  
 تا سوز بجلاآت گشته گویند و الا بجانب کلات انصرف یافت اما ملک محمود بعد از وقوع این شکست با غوغای  
 افشاریه که در سر کشی با او عهدت و در سلسله منابعتش با می بست بودند نزد تر حکمانیه در وزن و نسا و اگر ادا  
 نبوشان کس فرستاده که فیما بین انجماعت سارنشن و ایشان را سظمین بوعده نوازش کرده موافقت  
 او ترغیب و بمخالفت آنحضرت تحریک نمایند ایشان نیز عهد موافقت با ملک محمود بسته و بکشاکش و سادس  
 سرشته اخلاص را از آنحضرت گسته آنحضرت بجز استماع از تخیر تنبیه تر حکمانیه از پیش تخیر انور ساخته بنگام  
 صبح که ترک تیغ بند و کبستی فرود جلوه کرد میدان روز گردید از ایورد سوار و در بکشانه روز میت و پنج  
 فرسخ راه ایلتار کرده صبح روز دیگر در باغبا و نسا بر سر تر حکمانیه ریخته او از قتل و غارت بظهور رسانیدند  
 و از انجم مردم سار را جمع و دلالت و قلوب ایشان را استمالت کرده باز از راه سیاب و کونج باب  
 بجانب بارض اقدس جلوه فرمایا شهب عزم و رایست افزاز لوامی رزم گشته جلادت کیشان را که از سهم  
 خدنگشان عقاب پر میر بخت و دوسته کرده در دو گوشه کمان کین از کین بره کردند و خود با چهار صد  
 پانصد نفر سبک روح ترا از نسیم و آرد قلعه موسوم به بهار و ملک محمود نیز از شهر بفرم مدافعه سوار شده همین  
 که تلاقی فریبین نزدیک شد آنحضرت بقصد اینکه ایشان را کین گاد و لیران کشاند و آن صید خون گرفته را

گرفته را بر سر ساند خشک بکر بر آغاز نموده کعبت برق تک را بسمت بسوق کرم عثمان و بکران کرمان  
 رکاب را ناظر طلعه فاروق سبک جولان ساختند ملک چون بی بحد عا برده بود تغییر در نظم جمعیت  
 خود راه نداده بیانات مجموعی متناقض رسید و بازار کیره و دار کرم کردید و کرمی از طرفین بعمل  
 آمده چون در آن اوان شدت سرانگی را از حدیده بود دلنمای بلان از ترویل بر لب مانند آب در  
 جویباران فسرده بود هنگام جنگ را شورت کرمی شکسته شد و ملک بجانب ارض اقدس و حضرت  
 علی الهی بسمت ایور روی آورده از اینجا بنا بر انقلاب اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشته **توضیح**  
 این مقال اگر از قدیم الایام جماعت قاجاریه ترویل حاصل و طایفه تانار و اعراب خارج طلعه سنگ  
 داشتند فیما بین قاجاریه بجهتی از جهات که بمقتضای کون و فساد است اصدات تفاق و نزاع شده اینجا جمع دیده  
 خرد از ملاحظه عاقبت نگار بسته و هر یک بفرقه از تاناریه پیوسته بکامیت ایشان بدفع کید بکر پر و خسته تاناریه  
 این معنی معتقد شمرده در صد و تقویت ای فاسد اینجا جمع در آمدند تا اینکه گشت رفته قاجاریه ضعیف و تاناریه  
 قوی گشته آنطایفه بعد از ظهور آمار انکار در احوال قاجاریه جماعت بیوت را که از خوارزم آمد و در محل موسوم  
 بقراقوم یورت گرفته بودند با خود مشغول ساخته در مقام تاخت و تاز در آمدند قاجاریه تیر چند نفر از روسای شیوه  
 را بقلعه برده محبوس و غفلتگرا بر سر ایشان ابلغار کرده جمعی بمقتول ساختند بعد از وقوع این حال جماعت تانار  
 در آب کوچ کرده بموضع مشهور بکال که در دوازده فرسخی مرو واقع و سراب زراعت مرو بود رفته اقامت  
 و از او باقیه مارو چاق و تر کمانیه بهمانت کرده آب را از قلعه کیان مقطوع و اهل قلعه را از گشت و زرع  
 ممنوع ساختند ملک محمود از اختلاف اوضاع مرویان واقف گشته بر طبق استدعای تاناریه یک نفر از ایشان  
 را بجگوست آنولایت تعیین و حاکم مزبور با تفاق افسردار مارو چاق و تر کمانیه دست تطاول دراز و دست  
 سال تن ناحیه را تاخت و تاز کردند چون اهل قلعه را از قلعت آب زدند کار بفلک است و زندگانی بر حسته  
 بلاکت انجامید دست توکل بر ذیل بار می و دامن مروت و مددکاری آنحضرت زده بعضی احوال خیرش  
 پر خستند و آنحضرت نیز از راه تعصب ایلیت بغرم توبیه جماعت از راه طرین راست عزیمت با نصاب  
**در بیان مقدمات شورش** چون موکب و الوار و طرین کردید عنایار  
 طغیان آب عبور از رودخانه بگشتند درین صفت آب گشت واقع شد چون از حیدر گاه عزیمت  
 بادست توی بازگشتن ناگوار حوصله شهباز طبع غیور و مخالف طایفه او باقیه شورش بر سر کرده کنی



سو و در قلیخان جغتای حاکم بخارا رسید و اقواء مذکور بود از کفار طغران آبسنگ تا سخت خرمن کرده از  
 پیرایه منوچهر مقصد گشت شب بر سر دست آمده باران شدیدی شد بحدی که آب اسب سیه قام ظلمت در قاصد  
 شب برنگ آبی مبدل گشت و نیز خنک سپهر تیز کرد و در آن روزین از کثرت سیلاب پای بست لای و کل کرد  
 و آن سیل کوه را بایستی شکر آسمان اوج فوج فوج یکدیگر زبانه زبان موج کم کرده هر یک بسمتی افتادند و از شیب  
 باندان و کثرت کل نه حالت رکوب بودند و نه قدرت نزول بر سرشته جاوه از دست بیک نگاه بدرفته بهمان  
 طریق آتش در مقام زمین بسر برده هنگام طلوع شکر فخر بخارج قلعه رسیدند مود و قلیخان چون نوازل سها  
 از بار در خانه خود همچنان دید جز تقسیم چهاره ندید ابواب مخرج نشاوه و پدر خود را با پیشکش و نزل بخدمت  
 و الا فرستاده سر کردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اضلاع سپردند چون تو بجانده همراه نبود بکار قلعه سپردند  
 بگو چنانچه بعضی از ایلات امر و الا غرضه و ریافت مجبلی سلطان جغتای که بجا نطقت قبیلات اقدام داشت  
 در مقام همانست در آمده بالاخره مغلوب و منهنز گشته بقلمه شخص جست از اهل قلعه از در اطاعت در آمده مجبلی  
 سلطان با با احوان و اتباع گرفته بخدمت آمدند آنحضرت ایشان با با تبه بزار نفر خالوار ایلات سرخس  
 و توانی که چنانچه بسمت کلات و ایورد و فرستاده خود تیز سانه حصول پسر ایورد انداختند در میان  
 محاصره قلعه قوزخان و نسیمه تا ناریه متر و و ذکر وقایع آن زمان  
 آنرا جمعی از قبیلات خانیه قشایه قلعه قوزخان بود که متعلق بهاشور بیک با بالو و تا آن هنگام تسخیر آن  
 در عقده تاخیر مانده بود چون عاشور بیک با وصف نقاب این دو دمان تحم مخالفت در زمین دل کاشته حتی  
 ایلی را گمان کم گین نکاشته جعفر علی بیک شاه لونی که از روسای چوشک که خویشان بود در مخالفت آن  
 استان با او عهدستان گشته با عانت او آمده بود و لوند الوامی ظفر التوایجا نسب قوزخان شکر گشته در طیار  
 قلعه برجهای متین و سیدهای محکم تریب یافت تحت جعفر علی بیک انظار از بول و عهده از کرده حمت  
 خطا پوشش او را با ظایفه او و حصت عبور از زانی داشتند عاشور بیک به تنهایی با جمعیت خود بر سر قلعه  
 داری پرداخت از متویدات اقبالی که در ایام توقف گو کبه منصور در خارج قلعه منور اتفاق افتاد  
 بلکه چون در از مرته سابق بنا بر عدم مبالا تا عیان دولت صفویه سرحدات خراسان اکثر اوقات جو لاکام  
 توس او از بکته خوارزم و ترکمانیه بود شیرغازی منصور ایام ماضی در مس اوی عهد آنحضرت انظار افتند چون  
 در زم سازی و بار سال جنود او از یک بیوس ترکان از میس کرد و هر دفعه او از بکته مغلوب بلان مغازی و

مغازی و مقهور گشته تا از آن محارک سر بازمی گشتند پس شیر غازی ترک تناول و دست دراز می کرده بنابر  
 با رسال رسول و رسانیدن آمد و شد بخار و قوا غافل گداشت و در همان اوقات جمعی از بنجار خود از می و در وارض  
 قبض نمود و بنا بر این که ولایت چوچ در حدود دولت واقع و مردم آنجا دولت ملک تابع بودند ملک با ایشان  
 اعظام کرده بدو قوه همراه کرده قافله را بطریق رسانند اجل چوچ سبب مطالبه باج بنجار تراخ و ایشان را بتصل  
 رسانیدند و اسوال ایشان را متصرف گشتند و چون در آن آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که ماده الحیوه  
 مزاج خاصه خراسان و از سطوح خون آشامش بهای دور و نزدیک هر سال میسر بود بمساع و دست و دشمن  
 رسیده در بار دولتش قبله انام و مرجع خاص و عام بود شیر غازی بعد از شنیدن زنجیر ایلچی بخدمت آن سرور  
 فرستاده تنهای استر و اسوال منزه به نمود آنحضرت لازم مهربانی نسبت بفرستاده او مبذول و در آنجا  
 ذال بهتر ضمای بنجار شرایط التفات معمول داشته به معنی وسیله رفع غایبه شود و شبن و باعث اطمینان  
 ما بین شده پانصد نفر از غلامان خاص سو سو بم آفتون جلور بر رسم خدمت وادار و روانه موکب نظر بنیاد  
 ساخته بنحاعت در پای قلعه قورغان وارد و محکم نظر اثر و از توانا نشات لایق بهره ور گشتند و نیز سبب  
 انقلاب او ضایع سرور و ساسی قا جارید را چون پای تحسب قرار از جارفته بود و روی سبب واری بدر بار آن  
 در پنده سر شجر یاری آورده در پای قلعه منور بوده بعزم پانچ می گشتند و هم از جانب شاه طهماسب  
 که در آن اوقات در مازندران بسر میبرد و حسن علی بیگ عمیر الممالک بیفارت و استفسار و تحقیق کرا آن  
 کوکب جلی الا نوار که از افق خراسان خالع شده در زبر و فروغ ضیائی عالم افروزش بر در و دیوار شبستان گشته  
 نیافت مامور گشته در ایام محاصره آن قلعه دیده بسر منه سلیمان بن عباد مقدم و الا نورانی و دست تشار از  
 کلزار خدمت و الا بچیدن کللهای بنجار تک سعادت کرم کل افشانی ساخت آنحضرت فرستاده نر بوله  
 را کرامی و هشته بعد از چند روز او را مرخص و کوکبه پادشاهی به سمت خراسان تکلیف و تحریص فرمودند و چون  
 ترکحانه علی ایلی ساکن درون بار نجد به مخالفت کرده بر عادت سابقه سر از کریبان کردن گشتی بر آوردند و غیبت آن  
 طایفه را مجدداً و وجهه بتمت منصور و ظویر الدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه نصرت قرین محاصره قلعه  
 قورغان مامور ساخته با همان اوزد کیه و جمعی از جانبازان خاص چپاول بقلعه خویشند که مسکن ترکحانه  
 بود انداخته اسوال و دو اب نظایفه را عرضه غارت ساخته ایشان نیز از قلعه بر آمده و حیای جنگ و جمعی از ایشان  
 بنامت همان شکنی بدف تیر و کله تفتنگت کردیدند و در آن بر سر قلعه پوشش برده شیر حاجی را تصرف

کردند و قلعه در شرف تخمیر برآمد که اهل قلعه بر دامن سستیمان آویخته حضرت نخل الهی دوباره از اعمال ایشان  
 غنچه پذیرگشته رایت انفرافراخته بعد از زور و دو کوبه والا بنزدیکی خورشید خان عاشور بیگ قلعه واری نری  
 فایده دید قلعه را تسلیم نموده سر برقیعه منقلب دادند شمس پس کسان شیرغازی را که مدتی در کلاب همایون  
 ساکب طرفی سر بازی بودند بعضای سب و خلعت نوارشش کرده و برخص ساختند و چون تنبیه ناما بر  
 پیش نهاد ضمیر اقدس تخمیر بود از راه چچه و حوض خان و عباس آباد مساحت مرور اسطرح فروغ با میچند  
 لوای خورشید ضیا ساخته اولاکس در لالت فرستاده انجاعت سران اطاعت بر نافتند انحضرت متوجه  
 ایشان گشته فیما بین مجادله واقع و انجاعت مورد تنبیه بلینج و جمعی از ایشان معروض تیغ سید ریغ گشته  
 کوچ و کلفت خوراک گشته سمیت بند و شاقتمند و قلعه با مال و حال و نشوان و عیال آنظایفه تصرف  
 در آمد پس حضرت نخل الهی مال و غنائیم را بغازیان عنایت و امرای ایشان و امرخص ساخته غرم تقاب  
 فرمودند انجاعت از باب سستیمان در آمده انحضرت ظایفه مذکور را کو چانیده در اصل قلعه مروان  
 و با فرقه قاجاریه صلح داده برده کرده را مورد عواطف علیا و دوسای فریقین را از نظر زمان و کلاب  
 و الا ساخته اعراب را با کوچ با بیورد فرستاده عازم ارض اقدس و با مالی مشوره متعدهس فرمان  
 نوشته شده رسان تو جه موکب محض گشتند | در بیان تو جه اعلا حضرت شاه  
 طوماسب بعزم مقابله با ملک محمود و بجانب جنوبشان و ورود جناب  
 ناوری بموکب شاهی و وقایع آن ایام میمنت نشان | بعد از حرکت  
 موکب معلی بجانب مروانک محمود چون گریبان خود را از چنگ محرم همی دست داد دید بمضمون اینکه  
 مهر درخنده چهره نمان شود شتره باز گیر سیدان شود فرصت یافته از شبده محضس بجانب  
 جنوبین و اسفراین مرهله پیمای کردید که شاید در ان ناحیه شاه طوماسب تسلط یافته با خدال کاوشش بردارد  
 و سرشته و نقش را از نظام اندازد چون صیت مردانگی و فرزندی انحضرت در عهد و خراسان بلند آوازه  
 و کلزار افسرده و ضاع اند یار از زلال جو بیار تیغ آبدار شش تازه ستاره قرین طراوت بی اندازه گشته  
 و لایات نواحی اسورد مطلع ماه لوای فلک نورد انحضرت میبود شاه طوماسب که در ان اوان در شاه  
 روه بطام توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود و بچون سپهرداری فتحلی خان قاجار با  
 یاری و نظام استعانت و مددکاری آن زمینده سر شجر یاری از راه جاجرم و اسفراین روانه و در حین

در عین حرکت خود جنلی یک معیر الممالک را بخدمت والا فرستاده تمامی مقدم آن سرور فرزانه و نادر  
 زمانه نمود اما ملک محمود تا آن زمان قلعہ جوین را در سر راه محاصره کرده تصرف و مشغول تخییر سایر نواح بود  
 که آوازه انصراف موکب نادر می از سر و وعزیمت انحضرت بجانب ارض مقدس وحشت افزای خاطر ملک  
 کشته دست از کریبان بیایر مجال باز داشته بهمت مشهده مقدس شتابان گردید و سفارن آن جنلی  
 بیک نیز از جانب حضرت شاهی بخدمت والا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب بمساع اطلاق  
 واقفان عقبه دولت رسید عزیمت جانب مشهده را سو قوف و عثمان بیکر آن جهان پیمارا بجانب  
 جنوبشان معطوف ساختند اما در عرض راه همیشه از خاطر خلیه خطره بگریه که چون فیما بین انحضرت  
 و اگر او سابقه نزاع و جبار تقار و رعایت ارتقاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بجنوبشان  
 انطایفه در میان احداث فتنه و شر و کار انحضرت را با شاه طهماسب بنا سازی منجر کنند از آنجا که همیشه  
 خداوند مسبب الاسباب سید انجیز دولت انجناب بود عکس این معنی از پرده تقدیر صورت ظهور نمود  
 صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد شرح این احوال انکه فتحعلی خان بعد از  
 ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف رو به نگاه شاهی آورده از آنجمله از طایفه  
 اگراد جمعیت کامل انعقاد یافته بود و شاه طهماسب را با خود سرگران میدید عاقبت اندیش کار خویش کشته  
 و سید جوی آن شد که بفلان خون تبریری سنگ تفرقه میان آنطایفه اندازد و خود را در امور دولت مشقت  
 سازد و بختی بیگ شاد گور که از معتبرین چشمگیر بود و امور ساخت که با اتفاق ایل خود بنومانی بر سر  
 شومد رفته با ملک سکا که جنگ گرم کند تا کوکبه شاهی وارد شود چون عقل خرد بستند از قبول این  
 گونه تکلیف تخاشی داشت بختی بیگ سر عیث نذر پیش آورده شاه طهماسب متبع تدبیر فتحعلی خان او را  
 کردن زد و این مقدم باعث وحشت آن وحشی خصلتان گشته چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته  
 دیدند هجوم عام و از دوام تمام دیوار قلعه را شکافته بیانات مجموعی پیام تپه یکفرسخی جنوبشان افتاد  
 در انجا بنامی جمعیت گذاشته و در آنشب غلغله و غوغا در میان اگراد و قشون اسرا باد بلند بود و هر جا  
 بگری دست می یافتند از لباس و یراقش عربان میکردند اگر چه از هر یکدر بعضی امور غبار تقار فیما بین آن  
 حضرت با اگراد متصاعد بود لیکن در جنوق آنطایفه چون دست از دامن چاره گسته دیدند از ایام تپه  
 جمعی از رؤسای ایشان بشکایت انجکایت عازم خدمت انحضرت گشته در منزل میاب در عینی که آن

جناب متوجه خوبوشان بود بر کباب مستطابش بنویسند و بجلف و زمین عهد بندگی ببقند و صبیح سیام یک  
 و کین همکارک را برای تولید تنایج استسیام در جهان جمع نامزد آن زمینان فرست کرد و برای دفع شکر آب  
 شیرینی خوردند و بخاد القبه پذیر و الله یقدر آینه تدبیر فتحعلی خان صورت نمای عکس مظلوم با و عکس  
 پذیر صورت مقصود انجناب کردید انحصار حضرت در صدد استماله اگر چه منع فساد و آمده چند نفر از  
 افتخار به راه کرده ترد محمد حسین بیک ولد سام بیک و کیل و شاه موریدی بیک شیخانم فرستادند که مصدق  
 حرکتی شده مظهر ورود موکب و الا باشند و آن همان مکان معیر الممالک را ترود شاه طوماسب و فتحعلی خان  
 فرستاده پیغام کردند که هر چند این نوع سلوک و ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترضیب لیر  
 غازی معارک سر بازلت مقرون بصلاح نبود بحالی خود بکلم تقدیر چنین اتفاق افتاده من بهر استعجاب و ارم  
 شده اگر ادراعی آورم روز دیگر که خسر و ستیاریگان بزم فلک را بنور حضور خویش بر آراست انحضرت با گو  
 تمام وارد خوبوشان و شاه طوماسب ملاقات کرده عذر خواه گناه اگر او شده رفیع مآذ نفرت از جانبین  
 کردند و در انجا حکومت خوبوشان بموجب اشاره انحضرت بجهت حسین بیک من بود تقوی یعنی با فتنه کباب خانی  
 فایز شد پس لوای جهان کشاد بخت و دوم شهر محرم الحرام ۱۰۳۹ مطابق بونت ایل از خوبوشان بعزم  
 تخییر ارض اندس منضت نموده اولاً از عرض راه با طاعت دعوت کرده چون اورا سر سنجه غفلت گریبان گیر  
 و بر کشته بختی او شکاشته کلاک تقدیر کشته بود به ندان جواب جواب داده عسکری برخواست و در ارکست  
 نشست و راه نمر و کشته در شهر بر بست و موکب مظهر در دوم ماه صفر وارد خارج شهر شهید مقدس و از  
 محاذی ارک از جانب کوه سنگین در کمال غر و تمکین با گو کینه رنگین عبور و زاویه مقدمه خواجه بیچ را مقبر  
 سپاه منصور ساختند و در همین عبور از کنار شهر کلاک محمود و نبرج ارک با نذاختن قوب و با دلچ پیغام با فرمانی  
 انکوش همگان بر ساید جناب نخل اللهی با فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب مد پای حصار ارک با  
 محمودیان آتش افروز نایره حروب شده هنگام شام مانند صبر عالم گیر عازم آرامگاه گشته کلاک محمود از ظهور  
 ظلیقه نیز ظلمت خدیو بیهمالک هر روزه مانند خورشید انور از کنار برجی تا بان پیشه بر زوال و وبال انصر و  
 خود قال زده در شدر حیرت سر سیر کشت از مبر و زده خدیوار جند با طایفه افشاید و باقی منتسبان  
 سپای حصار شهر بند رفته و از قلعه نیز جمعی بر آمده پشت بقاعه کز و فرجی میگردند تا اینکه قتل فتحعلی خان  
 وقوع پیوست اور بیان مقتول کشتن فتحعلی خان قاجار را چون در چنین توقف

توقف شاه طهماسب در بطام خبر آمدن ملک محمود و خیر مسامح اعیان آن دولت پسید حرکت قاجاریه  
 استرآباد بدون تدارک که استعداد اتفاق افتاد ایام سفر نیز مهتاد و دم سردی لشکر نمی باشد و یافته  
 سپاهیان را طاقت بپای نماند هر چند که فضل خان یکده و دفعه مصدر خدمتی شده در آن اوقات پیشرفت  
 کار سلطنت استظور میداشت اما چون سراج شاه طهماسب را از استقامت دور میدید و از کارکنان  
 آن دولت چون طهماسبی نداشت ناچار بیامانی لشکر را وسایل کرده از خدمت شاه طهماسب مستعفی  
 رخصت کرده که با استرآباد رفته تهنیه لشکر بان کرده باز در ابتدای حوت حاضر شود از آنجا که رخصت او در چنین  
 وقتی موجب وهین دولت بود هر چند که استنای سرکار و ظاهر اظهار رضامندی کردند اما در بعضی بفرغ  
 او افتاده چون بدون اعانت جناب نادری از عهده گرفتن او نمیند ایشانند برآید شاه طهماسب در خلوت کمون  
 درون با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او پیشبوه مرگت منافق و همان چوب فرج  
 او را کافیت هرگاه شباهی یا بمعنی متعلق باشد او را بگیرانیده روانه نکلات نمایند مشروط بر اینکه بعد از  
 فتح شود مقدس باز رخصت باشد شاه طهماسب برین پنج هزار نمود پس روز چهارم در هم سفر آنسال فضل  
 خان را باز و ساهی قاجاریه که در دربار شاهی حاضر بودند گیرانیده فضل خان را در خدمت آنحضرت محبوس  
 ساختند شاه طهماسب چون میدانت که آنحضرت بقتل فضل خان رضامند خواهد داد و قطعا بر بار آورده خود  
 نگزیده طرف عصر که آنحضرت بوثوق پیمان مستظرف بوده و در بار پادشاهی مشغول و حق دفع امور رعیت و  
 سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فضل خان در سینه مخمور داشتند در جزوه مهتاد کرده  
 مهدی نام قاجار را که با فضل خان خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل او را امور ساختند حکما شکان آنحضرت  
 را خیال آنکه شاه طهماسب خود سر تکب این امر نگشته البته با شاره آنحضرت خواهد بود حرکات منع نکرده  
 تا مورین با تمام کار او پر ختمند و سرش را بجنود آوردند پس حضرت ظل العالی متکفل امور سلطنت  
 و رعایات مکنی خرمسان گشته اشک آقاسی باشی گرمی دیوان <sup>اعلی</sup> بکلیلی بیک ولد بابا علی بیک و قفسنچی  
 آقاسی گرمی بعلاده حکومت سبزوار بشا هرودی بیک شیخا ملو تقدیر یافت **در بیان**

**تسخیر ارض اقدس** بعد از وقوع قضیه فضل خان حضرت ظل العالی پستیار می تأمید بزدانی  
 که بهت بتسخیر ارض اقدس بسته هر روز بر سر قلعه رفته معرکه ستیز و آویز را افسرده عنایت آن ملک  
 چون بر ساخته فضل خان بزور مطلع شد حیاتی تازه یافته بمعنی را موجب حیاتی دولت داشتند و لیرانه

محترم شد که بعزم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر سبقت جست ساز ز رزم  
 و بقصد ارض اقدس از خواجہ ربیع تحریر یک لوائی عزیمت کرده خاکستر با تو بخانه دستار و بمقابلہ شرافت  
 در نیم فرسخی خارج قلعه ملاقی شدند و واقع گشته شکست مغربی بلشکر ملک باه یافت و جمع کثیری از اعیان  
 و اعدان و با ابراهیم خان نامی که توبیخی باشی ملک بود بر خاک بلاک افتاده ملک بجانب قلعه هزیمت بخش  
 اختیار کرده و دیگر رو آورد گاه و نیار در وقت دو ماه در قلعه محصور و لیران جلالت کیش و خاک گرفتار  
 و رفته میرت و لشویش میبود تا اینکه معلوم دور و نزدیک شد که اورا پس چو جبه روی میبود و کار او را آنانی محمود  
 نیست نزدیکان او رفته و امن بچستی از دور چسبند از آنجا که سر محمد نامی که در مرکز انون ملک پیوسته سردار  
 و حمله الملک او شده بود چون دولت ملکی انقش بر آستانه نونه سوج سراب دید و بجز تو علی خان نام تاین خود را  
 بخدمت حضرت نقل الفی که از آن صیغه حال بهمانیوش انوار تائیه تابنده بود و فرستاده پیغام کرده که اگر مرا  
 بچیسنان کاظم از جانب آنحضرت حاصل شود شب مستحقین در وازة سمت میر علی آموید را کشته در وازہ را  
 میکشایم جمعی از لشکر بان در کین بوده بجز اعلام من داخل شهر شوند پس در شب شازہ ہم شهر ربیع الشانی  
 ۱۱۳۹ مطابق اوست یحیی سنگامی که ظلمت لیلان در غفلت بر دیده غنودگان لبر خاک او بخت و سبهدار  
 ماه افواج انجم و اختر را بشهر بند سپهر بر انکبوت آنحضرت با وازہ هزار پیاده از زاویه خواجہ ربیع شکر  
 پای قلعه کرده در سمت در وازة معبود در کین کین پیستاده ظهور و غده میر محمد در آما ده شدند هر محمد بروغ  
 تمیید آتش پاسبانان برج را کشته سر پای ایشان را پای قلعه کشتند و در وازہ را کشته خنده بود  
 از آده بنیروی بخت خدا داده با پیادگان تیغ زن و جاوران مصف شکن داخل شهر گشته آن حوزه قلعه  
 قرین را تا صحن مقدس و چهار باغ منصرف شدند محمود بان که در محلات و بروج مشغول محاربت بودند  
 از مشاهده اینحال هر سیمه خود را بازرگ رسانیده متحصن گشته ملک محمود سنگام طلبیده صبح از در طرف  
 یکی از سمت خیابان چهار باغ و دیگری از سمت خیابان مغلی در محال جلالت شورشش یورش بشهر در افکنده  
 حضرت ظل اللہی تبار پیادگان رزم کوش و سپرداران جوشش پوشش را پیش انداخت با شمشیرهای آخته از در  
 جانب بچک پر دخت و تا پای ارک تخل حیات بسیاری از ایشان را بی برک ساخته انجمت را با رکن  
 گریز اند و آرزو تمام شهر بتصرف لشکر نصرت قرین در آمده بعد از آن اعلی حضرت شاهی از خواجہ ربیع  
 عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز نقبیل آستانه مقدسه ملایک مطاف گشته باز باروی خود

خود انصراف کرده روز دیگر حضرت نخل اللہی آمینت پوشش ارک کرده ہمینکہ خاین روسیہ شب ازیمو  
 تسلط قهرمان مہراز شہر بند جہان بارک عدم کریمت ملک چون راہ نہ میرا بستہ دوست چارہ راشکت  
 دید از در ہتیمان در آمدہ جیفہ زیادہ سوری و راہ و رسم چاکری را از سر گرفته تخت و امانتہ سلطنت باکہ مر  
 کردہ بود ہمراہ آورده سپرد اما بعدی نام کہ در بدو حال توان تاب کرناہ مشہود و بنا سبت آنفل در ایام حکومت  
 تعلق با ملک کلین آئینش گرم کردہ بود و درین اوقات بر مسند کالت ملکی تکیہ زدہ فشاہ اعوامی او بود  
 بسیار سائیدہ سایر تجتہ و اعوان ملک مور و عفو و امان کشتہ ملک محمد و از راہ تلبیس کسوت  
 فقر تلبیس جنتہ بمفاد ترک الدنیا للدنیا احسن کل شیئی ترک رہاست ازک تارک تجریدہ ساختہ  
 سنگ قناعت بر خود بست و تخت را بخت پوست تبدیل و از خرگاہ دارائی بچیمہ قلندری دروشی نقل و تحویل  
 نمودہ در یکی از حجرات استانہ مقدسہ بر سر مظلوم نشست و پیر محمد در ازا این خدمت حاکم جام و جودہ نوش

جام مرا کشتہ بختاب سلطان قبا زکشت در بیان توجہ سوکب ناوری بجانب جہوشان

و صادرات آن ایام فرخندہ نشان | ایہ ازاکہ کلید فتح مشہد مقدس بزور بازوی

و لاوری بکسر پنجہ تصرف آن زینبندہ سر بر سروری درآمد و چندی از زمین بر آمد غزویت توقف در ارض  
 قدس پرورد خاطر انور تصمیم یافته جمعی از افاضات سکتہ ابیور و توابع را برای محافظت سرحدات  
 آن توابع گزارشتہ بقیمہ را پاشا ہزادہ رضا قلی میرزا و حرم محترم بادش احمدس آورده آئینگان تربت  
 بنیان را کہ منظر فحواہی حسنت مستقر و مقاماً بود و ولتسرای توقف و فرار گاہ دولت سامندہ  
 و چون در بہادری حال منوی و مہو و ضمیر اکتس آن بود کہ بعد از تسخیر ارض فیض نمود صفہ و منارہ استانہ  
 مقدسہ رضویہ مذنب و زراند و شود لہذا حکم والا بانجام آن امر خیر فرجام صادر کشتہ منارہ کتبہ مبارک  
 چون بیفریندہ بود منارہ و بکر از محاذات آن با وج عینوق افزائند کہ قبہ چرخ برین را عمودہ دیدہ و عہدہ  
 و و بسل زرانہ و باشد الحاصل حضرت نخل اللہی بعد از فراغ از حل و عقد امور فراسان کس برای عقد کوہر  
 مقصود کہ سابقاً در ایام تہ خواہشمن آن معاملہ شدہ بودند روانہ جہوشان و چون بعضی از جماعت  
 عراقی و آذربایجانی کہ مقرب بساط سلطنت بودند از جانب انحضرت تکلیف نیما یافتہ و اقتدار انحضرت  
 در جہنمات ملکی تالیف طبع ایشان بود خفیہ در حدود احوال بر آمدہ شاہ طہماسب راغب در قیابہ سبطلب کہ  
 و ما یلفظ من قول الا لک ید و قیابہ تعبد انطایقہ ست عہد نیز بہین سخن سخن شدہ فرستاد



حضرت قتل النبی را نیز مقصود باز گردانیدند چون تحمل درین قسم نمودند و در حوصله مردم بازاری که از نماز محبت  
 عادی باشد بر زمینها بدو بچندین سحر و غیبور چه رسد آنحضرت قطع و فصل این امر را بقیعنه شمشیر نیز که حکما که مرا  
 و نامرد و حواله با دست رجوع و در مردم با همو اخیان جان فشان تا زخم خبوشان گشته است فرسخی خبوشان را بگذرد  
 خیام غزوشان ساخته منظور پسند که در خبوشان شاه طهماسب اگر او بر جانتر باشد بر آنکه مقدر شده  
 باشد این کار فیصل باید مقدار آن مخالف شاه بودی خان شیخا ملک حاکم سبزوار نیز از سبزه دار و در خبوشان  
 گشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته است که حضرت پادشاه در خصوص این مطلب باو تحریر و بیجا بانه کشف آنجا  
 از چهره شاه باقی انصاف کرده بود و بخدمت آنحضرت رسانا داشت باو گفت پسند که اینجاب صورت به معنی برادر  
 بروی خفا داشته ظاهر نگردد و سنگام شام که خسر و سبزه و معراج سنازل سپهر در طلوع عید تن تنها بسوی  
 شهرستان غرب که م شتاب شد شاه طهماسب برستانانی تدبیر مهتران رکاب و متعینای ایام شتاب  
 بدون اطلاع خدیو فلکجناب بر ساری سوار و مهتری از صطبل باو رفیق و با گشته مجریه و تنها در لباس  
 تواری خود را بشهر رسانید صبح که حرکت او برای جهان آرا انکشاف یافت پس بایک کار خانجاست  
 سرکار او را که در مسکن ظفر اثر و ارض محسوس بود برای پسند که ایمانی اغلب دوست فرسود تصرف و بکران نکرد  
 مضبوط و ملبوس و به جستجوی که برای سسر کار او در کار بود و خبوشان ارسال تتمه را با رضی الحسین بر گردانیده  
 از منزل مزبور حرکت و بیوسف آباد که در سمت غربی خبوشان واقع و سمرقند بود تزلزل در راه آمد و شد و آن  
 بر قلعه کیان مدد و ساغند در معین عبور موکب و الا از حوالی خبوشان فوجی از اگر او سمرقند بر چند جلاد است  
 بنیان گرفته بار قذیبگان تیر و کلوه نقاش استعمال تیره جنگ کرده انزاع یافتند شاه طهماسب شکر یک  
 ستابند سیر شاه بودی خان و باقی بمیان دولت که نبض شناس مزاج او بودند پرده اندر وی کار بر  
 داشته از قلم با طرف ممالک خصوصاً بکلام کر ایلی و ماژندران و ستر آباد نگاشته حضرت قتل النبی را  
 بنیانت بسند و ازا کرده آمده اند که در ملک محمود و ملک احمق بر زو سامی سپاه نیز که در اردوی بیابان  
 میبودند از قلم فرستاد که ترک و فاق آن زبده آفاق نموده راه و اتفاق پیش گیرند ملک محمود اگر چه تخت  
 ابراز فرمان شاه می نکرد لیکن چون دانست که با مال پر و ز خوابد کرد بعد از چند می بنظر اندکس رسانید  
 هر چند که بمعنی سبب نقار خاطر والا کردید اما از محتوا خنده آن ناسپاسی و حق شناسی بجای فرمودند و بعد از  
 چندی جمعی از ایلات اطرفی با عد و قلعه کیان آمده ایشان از طرف بیرون و قلعه کیان نیز بنیانت مجموعی

مجموعی با سواره و پیاده از اندرون هجوم آور شدند و مستند قتال گردیدند حضرت نخل اللهی یاد لیران افشار  
 را خلاص کیشان جان نثار بسوزاند کارزار برآمده فریقین بهم درآویختند و غبار عرصه همچو باده بپوشید و وار بر  
 اینجختند جعفر قلی بیگ شاد لو که از معارف چشکرک بود در آرزوی جگولوله زنبورک کشته گشته جمعی کثیر  
 عرصه شمشیر آیدار و بقید اسار گرفتار و بقیه ایشان کرم خیزمیدان فرار شدند و روز دیگر جماعت فراچور لو  
 که در میان طوایف اگراد صاحب شمشیر و بدلاوری ممتاز و شهیرند جمعیت کرده بعزم آمدند شاه طهماسب  
 آهنگ قلعه کرده حضرت نخل اللهی بعد از ظهور سیماهی آن را بمن طریق میرابی سر راه برایشان گرفته  
 از انجماعت نیز جمعی قسبل و سیر گردیدند چون در آن صحرا بدشت حبس گرفتاران آنطایفه وحشی خصلت نمودند  
 داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را با سنگان انداختند بعد از چند روز افتای ایشان را منافی بر توت  
 دانسته بمقتضای فنوت و رعایت ایلی مرتضی ساخته با وصف اینکه سرآمد آنسال مجذبی شده داشت  
 که کوه و صحرا متصل از برف در چادر پنبه دار بسر سبزد آتش سوزان اگر از بسر سنجابی خاکستر سر بر سر  
 بر جای خویش سرگشته میسر و خوبشان را در محال شدت محصور کرده قلعه کبان را به تنگنای حیرت انداختند  
 و انجماعت بعد از چندی وسایط برانگیخته انحضرت را ترک مطلب تکلیف و انحضرت هر دفعه بزبان سیف  
 قاطع جواب آن حرف نجف میدادند و طایفه مزبور چون دیدند که از توسط وسایط کاری انجام نیافت  
 متدعی شدند که آنفرز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت و عزیمت ارض اقدس کرده ایشان هم مشغول  
 شاه طهماسب از خوبشان بارض فیض نیسان برده امر محمود را صورت دهند و کارکنان آن دولت  
 را عرض اینک شاید از خارج از حکام و لایاتی که در مقدمه خوبشان از ایشان بمنبذ کرده بودند  
 مدعی رسیده از اقرار خود نکول و امر مزبور را برای شاه طهماسب که آغوش تنبایش خمیازه کش شوق  
 اینمطلب بود صورت حصول دهند اگر چه دلاوران رکاب از بسکه سرگرم رضا جوئی انحضرت بودند  
 برف زمستان را بتر قاتم تصور کرده از خدمت اظهار سردی نمیکردند اما چون دواب و سراجان  
 شدت سرما در معرض تلف بود و خدیو فرزان نیز از مبادی کار همیشه مشوکل بجدای یگانه و عامل حسن دراز با آستان  
 و بیگانگی و جمیع خلق زمانه میبود بملاحظه هوای کار و کار هوا حرکت و عزیمت ارض فیض البر که کرده بعضی از  
 اسبان خاصه شاه طهماسب را از ارض اقدس برای او فرستادند باز حضرت شاه بهی اعیان آنند و لب نثار  
 بدانچه گذشته راه تا مل می پیوندند تا مقدمه کرایلی واقع و از رسیدن کوه کلبه ایوس کشته تلبکین

ایند عا انکه محمد علیخان قو لکر آقاسی سابق ولد اصدا ان خان که در ایام اقتدار محمد علی خان قاجار از دربار  
 شاهی و در وزارت با طرب مجبور گشته در مازندران سپید بود بعد از تقصیر محمد علی خان از جانب شاه طهماسب  
 نامور شد که قریباً بواسطه سلطنت را که در مازندران سپید بود باره وی شاهی نقل نماید مشارالیه بروقی  
 فرمان عمل جمعی از غلامان و خاصان که از شدت دمی دم سردی محمد علی خان در قشلاق از مازندران متواری  
 بودند و در آن زمان در بنگام و روسی دل از ایام دیده آفتابی شده همراه مشارالیه بیعزم ادا و اگر او آنکه غراسان  
 کردند بعد از ورود و بجا بزم من اعمال کر ایلی رحیم خان حاکم آنجا علی الغضله جمعیت کرده شب بر سر منزل  
 شرف الدین نامی که از ملا زمان حکام استر اباد و در ایام بیج و مرج صاحب جمعیت و شخصیت و استعداد  
 شده محمد علیخان چو سینه بود ریخته بسبب سابقه نزاع او با قتل رسانیده زود و دیگر که صبح از آفتاب پنج خونین  
 بپهلو چرخ برین کشید آینهک منزل محمد علیخان کرده محمد علیخان تمامی خسته بنده داماشه سلطنت انکه داشته  
 فرزند رحیم خان نیز همگی آنها را بجززه تصرف و اختیار خویش بد آورد و پنجشنبه از تبریع شاه طهماسب  
 و اگر او رسیده یاس کلی در احوال ایشان راه یافت تا به شاه طهماسب از خوبشان حرکت کرده در حوالی  
 نوروز و در عرض اقدس شد پس حضرت ظل اللہی کس نزد رحیم خان ارسال و تمامی خزان و اسباب  
 منسوب را استرداد و واصل سرکار پادشاهی ساختند و در بهمان اوان حضرت ظل اللہی شی بعد از بجز از  
 علیاقی جمانیه و هو جس نغسانه و انصالی بجزوانت علییه و مشاهد صورت غیبیه و هفتخانه از الوار فتنیه  
 در خانم رویا دیدند که مرغابی بزرگی که آرزاقو کوبند نمودار گشته انحضرت نفسکی در دست و همتد بجانب  
 او خالی کرده قور بدون انکه آفت زخمی رسد زده در بغل گرفتند بعد از آن بجزیه قبایلی که مخصوص انجا نشین  
 در آمده در برابر انجمنه چشمه و حوضی در میان آنحوض باهی غیبیه بود بزرگی بره که چهار شاخ قوی داشت  
 انحضرت بجا حاضران فرمودند که آرزای بگردند همه رفتند نتوانستند گرفت آخر الامر خود دست انداخته آرزایگز گرفته در  
 بغل گذاشته و صبح پنجوا بیه نزد بجان حضور همایون نقل کردند شخصی از حضرات این شعر خواند که اگر در خوا  
 یعنی مرغ و ماهی نمیرنی پرسی پادشاهی و تعبیر این خواب حقیقت فرجام که آینه صورت نمایی معنی وحی  
 و الهام است فی الحقیقه این است که چنانچه تو که بزرگترین مرغابیا است پادشاهی این فد بوی به مال تبر اعظم  
 سلطنتها باشد و سید ماهی چهار شاخ سفید اشاره بر این است که تا حداری مملکت چهار پادشاه باحضرت  
 نفاق با بد چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بجززه تصرفش در آمد در ذکر وقایع قومی میل



و درایت جوان کشانی را بجانب ارض ایس بر تو انداز وصول نمودند و از آنجا از کسیم خان با شاره  
 و الاز و از مرو و بند سلطان مرو را شکسته تا آمدند آنجا که در مقام طغیان بودند از بی آبی عاجز شدند  
 قلعه مرو را سپرده در صد اطاعت درآمدند اما اگر از خبوشان باز از عهد خود نکول نموده راه پیشین پیش  
 گرفتند آنحضرت بفرمای **اللهم انزل علیهم الغم** ستم باره بار کی عزت را بجانب خبوشان چونان داده  
 شاه طهماسب هر چند که در باطن طالب استیجاب و تدعی اینند حال بود اما در ظاهر باز رفاقت کرده بعد از ورود  
 خبوشان جمعی از مخالفان خصم صابیر اسمعیلی خان بیات که در آن زمان ناظر سرد کار شاه طهماسب بود  
 چون دیدند که ازین نیز کما نقشی موافق تمتای ایشان از پرده خلاصت ظهور نمود و محمد گردیده خوانند  
 که اگر او را بر همانه اصلاح بمیان سپاه آنحضرت داخل کرده باین وسیله کاری از پیش برند اگر چه چنانکه  
 ایشان اندوختی خود صادق و با آنحضرت ناموافق میدانستند اما اجرات قبول آن امر کرده که میباید  
 آنحضرت بعد از ورود ایشان بعکس نصرت اثر در سازه سبقت کرن کشته تصفیه بر عکس نسبی بخشد  
 بیر اسمعیلی خان و یاران او چون این تدبیر را در مزاج اگر ادبی اثر و تحمل تمهید را بی عمر دیدند حضرت شاهی بجانب  
 نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که همیشه پای غمشن در راه میرا بی تیز رو و پیک خیالش در نشیب و سراز  
 وادی اغلال درنگ و بود چون قسم سعی فرموده در پنج خود را پیچیده یافت از جناب نادری عذر خواه  
 گشته بجانب نیشابور شتافت حضرت ظل الهی ایند فکرمت بعزم تنبیه اگر استمه و قلعه با جمعی همراه  
 کرده محصورین چون صورت حال را چنین دیدند بطایفه شاه لود قسرا چور لود که مرد شمشیر زن و بهادر  
 صف شکن ایشان بودند اعلام و از ایشان ستمند کرده فوجی عظیم از آنجماعت بکامک محصورین  
 توسس تصور بر آنکینختن داخل قلعه پای جلادت بمیدان نهاده از قلعه برآمدند حضرت ظل الهی که فتح و ظفر  
 همیشه دو سپه در کابلش روان و نهمتن اقبالش در معرکه رزم سب و روان است اولاً با قلعه کیان گرم  
 ستیز گشته ایشان را پی سپرداوی کر بساخت و بعد از آن مستوجه اگر او سیر و بی شده قلب جمعیت ایشان  
 بر آسمانی پیک تند رو تیغ تیز از همان راهی که آمده بودند باز گروانید یعنی بطریق محرم روان و تتمه را بجانب  
 فرار شتابان ساخت و جمعی از آنجماعت را که گرفتار قید اسار شدند آورده در دور خبوشان بساها  
 حال انداخت اگر او چون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند از در پنهان در آمده و بخدمت والا فایز شد  
 هسته غایب انصاف موبک معود بجانب مشهد و تعهد انجام امر معود گردانید پس آنحضرت گرفتاران را بر عا

بر عایت راه و در سمرانی مرخص محمد حسین خان حاکم خجوشان را با اولادش هم بر روی خان و سرکردگان اگر  
 ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب روانه نیشابور و کس برای تمثیل  
 این امر بر وفق ضابطه و قانون بشنود مفاسد خجوشان فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت از  
 آنجا کس کرده در آنجا محمل کشان هجوم مقصود از خجوشان وارد شده شاه مطلوبان ایشان حصول نمایند  
 اگر چه در چهلین روز نامه ظفر که نوحه رسان و لایمی اکثر وقایع بملاحظه تطویل مقال حمله آرای خلوت تری  
 بیان نکشته در پرده اجمال بی مانند ذکر اینگونه امور از قایده عاری و خارج از دایره مطلب نگار است آن  
 چون مقدمه مواصلت بابا علی بیگ و بعد از آن این وصلت که خون دلیرانش غازه آرایش و تیغ تیرش  
 که لگ پیرش بوده از مستیات ایندولت بد پیوند شمرده پیش بر انگشت قلم نقاب خطا از چهره ایندولت  
 کشوده همانا حکمت باله الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو وصلت تولید نتایج و تکوین موالیه  
 قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان فشار و اگر ادک اعظم ایلات بعد از خود آزمائی بر عجز خود اقرار  
 و با خدای آزاده عقد بندگی بسته طریق خدمت خست بسیار نمایند و الا قابله این ماته جهان موده قابل بود  
 که تولید این همه فساد و خونریزی و ایرات تراغ فرشته انگیزی کند **ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**  
**در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق با اشاره فرمان خدیو آفاق**  
 در خلال این احوال بوضع پیوست که تا تاریه که در سر و بنام ملک محمود و فقاره عصیان فرو گرفته قلعه را  
 ضبط کرده بودند ملک محمود هر روزه در جزو نوشتهجات ایشان نوشته آنظایفه را تحریک بغاوت نمایند  
 چون در مقدمه خجوشان نیز چنانکه مذکور شد ارقامیرا که از جانب شاه و الاجاه شعر بر مخالفت آنحضرت  
 صد و سی یافت مخفی داشته خاطر انور ازین رهگذر خبار آلود کلفت میبود در بنوقت که بر روز این  
 خیانت ضمیر و افعال سابقه کرده افشامی او بر ابقار اجماع آمده محمد خان چوله با سر همایون اور بقصاص  
 خون محمد بیگ بین باشی چوله که از کشتگان تیغ بید و ملک بود با ملک اسحق بیاسار ساند و ملک  
 محمد علی را که برادر کوچک ملک بود به نیشابور ترو بیر امعلی خان بیات فرستاد او نیز موعی الیه را در عرض  
 خون فتعلی خان برادر خود عرضه تیغ انتقام کرده اند که بر سر می شایسته تلج بزرگی کی بود کرفس از تیغ  
 سر در سو و گئی و بعد از قتل ایشان ملک اسد الله خان حاکم سابق سیستان را که در آن اوان از سیستان  
 بخدمت و الا آمده بود با اولاد و اقارب و کوچ و منسوبان ملک مرخص و روانه وطن بالوقت ساختند

در بیان نهضت موکب ناوری مجدد و قاین بعزم تنبیه حسین سلطان و  
کیفیت جنگ سنگان در آنتای توقف ریاست جهان کشته ارض فیض نجات حسین سلطان

که از نقبای بیستان و در حدود قاین میسر و باعتبار انتساب ملک محمود سیدستانی و اغوا می و ساووس  
شیطان آغا زخمیه حسباتی کرده تا جایی که از جانب آنحضرت در آن ولایت میسر و در آنجا و درون بیرون کرده  
حضرت نعل الاهی جمعی را به تنبیه او مامور ساخته تا زاری میسر نشد چون تنبیه فاغنه سنگان خواند نیز منظره  
نظر و الا بود در پیچید هم قومی بجز شسته مطابق قومی میل بر افقت شاه و الا جاه با پشت هزار نفر از سربازان  
سمر که جان ستانی بهستانی تا ناید یزدانی از ارض اقدس نهضت و بجز وصول آوازه موکب بهایون  
آن سمت ترزل در بیستان حال بجماعت راه یافته ملک تابعی ولد ملک محمود با ملک لطفعلی برادرزاده  
او و نقبای بیستان که در آن مکان بودند فراد کرده نامهربان رفته با شرف غلجه پیوسته که بمقاربت  
اوستند و حسین سلطان در قلعه نخسرت جسته بود و در آیات نصرت آیات در مقام نه است و  
و بندگی و عهد و بجز زنده ماندگی در آمده اعتدال و محفل قبول یافت بعد از آن نظام مهمام آنسر زمین  
کو که سنگین بجانب سنگان نهضت کرده شد و در قرینه سفینه بن نجیم سمراد قیامت عز و تکلیف گشته و در راجع  
بترتیب هر اول و تبیب و نفس باطل که قیامت نهیب و تعیین سانه و جوانان و آرایش طرح و بر انظار  
پر و خسته وارد مانرن آباد و بسد بسایک با این آنمکان وزیر کوه ر یک بوم بود تو بجانانه در یک نشست پس  
آنحضرت با جمعی از دلیران شترهای کوه کوهان برداشته خود بر شترانته هر بر بختی سپهر سوار گشته آستین عزم و  
و پای همت بر زده گاهی سواره و گاهی پیاده بکشیدن تو بجانانه سپهر خیمه سند و در شت صیغف که آب  
جز در دم سیف یافت نمیشد آنهم نصیب اعدا بود یکشانه روز در آن بیابان زحمت تو بجانانه را میکشید  
در دوم صفر نزل اجلال بیهودین واقع گشته چون جمعی از فاغنه در قلعه بیدادین ساکن و چند روز  
بود که عساکر فیروزی کمتر در انتظار مصالحه که فاغنه از راه کید اظهار سبک و نذ تنگدل و جوابی قتال با  
انگروه بیابان کسل بودند بهمت و الا ای ظل اللہی بدفع آنظایف پروا خسته انجماعت چون خود را در معرض بلا  
دیدند از راه ضد اعدا از قلعه بر آمده و عهد کردند که سر کرده ایشان رفته فاغنه نیاز آبا در امطنش خاطر خسته  
و در کاب اقدس حاضر نموده قلعه را به تصرف چند قاهره دید بعد از استقرار این عجمه سر کرده مزبور  
بقلعه نیاز آبا و رفته و از عهد خود باز گشته باز گشت آنحضرت نیز بیدادین را بسبب خلف اعدا از تیغ

از تنج که در این زمان عیال ایشان را بمرض نوب و اسر آوردند و رعایای آن محل که با قاعنه اتفاق ورزیده  
 بودند امان داده از موافقه ایشان با خدیو سورات و توکیش گفتا کردند بعضی از قلعجات اظهار حاجت  
 نموده کلاستر سنگان از داون سیورسات تهر در زید کس نزد قاعنه با خرز و کوسوبه و غوریان  
 فرستاده اتمند نمود پس بر قضا امضا عترت یافت که جمعی از دلبران توب قلعه کوب از ارض ملاکت  
 سلفاف از راه بالامی خوف بر سر قلعه سنگان برده قلعه را محاصره نمایند و منتظر ورود موکب و طلیعه  
 نصرت لو باشند و آیات همایون در چهار دهم ماه مذکور آمده قلعه سنگان را محصور و محاط سپاه منصور  
 ساخته از طرفین با داختن توب و تفنگ سنگان را ساز عرصه جنگ شدند و سانج عجبیه که در آن روز اتفاق  
 افتاد اینکه در صحنی که توپچیان با سروالا کرم پر کردن و انداختن توب بزرگ بجانب قلعه بودند حضرت ظل اللہی  
 سر توپخانه آمده محاذی و بمن توب استاده شوخه تعلیم توپچیان کشته در آن اشاکه توپچی توب با خالی  
 کرده دوباره مشغول پر کردن آن شد آنحضرت با الهام غیبی عزم مراجعت کرده همینکه پنج شش قدم از آن  
 موضع خطرناک دور شدند ناگاه توب از حرارت در مومن در گرفته شراره افروخت و بعد سلطان کلاستر  
 دروکن و چند نفر از توپچیان و ملازمان مروی را که در آنجا بودند بصاحفه قنا سوخت کرده وقوع این  
 حادثه طلال افزای خاطر باکرید اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس کوه پابرجای جهان توکل و ضمیر  
 غیرشان لنگر آبریز سپر در بای تحمل بود بصره انگیزی ریاح نوایب و لطمه خبری امواج حوادث از جا در  
 نمی آید ظهور این امر را بر احتراق کوب طالع خصم بد اختر محمول ساختند و سنگام شام که چرخ می هر از سوخته  
 سپهر و بر منزل غروب گذاشت و ماه زترین کلا و بطلایه داری معکر نجوم فلک را بت ضیاء بر افراشت  
 طلایه داران پاسبانی لشکر و حواست اطراف قلعه پر داشتند و مانند دیده انجم و اختر از کجای نیاسوده  
 و نا طلوع صبح از شوشب آفتاب توب تفنگ قلعه سنگان نموده قلعه ذات البروج سپهر بودی و از شراره آسمان  
 سوز بوارق باد لیل و ضرب زن فضایی امون عرصه چرخ بوقلمون نمودی در آتش کلوله توبهای صفت شکن  
 بر برج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز بهین پنج توبهای صاحب قلعه بار آتش فسر و زخم منجستی  
 مره وزن میسبده تا اینکه از صدمات توب حصار قلعه مانند دل قلعه کبان تر زان افتد یک طرف برج فرو ریخت  
 و لیران میدان نبرد یورش برده شیر حاجی را تصرف کردند قاعنه بعد از مشاهده این حال از در پنهان در آمده در  
 دیگر که صبح صادق تیغ مهر بگردن افکنده از قلعه اتق بیرون کلاستر سنگان شمشیر استیمن را بهیكل کردن



کردن ساخته دست در ذیل ندامت زود مقتبل و اوان سیورسات و سپردن قلعه کشته بقلعه برگشت و در آن  
 سرکشی بنیاد نهادند و این دفعه آتش توپخانه سردان زمان شعله ور گشته همیشه انجم شتر بفرمان آن سردان و قلعه بود میان  
 گرفته مشغول بنیز شدند و در شب هجدهم ماه فروردین قلعه تصرف درآمد و مردان و زنان ایشان عرضة قتل و اسیر  
 گشته آنرا زمین لکه کوب جنود و ظفر نشان و اموال و اسباب بقلعه حمل مصلای می گوه توان گشت بعد از آنکه کار قلعه  
 گمان ساخته و قلعه از متفقین بر واقع شد خبر از دستخطان قلعه با خبر رسید که هفت هشت هزار نفر از اغانی  
 برات با امداد سگان سنگان و آرمینا از آبا و گشته اند که کوب و الا تیر بوزم مقابل شیر آباد فرات که در کفر سخی  
 سنگان واقع و قلعه محکم و مکان خسترم بود محل قرار گیری داده بغداد و کابل نیاید مستحق برای  
 فرقه و گروه مترج مکانی مقرر فرمودند و روز دیگر قافله که بچنگ قزلباشیه جری بودند در محال لیری وارد  
 فرسخی ارووی همایون گشته محافظ از اینکه کرپشیر است در گرفتن پیش لبک حوش است در مصاف  
 پلنگ چون چشم مردم ایران عموماً از قافله برسان و اول جنگ آنطایفه سپاه خراسان بود حضرت  
 محل اللی که دایافته در موزاکاچی و عیار سنج نقد حالت لشکری سپاهی بودند جنگ میدان را مقرون بصلحت  
 بدست میخواستند که آهسته آهسته غازیان را با اولی غور طومر خصم افکنی ساخته و بتدریج بقویت لوانی ساخته  
 ایشان پروخته بعد از آنکه ایشان را لیر و در عرضة دشمن شکاری شیر کبریا سازند خصمت میدان جنگ در بند  
 لوند لشکریان را امر فرمودند که در همان لشکرگاه خود سازمی بتیر و تفنگ و سنباز می میکردند باشند تا فرقه  
 جری و بعد از خود آزمانی در جنگ میدان کار فرمای تیغ دلاوری شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب ضابطه لشکر و  
 استحکام سنگر با پانصد نفر از لیران کار از سو و سوار و در تیررس معکر حضرت اثر بنیم جلوه باد پای خاک  
 نور و آتش افزون باره جنگ و بیچار گشتند هر چند غازیان بتنامی میدان از جا در آمدند خدا یو تو من بنام  
 یا قضا ی رتبه حرم عثمان واری توسن عزم ایشان گروه سپاهیان با ان گروه آغاز و تیر و و تیر و  
 تفنگ زد و خورد نمودند و جمعی کثیر از قافله را سرانگند و شمشیر حرب و لواهی ظفر را بخون ایشان حرب کردند  
 تا چهار روز چنین منوال معرکه جدال قتال آرا گشته بر وضع قلبه و نصرت از بنظر فرب رو بود خسته بعمل  
 آمده در شب چهارم که سپاه خیر نشین ماه در معرکه سپهر از دایره باله سپهر اذاحت و احشام انجم بدامن دست  
 فلک هجوم کرده قافله حرب بهرب بدل ساخته بجانب برات برگشته آنحضرت تعاقب مقرون بصلاح  
 ندیده حرکت بر سر برات ابوقت دیگر محول موقوف و عثمان شهبخت بنیرین ستام را بجانب بعضی اندکس

اندکس معظوف ساختهند در ذکر وقایع برجی میل موافق سال فرخنده فال

هزار و صد و چهل و هجدهم | داورترین گناه هرگز در منزلت عمت انوار نوسنگی مبارک و روز

به مقام شرف و عبادت در ملک محل از صاحب بهاری افشای صولت پسکی نموده با تیغ شمشیر و روح سنان  
 به تیغ پنجه افکنی شکر شاپر داخت و خدیو جهان کبر بهار که مشعر عزتش از دیوان قضا در صاحب غیر انظار  
 یافته بود و باره باره حکمرانی نشسته فساد پیشه کاین دی را از دار المرزومین برانداخت سپهبد ایلمند مقصد این  
 چهار بتازکی بزور قوت نامیه بر محالک کنگزار دست یافته بسوط البیه کشت و حکم کلههای آتشین بفرمان هوامی  
 فرود بین چون بر بسط خاک روان و جاری شد مجلس تجویز آری بسته گشته لوازم جشن عید بانصرت و تائید بقدریم  
 رسیده چون از دیوان بفصل الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا بر دیوان دولت صفویه تصدیق  
 بطلان آن نگاشته تکلیف تقدیر شده بود روز بروز امور چسبند از کمن غیب جلوه بر رویه مبارکه که عقل صاحب  
 مستقیم آری بجز اسباب تضرع آند دولت محلی قرار میداد و مجلی از آن احوال بیگانه ارکان دولت پادشاه و الایجاه  
 سنگ مغزی با کران جانی و سخت ولی نایب است زانی جمع کرده بتقریبات سبب شکست برای آند دولت و از  
 دست مبارک رنده و آنچه منافی مصلحت بود بجایه گاه تلویحی آورده هر چند حضرت ظل الهی بلا خطه پاس دولت  
 صفویه بیشتر در مقام منع و توعید و انجماعت و مدعی آید ایشان بمفاد ما ینفعکم بضمی این آودت آن  
 انصاح لکم گشته شنیدند با وصف اینکه عیس امر و نهی شان قدم از روی دیوار دولت بر رویه نمیکند داشت  
 یک جهان کرد قوت ظالمه را در چهار صد جهان پایه زن و جواز بهشت ما را در طلب جلب منافع شخصی بر کوه  
 و بر زن ساخته بسنگ سوانی و هرزه زانی حلقه کوب در دست و دشمن میسب بودند و آنحضرت بنا بر رضا جوانی  
 خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع سفدان و بداندیشان نموده و بگفتار نرم تالیف دلوانی  
 درشت آن نفاق کفیشان میکرد مقصود اینکه انظار بده دست بد و خلی را از کربان جان نایات کوتاه سازند  
 تا آنحضرت با تمام کار افاغنه هرات و اصفهان پردازند و بعد از آن این تقدیر و حکمرانی با ایشان از زانی باشد  
 چون ذات انجماعت برشته آب و کل غرض و ترک عادت موجب مرض بود و در عین زیان کاری چشم اند  
 طمع و منظور خود نمی پوشیدند و کار دشمنان را یکسو گشته در اخلال کار این دولت ناوهره میکوشیدند  
 القصه شاه و الایجاه در باب توجه مویکب جوان کشا باصفهان مکرر با آنحضرت تا کید و الحاح شدید نموده و  
 آنحضرت در برابر این گفتگو با اقامه معاذیر و بیان موانع و محاذیر میفرمودند که مثل ابدانی هرات دشمن

قومی را درین نزدیکی گذاشتن و رایت عزیمت بر رفع دشمن دور دست افراشتن رویه حرم و مقتضای سقا  
 زای و عزم نیست اولن تیره دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر اصقعیان باید ساخت شاه  
 طومار سبب انحراف ناشی از بهانه و وضع الوقت میدادست و امر را از حد میسر و نماند که فیما بین چنین متمد شد  
 که انحضرت از ارض اقدس و شاه و الایجاه از پیشا بود بجانب سلطان آباد ترشیز حرکت کرده و در اینجا سلسله  
 جمعیت را منعقد ساخته با استعداد تمام متوجه هرات شوند پس مرد و وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل العالی  
 بتئینه کار پرداخت بعد از آنکه کوکبه والا در شرف نهضت و آمد همیان دولت شاهی فخر و دیگر بر طنب بود  
 فرموده ترانه تازه شده کردند و از وایره موافقت خارج آیدنگ شده عزیمت بازندان نموده با خود مختار ساخته  
 که انجام کار هرات اموره فخر همیان بر زنده خدیو بهرمال بود و محمد علیخان ولد اصفهان خان نایب سلطه سردار  
 سمت عراق آمد با بجان باشد و بحضرت ظل العالی پیغام فرستادند که بخو که تعهد کرده اند متوجه هرات شوند  
 و خود بقصد بازندان روانه سبزوار شدند پس خدیو بلند اقبال از راه خوانق با خور حازم هرات گشته با همیچ  
 لوای فلک میگر چند منزل راه رشک منازل با و غیر ساخت اعیان دولت شاه و الایجاه شروع با خلال  
 کار خراسان دور و نزدیک از خود هراسان کرده اند انجمله با مالی بیکناه آنجد و مختصا بکسان نبود با  
 جمعی که از ملزمان معسکر نصرت اثر و در موکب و الایجاه سفر بودند تعدی آغاز و دست نظام اول دراز کرده  
 خواستند که باین تقریب سنگ تفرقه در میان شکر انحضرت اندازند انحضرت چون رخ کار را چنین دیدند  
 از عزیمت سفر هرات منحرف بجانب ارض اقدس منعطف گشتند اسنا و اند دولت با از حرکت ماصوب  
 خود متقاعد گشته بر سر قلعه کهنه مشکان که باین سبب وار و پیشا بود واقع و بکنایه طایفه از بغاری خراسان  
 داشت حرکت کردند **توضیح** این بیان آنکه چون طایفه از بغاری سکنه آنقلعه سمت هرات خواهی  
 بحضرت ظل العالی اشتند و کار گذاران سدر کار شاهی بتفریق و استیصال این نوع طوایف است  
 ناقص میگذاشتند تجرک بعضی از اعیان قتل و تیر اندازی را نصب العین ضمیر ساخته با جمعی که همراه  
 داشتند از سبزواری بر سر انطا یفه بنهار و قلعه را تصرف کرده بنسب اسر قلعه کیان بر خیزه شدند در خیال  
 انحال بعضی و الار سینه که موسی دانگی که از نوسای ابدالی هرات بود با جمعی از افاضه بتاخت ناحیه بیار حن  
 رفت حضرت ظل العالی فی الفور بقصد راه انطا یفه تحریک لوای منصور کرده بعد از ورود بقده سگاه پیشا بود  
 خبر قلعه کهنه مشکان مسوع خدیو جهان گشته شاه و الایجاه نوشتند که مقصود ایشان تیره طایفه بغاری

بخاری بود و در وجه محل غسل آمده چون همیشه تنهای غیبه فاخته داشتند و حال آنکه بینه و دوی پای خود بدام  
 افتاده و میان مهوره مملکت پانواده اند و در کونه مشکان کاری باقی نمانده جمعیت خور و بر داشته  
 بسز واریا بید که سر راه بر موسی گرفته شود شاه طوماسب در جواب نوشت که شما بکنه مشکان میاید  
 که آب نیست و ما بسز واری نمی آئیم که قلعه و ذخیره نیست مع پناهیان اند و لت از حکایت خوبشان  
 تجربه اند و زنگشته و همان معاملة سابق را پیش گرفته و مجدداً تمام می ولایت خراسان احکام نوشته فرستادند  
 که آنحضرت را از جمیع محامات مکنی مسلوب اختیار دانند آنحضرت چون از کلمهای خود روی بنحو اباها  
 هشتمام را بجهت تفاق کردند و دیدند که هر دم ازین باغ بر می میرسد تازه تر از تازه تری میرسد  
 فی القدر محمد حسین خان حاکم خوبشان را بجهت خوبشان فرستادند که مشغول ضبط قلعه بوده اگر از اگر اوضاع  
 خواهد که بار دوی شاهی با عانت شاه میردی خان آید بممانعت پردازد و خوب و محبب تمام بالشکر انجم  
 احتشام عازم بسز واری گشته از آنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که ستیزه بار عاباشان  
 سلاطین نیست از تقصیر آنظایف در گذرند چون جوانی بر وفق صواب نیامد روانه کونه مشکان گشته وقتی  
 بس وقت مد عار رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز کشی پانیز و خنجر میداو را خونریز ساخته و بجزیره قلعه  
 گرم خور ستیزه آورنده بودند اعیان دولت در قلعه را بر روی آنحضرت بسته از باب ممانعت در آمدند  
 حضرت ظل اللہی کس قبله فرستاده علت منع را استفسار و برای کشودن درب قلعه تا عصر آن روز  
 چشم بر راه تهنظار نشیند چون کار از تحمل مدارا گذشت توب بر حصار دروازه بسته بعد از آنکه صفیر کلولم  
 با و از بلند پیغام جنگ بگوش آنظایفه تا خرومند رسانید ایشان نیز بیات مجموعی از قلعه برآید  
 پشت بدیوار قلعه آغاز شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ کردند اعلی حضرت شاه بعد از گرو و فرکه کویض  
 نجات را بن بست و سرور کردن فرار از قوی دست دید از میان انجماعت سب عت زار بر آنحضرت بجزرت  
 ظل اللہی پیوست و شرط کرد که سن بعد از عید مصادقت نکول از رضای خاطر اقدس عدول نوزده اما در  
 انشای حیص و بیص که حضرت ظل اللہی ملاقات مبکره خسته در سب صبر خود را از فضل در آورده  
 بجه علیخان تسلیم داد و با اسم نیابت سلطنت مامور بعراق کرده غلامان و محرمان را با طاعت او توصیف  
 نوکیده نمود شاه میردی خان شیخ الملوکه محرک این مفاسد و در صد و خیالات فاسد بود فرار کرده حضرت  
 ظل اللہی شاه و الاجاه را با عزاز و اکرام در نزد یک خود جا و مقام در دسترس آسایش آرام دادند اما امر

و اعیان را با محمد علیخان از حضور او دور ساخته بهما نشب جمعی از غلامان و مقریان پادشاهی بعزم فتنه  
انگیزی که بجهت بیگانه شدن از نذران فرستند انحضرت چون وجود و عدم و حضور و غیبت آن طایفه را مساوی  
سید الفتنه متعین کرد که احدی مانع ایشان نشود و روز دیگر شاه طهماسب با اتفاق چنانچه یک افشار و جمعی از  
مصدقان روانه ارض مقدس و خود بر سر راه موسی احوالات ایفکار نموده در آنجا خبر رسید که موسی بیار چند  
را تاخته دور و ز پیشتر از میان آن قاین و محلات گذشته و بهرات رفته لهذا موکب و الا نیز مراجعت و در  
حین تصرف و در حوالی قلعه فیض آباد که متعلق میرزا محمدی گلانتر علیقلی بود که گذشته گلانتر نیز بود در  
قلعه رایت بود و آن سیوریات با بتمرد گشوده پس غازیان با بر انحضرت که گرفتن شهر با مانند بیابان  
خیم بروی او دست هجوم آورده قلعه را تصرف و گلانتر را سیاست کردند و از آنجا مشید مقدس متفرک گشته  
تفرک کرده باز پادشاه فلکی او را در امر سلطنت بسطاید ساختند

**در بیان کیفیت**  
**مجار به ابراهیم خان یا اکراد و ترخان در محفل موسوم بکریمه خان**

چون بعضی از فتنه جویان هنگام طلب طالب فرصت بودند که محرک ماوه فساد و رخنه گریبان دولت  
خدا داد شوند از آنجمله ترخانان تکه و میرکی و سالور بودند که باین درون کوشش آباد و لواحق شوش سنگین  
داشتند بعد از وقوع این واقعه همه روزه بهجت حسین و درون آغاز دست دراز می کردند همای جان  
خان لوامی حضرت انصار موکب شاهی بعزم تنسبیه نظایفه و جناح حرکت در آمده فرمان والا بعز تقاضا و بیست  
که اگر او چشمک و قراچور لوهم درین سفر خیر اثر در محکم انجام حاضر شوند آنطایفه خصوصاً اکراد فریاد و  
بتر یک محم حسین خان حاکم چشمک سر از اطاعت باز زد و با زوسای اکراد و بهجت آمانه و سیمقان در  
در موضع شهور بکریمه خان بعزم فساد جمعیت کامل کردند چون موکب والا متوجه سمت حسین و درون  
بود و ظهور الله اوله ابراهیم خان را با رحیم خان حاکم کرایلی و قشون موفور به تنبیه انجاعت نامور حاکم  
و خود اندک کلمات و ابیورد بر سر ترخانیه روانه شدند و در موضع سر بورد فیما بین ابراهیم خان و اکراد  
مجار به قوی دست داد و اولاً اکراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته هنگام شام که ولیران خورشام  
بعسک خود بر می گشتند طایفه اکراد متعاقب ایشان هجوم آور گشته جنگ در پیوستند این فتنه  
لشکر ابراهیم خان را پامی قرار از جارفته و شکست فاحش یافته قرب هزار نفر از غازیان در آن معرکه  
معرض تلف و راندند ابراهیم خان با جمعی خود را بجوار شهور به یوز باشی رسانیده متحصن شدند و در

در حرم خان دسر گردگان دیگر از بهمان خارج قلعه بریت و بجانهای خود عزیمت کردند ابراهیم خان بعد از آن  
 چهار روز در خلعت شب که قلعه را از آنوقت حالانت از جانب قلعه نر بود بجانب قلعه را از شافت و در خلعت  
 آن احوال آیات نصرت آیات تامل خاندانی که در دست فوج واقع است رفت از قتل و غارت زرخانید و شهر آن  
 بیست فراغت و انصراف یافته بود که در عرض راه اینجبر جمع جهاندار جهان و او در رسید با وجود اینکه صد و ده مانده  
 و مملقان و درون مشتعل بر کوهستانات پهن نموده و برف را بهمار آمد و او کرده نر و در پناه بسیار و شوار بود  
 یته و آغزوق از راه و راه و روانه از مرض اقدس و خود با شاه و الاجاه از راه چلی کرماب بر سر اگر اولیغار  
 و همه جایادگان را شکست و کوبیدن برف امور ساخته بر اثرهای ایشان بصورت آرزاه را طبعی کرده و در  
 ساقان و کرمه خان کشته ابراهیم خان باقیه لشکر از قلعه را از غارم خدمت حدیو کردن فراز و اندر روی حجاب  
 جبهه ساسی نیاز شدند چون از برادر والا کرم سوختند میر و از محمد حسین خان فساد و ضمیمه ظهور آمده بود بنا بر استقامت  
 ضوابط ریاست و مقتضای قوانین سیاست امر والا بحسب هر دو صا در کشته اگر اندر نزد مختصمت صهار و در زیر  
 تا چند روز هر روز از قلاع و سقاغات خود بر آید آتش جنگ می افروختند و از ان معاندت سوامی خسران  
 چیزی نمی اند و خند تا اینکه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسید تا چاره متعدد خدمت و چاکری متقبل اطاعت  
 و فرمان بری کشته نمود کردند که بعد از انصراف موکب و الا تمامی سرگردگان بریم کرد و کوه چیده روانه از مرض  
 اقدس شوند آنحضرت نیز در وقت هستند عامل و بجانب مرض اقدس نصرت کرده در عرض راه ابراهیم خان  
 و محمد حسین خان را از حبس مرخص ساختند و تمامی معارف اگر او بر طبق قعود کوههای خود را امتنا قوت  
 در مشهود مقدس اقامت و در مقام اخلاص و دولتخواهی قبول ثبات و استقامت کردند و از انجام حرم خان  
 که ایلچی باید گاه مملکی طلب سرآمده با یالت استر ایاد و سایر فرزند ساختند ذکر شورش استر ایاد  
 و نصرت حضرت ظل الهی بان سمت و مقبول شدن ذوالفقار خان  
 بتبع قهر حضرت رب العباد سابقا سمت تحریر یافت که در روز یک مقدمه کهنه مشکان طبع  
 شد شاه و الاجاه در خضیه مهر خود را از بغل در آورده آویزه کردن خنسیار محمد علیخان ساخته محمد علیخان  
 نیز با فوج غازیان و خاصان شاهی که حاجب سلطنت ظل الهی چوب نر و منع در پیش پای ایشان گذاشته  
 بود و در بطام کشت ذوالفقار خان بنی عمر خود را بنیابت ماندندان تعیین و خود و او را در استر ایاد کشته و بعد از  
 چند روز چون کار استر ایاد با خلل اضداد نیز نام و فساد انجامیده موتم او در آن ولایت رونق نیافت یالت

tarikhema.org

بالله قلیخان قاجار تقویض کرده خود بجانب مازندران شناخت مقارن آن رحیم خان کرایی که از جانب  
 حضرت ظل اللهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود و او را دسترآباد و الله قلیخان عازم هزار جریب و استرآباد  
 گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت و چون در میان شهر نیریز تحریر یک اهل فساد آمده جمیع  
 اشتهاد یافته کار بجائی رسیده بود که اهل محلات خون و مال کجیکه بیکر را حلال دانسته نسبت به اموال قتل نفوس  
 و احوال بیوت همه بیکر میبرد و خشنده رحیم خان پامی بنیاد بند نکرده عازم کرایی و الله قلیخان داخل استرآباد  
 گشته کس روانه مازندران و ذوالفقار خان را که یار و دگوار خود میدانست با داد و خنجه استند او و نیز  
 بجمعیت تمام آمده دست تعدی بر او و برودت و نزدیک کشاد و بعد از چندی سر نهیجه هموس ایالت کریمان  
 خاطر ذوالفقار خان گشته چون الله قلیخان را محفل مدعا میدانست او را گیرانیده شب که سفند دار  
 مذبح ساخت و در ولایت بحرکلیت مذبح پر داشت بعد از آنکه این اخبار بسمع خدیو کاسکار رسید  
 بعزم قلع آن ماده فساد با جمعیت زیاد بسرعت برق و تند می باد عازم استرآباد گشته چون آواز توجیه  
 سوکب جمالیون ساسو ذوالفقار خان را گوشمال داد چنانچه در آب مال بدان میدان لاف و خود  
 فرودشان بیاید بازار گرفت تو بجانم را از راه پس برآه انداخته خود بعزم استقبال پیش آمد تا آنجا  
 شهر قیقاچ انداز سوم صلابت گشته راه را کج کرده بکران پهلوانی را بجانب مازندران تاخت و بعد از  
 ورود سوکب جهان کشاپ بطام که خیر فرار او بعرض والار رسید کس برای آوردن پادشاه که درارض  
 اندیس توقف داشت روانه ساخت چون دران او ان تر حکایت بیوت ساکن دشت قیقاچ اظهار  
 یعنی و اتفاق میسر کردند بنیه ایشان را از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده راه روانه استرآباد کرده خود از  
 راه کفکری مرکب باغار در اتیز تک دور یک شب از بطام وارد کنار رود ترک و فوجی از آن گروه بدر که  
 عرضه بلارک ساخته وارد استرآباد شدند بعد از پنج شش روز سوکب ساجی تبعیل وارد شده انحضرت منوچهر  
 مازندران گشت و شاه طوماسب در اشرف متوقف ساخت و خود با جیشش بحر عزمش عازم با فرود  
 گشته محمد علیخان که از آوازه توجه سوکب منصور اندیشه مند و سمعت آمل یافته بود بعفو خطا پیش انحضرت متظاهر  
 گشته باز آمد ذوالفقار خان که از غایت تو و چند مترل بیشتر از محمد علیخان پیشانده صبر و قرار بگوشا  
 لاریجان فرستاده بود چون مغریشد که حکام و اهل کیلان راه فرار بران خیر و سر کر بر پامسد و در  
 شاهزاده کوچ که ز دایت یافت روی غریمت بر تافت و با جمعیت خود بصورت شیر و جرات موش بجانب

بجا سبب بار فرخوش شتافت هر چند که در باره ادعوی و اغراض کمینون ضمیر انور میبود لیکن آن کم عقل  
 زیاده سر باد غرور از دماغ بد نگزیده با جمعیت اطراف در کمال رعنائی و خود نمائی غمزه آمدن کرده در صین  
 و روده شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ پرداخت و طنطنه شوکت خود را گوش زد نموده یک دور خست  
 چون بجزکت از رویه اوب دور و آنرا فساد از ناحیه او جلوه کرده عرصه ظهور بود بعد از ورود به پیشگاه حضور  
 و جوش آورد که هوای سرگرائی در سر داشت از بار سر سبک ساختند و بنا بر سبب که خار و طهر آن دور است  
 در حیطه تصرف افتاد بود جمعی را بجا بر و شوابع آن سمت و فوجی را بسر کرده کی محمد زمان خان شاملو  
 بجا فطرت راه سمنان و محمد حسین خان زنگنه را بر داری کیلانات که در تصرف روسته بود مامور ساختند  
 که با اتفاق آخور قلجیان زیاد اعلی در دستمای ولایت مازندران بجا فطرت حد و کیلان پردازند چون  
 عزیمت سفر برات در خاطر آن جناب تصمیم یافت بعد از آنکه رخسار آن فتنه و جور از عرصه دولت زایل و از آن نظام  
 مومنان خراسان و مازندران فراغ حاصل کردند الحی بطلب کیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان  
 و ایالت استرآباد تمکن داده امر فرمودند که با سپاه استرآباد و کرایلی در ابتدای نوروز بموکتب فرزند طلحی شوند  
 چون محرم شاهی در ساری میبودند تعداد کات لایق بجهت سرکار خاصه و اتباع و مفسدان آن سرکار دید و پادشاه  
 را در مازندران گذاشتند که متعاقب در موعده مقرر بعزم سفر برات در مشهد مقدس حاضر گردند پس عطف عثمان  
 بجانب خراسان کرده تو بخانه راز راه بفراین و خوبوشان روانه و خود از راه جاجرم و نیشابور بایلیار اراض  
 اقدس نامتو که بکعبه منصور ساختند متعاقب اعلی حضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان باقشون ناموره در ارض  
 اقدس با حضرت پیوستند **در بیان وقایع تخاقومی شیل ۳۱** در هیجدهم شهر شعبان  
 المعظم نقل کو کعبه نیر اعظم بستر منحل گشته شد یو بهار ساز و برک بساق کلزار کرده گردن فرازان گلستان  
 بخود و مغر فخره و از بار و روح و جوش حضرت و خرمی سرو بر کاست و سپاه شکوفه و مقتدره بجیش اروی و شبت  
 نموده لوای جهان آرائی از سر و سسی بر افراخت یلان قومی شاخ اشجار از دوحه و انحصان تیرستان تیر نموده  
 و پیره دستان چنار از اوراق عطری پنجه خصم افکنی کشودند لاله پیر سیاه بردوش افکنند و کلین عمود فخره بردست  
 گرفت ترکش بندها شاخار تیر و کمان برداشتمند و نیزه داران درختان سنانهای شکلین کلاله افراشته تفنگچیان  
 بلنکینه پوش بر آزاری کله لومای قطره بزقال برک کل بختند و آتش بازان برف تو بهای و عددنابر ترا ده  
 کرده و کشتند و جنود فروردین باد پایان بسبب کثیر نسیم را بده افه لشکر بهمن برانگختند و خطه کلزار را که از



انقلاب زمان مقام افغان تراغ وز غم کشته بود از اخذ او بیگانه پروا خسته محل تعمیر مرانی فری عند لب  
ساختند و معموره چون بنائگی پای تحت سلطان بهار و مقر قزلباشیه کل کرد بد مجلس جشن و عیش با سران لشکر  
و عظامی جشن آراسته گشته بعد از ایام سوگ و سوگند و ریتیه بهایب فرود افتاد خصم غیره سر برده چینه و برکت  
از دلاوران عرصه کین را بوطای نقد و اسب سلاح فراخور کنجایش بهره مند نوازش بخشایش ساختند

### در تمسیم ذکر طایفه ابدالی و تبیین مقدمات سبب ای شدن مجلس

از احوال افغانه ابدالی بهرات در صدر کتاب نگارش یافت در محرم ۱۲۳۰ که محمد و علی بن محمد بر معین مستولی  
شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم بهرات بود بهر سبب تخریب شده مقدس آمد چهار ماه قلعه را بمضیق حجاز  
انداخت بالاخره اطراف دواچی را تا خسته را بت عزیمت منگوس ساخت و بعد از دو روز او بهرات افغانه  
بر او شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان از شوهر آنگ آب آورده در بهرات حاکم ساخته و در سال هزار و  
صد و سی و هشت مطابق نیلان نیل رحمن ولد عبد الله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در  
بهرات بقتل رسیده بود اجرم خونخواهی پدر وار و بهرات گشته اعدا شفق و نزاع کرد تا اینکه افغانه  
برای اطعمای نایره شتر ذوالفقار خان را بجانب باختره و رحمن را بسمت قند مار و فراره روانه کرده الله  
یار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده در کین حکومت کین ساخته و  
چون عبد الغنی علی کوزانی که سمت بهر خواهی ذوالفقار خان داشت از الله یار خان سوحش بود چندی  
مدارای وحشت آمیز کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باختره آورده در  
نفاق پر افراشت شمشاه نایره جدال استعمال داشت تا اینکه افغانه دامن افغانیت هر دو بر چیده  
ذوالفقار خان را بجانب فراره و الله یار خان را بسمت مار و حاق غیر مستاده هر یک محلی و نا جینی و اما لک  
شد نتیجه ای که در سر کرده بجزیر برود و بعد از آنکه خبر فرقه بموگ منصور کوشش و ایشان گشت ناچار باید که  
رفع کوشش و آغاز سازش نموده فراره را بدو و الفکار خان و بهرات را با الله یار خان خصماص دادند و بفرقه  
تدبیر کار افتادند و در سال هزار و صد و چهل و یک مطابق سیحی نیل حضرت ظل الهی آمیزگ سفر بهرات کرد  
بعد از اجتماع عسکر بنویه بسباب سفر در روز چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز انقضا یافته بود  
از ارض مقدس نهضت کرده اولنک یا قوتی را که از سبزه زوتردی طعنه بر صریح فریده زده کون سیزد و مقر لبران  
عمل مضغان ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام چند روز لنگر اقامت انداختند

انداختند و در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افغانه آمده و قلعه فرزند آباد با خزر را محصور ساخته اند حضرت  
 ظل اللهی با سه چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار را در تعجب تمام ایستادند و بعد از ورود با آن مکان معلوم شد  
 که افغانه برشته اند باز تربیت جام مزاجت و تحریک لوای آسمان سا کرده در منزل کار برتر تیب تیب و  
 قراول تعیین طرح و بر اول آرد این ساقه و رسول و تنویر میمند و عیسر و قوول پر خسته شب که قراول با دیده  
 و در آن روش بنمیرانم دیده بانی معابر مدارات بر فراز این نیلگون حصار پر آمد جمعی پشپاه کار آگاه را بفرستاد  
 مامور ساخته و خود نیز بعد از ظلمت فخر اهلای لوای منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که الله یار خان با جمعیت  
 تمام وارد کوسوید شده انحضرت اولاً برای استراحت فرستاد بر وسای ابدالی نگاشته کلک صلاح انگیز و ایشان را باطاعت  
 ارشاد و تخریض نموده اجتماع جواب باحواله بزبان شمشیر تیز کردند روز دیگر سر حوض و غار و در مضرب خیا هم سر نمود  
 کشته طلا به و از آن مرغ صلابت و پاسبایان کیوان مهابت آتش بیاس واری شکر ذیل جلالت بر کمر  
 زدند افغانه نیز آمده را باطل و دیوار بست کافر قلعه را حصن خود ساخته بند راه پر خسته پس موکب سوار از غار و در  
 و از نیم فرسخی قلعه بجانب کوسوید منهد گشت افغانه لابد ترشید بیهوشگر و آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کرده چون بنحو  
 سبق فکر یافت ظالیان قحان بجنگ تیزبانشان دلیر و بر و باه باندی شیر گریز شده بر اهل ایران استعدا و بردلایات سید  
 دشمنه انحضرت میخواستند که تحت مجاهدان غازی سپاهیان با انظار ایفقه غیر پسر دست بازی نموده بعد از خود از غازی  
 قدمی بیدان کین گذارند و بر لشکرت سنان جان سنان پرده پندار از رخ کار انظار ایفقه بر دارند و چون بجانب آن  
 پیاده را حصار لشکر محیط عکس ساخته صحن از سواران نیزه گذار و کینه تا از آن عرض گیر و دار و در برابر قول هما یون بعنوان  
 طرح تعیین و بقانون سپاه گری منگامه آرای معرکه کین شده اول افغانه بجانب میمند حمله در کشته پیادگان طرح کوب  
 میمند و آمد جنگ پیوست در آن آتش فوج دیگر از افغان دست بشمیر بجانب پیادگان هجوم آورده و داخل ایشان  
 کشته خیره کی از هر پیاده پیادگان پیش شدند و از بر کشتن ایشان نیز سرشته جنگ از کف کشته زد و یک بود که  
 رود که مقدار آن آیت فتح اللهی حضرت ظل اللهی با شمشیر نیزه معرکه سینه تکان در انگیز کشته مکنفر از پیش تا از آن انفرقه را  
 سجاک بلاک انداختند و آب تیغ جان سوز آتش حرمت خصم با و پیار اسکن ساخته اگر چه از روی تحمل شکیب  
 بنویب عیب انفرج پیاده را بمیدان رانده سواران افغان را از پیش برداشتند اما پای است انحضرت که سر کوب  
 کیشان جهان بود زخم نیزه برداشت چون شب بر سر دست آورده گویند ظفر قرین در همان مکان و افغانه نیز در  
 حوالی کافر قلعه ترول کردند و باعتبار اینکه آن مکان از آب دور بود آتش جوشش بحر جوشش از بیانی اندک

بی تابلی کردند و بجزر چاه آبی بر آتش عیش افشانند روز دیگر که سپاه نجوم از کافرقلمه ظلمت لیل کوسس جیل گرفته بجا  
 غرب میل کرد و افغانه حرکت و از راه کوسویه گذشته در یک سمت آب بری رود و از دوی همایون نیز متعاقب  
 ایشان رفته در یک طرف فرود آمدند و آنروز از هیچ طرف بچک تقدم نکرده و اراده خاطر اقدس آن بود که روز  
 دیگر بجززم کوسویه لوی ظفر افرازدند صبحگاهان چون توب آرد در بان افق بکلوه آتشبار عوراز دهن درانده خست  
 و در صبح جهان از سپاهی پاد ظلمت پر خست معلوم شد که افغانه شب بخت خود را بجا ذی اردوی نصرت قرین آورد  
 و تیمای جنگ گشته اند پس آنظایفه دو بسته شده فوجی از مرز رودخانه و جمعی از جانب چینه هجوم آورده بپستور  
 روز پیش آغاز خیره کی و اظهار چیره کی کرده تفنگچیان پیاده را که مستحقان بهت بودند از جابر داشتند در آن  
 اثنا باز یک تازمیدان و لاوردی و طنطنه پرداز سر که سروری یعنی حضرت نخل الهی مانده شیر غران با شمشیر  
 خود را بر قلب انگروه زده اند میان پیادگان و عباد کریمه تعظیم الله الخبیت من الطیب با ظهور آورده  
 در آن هنگام ظهور نیران قتال اشتعال داشت بعد از ظهر شکست فاحش با حوال آنظایفه راه یافته جمع کثیری  
 از ایشان یوادی عدم شتافتند و بقیه اسبف روی برافنده عیال و اطفال خود را که در غلجیات همراه بود  
 بر گرفته در دیف خود ساخته مامور و از راه هرات عنان باز کشیدند و عاگر فیروزی اثر داخل کافرقلمه و ششروع  
 جنوب غارت خیمام و سبب آنظایفه کرده تو بخت و نقاره خانه انجماعت نیز بدست آمده و از منزل باط  
 چرخه شاه طوماس با آن غرق و تو بهای بزرگ بقریه شاد و روان کردند و خود با تو بخت جلودار راه تیر پان  
 هرات شدند و قدر یاد خان و افغانه مجتهد و جمعیت خود درست کرده مابین شهر و باط پریان که در فرسخی  
 شورا است بستانقبال آمده تخت سفیری با عریضه مشعر بر طلب صلح بخدمت والا فرستادند بعد از آنکه از راه نزدیک  
 برآمده از پشت لشکر نصرت اثر بجانب میرومیل و بقاعده افعالی عبده کرده سکی با گشته بجان شبیران میشد و قاف  
 انداخته بعد از خود کشید با بیات مجموعی با شمشیرهای آخته در حال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته به  
 پیادگان جلودار و بختند و خیره کی آنظایفه بجانی انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته بچنگ کار و شمشیر  
 رسید و از ابتدای طلوع خلیفه مبرکیتی فرزند تانیروز بوارق شیخ و خنجر دلدوز خانان سوز میبود هزار نفر متجاوز  
 از آن گروه بضر ب سیف آبدار بر خاک بلاک افتاده تمه با قلب آتش ناک شده تراز باد بجانب با و عبدا شتافتند  
 هر چند که مقام قضای تعاقب میکرد اما مراعات رویه حرم مانع آمدن احدی خصت نیافت که قدم پیشتر  
 نند همان روز مگاه موقوفه کو کینه عز و جاد گشته به سیکه آشوب جنگ فروشت با دشدیدی بر خوست بجد که

بحدی که نزدیک بود که خاک بیازد و عالم امکان را عنصر از یاد رود و شبانه روز طرفین از کثرت گرد  
 و خاک چشم از جنگ پوشیده و در همان مکان کشت کرد و در روز سیزدهم که شدت غبار سنگین پذیرفت و باد  
 غرور از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب الله یار خان آدم آمد و طریق مصالحت جست آنحضرت بزبان  
 حال فرمودند که تکیه بر عهد تو باد صیبا نتوان کرد ما دام که جمعی از روسای ابدالی وارد حضور نگشته تعویذ  
 خدمت مسکالی نکنند شاهد مصالحت در آئینه حصول صورت پذیر نیست پس از جانب الله یار خان عبدالغنی  
 علیکو زانی و چند نفر از معتبرین آمده و عهد اطاعت ایست آنحضرت نیز مسئول انجاعت را قبول و بجانب مویزک  
 عطف عثمان شمول کرده و روز دیگر خبر از الله یار خان عبدالغنی ابدالی که سر کرده معتبرین ایشان بود رسید  
 مشعر بر سبک ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیتی بسیار با عانت ابدالی آمده آنطایفه باین طمیسمان از  
 معاهده و پیمانان پشیمان گشته اند بعد از حصول این خبر هزار نفر از دلیران معرکه زورجویی را به سمت فسرده  
 که ذوالفقار خان بود روانه و شکریان را محظوم اردوی همایون ساختند و دور و دوران مکان در حال اقامت  
 انداختند اما ذوالفقار خان در ظلمت لیل با جمعی از اہل شکریان گدشته و در کعبین کاوش گشته روز سیزدهم  
 باز جمعیت اتخان نمودار الله یار خان با فوجی از سمت شرقی آتش افروز فریاد حروب و پیکار گشت و ذوالفقار  
 نیز با جمعی از تنبوه از کعبین برآمده بر سر اردوی همایون رفته مشغول کارزار گشته حضرت ظل الهی قوی از غازیان  
 را بعد از ذوالفقار خان کاسور داد و ایتیر ولد و زبسنان جانان از سر بنه دور کرده از فاغنه جمعی کثیر پد  
 کله توب و قفسک و زخم تیر و شمشیر گشتند بچنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشتند و در حوالی  
 قلعه موسومہ سیاوکار در محاذی یکدیگر نصب لوازمی قرار کردند و روز دیگر که کعبه زرتین مهر خادومی آغاز  
 جلوه گری کرد آنحضرت کس فرستاده و شاه را لاجاء و انیر از شاہد آورده باینه و آغوش جمعی از تنفکیان  
 در منزل شکریان گدشته دوباره بجانب ہرات اعلام اعلام نصرت آیات کردند و فاغنه باز باین  
 شکریان و با اسب اتیر جنگ و بعد از تقارب فستین بجمیت تمام دست شمشیر حملہ و گشته و ازین طرف  
 شدیک توب و قفسک عرصہ را از شکریان بر جلوه خبول تنگ کردند صبح کا بان که سحر زرتین لوازمی  
 فلک فرسان نمودار ساخت چند نفر افغان وارد و از جانب الله یار خان طالب امان شدند آنحضرت  
 فرستادگان را بر گردانیدہ پیغام دادند که ما دام که عظمای افغان خود بخدست اند سس برسند تا یک نفر از  
 غازیان را جان در تن و رمق در بدن هست ترک رزم و فتح عزم نخواهد شد پس جمعی از روسای آنطایفه

بادراک خدمت آگسور کردن خراز و اندروی عهتند از چهره سالی زمین نیارگشته عرض کردند که اتفاقاً غلجه  
 و ابدالی هر دو در عهت قدیم ایران بودند غلجه مصدر خبیانت گشته آنگاه قند بار و بعد از آن صفیان را که خراز گاه  
 تخت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالی بدین بودا خواهی ایران با غلجه در مقام جنگ و جدال میبود اگر  
 بمقتضای قوت بیش ازین بسکک و ماء راضی و در مقام مؤاخذة احوال زمان راضی نبوده حلف عثمان  
 قنبر توأم و تفسیه طایفه غلجه را اہتم واقدم دانند بعد از تقبیل انجاعت کرده و ابدالی زیادہ بر سابق در صدد  
 ایلی و اطاعت بوده حلقہ بنہ کی در کوشش و غماشید خدمت برود شش خواہند کشید هر چند کہ این معنی  
 مخالف تازی شاه و الا جاہ و اچیان دولت او بود اما آنحضرت رسول اطایفہ را موقع قبول بخشیدہ ایشان  
 را رضت انصاف و زمام عزیمت بجانب شکیان بظانند روز دیگر بیست سی نفر از عظمای ایشان  
 بایشکش و پدایا شرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی نشان گشته بخلاص قاضیہ برہ سمد و چند نفر از  
 رؤسای معتبرہ ابدالی چاکر رکاب سعادت گشته حکومت ہرات باز بانند یار خان متقرر و در قسم  
 باسم او عرصہ دریافت پس فارسی زبانان را کہ در خلجات توابع ہرات بودند با طایفہ جوشید میسکت  
 با و غیس کو چانیدہ بحال جام لسنکر و فراہی ارض افس فرستادند مقدار آن عریفیہ از جانب اللہ  
 یار خان رسیدہ مشعر برہیکہ خازیان نصرت نشان کہ از منزل شکیان بناخت فراہ رفتہ بودند فراہ را تاختہ  
 اسیر و بیست بدست انداختہ از جملہ اسرا حصی زمان و قارب ذوالفقارند ہر ای میزبور با ایشان روشو حکم اللہ  
 در باب اطلاق ہر ای میزبور از موقف فرمان عرصہ دریافت در چهارم ذی الحجہ آنسال بغیر روزی و اقبال  
 وارد ارض فیض تہال گشتند مدت سفرند کہ تا روز ورود بمشہد مقدس شصت روز اتفاق افتاد  
 و از انجا مجدداً خلایع قاضیہ و شمشیر مرصع برای اللہ یار خان ارسال اورا بنوازشات شفقانہ مستمال  
 ساختند در بیان حرکت اشرف از صفیان بعزم شخیر خراسان و  
 کیفیت جنگ حرمان دوست و وقایع سال فرخندہ فالایت میل  
 مطابق سلسلہ تہجیر یہ بعد از آنکہ مشہد مقدس منہر کہ کہ تصور کردید در روز عید الحجی  
 عساکر فیروز آثار را بخدمت مراجعت با و طمان خود دادہ مطمح نظر والا آن بود کہ در زمستان آن سال بر  
 سرتر طمانیہ و شت رفتہ موسم بہار را در ہسترا با و منقضی سازند و نزدیک برفع حاصل لواہی مملکت کبری  
 بجانب صفیان ہزارند اما بمغاورا ادا اللہ شیبہ تہجیر استبانیہ چون حکم تصادر ہسترا انجام

در سر انجام لوازم و دولت همه جا بر آرد و آنحضرت سبقت گزین و بر تثنائی بخص خطور از خاطر خطیرش  
 بمحصل و مقسر قرین است بمضمون همینکه ضیاء را چون اجل آید پی سیاه رود سر بجه نقد بر  
 گریبان خاطر و عثمان غنیمت شرف را گرفته خواهی خواهی بعینت خراسان کشیدنی و آن خون گرفته نیز  
 لذت ضرب دست خراسانیان را چشیدنی شد تلبکین اینست حال آنکه بعد از آنکه نهضت نوای فلک  
 فرسا بجانب برات وقوع و اینخبر در اطراف ممالک شیوع یافت شرف غلج که مقصدی امر سلطنت بود عرصه  
 خالی و خدیو بیحال را مشغول کار ابدالی دیده با جمعیت موافق و کثرت غیر محصور در روز و شب سیزدهم شهر محرم  
 الحرام ۱۳۳۰ مطابق تخاقومی بلبل بود و در خراسان رایت افراز رزم و بیگار شد و با فاصله چند روز که نمود  
 عرق خون از جبین تیغ و لیران خشکیده و مرکب سبز کام بهادان چون شهب زینین کام مور و شیر تک باه  
 روی طوبیله آسایش آرام ندیده بود این نوید بخت اثر بسامع غلیظه رسیده فرایان قضا آئین با جمیع لشکر  
 نافذ و تو بخانه از آراه سر ولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخته خود با اتفاق حضرت شاه و مسجد هم راه  
 صفر آراه نیشابور و سبزوار تحریک لوای آرد و با سپر کردند و اشرف نیز از آنطرف تا سمنان آمده و اولاً بر سر قلعه  
 میر سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفته قلعه او را تصرف و قاضی را بدست آورده از آنجا بمحاصره  
 سمنان پرداخت حضرت نخل اللہی بمحروستماع و تخمیر با حقیاط اینکے با و الہالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی  
 بداون قلعه راضی شوند بوساطت چند نفر از افسار و قاجار استرا با و الہالی انجار از اخبار توجه سوکب  
 ہمایون قرین طہیمان و بشارت و نبات قدم و صیانت قلعه تا کید و اشارت کرده و از سبزوار بطریق الہیاف  
 مرحلہ پیا کشتند اشرف نیز از آمدن تو بخانه و الا مطلع گشته سیدال افغان را کہ سردار و مقدمتہ الحیدر او بود  
 بر سر تو بخانه روانہ و در جہتیکہ تو بخانه آتش قام دارد قلعه سرد روشن من اعمال بطام و از آنطرف نیز  
 او در فرسخی قلعه سزور با چہ اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال از بطام بلکہ گرفته سیکفر سخی قلعه رسید از  
 آمدن کوکبہ منصور آکا ہی یافت و از ہما نجا بلکہ بار کشتہ روی بر تافت ہوسکام کی شہر بند بطام تقر  
 کوکب انجام حشام کشت چون بسبب کثرت و از و حام تو بخانه در خارج شہر قرار گرفته بود آتش سیدال  
 با قاعنہ شیخون بر سر تو بخانه آورده کاری ساخت و بجانب اشرف لوای نیز سیمت افراخت پس روز دیگر  
 ربات جہانکشا ستوجہ سزور من آباد و افغان کشتہ سیدال از سزور من آباد روانہ فرمان دست و اشرف ہم از سمنان  
 پیش آمد و در همان دست سیدال لغت شد روز شنبہ ششم ربیع الاول در میل بلا در جوش و دو بحر متواج در

در خورش آمده در کنار همانند دست طرفین دست از جان شسته بمقابل یکدیگر شتافتند و آرزو حضرت  
 کل الهی تمامی شکر غیر و زائر را بگفتن قرار داده تشنگیان پیاده را که یک باسام سوار برابر بودند فرج  
 با تو بخانه صاعقه بار محیط اندر بای خود خود ساختند و مقررت که افواج ظفر پرده و دلیران اکبر مشکوه  
 بهمان پنج گروه کرده در جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر بهما برون  
 از جا در نیانند و دست پستمال آلات حرب کشانند الحق در مقامی که سپه آرمی غرضش تربیت توانمندان  
 قرار پس از در بنیاد و در امر احدی کلام از مقام مقرر فراتواند گذشت است پس که سیاست شاملش  
 بصیقل رسوم عزم پر و از و بصد منبر صرخ سبزه کار کسی قدم از جای خویش بر نتواند داشت در شام کین چون منع  
 آتش افروزی کند برق قدرت حقایق دن نیست و وقت شب که چون بجای می فرمان و در هیچ راجرات نفس کشیدن  
 بی افغانه نیز جمعیت خود را نه کرده از در جانب جلوریز و با تیغهای کشیده و سنانهای تیز بجانب قول نکاو  
 بکیر و مشغول سبزه آور شدند جمع از جوانان تمامی ایشان که همیشه در سمار که جلاد است پیش تا زور در خصم  
 افکنی رزم ساز بود و پیش از نظایفه از پی یکدیگر به تیپ حمل و در کشته همین که به تبر برس کاوله رسیدند تو بجان فرنگی  
 شرا و آتش دست به تیار می سوار فتیله امر و الارا بر سر کوشی بکوشش توب رعد خورش سنانند از ترکم کنار  
 آسمان آمار بقوم تالی الشیاء ید خان مبین اشکار و زمین آیت یعنی الناس هذا  
 عذاب الهم بر کرده خصم به آورده کلوز توب آن که تا زان عرض میبای که را با چند نفر زنبور که چشمتان  
 زنبورک که بخل مستقیم در محاذات توب می آمدند از پیش بر داشته افغانه را از مشاهد و اینحال مانند توب آتش  
 بجان افتاده و در از نهاد بر آید نظایفه از هر طرف که هجوم آور شدند خود را در در پائی آتش شاور دیده بجانب  
 تیب خود شتافتند پس قول هما یون بهمان ضابطه و ترتیب متوجه تیب افغان کشته تیب دیگر عمل را ایشان از  
 پای در آمد شرف لوای اقبال اسرنگون دیده دم را علم کرده تو بجان و خیم و سباب خود را گذاشته انداخت  
 خود برشته دو بگریز نهاد و آرزو از سه ساعی روز تا عصر تنگ تو ابر جنگ و بوارق توب و تفنگ فرزند  
 بود جمع کثیر از افغانه و روسای ایشان مقتول زنده دستگیر شدند هر چند کمیت تیز کام شوق دلیران بقصد  
 تعاقب ایشان سرکشی و جولان پس نمود و تا چون هنوز بجز به اندوز راه و کسم جنگ نبودند حضرت ظل الهی  
 ایشان را عائداری نموده فرمودند که هر وقت ضمیر اندیس بوار و استغی مقرر در بصلح و اند بتعاقب آهون  
 جو ابرم ساخت در بیان اموری که در اشنامی اشحال بوقوع پیوست بعد از وقوع شکست

شکست افغان که رایت عزم اشرف کوفتار شد موکب جهان کشاوار و دامغان گشتند از آنجا که دای جهان  
 آرا آئینه صورت نمایی امور آینه و پرتو حال مستقبل بر پیشگاه خاطر الوام پذیرا قیاس تبند بهت سر و پنجه  
 بخت را پیش از وقت مالک زمام دولت دیده از بهمان مکان محمدی را بطلب ولایات آذر بایجان برسم  
 سفارت روانه روم ساختند پس ای گیتی آرا اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم صفیان شوند  
 باین عزیمت متوجه منزل آموان گشته در انشای راه با شاه و لاجه مشغول سکالیه بودند گفتگوی حقانیت آمیز  
 حضرت نخل اللهی بمقادیر کثیری بر طبع مبارک شایبای لکوار آمده نقاره خانه و خاصان خود را از مسکن بیرون  
 اثر جد کرده اند وی طرح و خشم بجانب توی در و آرزو روانه شد آنحضرت کاهی چند رفاقت کرده هر چند نضایح  
 شفقتان الفکاروند مفید بنفشاد و پادشاه آنروز وار و توی در و وار شده در آنجا رصل اقامت انداخت حضرت  
 نخل اللهی محمد علیخان رسید علیخان عربی که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند پادشاه قفولا که قفولا  
 گشتار روانه ساختند که بهر زبان باشد او را از سرطیش باز آورده باز گردانند و دور روز در سمنان با انتظار  
 به معنی توقف کرده پادشاه را تیر از خار غلیظ افتاده حاصل شده باز گشته از کردار و نجیبه آنحضرت شاکتند و  
 بدلیل اعتبار رفتار از آئینه خاطر آنحضرت زده و ندید پس حضرت نخل اللهی بحین علیخان نکلته سر و آرزو  
 لوحان هر چه می باشی که در سمت کیلانات بمحافظت خود و ماسور بودید معترف گردند که از میان قزوین و طهران  
 وارد و ساوج بلاغ شوند و خود بهر اهی شاه جمیاه بعزم تعاقب اشرف تحریک کوکبه عز و شرف کردند و سانه عظیم  
 که در آن اوان بطور بر رسید آن بود که افغانه طهران بعد از شنیدن خیر شکست اشرف بموجب اعلام او معتبر  
 بلند را بمیان آرکی که در کنار شهر احوال کرده بودند جمع و بعد منتهی تیر تیرا دجات ایشان را قمع کرده قلعه را  
 خالی نموده بجانب صفیان شتافتند و در حاله و عوام شهر بعد از فرار افغانه بمیان ارک ریخته مشغول منصب  
 اموال و اسباب انجاعت گشتند در آخر روز نوبت کسب بیجا خانه افتاده آن ستاره سوخته گان در بار  
 نادانی که هرگز چنان روزی را در متخیله روزگار خود تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پانیند شاکتند با  
 مشعل افروخته بیجا خانه در آمده تا کمان شراره آتش مشعل بار و طاقاده چراغ شرارت و بیدار که از خانه  
 افغان بیاد کار مانده بود روشن کرد و مشتاق و نفر متجاوز از ایشان پروانه دار آتش بی پروانی سوخت  
 در بیان جنگ سردر و خار و کسر رایت شوکت افغانی کرت نامی اما اشرف  
 بعد از واقعه شکست جو مانند دست عازم در این و در آنجا اسلام خان حاکم طهران را و طلب گشته با تو بخانه



مستعد و تیز را افغان جنگجو آمده سرورده خا را که در میان دو کوه واقع و سختی میسرش سرور از مردمان است  
 بوجود دلیران قوی و پهلوانان است و آنکه گاه تنگ را با توپهای از در شکوه و فراز که در باطن جنگ  
 انبوه فرو گرفته خود با سواران جلالت آیین در کیم نیست غافل از اینکه مشت خاشاک راه برانگه سوزان  
 و شعله تابناک نمیتوان بست و همیشه میسر سرنگ خاره نمیتوان شکست پس فراوان دیده و دیده  
 بانان تیره نظر القای خبر میسر خدیو غضنفر کرده انحضرت بعد از توقف بر حال از سمنه سبک میر سپاه  
 کشته پنج شش هزار کس از تفنگچیان خدیو و تخی و لالونی را که پلنگ تله جنگجوی بودند فرج فرج مقتدیه بخش کرده  
 بسخت شرقی غربی که تعیین و تو بجان و زنبورک را از وسط راه را بی کرده خود چون کوه پابرجا دامن بهمت  
 بر که استوار کرده بیوشش پروا خنده و بگم همایون تو بچیان چابک دست آتشین جنگ از میان آن دره  
 بعد از آن جانسوز تو بهای برقی پس روز ایفاد تو ایر جنگ کردند و تفنگچیان پلنگین پیش پلنگ صولت و  
 دلیران بهرام کین مرغ سطوت از جانبین که همسنگانند کیر و دار کرم و بالشان افشانی کلکلهای تفنگ دل  
 چون سنگ خصم را زرم ساخته آظایف را چون پای توانائی بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب  
 نموده سواران ایشان نیز از میان دره نوب خانه و اثاث خود را گذاشته در محال خندان و خوار می از  
 روی شرمساری بجان شرف که در در این سبب و فراری و جمعی کثیر به بیغوله فنا ستواری شدند شرف بعد  
 ملاحظه اینحال نوب قلعه کو بی را که همراه از صفهان آورده در در این که همیشه بود شکسته نوسن کربزار  
 بجان <sup>صفهان</sup> همیشه زور چون حکومت قزوین در آن زمان از جانب شرف سیدال اختصاص داشت و کوچ  
 و اتباع با ولدا و جمعی از افاضه در قزوین میسر بودند سیدال خواست که خود را بقزوین رساند بنا بر اینکه  
 حسین قلی خان و اغور لو خان پیش از وقت با سردالامور بسمت ساوچ بلاغ و تخیر قلعه قزوین بودند  
 سیدال راه ورود و بقزوین را بر خود مسدود یافته خایب و خاسر برگشته با شرف پیوست و ولدا و با  
 افاضه رشت تخمین بنابرین قلعه قزوین کشید و با سوارین بنا را بر استمال و دفع الوقت گذاشت و ا  
 شرف بجهت تجدید تهیه و تدارک وارد صفهان و اول امر لقبیل عام سکنه بکانه کرده سه هزار نفر ستمجاوز  
 از علما و معارف و سایر رجال را از تیغ گذرانیده از بنظر حضرت شاه طومار سب نیر با شاره و الا برای  
 برای تنظیم و تسبیح مومات ملکی در طهران توقف و بنا بر اینکه عبور تو بجان از راه قزوین مستعد بود که به تالیان  
 از راه نظر حازم صفهان گردید و در منزل فراوان طرفین متلاقی یکدیگر گشته سرورنده از آنجا همت

از آنجا که بی شکاه حضور پیرسید باز اسلام افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعزم و شجاعت و کسوف از  
 کربان جلالت بر آورده و او طلب گشت قزاقان این است که عدت ایشان زیاده بر پنجاه نفر نبود و چنان  
 افغانه مذکوره در سه کوهی محصور گشته ناچار قزاقان با تیمی آخته بر آن کوه تاخته و مسلم از میان آن فوج  
 بیرون شتافته شرف خدمت اقدس دریا قند آرمی اگر کج شک ضعیفی دست آموز زبیت انحضرت شود  
 بشود با زبلنه پرواز در آورند و اگر رو با بی بقلاوه تعلیمش در آید با شیر زبان ستیزد | در جلوه کرمی شویب  
 خامه عشرین شمامه و رسیدن بیان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن  
 افغانه نوبت سیوم | اشرف چون پیش از وقت از سر عسکر روم که در بیدان میبود آمد  
 کرده سر عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان با جمعیت شایان بمعاونت اوروزان ساخته بوه بند فعه  
 رومیه را نیز رفیق عزیمت ساخته با کوه دستداد تمام واحشا و واحشام مالاکلام طریق مقابلت  
 سپرده در مورچه خورت سایه نزول و ماهجه رایت چنانگشتانی را از منظر فباغ میر میران دو فرسخی سوچه  
 خورت پر تو وصول افکنده تخت فوجی از کزاد خبوشان که بقراولی لشکر و بر او فی طلیعه نصرت اثر نامور بود  
 بمقدّمه افغان تلافی و شاید مشکین کلا از تیغ رسانان به پر کردن چیمانه عمره لیران ساقی گشته بول کار را  
 چون آخر زمستان ساختند بیک گروهش میدان سر خصمان از باوه ناب آب شمشیر تابناک کرم شده  
 چهار صد از ایشان سرست پنجاک افتادند و از تقریر گرفتاران خبر در و پاشایان روم بعسکر اشرف  
 سر و رض خدمت اقدس شده از آنجا که در یامی عزم انحضرت بجز محیط توکل میبوسته در هر امری ضمیر هر چه  
 سفینه امید را با صدائی لطف خدای یگانه بلنکر تحمل بسته است یعنی را نیز از تملیح قبایل دانسته آن شب  
 فریقین در همان مکان بسپاه انجم چشم چشم بر راه طلوع طلیعه عمر زدن علم آسوده بسجکایان که غیر نیم ماه  
 ربیع الثانی آنسال بوده تخت از طرف اردوی کربان پوی همایون طبل رزم سازی بلت آوا و اعلام جهان  
 کاشانی فلک فرساکته که کبه سلطنت سلیمانی و بدیه بیست سلطانی بجانب اشرف روان و با نگه داشتن  
 که در میان بر سر انظار خاک پیر غبار خندان و هموان گردید چون پشت مورچه خورت محل نزول افغان  
 گشته و کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه را بر میدان جنگ بسته بود انحضرت اراده کردند که بر سر  
 اردوی ایشان ترفه از و ماخذ کوه مستوجه جانب اصغمان شوند شاید افغانه از پشت دیور و میر که رزم  
 آورند بعد از آنکه سوک نصرت پژوه سفارین آنگوه فلک شکوه گردید اشرف چون در جنگ همایون

با اعتقاد خود از سپید آری انحضرت کار آموز و از طریق جنگ ضد یو جهان بگریه اندوخته بود  
 ایند فقه در مقام مبارزه بمثل در آمده بضابطه و آئینی که در معامله و حمان دست از شهر بار کشور کشا  
 و دیده بود رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سنگ انقاده و استقام و با طرف آزاتو بخانه کوه  
 بنیان استحکام داده توبهای ثبانی مهابت را از جای تیررس که کلورده و افضل فرج نرم آزما میشد  
 تو اساختند و جمعی از کینه تازان کریم افغان همقدم بمیدان دلیری گذاشته بمه افند پروا خسته انحضرت  
 از آنجا که همیشه خداوند عالم را بار و مدد کار و نشیب و فراز جهان را در نظر همت یکسان و هموار میداند  
 سفید نخت دست مکان نکتته بجانب ایشان رو آورده چون شهر بار جوان بخت را بار شاد و پیر خرد  
 و در استانی الهام خداوند صمد در هر جنگ بقضای مصلحت وقت رویه خاص و اسلوب علمیده هست درین  
 گرت طرح جدا گانه در کار جنگ ریخته اولاً تفکیکیان بهرام کین را که پیاده رو لشکر فیروز جنگ مانده  
 شیر و پلنگ در قلاوه انتظار حکم ضد یو با فریبنگ بودند سلسله خود داری از کردن برگرفته با جنگ  
 و چنگال دلیری بر سر نوبخانه روان و متعاقب ایشان اعلام ظفر نشان را ششگشا ساخته قول  
 نصرت فرین را حرکت دادند پیادگان و لاورد صدای زنبورک و تفنگ آواز چغانه و جنگ و  
 آتش افشانی توبهای فرنگی نژاد در بازار جان فروشی توبس طلس کلنار روم و فرنگ تصور کرده در آن  
 دریای آتش ننگ آسا غوطه ور گشته کوبرشا سوار ظفر را بدست آورده یعنی بدون محابا و درنگ  
 یورش برده توبخانه افغان را به تیر بستن اقبال ضد یو جهان تصرف کرده آب نیج آتشبار آن شعله  
 جاسوز را که شراره زبانه شش بر زبانها میرسید فرو نشاندند و جان یازان عرسه کین که بر رسم طرح  
 کمین سواره هتیمی امروا شارده بودند باذن و الا سوزن انداخته مرکب جلاوت برانگینتند و از دو جا  
 بیکدیگر آویختند چو دریای خون شده دشت راغ جهان چون شب و آسمان چون چراغ نژادان  
 اسبان و کربسپاه نه خورشید پیدانه تابنده ماه و در آشنای کیر و دار که شعله سیف و بار تان  
 سان خیره کن چشم کارزار و دست اجل سیلی زن چو فر روزگار ابو سعید ال با فوج عظیمی از پشت  
 ریشک ظفر شمار و جمعی از آقا غنچه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله ور گشته آتش حرب بضر بیا فرود ختنه  
 اما لطف باری یاری و اقبال ضد یو کامکار مددکاری و دلیران پیرو دست ساقه پایداری کرده بسیار  
 از ایشان را از کسوت حیات عاری و بقیه را مرحله پهای داوی ذات و خوار می ساخته بسیار نصرت

نصرت اند و سخت بعد از آنکه اشرف کار خود را تباہ و روز دولت را سیاه دید جمیع تو بجانہ و انکاشہ  
 سلطنت را که داشته با اول افکار و خاطر دیش در حال خذلان و تشویش سرخوش در راه اصفهان دیش گرفت  
 و آنروز تا حوالی عصر نیز این قتال شهنشال داشت سرور زنده بسیاری از آن طایفه و در میدان دست آمد و آنچه از  
 رومیہ گرفتار کند اقتدار ولیران نصرت شمار گشته بودند تمامی امر خص و مورد و نوازش ساخته سالک طرفی  
 وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا فرمودند و چون در روز جنگ که غازبان مشغول سبزه و آویز و کار فرما  
 سیف خون ریز بودند جمعی از سبک مغزان تنگنا به که در بند سستی خریدار مشاع کاسه تن پرستی میباشند از سیل  
 توب بتوب اطللس شیفته و از لوله تفنگ بلوله قماش فریفته گشته کسبیب اختر سه پرداخته مطابایمان خود را  
 کرانبار مال غنیمت ساخته بودند بر اعانت ایمنی که مبادا غارتبان طمع کار از افزونی مال کرانبار و از فکر جنگ  
 بازمانده بدخیره اندوزی که سرمایہ اوقات و دشمن جانیت گرفتار کردند تمامی فواخر طبوسات و فروش و  
 خیمه و خرگاه و دارائی و سقرات و سباب نقیسه را که از آنقرقه ضیفه بر جا مانده و فضای ماسون از آرتها  
 مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس بیرون بود و یکجا جمع کرده چون در نظر همت والا خوار بود مانند قار  
 آتش زود چنانکه شاعر گفته مالش دشمن از همی خواهی با بد اول شدنت دشمن مال زانکه منقول از اهل  
 عقل بود دشمن مال است دشمن مال ادربیان شیخ اصفهان و ورود مویک والا  
 بان شهر حجت بنیان چون اشرف از مورچه خورت کریمت بجانب اصفهان رفت منکام  
 شام باروز سیاه وارد اصفهان گشته فی الغور با افغانه بار بختی برشته بختی بسته شمشیر از فرار گرفت  
 صبح فریشتان حوالی شهر واقف گشته بشور هجوم آورده با اهل محلات افغانه را که در خانها فرصت گزین یافته  
 بودند از سرای زندکی بیرون کرده بنوب قارت و تاراج مال افغانی مشغول شدند بعد از ظهر معارف اصفهان  
 در شب شهر را بنه حقیقت حال را بحضرت نخل اللہی عرضه داشتند و در بیت و سیموم ربیع الثاني ۴۲۰  
 که کوکبه منصور عازم اصفهان بود اینخبر بعرض سیده کس برای ضبط خراین و غنائم تعیین و خود راست  
 سعادت بجانب شهر از فرشتند بعد از آنکه خاک اصفهان همین قدم هیئت لزوم همایون در نظر حکم سرسند  
 صفایان یافت و بر تو طلعت مهر آمار والا برود و دیوار اندیا رتافت مردم اطراف بازانماندگان افغان  
 فوج فوج گرفته اصفهانیان که از مرده افغان میگریختند ایشان را بشمشیر و کار و شبر روانه ملک عدم  
 ساخته بفرمای و لکم فی القصاص حیوة جان تازه میافتند و بعد از مرده روز که اسوال افغانه ضبط

و در آمد شروع بیان سپاه و ملاحظه لشکر حضرت پناه کرده غنائیم مالا کلام از نقد و جنس و حساب طلا و  
 نقره و غیره بر رسم جوارز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام گشته گسیجی برای ایصال این ثمره دلپذیر و آوردن  
 حضرت شاه روانه <sup>بغداد</sup> گشتند نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید لوامی پیش و بشارت بهر ماه رسید  
 از آنجا که غرض اصلی ازین سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری از وی میسر گشته دشمن آواره و یار او بار کردیم  
 و نیز خراسان و طبرستان و سرحدت ازلایت ستمنی از بیان بود حضرت ظل الهی بعد از انتظام امور  
 بازار گاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند که بعد از ورود سوکب شاهی تمکن او بر سر بر سلطنت  
 روانه خراسان شوند شاه و الا جاه هر جلد پیمای طریق سارعت گشته در ششم بجای اولی فرمود اصفهان  
 و از عرض راه بتزلی که حضرت ظل الهی قامت داشتند تزلزل نموده هر چند که قلباً از فتنه آنحضرت راضی و  
 رفع محفل را طالب بود اما چون میدانست که اگر آنحضرت صرف تمام عزیمت بجانب خراسان نماید رضای  
 سلطنت مختل و کار با مشکل اول خواهد شد در باب فتح این عزیمت اظهار و برای توقف مباحثه و صراحت کرد  
 آنحضرت بنا بر آن نقل گذاشتند روز دیگر پادشاه و الا جاه مهران سپاه را طلب و انعامه بنیطلب کرده  
 ایشان در جواب عرض کردند که آنحضرت تا نبید یافته رب العزت اند تا پایی بهمت ایشان قدم در بیان  
 گذاشت دست سرشان در گردن فرسازان کوتاه گشته کار با مزاج و نقد دست فرسوده شاهی رواج یافت  
 در صورتی بعضی بنیطلب میخواستیم پرداخت که آنحضرت فریاد مدارا الیه کارخانه سلطنت بوده راه در خل  
 مسدود کرد و این خود منافی سلیمه پادشاه است و معتقد بسیار باب عرض در محفل دولت بار در دوستان  
 ملکیت مدار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی آنحضرت در پیش دوست و دشمن و نزدیک و دور  
 خواهد شد همان جهت که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگران را مستکفل مدام در گاه جهات مطاع سازند  
 که اگر دهن و قصودی روی دهد هرزه در میان حمل بر نهان و آنحضرت نماینده و مجلس گفتگو از ظهر تا عصر  
 امتداد یافته هنگامی که نزدیک بود که نکلین آفتاب از کف سلطان عصر سیردن رود شاه طومار سب آشفگی  
 خاطر و مثال از طعن ظاهر کرده و از روی طرح فسر از سر و مهر از نعل بر آورده بر زمین زد آنحضرت چون دیدند که این  
 سخن بطبع او ناموافق حرکت بهم بدون تمام کار نالاین است در مقام عتذار توقف ختم بسیار نموده اظهار  
 کرد که هر گاه این مشمول قبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط بر رضای ایشان است گفته بودیم که پای  
 سخت را بست آورده بدین معنی بعمل آید ان الله انعم دشمن را نیز آواره و یار غیبتی کرده آنوقت رایست

رایست مراجعت می افرازیم از وقایع ایام توقف هینکه خبر رسید که معتمدی که از دامغان بسفارت  
 روم تعیین شده بود در تیر یز سفر آخرت نهت بسیار کرده که بعد از رضاقلی خان شاملو را باین امر نامور در وانه و  
 حکام نیز بکویزه و کوه کبکسویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند و چون بخوبی که سابقاً نگارش یافت  
 حسین قلیخان زنکنه و اغوزلو خان زیبا و اعلی با جمعی مأمور بسمت ساوجبلاغ و قزوین بودند و لد سیدال  
 تاجندی بانتظار کاراصفهان از ایشان استمال مفارن اینحال شبی مستحفظین را غافل نموده با کوچ و  
 اسباب بجانب سلطانیه که در تصرف رومیه بود فرار کرد پس حکومت قزوین در ضبط مال فاعنه بعد از تمام  
 محمد رضاخان شاملو مقرر گشته حسین قلیخان را بسمت فرابان و کلپایگان مأمور ساختند که در آن مرز ولوم  
 از جانب عسکر روم خبردار باشد و مدت چهل روز در آن ملک و لفروز مظفر فیروز بکامراتی و حکمرانی عیش اندوز  
 گشته در میان توجه را ببات همایون بجانب شیراز و کیفیت جنگ ذرقان  
 و شکست و انترام افغان و لشکر آن ملک نریمت نشان بعد از چهل روز گذشت  
 ظل اللهی بنا بر تشابه جزو بکل و تاشی فرج باصل در اصفهان بحین خلعت سلطنت و فاعنه صورت نوعیه  
 تشخیص خلعت بیع و الارسیده که اشرف با فاعنه بدلول استخود علیهم السلام الشیطان فاک  
 انما هم ذکرا لله ضرب دست لیران رزم کوش را فراموش کرده در شیراز گشت مشغول استعداد جمعیت  
 اعراب ببوله و سمقانی و باقی حشایر سمت فارس و بنا در است حضرت ظل اللهی و باره میان همت بدفع آن  
 آنفرقه بنیسته در روز سیوم جهادی الاخر که قیامت غریب روز سازی بلند آوا و رایست جهانگیر می آسمان فرسا  
 ساخته در عین زمستان از راه ابرقوه و شمره مار سلیمان روانه شیراز شدند و شدت سرما بحدی بود که اگر ظلم  
 و صفتش آغاز و مانند آن بر خویش لرزد و اگر دوات بذر برود و آتش دهنش کشاید رطوبت در کامش افسرده کرد و بجهت  
 در و دموکب حضرت طراز بزرگان پنج فرسخی شیراز اشرف باز تجدید جمعیت و احتتام کرده ب استعداد تمام  
 بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشته تخت فاعنه بیات مجموعی بجانب  
 قول جمله در گشته خیر وکی را از منزل اعتدار گذرانیده به پیادگان جلو سفارن شده تفنگچیان چاکد دست بکمر کمان  
 جانسوز ایشان را بست کردند ثوبت دیگر بطرف میمنه هجوم آور شدند و با نذاختن زنبورک و تفنگ غریب و غلغله  
 هیچ فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل اللهی فریاد از لیران عرصه دشمن کابهی با داده همیشه شافتند و بجملات  
 آبرو که از و صد مات طاقت برد از اساس افکن بنیسان قرار انکرده گشته جمعی از ایشان را بمغاک

بلاک انداختند. شرف با اقا غنّه بیجا نشیر از راست فرار افراخته و افواج خصم افکن تا دو فرسخ بتعاقب  
 ایشان پرداخته قضای با سمون را از خون دشمن لاله کون و دامن دشت را جاری مجرای رود همچون کرده  
 روز دیگر که میانه بقی صبح صادق از شفق عرفان بر حسین سوره میا صدیق و ملاز عرفان با سیدالرحیم  
 استیمان از جانب شرف وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عقبه خلافت بنیان گشته چینه ندامت را بگذر  
 قهقل الی آخر و حج من سبیلی زمین سامی عتذار ساختند از جانب خصم یو کرده و بنیان گشته جواس  
 باین نحو شد که در حالتی راه نجات برای ایشان میراست که اسرای خاقان مغور را با اسرای ایرانی که همراه  
 دارند ذکر و انا تا تسلیم نموده خود بسته بسته در ممالک محروسه سلطانی مقیم پس بد کردگان ایشان منزوم  
 رکاب نصرت کشم شوند و ایشان بنویسد امان و وعده عفو سابق مستوثق و مرخص ساختند صبحگاه بان که  
 قطار بختی بهفت آسمان بهودج زرین مهر تابان آراسته گشته جنازه بان قضا محمل کش این عمارت زینکار شده  
 میا صدیق و ملاز عرفان محمل عهد علیا و ستر گری پاک آفتاب سایه پرورد حفظ اللهی و ذریه ناسفته درج دو دمان  
 شاهی بود با خواجه سوسو اسرای دولت رسانید و دوباره رفتند که شرفت امطمئن کرده بسیار نداناسیدال که  
 در روز پیش بار دومی بهایون آمده از خلاص کوچ و ولد و منسوبان خود که در ارک قزوین محصور بودند آنکا بهیافت  
 بهما شرف با بصرافت گریز آورده اشرف نیز از اهل حرم سبزدن و دو نفر شایزاده اکتفا کرده به سمعیل و  
 ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد بی اعمام و سیزده نفر از اناث که زمان دو دختران و همشیرای او محمود  
 و میر و سنج و ده فرصت بردن نیافتند و بشیر از نهاده خواجه اسرای دیو سیرتی را برای قتل آن جمع پر پوشش  
 و خود شکار کرد بزرگچان بقتل کثیر داد و خواجه مزبور همانقدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف را  
 که یکی با خواهر محمود بود بقتل رسانیده و اتم انصاف داد محمود را زخمی مستکروه نیم جان کرده بود که بعد از دخول  
 لشکر ظفر بنیاد او نیز جان را بقایض ارواح داد هنوز میا صدیق و ملاز عرفان با شرف پیوسته بودند که اشرف  
 از غلبه اضطرار ضبط ماسکه قرار نگرفته فرار و قراردان موکب نصرت شعار از سیاهی کوه لشکر افغان تفرس  
 این مصیبت کرده برای اخبار بجهت و الا می آمدند که در عرض راه بآند و نفر دو چار و ایشان با باده پانزده نفر از اقا غنّه  
 رفتای ایشان باز گردانیده و آوردند حضرت ظل اللهی فی القود ایشان را مرخص ساخته فرمودند که چون اختیار  
 خود باین زرگاه آمده بودند نگردد اشرف ایشان در پیش مررت و شرع بقوت جایز نیست هر گاه در جنگ  
 دستگیر شوند بمقتضای وقت عمل خواهد شد بعد از ترخص ایشان با افواج نصرت نشانی بتعاقب شرف پرداخته

پروا خنده بنزدیکی بل فضا که در سده فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت ایلتفاز سبب غازیان ازنگار  
 و مرکب ازرقار مانده شب نیز بر سر دست آمده بود انحضرت با انتظار جمعیت عقب لشکر عثمان باز کشیده  
 در نیم فرسخی بل منزل گزیدند از اتفاقات پانصد نفر از افشاریه واکرا و و فزاج و لو مقله متبعینش مرکب نصرت کیش  
 و نیم فرسخ همه جا پیش بودند در سر بل فضا و عقب افغان رسیده شرف اول بله از رودخانه عبور و میر محمد مشهور  
 بمیان جیوه که پیرو شد محمود و اشرف و در میان افغان صاحب عز و شرف بود جمعی از سر بازان و فدایان  
 افغان چون راه طریقت با او بود محافظت راه و ضبط سر بل نیز بر ذمه خود گرفته قراولان را بچنگ مشغول ساخت  
 که افغانه با خاطر جمع از بل گذرند مع هذا افغانه از بیم جان متوجه جمع از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع  
 بستی را بیاد داده دوسه هزار از اطفال خود رسال و شیر خواره را با بسیاری از زنان در آن خلعت لیل که روز  
 ثامن یوم یغز المرد من آیه و آیه و آیه و صاحبیه و بقیه بودند آنحضرت سالک طریق  
 ائین انقض شدند و قراولان سرور زنده بسیار بدست آوردند و از جمله مقتولین میان جیوه بود که بعد از گذر  
 و قر از عقب شتکان بسوی دیار غنسی روان گردید و از فرقه گرفتاران میا صدیق و ملاز عفران بودند  
 که اجل با زرقای ایشان زده بر دور اسیر فراک دلاوران گردانید هر چند که مامورین خدمت شایسته کرده  
 اما غفلت عظیمی در زیدند که حضرت ظل الهی ایما الوقت از آن واقعه آگاه ساختند همانا در اجل بعضی از افغانه  
 تا خیری و در انتقام قماری زود و دیری مقدر بود در حسنی که بسیاری از آن طالبان از بل گذشته بودند انحضرت  
 بالشکر جهان آشوب چون سیل بی امان بر سر بل رسیده تخت چشمهای سد کرده اگر او را عیونک لیلنا ظنون  
 با شماره سرانگشت خنجر خوزیر از حدقه بر آورده و سر کرده افشاریه را بقطع گوش کوشمال دادند و کس برای  
 جمع کردن اسرا و اطفال نعین و خود با فوجی از جمیش منصور بتعاقب انگروه ایلتفاز و هشت نه فرسخ راه طی کرده  
 چون افغانه تعجب گذشته بودند باز بشیر از عطف عثمان فرموده ارقام قضا انجام با طرف ممالک اصدار با  
 که از هر راه که آنظار ایفاداده عبور نمایند سر راه برایشان بگیرند و از آنجا اولاد و زنان و همشیرهای محمود و غیر  
 را از راه کرمان روانه ارض اقمس و میا صدیق و ملاز عفران و باقی گرفتاران افغان را با اسوبان و اسرا  
 خاقان مغفور که از شیراز فرصت بردن نیافته بودند روانه صفهان ساخته و از مسجده کاری دیده دیدند  
 اند یو بهمال که صرف نفوس شناسائی و معیار حقیقت سنج و از ضرب بیانی و دمانیت است اگر در حین روانه  
 کردن گرفتاران بزبان الیهام بیان بستن حفظان فرمودند که ملاز عفران را خوب محافظت کنند که خود را زنده



باصفهان نخواهد رسانید و مدلول آن **بَابُ الدُّوَالِ مُلْكِيَّةٌ** صورت و فوج یافته و سر بر او در خانه  
 نشانی که مجوسین **مُقْتَرَبِينَ فِي الْأَصْفَادِ** عبور میکردند ملازم حضرتان برای رفع ذل خاکساری خود را بکنند  
 از باد آب انداخته آتش کیش حیات تسکین داد و بقیه را محضلان باصفهان رسانید و رسیدن نقش جهان  
 بکرک فرمان شاهی نقش مستی ایشان را از صحنه جهان ستر و ند و از علامات تائید و اقبال که شخص اندیشه  
 بر جهانگیری خدیو بهمال فال میرد اینکه در ایام توقف در آن بلده و پیشمال روزی در هنگام سواری عبور  
 و مرور کوکبه منصور بکنید گاه **عَسَانُ** انیسب خواستش **الدين محمد حافظ شیرازی** اتفاق افتاد و در کسر مراد  
 از برای پیش آمد کار بهدانش تعالی کردند این منزل آمد که سز و که از جمله دلبران ستانی تاج چو کلبه  
 خرابان عالمی چون تاج ز چشم دست تو بر فتنه جمله ترکستان بچین زلف تو ما چین و بسند داده خراج  
 و بان شمرده تو داده بخضر آب بقا لب چو نوش تو برده ز فتنه مصر و و اج پس روان او را آتش داده و بقعا  
 او را باز آویز غیر که شاه چراغ صادر بهمارت فرمودند و از صادرات ایام توقف بسنگ چون همیشه از بجاء  
 ظهور دولت علیه که در گانید و صفدی فیما بین اساس و سنی است حکام و کشند در ایام غیرت ایران نیز که در  
 واروس و بر طایفه سعدر مخالفت و کم فرصتی شدند از جانب دولت به پیوند امریکه مخالف و فانی باش  
 بطور نزدیک بود و علمیران شاه ملو را برای تبلیغ خبر فتح به فرمان ایضات تعیین در و اند بندستان ده  
 ضمن آن مطالب اعظام کردند که از اینجا که در بندت افغانه فتنه بار نسبت در و دولت و لاجمال مخالف  
 ظاهر و عدلان فساد های مشهورتر کرده اند و تخیر فتنه بار پیشنهاد قاطع میباشد از طرف کابین جمعی بده را  
 و عبور ایضا است مامور کردند سپیدی شیر شیر از از فر قدوم بهایون رشک نثارستان چین و طرازا بود  
 با نساق انتظام او در آن مملکت سپید را فتنه تا موسم زمستان انقضایا فتنه خورشید جهان تاب الهی را  
 حساب آفتابی شده و آفتاب عرش بهای از کرسی قیامه حوت ایران بهای غریب چون قلع داده دشمن شده فتنه  
 فادیس نیز عبور و حال خصم ابرگر و دید هر چند که غریب خراسان در فتنه فتنه مس فتنه داشت اما اگر از سمت  
 کرمان بر یکشتند بیابان یس و در راه چو لاجندان فتنه و ذخیره که کفایت اهل اردو کند در غرض گشت موجود  
 نبود و اگر اند راه اصفهان توجه مقصود یکشتند بسبب ظهور قاطول افغان و عبور مرور کوکبه حضرت  
 استمال و فوج تمییس و در باره بر ابالی ایضا سیرت و نهیعی را حوصله بنیافت و از دولت رویه تیر جواب  
 صریحی در باب ولایات آفرید با بجان داده میشد در میجد هم به شعبان بهر کم ستر و از مالک عراق متوجه

tarikhema.org

بهت بناوند و همدان و از راه دشت ارژن و کازرون روان گشته و در آخر ماه فروردین منزل داشت  
 من اعمال شولستان محل سزاقت عزوشان کردید **در بیان وقایع ایت میل مطابق سال**  
**فرخنده فال هزار و صد و چهل و دو و شصت و پنجاه و همدان در روز بیست و دهم**  
 شعبان المعظم خسرو کواکب حشم یعنی نیر اعظم از همان خانه محوت پشستان محل علم اغواخت از دیوان  
 چند بوخط اسکان مشهور و الیکری عرصه خاک بقلم نرگس و خط ریگان بنام نامی سلطان نامیده صادر یافته  
 سر و صاحب ابوامی و کلین از غنچه و کل صاحب حقیقه و افسر گردیده و جنود قوامی ریسی رو میان کم فرصت  
 وی را که ریشه تصرف در سرزمین چمن دواینده بودند از چمن دواینده و محالک کلزار را از دست  
 یکنچریان فتنه جوی حوادث جهنم و عسکر فتنه بدبایند و لشکر شتا که در دیار گلستان آغاز فتنه گری  
 میکردند از بیم وصول سلطان ربیع رخت غزیمت بر منزل مزیمت گشودند و جنود فساد انگیز سرما که گرم  
 غارت گلشن بودند از طغنه شوکت نوروزی آواره و بار عدم گردیدند و اراضی اهدس کلزار از فرزند  
 فروردین بانواع ریاحین مزین و ایلات کوهساری لاله و گل واحشام صحرائین ریگان و مغنبل ریفرمان  
 قهرمان بهار در اطراف دشت و مساحت کلکشت بورت و مکان معین گشت و اسباب سوره سرور  
 در بزم چمن مهیاشده و در شیزه عقده در شستان باغ در آغوش گلبن آرمیده و سر و سهی با گل نیلوفران و دواج  
 و عروس باغ از نوید **و آبتنا فیها من کل ذیج بهیج** اینهاج یافت جشن نوروزی بر شب گشته  
 هر یک از سران و سروران بجمعتهای فاخر برود ووشش امیاز را آراستند و مانند غنچه مشت و حبیب پاراز  
 زرد نوروزی کرده و از جامه های بونه دار رنگین قامت خویش برپوشیدند روز آنقرصه و لغز و مقربان  
 فیروز گشته از آنجا عازم بهبهان و در راه مرز والی حویزه با مشایخ اعراب و بیگاری سبکی کوه کیلیون بازو  
 آن مملکت ادراک سعادت تقبیل رکاب حضرت اقتاب نموده حسنعلی بیگ معیر الممالک نیز از جانب شاه  
 حجه راه و در ازای فتح شیراز افسر مکلن کبوتر برای آنحضرت رسید دست خلعت بجمه رؤسای سپاه  
 حضرت پناه آورده خبر رسانید که حضرت شاهی مهد علیا را که اشرف بوساطت میا صدیق ملاز عفران  
 از شیراز بزرگان فرستاده بود مخصوص شستان آنجناب ساخته اند و چون شاه و الاجاه در ایام توقف  
 در خراسان همیشه بشاه سزاده رضاقلی میرزا نوید مصابرت میداد و در خنوقت که معیر الممالک دارد  
 شد مجددا و ارباب اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی روانه در بار شاهی و از حرم سلطنت از دواج کینفرستان

گویات خاقان مغفور بجهت شاهزاده خرابشمنه شده پیغام دادند که چون غازیان را حق سعی در اینست  
 بست هرگاه خراسان از ممالک سلطنت موضوع خرابشمنه را کن باینطرف محمول و مرجوع کرده برآیند  
 سده سیدی امین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود پس گویند والا از راه مرز بساحت دز قول بر تحصیل افکنند  
 از اینجا وارد دشوستر و ایالت آن ولایت ابوالفتح خان خورشید محمد علیخان قولگر آقاسی رجوع فرمودند چون  
 بند رودخانه شوستر که از بناهای شاهپور ذوالاکتاف است بسیلاب مرورد و هر قصور یافته بود اهمیت والا  
 که در ستانت ساد مسدود میکنند برست برست آن بند پر داخته معماران چونند سینه و کارا گمان در  
 اندیشه پسر کار تعین و اخراجات آرا از خزانه عامه سفر ساخته و چون از طایفه عرب ترک نازی سپاه  
 عجم واقع میشد مشایخ ایشان را گیرانیده و روانه خراسان و والی حویزه را در حضرت انصاف ارزانی داشتند  
 و بعد از ورود سوب والا بدز قول محمد خان بلوچ که از طرف اشرف بایلیچکری روم رفته بود در همدان مقدمه  
 استیصال دولت افغان را شنیده تا چار و وارد معسکر فیروزی اثر و نامه و نوشتجات را که از جانب سلطان احمد  
 خان پادشاه روم و اعیان اند دولت برای اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخته چون از در بندگی در آمده بود  
 بعنایت خاص از بند و ایالت کوه کیلیو به سر بلند گردید و بعنایت اینکه رودخانه دز قول طغیان داشت  
 بفرمان والا کلکها ترتیب یافته بستیا ری ستامان و ترستی آب بازان جنود مسعود از آن رود در چند روز  
 هزار کلک مانند فوج عجم از رود نیل فلک گذشتند و در عرض راه از ایالت کوه کیلیو و الوارنجیاری و قلیلی  
 اعراب حویزه و باقی طوایف هر جا که مضد و مخالف بود به تبه و سیاست منسوب و حکام به کلی ولایات  
 منصوب گشته از راه جایدر و خرم آباد قلیلی وارد و بر وجود شدند و در قصد برود و جوی قلیلیان ترکند که بر واری  
 حدود کلپایگان و فرابان نامور بود بموجب حکم والا پنج شش هزار کس مستجده دارد و روی نصرت طراز و ایالت  
 کرمانشاهان سرافراز گشته از راه قلیلی نامور و بتسخیر کرمانشاهان عازم انتمت بسته عدو شایان گردید و در همان  
 منزل سمیر الممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه جمجاه بر گشته عهد نامه و الیکری خراسان را  
 رسانیدند شعر بر سینه که جمیع ممالک خراسان از قند مارالی بول کرپی که رس الخد عراق و خراسان است بضمیمه  
 ما تدران و یزد و کرمان و سیستان متعلق بدولت ما دوی باشد هر چند که جنت سرشار انحضرت از حقیقه و فر  
 سر کران و طبع بی نیایش از قبول اسم سلطنت و الیکری بر کران بود اما بتکلیف غازیان و مترضای خاطر  
 اهل خراسان که جوهر شمشیرشان بالعرض ناصر ایند دولت خدا داد و تقویت بخش این شوکت قومی بنیاد میداشتند

میدانستند رضا داده در ولایات مذکوره سکه بنام نامی سلطان ولایت ارتضا علی بن موسی الرضا علیه  
 السّلام و پشته رواج یافت در میان مجاز به بار و مویه و فتح نهادند بدست یاری نجات و  
 اقبال فیروز مند با چون در بر وجود از جانب ضاقلی خان شاکوالمطیجی روم خبر رسید که اعیان دولت  
 قیصریه بنا بر تعلق گذشته است جواب صریحی که افاده نماید کند نمیدهند و نیز کلا ترنها و ندب عرض رسانید که رومیه  
 آغاز تاخت و تاز و دست تطاول بجانب عجزه دراز کرده اند لهذا حضرت ظل اللّهی توکل یازد و کار و از آن مراد  
 استفتاح کار کرده و در اول شبی که تازان جلالت شعار بر مرکب سوار قرار و بر رسم باشی و فرسخ  
 ایلعان کرده در سنگام طلوعه فجر که لشکر کستان روز سپهبداری ضد یوزاسانی خورشید سپاه شامی شامی  
 آورد و ما هیچ سر علم ظفر پرچم با طلوعه اختر صبحی که هی توام آشکار گشته در میان وقتی از خواب غفلت بیدار شد  
 که اجل بر سر بالین سپاه یلان را معنیای کین دیدند عثمان پاشا نامی که سردار رومیه بنا و ند بود چون همیشه اهل  
 ایران را مغلوب زبون خویش دیده بود بهمان خیال عرصه قتال آرستند بعد از اشتعال تار و کیر و در شکست و  
 و بجانب همدان روی بر تافته فرار و هزار نفر متجاوز از آن گروه با چند نفر از پاشایان و ده سالی سنجوری و اگر او که در  
 معرکه سردار مزبور بودند عرصه شمشیر و جمعی کثیر زنده بگریخته اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران ظفر شعار  
 درآمد و ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت در میان فتح همدان و کرمانشهان بعون  
 ایزد مستعان بعد از آنکه بنا و ند بچپه ضابطه اسامی دولت اید پیوند درآمد بسامع اقبال رسید که تیمور  
 پاشای ملی حاکم وان و خان پاشای دله سلیمان خان به که از دولت عثمانی حاکم مستند بود با چند نفر از  
 پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان فریب سی هزار نفر از توی سرگان گذشتند بجزم جنگ وارد ملائیر  
 گشته اند حضرت ظل اللّهی که همیشه بن قسم بشارت از عطا یابی ایزدی بشمارند فی الفور جمعیت ظفر و هم  
 رکابی لطف خداوند داد که رایت افزای اعلام نصرت پرور گشته در صحرائی ملائیر که مکان مسطح پهن و بود  
 سیاهی مکر رومیه نمودار شد ضد یوزاسانی موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه منصور را  
 شده گشته قرار داده قول بعز و جود میمنت نمود آراستند و رومیه نیز جمعیت خود را به قسم انعام داده و پاک  
 جلالت پیش نهاد و رایت افزای عرصه کارزار و نایره افزای آتش حرب پیکار گشتند چون رود آب در میان  
 فاصله بود از دو طرف تفنگ آتش نشان با سنگ رود گرم سرود و شعله آواز برق خرمن سوز جیات  
 یلان جلالت نمود گشته همیشه باز از کیر و دار از آتش توب و تفنگ گرم گردید و لیران همیشه میمنت فرین

از آب گذشته با شاره والا بجانب عیسوی رومیه تاخته و تیغ کین از نیام آخته تا یک ساعت بشیر جنگ  
سبک و ندر و موسی جوانان از خون صورت پیران خضاب کرده گرفت و نهال سبک و لبران از شکفتن بشکوه  
شکاف جراحی کل صدر برک کاشن مصاف گردید بنوعی بهادران جانبین سبک میکرد در آن نخته بودند که علمداران  
رومیة بضر و دست و لا دران از پای در آمده علم تر یک رکاب انگلس نکون و بقیه رومیه و پای شبات  
و قرار از جا بیرون شد و تمامی با معرف و دو اب و اسب و سباب خود را نخته بجانب کوه که در چنین اوقات  
پناه عافیت و کز گاه امان دست و پا کم کردگان است که نخته بهادران خراسان که کوه و بیابان و بر بگر  
در پیش آتش برق عیان هر صر جولا نشان یکسان است سنگلاخ آنوادی پر شیب و فراز را خار و حریر چین  
و طراز پنداشته تا قومی سرکان و حوالی همدان مرکب لبری بر انگنخته چون سب رومیه در اصطبل فریبی بخورد  
و خواب معناد و مرکب برق نکت لبران همه که سبک و صر صر زراد بودند باین جهت اکثر رومیه در کام نخستین اسیر  
ولا دران ظفر قرین کشته فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشایان معتبر زنده گرفتار کشته غنایم بسیار  
و اسبان قوی همگی با در قمار بجزوه کتاب در آمد بعد از ظهور این فتح بهجت نشان قومی سرکان مقرر الوی  
انصرت اقتران کشته بهادران لشکر سر و زنده و اختر سه رافوج فوج عرصه پیشگاه و نظر ساخته مورد جوایز و عطا  
گردیدند روز دیگر که موکب جهان کشار در شرف نهضت بود بعرض والار رسید که عبد الرحمن پاشا حاکم همدان  
سر پای زندگی را سفت خود داشته با عسکر رومیه بسیاری بگریه بدر رفته پس موکب فیروزی نشان از قومی سرکان  
وارد همدان کشته جمیع سباب و انانته و تو بجان و قور خانه رومیه را که در شهر مانده بود بچیظه ضبط در آورده و  
هزار نفر متجاوز و سیر که رومیه از محاکم عراق و آذربایجان بدست آورده در بنوقت فرصت بردن سیاقه بود  
اسنای سلیم نفس تعیین و همه را جمع و دامن عفو نشان را از آرایش کوش نگاه بیگانگان و دست تصرف  
متجنده صیانت کرده مرخص کردند که روانه اوطان خود شوند اما عبد الرحمن پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم  
افت و فرط محافت از همدان تا سنندج که بیست فرسخ مسافت است در یکشب طی کرده از بهمان راه  
نزد احمد پاشا والی بغداد شتافته اگر ادا در ولان در حین عبور او سر راه بر او عسکر رومیه گرفته پانصد سرورنده  
از ایشان بدست آورده بودند که روس مقتولین یا گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عاکفان در بار عظمت و شان  
گردیده رومیه سنندج نیز از لحاظ اینحال ترک سنندج نموده ولایت را خالی و از آن بوم و بر رفع آثار  
پسگالی کردند و بعد از پنج بوم که کوه عز و احتشام در همدان مقام داشت خبر شکست حسینی قان زکند

زنگنه حاکم کرمانشاهان که انبر و جبر و تسخیر کرمانشاهان تعیین شده بود بعرض والارسیه قلیان این مقال  
 آنکه حسینقلی خان از سمت گورستانات قبلی همه جای خلافت حاده عام عازم کرمان شاهان و در دو فرسخی قلعه  
 حسن پاشا نامی که حاکم آنجا بود با عسکر و سپه بمقابله پرداختند و عسکر و سپه بر حسینقلی خان قایق شده جمعی از زنگنه  
 و کلهر راه عدم پیورده اند بجز وصول این خبر لوای توچه بجانب کرمان شاهان برافراخته و فوجی از دلیران عرصه و فغانا  
 بیسم منتقلای کبیرل پیشتر از موکب همایون در وان ساختند حسن پاشا بعضی شنبه ن آوازه نصرت دایت  
 توچه خان و قورخانه و سبب خود را بیکجه بجانب بغداد که بحیث حسینقلی خان بلا نزاع و منازع قلعه را بحیث ضبط در آورده  
 چون تمسیت کار آرد با یگان کمندون ضمیر معر لعلان بود بعد از استماع این خبر از اسد آباد همدان صرفت نام عزیمت کرده  
 و کس فرستاده در کرمانشاهان بنامی قلعه جدید گذاشته از جماعت زنگنه و کلهر جوانان کار آمد ملازم و اسور و آتش  
 منظم ساخته شهر و قلعه قدیم را حواری نمایند و نیز سابقا امر و الاغز نقان پیوسته بود که حاکم بخت بیاری دوست  
 خانوار از معارف بختیاری را که چنانچه در حوالی اصغیان سکنی و پدیدین اوقات که آنظایف موکب والار  
 دور دیدند با استحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادان در وادان خانواری تا فرمانی کردند پس حکم والا صادر شد  
 که هزار نفر از انجماعت که در معسکر نظر از طریق خدمت گذاری بودند از اسب بپایق عاری بعضی از روستا که  
 سرکران راه فرمان برداری بودند مقید ساخته به پیر محمد خان حاکم جام سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترجان بوجوه  
 دولت خانوار چهار صد خانوار از روستای انجماعت را نقل محل مزبور نماید و نیز چون طایفه در جزینی به  
 اینمدت با فاغنه اتفاق در زیده لازمه شراکت و هر و نوب و غارت بطور در رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان  
 برای تنبیه آنظایف جمعی با مورد شده قلع قلاع آنظایف بر وجه بلوغ بعمل آمده در همین حرکت از خراسان فوجی از  
 ترخانیه که کلان هم ملترزم رکاب نصرت بیان شده از آنجا که هرگز آنظایف بمسببت بساق و تخمیش شاق از راه  
 خود سری کردن اطاعت نمی نمودند و درین سفر حکم نافذ الارکان و باس شدید لهنسبان ظل اللهی ایشانرا فوجی  
 سخاوسی بریر این بار کران کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت فراد کردند هر چند که وجود و عدم آنظایف  
 در جنبش کفر فزون از شمار امری بود خارج از دایره حساب و لیکن چون بتوان در جزئیات صورت فساد  
 کلیات میشد و در این حرکت از ایشان بر خاطر والا عظیم آمده طوفان نام قاچار را با فوجی بمباد از سکنان  
 علیهم الطوفان کبرفتن ایشان تعیین و محصل مزبور در حوالی خار با ایشان دوچار گشته مدلول  
 فَاخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ در باره آن گروه بوقوع پیوست و متعاقب آن باقرخان

بخاری می راد و آنه ساخته که سه چهار هزار نفر از هر یک و ایلات نواحی استرآباد و تلوایج را صورت جمعیت  
 داده هر وقت که از ترکمانیه دشت با قاعدت هرات تا فرغانه می بقیود رسد با سر و استصواب ظمیر الدوله  
 ابراهیم خان مرہم خدمت تقدیم رسانند پس بجای آنولایت را محل ظهوره موکب ظفر آیت ساخته ضبط  
 در بطا امور و نظم و ترتیب ملازم و داخل انجا پرختند | در بیان نزعت موکب و الا بجانب  
 تبریز و وصول خبر قتل اشرف غلجہ بعون عنایت رب عزیز بعد از آنکه انجام  
 میام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد سپس تسخیر تبریز بر خاطر اقدس شوق انگیز گشته مستقبل حال را  
 از دیوان اسان العیب تعال فرمودند این غزل آمد که اگر چه با دره فرج بخش و باد کلپیتر است بیانگت  
 چنگت محموز می که محتسب تبریز عراق و فارس گرفتی شعر خود حافظ بیای که تویت بغداد و وقت  
 تبریز است و در غزوة شحر محرم ۱۲۳۰ مطابق ایست میل ریاست کبیری کشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان و آمد  
 سنج گشته هم در آن منزل ملاز حفتران نام از جانب حسین برادر محمود وارد و عرضہ نیاز مندانہ شعر بر اظہار  
 خلاص هسته غامی رخصت اولاد و نسوان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانید خبر قتل  
 اشرف را بدین مخطوبه با چه صحیفه عرض مطلب گردانید که بعد از آنکه آن برشته روزگار از شیراز مر حله پیمای پادی  
 فرار شده بود بجانب لار در فتنه چون همه جا ارقام کبیری نورد موکد در باب منع عبور آن نظامیہ هر ضد در یافته بود  
 اهل قلعه لار در برومی انجاعت بسته راه مخالفت کشودند و ایشان ہم از ترس و بیم در جانی مقیم نگشت از راه  
 ہم و نرماشلی سیستان سمت قند بار فرار و مردم طلعات مزبورہ همه جا بموجب امر و اشاره اقدس خاد  
 معاونت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پامی توانائی ایشان را بسنگ مدافعه تا توان می ساخته اشرف  
 چون بسبب قتل محمود از قند بار کناره جو بود از کنار میرسند از راه میانہ آبسک بلوچستان کرد حسین از بعضی  
 آگاهی با جمعیت کامل از قند بار وارد قلعه لکی من اعمال کر میر گشت و ابراهیم خان نام غلام خود را با  
 جمعی بطلب اوتعین نموده ابراهیم بتفحص فی و اثر بقا قب اشرف الیغار کرده شب در سیاهی ظلمت به  
 زده کوه که در سمت سفلا می شور را یک واقع و نزول اشرف نیز در میان اتفاق افتاده بود و او گشته  
 اشرف باز بشکاور کیز همین زده بدر میرود ابراهیم ہم متعاقب او میرود تا اینکه بانفسک متبیا ملاقی  
 او گشت همینکه بوی فتنه بدماغ اشرف میرسد خنجر از گز کشیده بجانب ابراهیم میدود ابراهیم نیز تبرستی  
 نفسک بینه اشرف بسته عقده را که در دل نفسک گز گشته بود کشود و دل خود را مانند نفسک از غم هستی خضم

خضم خالی میسازد و از آنجا محمد زین علیا و بنات کز مات حاکمان مغفور را همراه بر گرفته بقدار میرساند  
 بعد از ورود ملاز عفران جواب عریضه حسین باین پنج صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان کز تبه را روانه نمایند  
 اسرای او رخصت خواهند یافت و سیصد از وقایع اینکه در ایام توفیق را بیت همایون در شیراز قریب هزار  
 نفر آقاخانه در جزیرینی بهمت لار فرار کرده فرمان استمالت از موقف اقبال ایشان مرقوم و مقرر شده بود که از در  
 اطمینان وارد دربار عفران شوند انجمت حکم مبارک را دوست آور کرده از لاری دار و مزوج صغیران فرج  
 باز یافت و هر جا دست میافتد از بنا سخن نسلط سینه خویش و لهای ضعیفان گشته مال ایشان را غارت می  
 کرده اند همین منوال از دار و مزوج گذشته در حوالی سیلا قات بخش یاری بر پیر محمد خان حاکم جام که محفل آن  
 جماعت بود بر خورده چون فرمان مطاع را که عز الحیب دوست و دشمن و تعویذ بانوی آشتا و بیگانه است  
 در دست داشتند پیر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته آنطایفه بخاطر جمعی گذشته خود را بقلعجات در جزیرین رسانیدند  
 چون قبل ازین جمعی به قبیله سرکشان در جزیرین تعیین شده بودند درینوقت که اینخبر معروض خدمت والا شد بتازگی

فوجی با معاونت ما مورین و قلع و قمع محصورین روانه ساختند [در بیان فتح ددم و مراغه و تبریز  
 بتا شدات رتب عمرش] در حین آنکه صفایخانه افشار مرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشا

حاکم وان و علی رضا پاشای حاکم مکرمی با اتفاق پاشایان آن سمت در قلع میان دو آب که باین ددم و مراغه  
 واقعست جمعیت عظیمی منعقد ساخته بتاخت و نماز ایلات آن سمت اشتغال دارند خود بولکاسکار بنده و آغزوق را  
 در همان مکان که پیشتر طرف عصری از منزل سوار و با دلیران خود از ایلغار و میت و د و فرسخ طی کرده حکام  
 ظهر و رود کو که مسعود بیکار رود خانه قزل اوزن که آرا امکا و تیمور پاشا و عسکر رومیه بود بود واقع شد از آن  
 طرف رومیه نیز از وصول شکر منصور مطلع گشته بنویسد الوف و تسویه صفوف پرداختند و مشهورانه پیش آمده  
 میر قشای کلگون افرانند همین که ازین سمت الویه ظفر نهضت یافته کرد سپاه خود را بچشم ایشان در آمد  
 پای ثبات و قرارشان از جای بدر رفت بدون تلافی و تلاش عطف عثمان عزیمت بجانب مراغه کردند و دلیران  
 ظفر نشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتل و جمعی غنیمت از معتبرین ایشان زنده گرفتار  
 گشته تو بخانه و سباب رومیه بدست آمده ولایت ددم و سا و جیلان و مکرمی و مراغه رده خارخان ضمیمه  
 ممالک مکرس کرده دید روز دیگر بنده و آغزوق اردو که بعسکر والا پیوسته عا که منصوره سر و زنده رومیه  
 و آخر مه از آنظر انور گذرانیده مشمول عطا یا گشته بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون عبود



بمرض رسید که جمعی از عسکر رومیه بسر کردی نیمور پاشا بدو خارقان چهار فرسخی براندر رسم فرامولی آمده اند  
 سوک ظفر قرین عازم اینجا گشته رومیه بعضی ظهور اشعه ماهیچه لولای جهان تاب سمت فرار عنان تاب کشته بعد از  
 طی یک فرسخ مسافت کرد عظیمی که آنگار فرار رومیه بود از دامن کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است از تفرغ یافت  
 حضرت نعل اللهی فریخته را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذرشته خلد با سپاه جزار و دلیران نیزه که از بزم تنگ  
 سر راه برانگروه گیرند از سر راه که بمقصد اقرب بودند شتابان گشته معلوم شد که رومیها بی دو فوج است یکی  
 از سمت تبریز و یکی دو فرسخ بیشتر نمایان میباشند پس آنحضرت فوجی از دلاوران کزین را بتعاقب فوج پیش  
 تعیین نمود و باقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج انخیز شدند مقدار آن فراولان خبر رسانیدند  
 که گروه اول مصطفی پاشا حاکم تبریز و سپهجوی آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان که از ابتدا و شب از تبریز  
 رخت گریز بسته در راه صوفیان عازم فرزند و کردگانی از بقیه عسکر رومی است که بقدر سی هزار کس در تبریز  
 جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان ایشان نیز سر خود برگشته و میروند و دلاورانی که دنباله رو کار روان میشین  
 بودند بیکمانی باد پایان برق جولان خود را با تفریح کران رسانیدند و جمعی از ایشان را عرض شمشیر خوششان  
 ساختند و شیر دلانی که در ظل رایت از دلباسیکر جنگ و جنگال طمع بخون فوج دوم تیر کرده بودند بدستور  
 با گروه تزدیک شده بعضی تعارب جانبین آنکلافه تمامی زنان و سنوان خود و اسرای آذربایجان را که  
 همراه داشتند گذر گشته از بیم جان خود را بدامن کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع است کشیدند و دلیران  
 ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرود گرفته کار فرمای سیف مسنان نیزه از باس جگر که از بقالب قلب ایشان  
 لرزه افکن و شب ریز گشته دامن کوه مرجان را از تیغ الماس خام لعل کون ساختند و سواى مقتولین که عدت  
 ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود سه هزار نفر زنده بازمان ماه پیکر و اسرای نیک منظر و غنایم موغوب  
 و اسباب نامحسوس بتصرف در آمده سعد و دی از انگروه کوی سرخوش را بچوگان دست از میدان بلاکت  
 تشویش بردند همگام شام که سلطان جهانگیر مهر تیغ درخشان شعاع را در غلاف و از سر که سپهر زک  
 مصاف کرد فریاد سپیدان که در آن نواحی واقع است جولان گاه خیل سهیل چین و مقر سوک ظفر قرین  
 گشته تو بچیان ز حال بیست و یاقچیان مرینج هوابت بجمع آوردی اسیران فرمان یافته همگی را بیعتت ان سپردند  
 که در تبریز با اطلاع بهمنان محکمه شرع اطهر و اولیای ایشان رسانیده گذارند که از مردم چشم بچکان باطل  
 نظر دست دراز می بدیل عفا نشان واقع شود پس روز دیگر که بیست و هفتم محرم بود در لولای جهانگشا است

بساحت شهر تبریز نور بخشا گشت و از مؤدیات اقبال اینکه رستم نامی که از دولت عثمانیه حاکم مشهور و دولتی  
 لوامی میبود با فوجی با عانت مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در همان شب چند نفر برای اقبال پنج پشتر و آن  
 تبریز ساخته چون تبریزیان بنور سلب لباس رویه از خود نگرده باطلو ایست سپاهیان مخلوط بودند و همسر  
 تبریزی از روی معذرت بود لشکریان ایشان را تصور مردم تبریز کرده متعرض نشدند و ایشان باز سالم از شهر فرار  
 پرستم پاشا را از این واقعه خبردار ساخته در حسنی که پاشا پابرجا بگریز شده بود عساکر نصرت قرین در خارج  
 شهر با دو چهار و او را با جمعیتی که داشت گرفته بخدمت ضد یو کامکار آوردند و از گرفتاران رویه پنجه پاشایان  
 و معتبرین بودند بعد از او جان بخشی مورد احسان گشته برخصت انصراف مسرور و بقیه اسرا برآوده کشتی تو بخانه  
 ما سورشند و از اینجا تو بهای کوه بنیان و منافع از در بان آتش فشان را که در محاربات رویه بدست آمده  
 بود روانه خراسان ساختند و از اسمیم پاشای وزیر اعظم توسط گرفتاران پیغامات دوستانه مذکور  
 مراتب صلح و فلاح فرستادند و معارف آن خبر غلبه سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادرش  
 قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعرض والارسم **توضیح** این مقال آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف  
 مصطفی پاشای سرعک و عبد الرحمن پاشا بود تمامی قراء و مزارع و دکانین و رقیبات اند و ولایت از دولت  
 عثمانیه میری که جبارت از دیوانی باشد قرار یافت و ثانی الحال پاشایان بسته عالی طایفه بنکچری صاحبان  
 او جاق آنها را باذن و فرمان قیصری نمیکند مباحه کرده قیمت را که مبله های خطیر میشد صرف عسکر کرده بودند  
 و بعد از تسخیر اصفهان که رضا علیخان شاطرا از جانب آنحضرت بطلب ولایات وارد اسلامبول شد سلطان  
 احمد خان و از اسمیم پاشای وزیر اعظم بنا بر انتشار آوازه سوک حضرت نخل اللهی راضی بقبول مصالحه  
 وره ولایات گشته طایفه بنکچری و رؤسای او جاق که ریشه تصرف در کل زمین اینجا محکم کرده جز بده مره شیخ  
 بیدریغ قطع بنال توقع از ان سرزمین نسیکر وند بدعوی برخواستند که کجا ولایات را بیا میفرشید و کجا  
 بچرخ رو میمانید اگر متعلق میری همیب بود قبول این امر میگردیم چه جای سیکر نداده خریدید باشیم اگر  
 شرعاً خون و مال عجم مباح نبوده چرا محرمک سفر عجم و باعث سفک دماء بین الامم شده آشوب خوابیده را  
 بیدار و جوان آرید و رافته زار ساختید و اگر مباح بود حال چرا در مقام رتبه ولایاتیند و باین قبیل مقال  
 مانع انجام کار نماند تا اینکه آوازه قلع اساس دولت افغانی و اعتدالی لوامی ناوردی بجانب آذربایجان انتشار یافته  
 بقیه شیعی که از بنا وند و همدان رخت بچرخد ان کشیده بودند بتواتر وارو آنگذود و کیفیت حال را

مذکور میساختند پادشاه و وزیر اعظم از بیم نفوس و سستی دولت نادره برای سده راه احوال رجال سایر  
 بجز سفر آذربایجان وارد اسکو و گزشتند بعد از ورود و کوه فیضی با تنگان پادزنده نام دلاکی که در زمره اوجان  
 اینکچر بیان بود پانکی و استرۀ میساکلی را بسک شراست نیز کرده تیغ بر روی خلیفه اسلام کشیده این را  
 اصلاح نامید یعنی در اسلامبول اهدا شده فتنه کرده جمعی عظیم در سمر که فساد فرامی آورده پادشاه و وزیر اعظم  
 تا چهار برای نسکین نایره شتر نعل وارون بر توسن عزیمت سفر زده و با اسلامبول برگشته و چهاره جوی دفع آن  
 فتنه گشته چون کوشش بی اثر بود پادشاه برای استرضای اهل فساد راضی بخشش داد و نیکو نهاد شده وزیر  
 اعظم را بجنه بلاک و بیالای عززده انداخته بیرون فرستاد چنین است آئین گردن دهر نالطفش بود  
 پایدار و زنده قهر نیز برورد کس را که آخر نگشت که در هر زم هست و در کین درشت با وصف این معنی انطایفه  
 ترک از دحام و دفع هجوم غوغای عام نکرده سلطان احمد را خلع و افسر سرزمی را از سبب ترک سلطان محمود  
 برادر او ساختند قصه شهر تبریز که در دست رومیه پامال جنود عدوان شده بود پنجره مقرر الویه غیر و گزشت  
 و عزیمت لشکر تخریچ آن و ایردان در خاطر اقدس تصمیم یافته عقاب نایت نصرت اثر در جناح نصرت درآمد که  
 سفارن آن در غزوه ماه صفر چای پار از جانب رضا فلی میرزا که در آن اوان دوازده ساله بود آمده خبر آمدن افغانه  
 برات بر سر ارض اقدس و وقایع آنست با عرض مقدس رسانیده سبب انصراف سربها چون گردید  
 در میان آمدن افغانه برات بر سر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان  
 سابقا در ذکر احوالات برات سمت گذارش یافت که بعد از وقوع محاربات با الله یار خان و شکست افغانه  
 ابدالی مجدد ایالت برات با الله یار خان مسلم شده عطف عثمان فرمودند بعد از نصرت رایات منصوره بجای  
 عراق و آذربایجان حسین غلجی که در قندار استقرار داشت چون چیره دستی سعادین دولت را دیده میداشت  
 که خیر بایه فسا و ایران پدر برادران او بودند و بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی از  
 سازگاری در آمده ایشان را بجا گفت ترغیب و انجاعت را و سوره او منوثر افتاده هر سوس ناخت ارض  
 اقدس از گریبان نصیر او بر زود اما الله یار خان بنا بر انتشار اخبار و فتوحات متواتره از روی عاقبت انبشی دستی  
 بخاطر که گشته با از جاؤه پیمان منحرف نمیاخت با نتیجه ابدالی از سر کران گشته در جزو کس طلب و القفار خان  
 حاکم فراه خرنساده او نیز بقصد خلاف از علاف بر آمده و اردو ناحیه برات و الله یار خان نیز از در مانعت  
 در آمده و در فکلی میان افغان بر سر سیده سه ماه بر زمیندال نایره آشوب در جرات شتعال داشت تا اینکه القفار

ذوالفقار خان غالب آمده در سیوم ماه شوال ۱۱۲۲ و داخل شهر و الدیار خان با کوچ و اتباع خود روانه  
 قلعه مارو چاق گردید پس افاغنه از حقدق عنایات ظل الهی چشم پوشیده و در تقص عهده کوشیده ذوالفقار  
 خان را بجکومت خشیار و بعزم تاخت ارض اقدس اعلا می گویای اقتدار کرده الدیار خان نیز کوچ و  
 منوبان خود را در قلعه مارو چاق گذاشته با مرود و قلیجان حاکم خرس و بعضی از حکام او باقیه که با او  
 اتفاق داشتند سه روز پیشتر از ورود افاغنه داخل ارض اقدس گردیده و از جانب ظمیر الدوله ابراهیم خان  
 شرایط اگرام بضعیف و مراعات نام بظهور پیوست و از اینجا که ضمیر خیر حضرت ظل الهی آینه صورت نماز حکام  
 قصاص قدر و بمقتضای هموشیاری معز می ناویده و ناشنیده از اسرار ضما بر با خبر بود و یقین میدانت که آن  
 فرقه عهده شکن در وقت رفع حاصل آسنگ تاخت خراسان خواهند کرد و بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود  
 معود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان و از بهر آن نیز بنحویکه سبق فکر یافت باقر خان بجاری  
 برای جمع آوری سه چهار هزار نفر از تفنگچیان نواحی استرآباد و توابع آن فرستاد و مقرر داشتند که در حین  
 ضرورت بمسک ابراهیم خان پیوند و با بر سرسیم خان نیز فرمان و الا بنفاذ اقران یافت که غله و افزونه خیره بسیار  
 در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن بنا را بقلعه دار می گذاشتند از معارضه اعراض نباید تا دو افسار  
 خان با پشت هزار نفر از افاغنه در زاویه خواجه ربیع بار تزلزل کشوده آفاغان تاخت و تاز کرد و ابراهیم خان خبر  
 ورود ایشان را عرض نموده ده پانزده روز بر روز پشت بدیوار بست قلعه داده کرد و فرقی میکرد تا اینمقد  
 در بهنگامیکه مستنج مقرر که کب معود بود معروض شده جلالت کشته مجدد در باب منع جنگ میدان تا کایت  
 بلیقه بعجل آمده اعلام شد که بستور از روی حزم و بیداری مشغول خود داری باشند که انشا الله تعالی  
 عنقریب رو می نه تبریز را از آنمذکات بدر کرده خود را با نکرده کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول این  
 جواب باقر خان نیز با چریک و تفنگچیان بیرون وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز باوصف اینکه از  
 اوج سمای خاطر ظل الهی در باب امر قتال مکر خطاب یا ابواهییم آفرض عن هذا نازا شده  
 میدانستند که کلام آنحضرت مظهر آیات و ما یطبق عن الهوی استخریک بعضی از هوا خاان مغرور و  
 نیز خانی توسن طبع غیر سبب مصلحت را بر داشتند آذوقه سه روزه مامور ساخته در سمت کوه سنگین با کوه  
 رنگین رایت حرب افراخته افاغنه نیز بمقابله پرداخته در شامی کبر و دار باقر خان که سر کرده تفنگچیان ساده  
 بود ز خمدار گشت فوجی از پیادگان او که فوئباز راه در رسم جنگ بودند دل از دست داده روی برافراشته

ابراهیم خان با چند نفر اسب برانگیخته بود که ایشان را از اداده کریر بر گرداند تفنگچیان که در پیش جنگار پیروز  
 و آویز گرم کرده بودند حرکت او را محمول بر فرار دانستند سرزشته جنگ از دست میدهند لشکر بان نیز ضبط  
 عثمان خود داری نکرده روی شهرستان بنزیت میگذارند در آن روز سواره بسیاری از مرکب مستی پیاده  
 کرده بودند جمعی از پیادگان نیز خود را بجایه خنات انداخته در ماتم مرک خود لباس آبی پوشیدند ابراهیم خان  
 بمشید مقدس شخص جست و این واقعه در سیزدهم ماه محرم ۱۱۳۲ در سمت صحرائی علی شت و زر کران مشید  
 مقدس اتفاق افتاده بود بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز چون ابراهیم خان از فجالت حالت عرض نمود  
 شاهزاده رضاعلی میرزا که در آن اوان دوازده ساله بود بواسطت چار معروض خدمت خدیو کاسکار  
 ساخت چون شاه طهماسب بنا بر رعایت اسرای بیجوده رای مکرر بر زبان جاری میساخت که موافق عهدنامه  
 انجام امور عراق و آذربایجان بر دست اولیای این دولت و جناب داری را مملکت طلحه همت و ما را بکشود  
 کشتانی ایشان جتسایح نیست بگذرند در مکتوب خود نیز با این معنی تصریح نموده بود لکن حضرت ظل اللقی امر  
 خراسان را اتم و تنبیه کرکشان است عهد بیعت را الزم دانستند بتدبیر تدبیر ایشان مصمم گشته  
 مصحوب چار مرید لیسری شاهزاده اعلام فرمودند که در حصار استوار قلعه داری پشت بدیوار اطمینان  
 داده رخنه در میان ثبات و قرار راه نهند که بعنایت پروردگار با دلیران نصرت شعار مانند چابک سوار  
 چرخ گیتی فروزان ابلق مهر و ماه شب و روز دو کسبه هر حلقه پیمای گشته بسر وقت خصم تبه روزگار میرسیم  
 پس بیستون میگ افشار با یالت تبریز و خطاب خان و سرداری آذربایجان سر بلند و جمیع اسباب غنائیم  
 و ذخایر رومیه را که در قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز میبود باو عنایت و امر والا صادر کردید که جمعی  
 از ایلات و افشار و مقدم و ترخان را که چنانچه در تبریز سکنی و شش هزار نفر جوان کاری با در سلک  
 ملازمت اسلک دهد و حکومت هر یک از ولایات انقز را علی بحکام کاروان تفویض و مقرر فرمودند که ولایات  
 را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانستند در خدمت گذاری آن آستان بجان و جان کوشند و در آن سفر  
 فرخنده اثر ابالی که از فارس و عراق و آذربایجان سب و الاغ و خرچی داده که چنانچه و بممالک خراسان  
 فرستاده بودند عدت ایشان به پنجاه شصت هزار خانوار میرسید از آن جمله دوازده هزار خانوار افشار  
 و از جمله افشار تبریز و هزار خانوار قرقلو میبودند که شرف الی با حضرت داشتند و چون میایند یکی کان  
 بنجی که سبق ذکر یافت یورت قدیم حضرت و سکن طایفه قرقلو و جمعی از آن طایفه با مر و الا کوچیده اند

ندارض اقدس سکنی خستیار کرده بودند عوض ایشان را از آن فرقلو جدیدی در سیاب و ستم افشاریه را در کلات  
 با داداوند و چهل پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمانانید و اگر آنرا و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند  
 که بپستورانها را تدارک دیده در باقی ممالک خراسان متوطن بسکن و مکان بیلاق و قشلاق بجهت حرکت  
 معین ساخته

**بجز تمسبیه افغان** بعد از قبض و لبط امور و کشادگی کار نزدیک و دور بنه و غزوق را که هشتاد و یک  
 تا از آن عرصه و غنا بجانب خراسان ایلعاشمی کرده بدون کشت و درنگ دارد و قزل اوزن گشته در آنجا  
 چهار بار از ارض اقدس وارد و خیر رسانیده که بعد از واقعه ابراهیم خان قباغچه گفته بودند که حال مرکب این کار  
 بیگانه شده از نیام کهن شمیر بر روی این دولت کشیدیم دست این را که بیرون میکند پس بشر انگیزی شرارت  
 دو دانه فراد و مزایع و خرسنهای شهر بر آورده بنوعی نایره بیداد فرود خند که نزدیک شد که از شراره آتش آن  
 شورشته خرمن ماه و دسته سنبله در اینبار کجاستان و خوشه پروین در مزاج مرغ برین در کبر و دهمه جهت  
 سی و یک روز در حوالی ارض اقدس بکشت عهد کشته کرده سزایع و مزایع را حلقه تیغ بیداد ساخته و بعد از آن  
 کمال بغی و فساد روانه مبرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ترک ایستاد کرده در شاتر و هم ماه صف و وارد  
 و آنچه قشون عراقی و فرق مختلفه بود سواهی خراسانی همگی را جمع کرده مصحوب محمد خان ترکمان بخدمت شاه  
 طهماسب فرستادند که در دایره امر و نهی اند دولت والا بوده پرکار و وار سر بر خط اطاعت که اند و در آنجا خیر  
 رسید که ابراهیم پاشا محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد خان پادشاه و الا جاه روم بر سر سفارت  
 بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او اینست که باین تقریب اوضاع و احوال اعلی حضرت نظر الهی را  
 ملاحظه و از راهی و خیالی حضرتش مطلع شود امر والا بفرستاد پیوست که محمد آقا را بعد از ورود تبریز روانه خراسان  
 نمایند و نیز سرگردگان قباغچه در جزین بار و سواهی در جزین از در استیسان در آمده بشفاعت استحق  
 سلطان افغان که در ایام ستمیای شرف حاکم یزد و بعد از هتدصال او رومی نیان باین دولت خارج  
 نواز آورده جهده سواهی سنده سعادت قرین گشتند دسته روز آنمکان تربت آیین مستقر گوی که عز و تمکین گشته  
 از راه طهران وارد و ایوان کینه چون ترکمانانیه بیوت ساکن دشت قباغچه همیشه طریق قهر و نفاق سلوک  
 و ترکمانانیه کوکلان نیز که در حدود کراچی شکست داشتند در تقدیم خدمت و دادن فراریان همان بنجوی که  
 سبق تحریر یافت بر سر فرمان بزرگی شتر و گ میداشتند از منزل نر نور تجید منازل گشته چهار هزار نفر از دلبران

حضرت نشان از راه یسطام و موکب چنانکه از سمت از نذران شقه کشای اعلام ظفر فرجام و معتقد شد که در روز پارتو هم ربیع الاول موکب و الا از یورش میدان چهار فرسخی ستر باد بر سر بیوت و ایشان از دانسته که ایلی بر سر کوکلان چیا اول اندازند که تاخت هر دو طایفه در یک روز اتفاق افتاده انجماعت خبر سید میگردانند بر سائید پس گویند ظفر صبح روز مزبور از آب ترک عبور و مکان ششده بصیاد مطایر عقاب نرسین شکار لولای منصرف ساخته در اینجا معلوم شد که انظار بفره را بتوسط ترخانان اغریچه که در میان کابل در باسکنا دارند از توجه ریایات اقبال کابلی یافته بسمت حمیده و جماعت کوکلان نیز بطرف الاوغ سیمبار قرار نموده اند پس معاودت با ستر آباد کرده فرایین مطاعه متوکلده بنجوم سرحدات خراسان نوشتند که راه معالجه را با عدم ترخانیه مقطوع و ایشان را از گرفتگی و ذخیره ممنوع سازند و در غره ماه ربیع الثانی از آب کرگان گذشته از کنار دشت و صد و دمانه و سملقان روانه خراسان و در محال قریب من اعمال کرایلی جمعی از رؤسای متمدین کوکلان از در عجز آورده وارد خدمت والاوستد علی عقد تقصیر و تسعید دادن یورغمال گشتند مسؤل انظار بفره قریب قبول و فریمان همایون ناکند شد که خانه داری یورغمال را متعاقب دانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر تو امان را فوج فوج مرخص ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته در بیستم دلو بعزم سفر مرات در ارض اقدس حاضر باشند و در آن مکان از جانب القدر ارفقان افغان که در ارض اقدس میبود و عریضه مشعره التماس عقود تقصیر از ابراهیم خان بدر بار محبت نشان رسیده جواب او برین پنج از کمن عزت اصدار یافت که عالیجاه القدر ارفخان بدانند که شرحی که در باب اخوی ابراهیم خان عرض داشته عاظمه بود که چون مشارالیه از بیطالعی خود شرمند و از وقوع شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سر افکنده است من بعد بزبان قلم او را بنیان زار و بشهر مساری و نخلت زده کی خوشی که از باب محبت را عذابی بر از آن نیست و اکنار و بران عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و سنگ زار در معارک جنگ کشش و کوشش بقدر امکان کار بست اما بعد از آنکه شاهد فتح از پس برده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت انظار بفره که با قبض و بسط جهان معنی کاری و در تقدیرات الهی استیاری ندارند نخواهد بود زیرا که مضمون کریمه و ما النصر الا من عند الله کشایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید نماید استار زود او راست بنزد سر و سنج مسعی بشر و با وصف این معنی آنانیکه فی الجمله از غیرت بهره و راند بمیزه و کسان اعدا بدین سپریانند اما بطعن پردازی نیزه خطی کلک امثال و اقوان فن در نیندهند و به تیغ تیز دشمن برکش کردن تسلیم مینهند و بچو بکاری عصای خامه چرد و برادر راضی میگردند صرف تندرا گشته تر از سیف قاتل و روی پیشش را طعنه از زهر بلاهل میدانند و بمقاد اینک در روز خیم سفین بنام کهنه

کاشش کرمی عرق انفصال نیست از صد و چهلین امری او ام یحیوه در شکنجه خجالت گرفتار قید ملامت  
 بوده عمارت را بر حیات راجع بشمارند چنانچه اظهر من لشمس است که سپهر در زمین لوامی مهر بعد از آنکه از مهر که  
 سپهر را تیغ کشیده رو به زمین میگذارد از رنگ زرد می بر زمین فرو میرود و هر وقت که رایت جهان کاشانی  
 از مرکز نقطه نصف النهار منحرف یسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند هر چند که  
 بنابر معانی مذکوره ملامت بر شمار الیه وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست یافته نیست توان گفت که چرا شمع  
 آسایین همه سر نشن این خود را ساخته و از تیغ تیز رو بر تافته ولیکن سخن بدین است که با وصف اینکه کز از  
 جانب بار در باب جنگ رو بر و ممنوع و از اوج سماه خاطر الهام تاثر خطاب یا ابواهدیم اعرض عن هذا ورا  
 مسموع شده بود باز برخلاف اصول صدر اینگونه جعل و فصل گفته بایست بر این مندی دلیل عقلی مصلحت بود  
 یا راه رضای خاطر را در برفق ارشاد جوید در بنصورت که سالک منبر احمدی الامیرین و تابع اول قهقهه ناه الفجاکین  
 نکته طعن و توبیخ را مژدار و شایسته بخش و آزار عیاشه حال چون آنجا لجاها در مقام شفاعت و التماس در آمده  
 حسب المسؤل آنجا لجاها ایند فمه زبان قلم را از آزاد کردن او کوتاه و بهمان تو بیجات سابقه او را مورد اتقبا و ساختیم  
 در بیان ورود کوکبه سعود بمشود مقدس و صادرات ایام توقف در ارض اقدس  
 چون حضرت نقل الهی منازل تربت مراحل را بیان آفتاب ماه جهات تاب برسم ابوار و شبکی می پیوند در آخر ماه ربیع  
 الاثنی عشر صبح که بان که تا جدار اقلیم چهارم و سیر آرای این بلند طارم از سفر جانب غرب نهر افیافته از در و از در  
 افق قدم شهر بند نیلی حصار سپهر کند است خسرو ملک سروری بسطت بهرامی فوسته فطن سفیری دارد ارض فیض دارد  
 عمارت جنت سرشت چار باغ مانند روح در قالب غضری قرار گرفتند و چون در آن اوقات عاده شکست به کما  
 اهل اند بار روی و او دو ماتم زده کان بمنوز در ماتم کشنگان خویش بر او تا رسیدند برش مضرب تا سخن جنگ نین و از وجود  
 اققان با تفسیر ناله و افغان در گوش دین فلک خورشید افکن بودند و لیسو کشنگان طلاق تمامی در از استخوان سینه چوب  
 بندی نموده و از لاله های داغ طرح چراغان بیخستند برای کرمی سنگا از سوز جگر آتش از بیابرمی نگینتد مرشک  
 آتش گشان بر شب با آسمان میرفت و کل عمران دل شرب بارشان در هر طرف از آتش غم خویش بر میکشید صدای کوس  
 و نقاره را که آلت سوز و سرور بود از آئین حضرت دور داشتند در روز و در اول شهر را از فواخس نقاره شاد و ایانه و آوین  
 بندی و چراغان ممنوع ساخته بهمان تو بهای بعد آواز و بدیهه بگیر می وطنه و رود را مسموع دوست دشمن رسانیدند  
 و بعد از سه روز که سفر گشان از بیخ راه آسایش گزین شدند نخست بلا حظه سان افشاریه و ایلاتی که از فارس و عراق



و آذربایجان فرستاده بودند بر داخه و جمعی از جوانان نامی ایشان را بر سر ملازمت منتخب ساخته فارسان فرستید  
 پیشه و چاکسواران فرستادند لکن برای تعلیم فنون سپاه گری برایشان نکاشته آئینی که ترک سیه مست چشم خوبان  
 با طره و لاله زرده بازی مردم خنجر کرده دیده نشان و لبران با کمان سیه تو زار بر و تیر و ولد و در شرکان طلب شکنی قبیح  
 اندازی کند بمشق و تعلیم بر داخه در اندک روزی هر یک در فنون سواری رستم علی و در خوشنوازی فرزند رشید زال  
 صریح جلاد اجل شدند اگر از کار فرماری دوستی در میان باشد بناخن سنگ آگینه سیاه می توان کرد و چون  
 سفر برات در خاطر اقدس تصمیم داشتند القیاری خان ابدالی که تا آن زمان در ارض اقدس مهمان و نواله خور خوان  
 احسان میبود دستگیری آن شد که وقت در بار و چاق توقف مشغول لالت افغانه بوده باز در سر راه برات با درکن  
 ملازمت پر دازد لهند او را بقصد و افره و خلایع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص غیر مخصوص داده مرخص در روانه  
 ناز و چاق ساخته و سابقاً قوم کلک بیان شد که او آن بیکیان کوکلان در قریب باغ کر ایلی آمده اظهار ایلی و تعهد کرده  
 که در دست خانوار بر سر پروردگار آورده در مشهد مقدس سکنی دهند و چون در انجام این امر تاخیری بگمور رسید  
 احتیاطاً امر و الا صادر شد که قشون استرا با دیهانه سفر جرات آمده در سخاوت بهر این توقف و منتظر صدور  
 فرمان باشند و حضرتش در دوازدهم شهر جمادی الاخری با قلیلی از خاصان جریده و بستبای بعزم توبه انظار ایفیه  
 روانه و سقارین و رود موکب و الا بنجوبوشان ترکمانیه نیز با مثال فرمان دار در کشته حضرت ظل اللہ عطف عنان  
 با ارض اقدس فرمودند و اجتماع خانواری محمود را با ارض اقدس آورده سکنی داده متعهد گشتند که جمعی از جوانان  
 سپاهی ایل مزبور را در سفر برات حاضر سازند چون نبی که مذکور شد حضرت شاه طوماسب در ده صد سلطنت  
 و شهر یاری قاطر سلطان بیکم خواهر قدسیه خود را نامزد و بین نتیجه از دواج عناصر و اجرام و حسین فرزند مادر  
 لیالی و ایام شایسته اعظم رضاقلی میرزا ساخته بود درین وقت که کوب کوکبه مقدس بیت اشرف ارض  
 اقدس تجویز نموده از قادم مطاعه نافذ شد که تمامی امرا و حکام و سرداران جنود حضرت فرجام و عظمای اشام انجم  
 اشام در بزم ارم نظم سور و محفل جشن و سرور حاضر گردید پس کار گذاران بیاب طراز و نگار بنده ان ضایع پر او  
 در مقام فرمان پذیری دست و بازوی هنروری یا زیده در اندک روزی عمارات چارباغ را نمونه بهشت  
 و با دین بندی و طرح چرخ افغان رشک مینو سرشت ساختند و در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب در حسینیکه  
 قبه حضرت ادراد استکی رشک چتر طاووس بود و بسط غبار در فرج بخشى مجت انفرادی جمله معروض آفتاب خداوند  
 بیت بود و قمر که خدای خانه و زهره زهر اسرود سرای چنگ و چخانه مجلس طوبی با هزاران فرزند و ترب ترب

نزدیک یافته دو هزار دست خلعت کران بهار آن روز بهر کردگان سپاه و همبران بادگاه و چندگان در بار  
 بر چاکران جان سپار از چاره خانه نوازش عنایت گشته برودوش هر یک مانند کوه آریسته خلیج خازمی  
 سنگین و بان شاخ کل حله پوشش اثواب بپوشه دار در کین گردید ساکنان عرصه خاک بساط نشاط آراسته و شوخ  
 چشمان افلاک پای کوب سرور برقص برخواستند و تا یک هفته برین پنج مجلس جشن و چراغان و آذین بندی و دلجوی عموم  
 خیالاتی از مواید که تا کون لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی گشته این همه را هر هفت شاد ایام و دلگدانه  
 به حال شهور و اعوام ساخته و در شب جمعه بمقدیم ماه سنبلور قران سعیدین و اتصال تیرین واقع شده آنهارت  
 و نشین از پرتو وجود آن دو اختر برج سعادت رشک بیت شرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار طوی بیستم  
 سیر و شکار بجانب ایبورد و ولکلات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرمودند و بجناب مرحمت کسرت فرقی آمال بکنند  
 آند بار که حسرت کش دیدار قایض الانوار بودند گشته و چون ترکحمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده در طرین که منتهای  
 معموره سرحدات ایبورد است یورت ختیار و بنواچی نسا و درون و ایبورد و اطالک دست تطاول و اضرار  
 میگردند اگر چه ظهیر الدوله ابراهیم خان بموجب حکم و الا با جمعیت موفور در ناحیه درون متوقف و به تئیه آنظایفه  
 مامور بود اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند آنحضرت برگز تو قیام انداز کسی نه گشته و کار را با سید برادر و  
 چاکر کند گشته لهذا ظهیر الدوله با ایبورد و احصار و در بیستم شهر شعبان با فوجی از قدویان جان نثاران یلغار  
 در چهل و پنج فرسخ را در سه روز طی کرده در محال ترسخون طرین بسر وقت انگره رسیده و رجال ایشان عرضه  
 شمشیر و نسا و عورات ایشان اسیر گشته نهبا ممال و اسیر و احراق یورت و ساکن آنظایفه بر وجه اکل بمل  
 آمده و ابراهیم خان نیز از جماعت مامور به تئیه ترکحمانیه تکه سکنه خرس گشته آنظایفه سرکش را بدست یازمی سعی  
 و لیران کردن فراز کوشمال کامل بچیده روی توجه بجانب ارض افسوس خناده سابقا صورت بخارشن یافت  
 که حسین غلج در چین توجه بابات منصوره بجانب آذربایجان فاعنه هرات که باینه ولت و الا عهد بندگی بسته بودند  
 تحریص بخالفت کرده سلسله جنیان فساد میبوه درینوقت که خبر عزیمت موکب همایون بجانب هرات عبر افکن  
 دلجایی دور و نزدیک گردید ذوالفقار خان کس نزد حسین فرستاده بخواد العزیزین یکتببت و کمال  
 حبشیش از دستم داد و مشارالیه نیز با گروهی انبوه بعزم اعانت ابدالی وارد اسفرازشد که شاید بسیاری بکند  
 از دستم تیغ تیغ خالغ فولاد پیکر ضد یوجان پرور که جوهر آنزکنا الحیدر یل قیاس شک پید از ان پیدا  
 و تصورش در عالم و بهم چاک افکن قلوب عداست رخت برادری نجات کشیده بخاشاک راه برسیلاب

و بشاخص که بر آفتاب بنده بعد از ورود با سفر از ایشان اتفاق از طرفین صورت است حکام بنافته حسین  
 استخلاف اسرای خود را فریجه اختیار ساخته عریضه استگانت آمیز شعر بر دستهای بخت او داد و لشوان  
 محمود نکاشته کلک نیاز مندی ساخته مصحوب ملاز عفران معتقد خود و اسحق سلطان باصری حاکم سابق یزد که از  
 جمله آزاد کردهای عفو خود یوانه بود و در سال خدمت و الا نمود مسئول او در جبهه قبول یافته تمامی اسرای او را که ذکور و  
 انا چهارده نفر بودند تسلیم فرستاده گان مزبور کرده ایشان با نیل مرام و حصول کام باز گردانیده حسین نیز  
 دو نفر مختارات سردان سلطنت صفویه را که در بستان اسرار بحجاب استار داشت با ملاز عفران و اسحق  
 روانه در گاه سپهر روان ساخته صرفه در جنگ صلاح در رکش و درنگ ندیده از فراه عازم قندبار گردید باوصف  
 شادمانی این نوع لطف و فتوت که بایست مدام الحیده سر از رقبه صداقت نیچید باز فساد باطن ظاهر کرده دو  
 هزار نفر از غلج را بر سر کرده کی سیدالاعانتا بدالی هرات فرستاده حضرت ظل اللهی بعد از وصول این خبر  
 معتمدی تعیین کرده آمد و آخر برج عفاف از جهان عرض راه با خواججه سردار اعزاز باصفویان روانه کرده و بحکم

سرای شاهی رسانید. رایت افرازی قلم حجتی رقم در مضمار و قایع تنگوز نیل مطابق  
 سال هزار و صد و چهل و سه و توجه موکب نصرت آیات بجانب هرات و

صادرات آن اوقات | روز چهارشنبه یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام سال مذکور تبر عظم

که بعزم تنخیر شهر بند حاصل رایت اعتلا فرشته سفر گشان شورستان ربیع را که از پنج یاق دی هر سر راه  
 جو بیار و زوایای بلوغ و کلک از قشلاق داشتند ایلمجار معین در رسید و فرانشان با فروشان نامینه اطراف چین  
 و قضایای نامون را از جوشش لاله در بجان اسرا پر دایمی رنگین و خجام کلگون برآراستند و لا و دان صندور و  
 او باقیه شمشاد و عرعر با ساز و در یک تمام معکرفه دیو بهار در آمدند و افواج فاخته و قمری طوق بندگی خاقان  
 ربیع را گردن گرفتند کلشن از روی خلاف پیکان برک بیدتند کرده سبزه دشته خنجر بر گرفت دست بر که  
 سپهر و شمشیر برداشت چشمه سار از موج زره در بر و درخت از شکوفه کلاه خود بر سر کرد و نور و زعفران و زعفران  
 بهار ملکب دی آورد و جنود روی بوشت راه فتنه برینماگران زمستان بست و هجوم سپاه شکوفه و از بار  
 شاخ سرگشان شاخار را شکست بزم خسروانی ترتیب یافته قامت لیران آراسته خلایع زرنگاری کوبانگ  
 و جیب و دامان آماشان از زر سرخ و سفید ماناال مشحون گشته بعد از انقضای جشن و سرور روز یکشنبه  
 پانزدهم آن شهر سعادت فرجام باقر فریدونی و کوکبه کیکاوسی از ارض مقدس فیض انساب بتزل طریق نصب

نصب خيام زرتین قباب کرده و لیران که چند روزه از خود بخاری دشمن چون دیان روزه دار لب فرو بسته  
 بودند آنروز را بعد خویش دانسته از لذت خون آشامی کام جستند و بهارانی که تشنه خون خصم تیز خشم و بخوردن  
 مال غنیمت کر سینه چشم بودند شمشیر کج را بر سستی بلال شوال انگاشته مهر روزه از کنجینه دیان رزم شکستند بعد  
 از وصول بکوب ظفر فرجام بمنزل بوچکان من مجال جام بند و آغزوق را در آن مکان گذاشته موافق آید  
 سپاه کرمی و روزه رزم کسری تعیین چرخچی و قراول و ترتیب قیب و هر اول استویه منقلامی لشکر محشر حشر است  
 قول مقرر کرده و برای هر قول ساق و سول و طرح و کین از نیره گذاران را مع قرین و نفس کچیان ترنج آهین  
 و تو بجان و زنبورک جدا گانه تعیین و با ذوقه شش روزه از راه رباط تومان آغاز نورد و آدمی کین شدند و فوجی  
 از مقدمه العیش و گروهی از لشکر پر جوش و طیش از رباط نر بوز چاول بمجال شیش و شکیان و غوریان انداخته  
 تمامی آنحال بعرض نوب و یقین آورده و قلعه جانی که در سر راه واقع بود بمحض حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح  
 و مقدمه ظفر و قنوج گشت و روز چهارم شوال مکان موسوم بنقره سه فرسخی برات مقرر و بین نشان زرتین کمر  
 آهن خایان قول و پیکر گردید و دیده خصم دوز در چهار آئینه یک تازان سقیره جواز شش جهت روی مرک را  
 معاینه دیده و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز و فتنه جویان کینه پرداز در حوالی شهر رایت افزاز  
 و رزم ساز گشته ذوالفقار نیز برای اظهار جوهر جلالت از خلاف برآمده آنروز دلاوران نصرت نشان با دست  
 حوصله تا عصر تنگ نزدیک باغات شهر با انظار ایفای غنی هنگامه ساز عرصه جنگ گشتمد حوالی شام که طرفین  
 دست از حرب باز مضمار طعن و ضرب کشیده بر گشتمد سیدالعلی با جمع کثیر از سوار و پیاده بعزم شینون  
 نهر شکسته را که بار دومی همایون پیوسته بود جاذبه مقصود ساخته از میان آن چون سایه و بنا که در  
 لشکر ظفر اثر کردید چو شش بحر خروش از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم کرد لشکر خویش دیده شناسائی بسته  
 گشته در جیبی که با تچیان مرید تو اچیان کیوان نمیب دست از ضبط صفوف و نظم و ترتیب قیب باز  
 داشته اکثری در منازل خویش استراحت و آسایش کرین و جمعی هنوز در خانه زمین بودند که انگروه دفعه در کنار  
 اردو و بعد ای شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات بر جی بر سر نهر بکرم والا احداث یافته  
 بود انحضرت بعد از وصول بار دومی سپهر کو که با سطوت بهرامی و صلوات صرف نامی برای تفریح از اردو و آن  
 برج بلند اساس برآمده بوجوه و صلابت نمود آنرا نمونه برج اسد ساخته بودند مقارن آن اتفاق نیز از میان نهر  
 با فقیلهامی سوزان مانده خیل پنجم از رود کوسکشان ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز خیرگی

کردند خدیو شیردل که زهره شیر فلک در برج سپهر از مهابتش آب میشد باهشت نفر از غلامان تفنگچی که در آن  
 زمان در موقف خدمت حاضر بودند بمیدافعه پرداخته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاک را بپس آتشی  
 منقلب ساختند و لیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از مسکرتظفر اثر پیاده دست بشمشیر آن تیره  
 روزان در آویختند و از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از سر منزل مستی دور  
 ساختند روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهتای جدال کشته را بت ظفر باشوکت و قرچ جانب تحت سفر قید  
 بر افراخت و غریب نای و کوس و لوله و خورش در خم صرخ آهونس انداخت سواره و پیاده افغان مسابقت  
 جست برای ساز جنگ مانند زیر و بم در شیب فراز کوه تحت سفر قرار گرفتند آنحضرت با گروهی از تفنگچیان  
 کیوان مشکوه متوجه سر کوه کشته جنگ در پیوستند بعد از آنکه از آب خوشکوار خون اعدا اطفا و نایره حرا  
 و تکین شمشیرت شد جانبین آهنگ مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید  
 شفاف بود طرفین عزم مصاف کردند صبح آشوب طلب بفتنه انگیزی مسبقت گزین کشته طرح شورش  
 افکنده ابر پلنگی بغزیدن آمدند کوس حرب فرو کوفت و برق آتش افروزی نایره شرارت از جاجت  
 و آسمان کلک لنگرک فروریخت و باران آغاز تیر باران نموده سهام مقصود و لیران بر نشان نیامد  
 جانبین ترآمده نشدند کام بمقره مقام خویش بازگشتند بعد از چند روز ناغشته و ذوالفقار که همیشه اسب  
 خود سری در زیر پا و نوسن جلادت را باد پیما داشتند خود را در تنگنای زبونی دیدند نزدیک شد که جانم  
 جلن بر تن درند عودت بپایان رامو که با میان ساخته محمد کردند که تار منق در بدن دارند بکش و کوشش  
 پر از اندر روز دیگر که شام سپید درون ریح رسنان قواقب کواکب از آنک خلعت منجلی ساخت و  
 تیغ خورشید را بجا که صبح صیقلی ذوالفقار نظر بعبد و دشمنه با گروه افغان یکدل و کججه بیبات مجموعی  
 بیرون آمد که قلعه سافلان را که نزدیک معبر ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روز  
 از انجام کاس آرای جدال شوند ازین طرف نیز خدیو کشور سری با فرخ روز می صف آرای حربه دلاور  
 کشته اولاً تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلوی بر جلادت شیر عربین زدند  
 تا سه ساعت ابر بلا قطره ریز و برق اجل صاعقه انگیز بود و هیچیک از دلاوران از زخمهای پهلوشکاس  
 کلوله و تیر پهلوتی نمیکردند تا آنکه بتائید الهی پایی ثبات دشمن از پیش بدر رفته پس نشست و معاد کرد  
 سپهر تم الجمع و یوتون الدبر بطور پیوست انگاه بکه تازان عرصه و غا جلو ریز بر طلب انظار بقدر غا

حمله و در کشته جمعی کثیر از افغان عرضت سبب و سنان و بقیه ره نور و طریق فرار و خدایان کشته تو بخانه و نقاره  
 خانه ایشان بدست آمد و دور و زان مکان نصرت اندوز مقرر گویند فیروز کشته هر روزه دلیران بنویسد و عیان کم  
 الله صغانم کثیره تاخذونها و فحوا می همت ما ایشاؤن فها ولدینا من یک با و پیمان  
 عزیمت را بیچا اول اطراف تیزنگ ساخته و دست سیصد هزار کوه سفید سوی سایر احوال محیط کتاب در  
 آورده و اجتماعت هر روزه از قلعه برآمد پشت چهار آغاز زم سازی کرده از جانب دلاوران سه حکیمین به  
 خدنگ جانسوز و لنوازی و بنوک سنان فرس سازی می یافتند روزی نمیکند شست که نیزه خطی دلیران چون خطوط  
 بسته میرتابان سری از پیشگاه فلکیا و نمیکند رانید و شبی نمیشد که صوت بهادران مانده حامل شش الفول  
 با دست و پنج پر خون سر سر کشی بظفر نمیرسانید از جملت و قایع ایام توقفا اینکه الله یار خان که سابقا  
 از ارض اقدس روانه مار و چاقی شده بود در منزل مزبور جمعیتی از او بماتقیه با و غیبی و مار و چاقی فر آورده  
 بارده می بهایون پیوست و همچنین سجد سلطان مروی از منزل مذکور با سه هزار نفر لشکر خود توار ساخت  
 توابع فراره نامور کشته بعد از ورود انجا با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه جاش جنگ کرده حاکم مزبور را با جمعی  
 از اقاغه مقتول و سر او را با گرفتاران انتقاد حضور و الا و قلعه جات جاش و کده را بجزه تصرف در آورده  
 چون همت کبیتی کشا مقصود آن بود که اطراف اربعه میرات منصور جنود منصور شود در بیت و ششم  
 شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را لبر کردی کار آگهان رزم دیده با تو بخانه و سبب سوار  
 بخواست لشکر نفره نامور ساخته چون آب هر بر روه ظفیان داشت از سمت زند جان و کبوتر خان که گذر  
 کاهش نسبت بسایر جایها بهتر بود عازم ملالان گشتند و هنگام ظهر که محل موسوم به نوح محل تزلزل آردوی  
 نصرت نشان کردید که و افواج قاهره از چند میل راه سر راه کشیده افغان کشته تصور چپا و لان لشکر خضر اثر کرده  
 دلیرانه از قلعه برآمده با پشتبانی دیوار بست قرینه شمس آباد که حصن غامر بود آماده جنگ شدند حضرت ظل الهی  
 که مشتاق چنین روزی بود ندقی الفور سرور را بدرع و مغفر لطف الهی آراسته بر مرکب کردون خرام  
 سوار و همپای کارزار کشته تفکیکین پیاده و تو بخانه را با قول بهایون از پیش رو بمقابل افغان فرستادند  
 که انظار ایضا مشغول جنگ سازند و حضرتش با فوجی از دلاوران آرد در در بهادران غصنفر فقر که بضر ب  
 یک آویز جو زاراد و پیکر و با برق سبب و سنان خرمشک تر را توده خاکستر با خنده از پشت سر کرده  
 در آمده مابین قلعه و ایشان فاصل و سطوت با ل راه کریر را حاصل شدند از جانب دیوان آتشبار تو ب و

و قفقاز و م تفصیله زیاده فاصلا بها اعصابه نازک فاحترقت شتعل ساخت و از کیمت  
 روح و ستان زبان طعن دراز کرده بخطاب همل مجزوفت الایما کنتم تعملون جنوسازی  
 پرداخت نظر ایضا چون بفر خدای بگانه از دو طرف خود را دو چار سر پنجه بلا و گرفتار شدند رعنا دیدند آهنگ  
 فرار کرده شمشیر شکاران که آن زمان از تعاقب افغان قلاوه منع در کردن داشتند با ساره والا سر از سلسله خود  
 دار کی شیده از دو طرف جنگ و چنگال دلیری بازیده بکشتن و بستن و شکستن پرداختند جمعی از قافله را  
 از دم شمشیر آتشبار آب از سر که شسته بگردن رسد و فوجی را در نهرهای عمیق آب بگردن رسیده از سر که شست  
 سه هزار نفر متجاوز با جمعی از روسا در خاک و آب سر بیاد فنا دادند و علم و تقاره خانه ایشان بدست آمد  
 پس خدیو فلکجناب مظفر و کامیاب بجانب نمرالعیان تانگ شسته اسب سلاح مقتولین بدلیران و نقدستی  
 گرفتاران را با مالک نیران عطا فرموده و از حسن اتفاقات نیکه جمعی از قشون بیات از سمت معکر نقره بضا  
 مقرره در آن طرف رودخانه بفر اولی اقدام داشتند از بیجان کرد که بر فلک تیر کرد و میر رسید بمتباط فرار آنظایف  
 کرده و از صفی دشت سر نوشت کار آن فرقه تبه روز کارز که کلک قضا بخط غبار نوشته بود و یافته بگرفتن  
 راه ایشان از هر رود گذشتند و باهنگ رود چنگ جنگ ساز و تاپای حصار هرات بمذلول آقا مین  
 اهل القری آن یاشیمم با سنا بیباک مخالف نوازی آغاز کرده بمضرب ضرب شمشیر زخمه زن چار  
 تا بیکر عنصر می ایشان گشتند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری با کوبه نیک اختر می آهنگ سر  
 پل منقظرات این رود نیل قام کرد عازم بل بالان گشته در چاشتگاه بقریه ناکمان که در کنار پل واقع بود نصب  
 خیام اقامت کرده بکام داد و سر ایا حزم بر جهای متین بر اطراف او روی ظفر قرین سر بر سپهر برین سوده بر  
 از سران و سرداران لشکر در سمت خود خندق مورچل ترتیب داده همان نوبی در عرصه خاک بنیاد نهادند و با  
 ده یوم که هشتم و نهمه باشد دلاورخان آیمینی که بگومست او به و شاتقلاان و غور و ساغر سر بلند می داشت با سه هزار  
 نفر از آیمینی و او باقیه وارد معکر فیروز می اثر و از نوار شات خدیو بنده پرور بهره در گشت و از غرایب امور اینک  
 در همان ایام روزی خدیو کا سکار طرف عصر از سواری مراجعت کرده بود در میان خمیده همایون اسلحه از خود  
 گنده بهرزم تفرج جانب شهر بکوشک بلند می که بکام والا بسا شده بود بر آندند هماندم تو بچیان افغان خمیده مبارک  
 بتظر در آورده توبی انداختند که کلوا له آن سقف چادر را شکافته در جانی که مسند والا انداخته شد در کنار فرش بر زمین  
 آمده بکنز روح بیشتر بجا گشت همانا که شستن این نوع خطر که از وقایع عجیب بود جز سپرداری جخط ربانی و قوت

و قوت اقبال حضرت صاحبقرانی محلی نمیدارد و چون بنحویکه قمره کلک سیاه شد سمت غربی هرات که عمارت  
 از منزل قمره باشد مقصد لیران آید و جانش جنوب شهر که سرپل مالان باشد مضرب خیم فلک فرساشد و طرف  
 شرقی شهر خالی بود و بقعه فوج از لشکر ظفر اثر را با تو بجانده و تدارکات شایان نامور ساخته که از  
 آب بر روی عبور و در محاذات قلعه کوچ در جانب شرقی شهر لوامی توقف افراخته راه عبور و سرور برافاخته مسدود  
 سازند در روزی که نامورین غارم سمت شرقی بودند حضرت نعل اللهی از دستم جلال عساکر سمت غربی از سنکر  
 قمره متوجه شهر گشتند تا آنجا بقعه سمت شرقی نتوانند برواغت نامورین از روی طمیسنان خاطر در مکان مقبره  
 مقام و مقبره برج سنگر برای خود توانست ساخت مع بنامید الی جمعی از قاضی غلج و ابالی از در جلالت در آمد  
 سر راه برایشان گرفته جنگ پیوست لیران میمند و مسره و سرگردگان قلب طرح با قدم تو کلید افغانه اقدام کرده  
 آنجا بقعه داشت فاش داده سرورنده بسیاری بدست آوردند و بعد از چند روز چون محل توقف اردوی  
 شرقی از قلعه دور بود همت والا بتغییر آسنگان تعلق یافته شب یکشنبه دوازدهم ذیحجه یا جمعی از خواص غزنی آن  
 سمت کرده روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از مسکر فلک عزم کوچ و سلطان زردین کلاه مهر بار است کبیتی فروز  
 از سنکر شرقی آغاز ظهور و خروج کرد و روی همایون را از اینجا حرکت داده متوجه قره اردو خان بکفر متوجه گشتند  
 افغانه بیباک بازمانده خاشاک که سر راه بر آتش تاباک بگیرد و خود در کبره بیات مجموعی از باب مانعت در آمده  
 یک تا زمان طرح حکم والا برایشان ناخسته تا که چه بنده شهر تعاقب نموده جمعی را با یک جمعی از رؤسای تابعی امیر خرم قرار  
 ساخته و تیر و دواب بسیار بدست آوردند و لشکر نصرت نصیب بصله و ترتیب در محال آرایش و زیب باغیت  
 و کسب آمده قره اردو خان را مقروا حضرت عطف عثمان بمسقر ظفر کردند و دیگر از وقایع متنوعه آن ایام اینکه  
 در شانزدهم ذیحجه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان ساخت میمند و چپکتوی من اعمال بلخ روانه نامورین  
 بموجب فرمان آن نواحی را غارت جمعی از اشرار او را بکینه را که در آن سمت نظر آنها شرارت بودند عرضه تیغ تیر شمشیر  
 با امیر سو نور و غنائم نامحصور وارد معسکر منصور گشته سرگردگان پیرایه پوش خلع خورشید شعاع و بهره با  
 انواع احسان و مطمن شدند و هم در آن اوان محمد مومن بیگن مروی که سابقا از دربار کردون مدار حکم  
 همایون نزد عبد الله خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف بر سر قند بار بسیار و مراجعت و خبر گشته  
 شان عبد الله خان را بر عرض والا رسانید تقدیرین بمقال آنکه عبدالله خان بعد از وصول خطاب مستطاب  
 ضد یوز با جناب بدعت الی عتد الله الثاني الکتاب لب آداب کشود و آنرا تاج تارکست



مباحث ساخت و بتدارک سفر قند با پرداخت و در خلال آن حال فیما بین او و خدا با رخا حاکم ند مجاوله  
 واقع شده در آغاز ششستعال نوایر حرب کتوله بر سر عبد الله خان خورده از پانی در آمد بلو جیه چون دیدند که بر سر  
 سردار شان ابن قضیه آمد روی از معسکر حرب بر تافته میر محبت و میر تیهسیار ولدان عبد الله خان عریضه مشعر  
 سنج این واقعه نوشته مصحوب بنی عمر خود بر فاقت مؤمن بیک فرستاده از موقف اعلی نیز فرمان ایالت  
 بلوچستان با اسم میر محبت که ولد اکبر عبد الله خان بود اصدار و مشارالیه و هر یک از اولاد عبد الله خان را بار سال  
 خراج و اثواب نفیسه و تفقدات بشماره سپید و در ساختند در بیان مقدمات فراه و کیفیت  
 محصور می آن بنجر که سابقا ایانی آن شد محمد سلطان مروی که از سر تکره بتاخت توابع فراه نامور  
 آشته بود بعد از قتل مصطفی و ضبط قلعه خاش و کده درهما بتوقف داشت ثانی الحال امام ویردی بیک  
 ساریو لیلو نایب کرمان با حاکم سیستان و قشون کرمان و سیستان با تفاق محمد سلطان بمحاصره و تخریر فراه  
 نامور و مقررت که ظهیر الدوله ابراهیم خان با قشون سرحدات خراسان از راه طبرستان کیلی عازم فراه گشته  
 بعد از ورود او تاجی سه کردگان حسب التسلح او بتقدیم پنج دست اقدام نمایند در حین آمدن امام ویردی  
 بیک جمعی از قشون او بهو جب اشاره اقدس بتاخت کر شک و بست من اعمال قند مار معین گشته نامورین  
 بقلعه بست متولی شده اهل قلعه را قتل و غارت کردند مقارن آن جمعی از اقاغنه غلجه از جانب حسین خان لبر کرد  
 بارو خان نام بایی که در ایام سیهلای افغان حاکم لار و بنده بود بمدرافعه بنحو بسته صید شیر شکاران گشتند  
 و نامورین با ایر فضیلت و افزو گشته با امام ویردی بیک ملحق بود در کالج سنکر کرده بتاخت توابع فراه پرداختند  
 اما مقارن ورود ابراهیم خان بجد و طبرستان خیر تقاعد ترکمانیه کوکلان از سفر خیر اثر با سع علیه رسیده ابراهیم  
 خان بروفق فرمان آمدن خود را بخود رسو توقف و عنان بعزم تنبیه ایشان معطوف ساختند **توضیح** بمقال  
 اینکه چون در حین توقف سوکب همایون در ارض فیض نمون اوون بیکان کوکلان متعبد داون جمعی ملازم گشته  
 بودند درین اوان ملازمان مزبور را بنحو نعتی سر انجام و روانه ساخته بعد از ورود بجد و سفر این با اعتبار اکتفا خبر  
 مویش آنظایف ایقاد نایره شرارت و دواب بهسباب علایمی آنخل را غارت کرده عنان بر تافته بنا بر وصول  
 بنجر ابراهیم خان بمعاودت نامور و قوجی دیگر از سر نصرت اثر بر کردگی اسمعیل سلطان خزیه و علی قلی بیکت  
 ساریو لیلو با عنایت امام ویردی بیک نامور گشته فرمان والا بعز تقاضا پیوست که امام ویردی بیک تا ورود  
 سر کردگان بکسانی نکرده جلو جلادت از جانب قلعه کشیده وارد امام ویردی بیک برخلاف حکم والا استظاف

انتظار و در سرکردگان کشیده برای اخبار جلالت و رشادت برخلاف حکم و الا در بیت بیستم و بیست و یکم  
از مکان سابق پیش برده و در آنرا که تا قلعه فراه یکفرسخ و نیم فرسافت دارد سنگ کرده نزول در روز و در  
ایشان بسنگرده نوعلیر و آن برادر ووالفقار خان ابالی که در فراه میبود با قاضی فراه در حوالی شبلی کوه و فراه رود  
سزاه برای ایشان گرفته محمد سلطان با سر کرده تشکیلی آن کرمانی مقتول شده و قاضی جرمی کشته روز دوم و سیموم  
نیز همین محال پیش آورده روز سیموم در اثنای کیر و داسر کردگان جدید و عساکری که از معسکرها بیایون  
ماور شده بودند بر وقت جنگ پسته دست قضا پنجه طلاق و توان انکرده کشته بقیه آنظایفه سباج  
فراه فرار کردند امام و مردمی یک بسبب این خود سری که سنگ را تغییر داده بسوه خرم اود و سر کرده بقتل رسیده  
از نیابت کرمان و سرکردگی لشکر معزول و باقی سرکردگان و دلوران در اثنای این فتح بجایات دنوار شای  
مشمول گشتند و بعد از ورود سوکب والا بمنزل انکسان که رؤسای او بقیه سعادت باب المثلیم در بار سپرد  
بنیان شدند ایشان را بر سر کردگی همعیل خان ولد ابراهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مأمور بجا  
اسفراز و بغاصه چند روز جمعی را بر سر کردگی سردار سلطان قراچورلو بعزم دستبرد روانه ولایت مزبوره ساخته  
ماورین شب داخل قلعه بخیران و در کین کین نشسته هنگام سفیده صبح جهان آفر و معدودی جلوه کرمان ظهور  
و بروز کشته قاضی قلعه نیز بود آن جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده بیابا کانه از قلعه اسب جلالت برانگینند زرم جوان  
هرام کین از کین کین در آمده و تیغ در ایشان نهاده سرورنده بسیار و در اب تمام می شمار بدست آوردند و در کشیده  
چندیم محرم ۱۲۳۲ بازا قاضی با ذوالفقار خان تجدد معاهده کردند که تا مدتی از ایشان باقیست در کشت و کوشش  
کوشش پس در و بطلحه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از آب بر رود عبور و با قراولان آغاز شتر و شور  
کرده حضرت ظل الهی از فرزند منظری که برای تاشامی فضامی شهر و دست ترتیب یافته بود بعادت هر روز مشغول  
نظاره بودند که بدیده بانی دیده اوراک فهم این معاهده کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب اقبال سوار و با  
افواج خود توار عازم کارزار گشته فوجی از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین نمود با جمعی از پیش روی آنظایفه سبانه اخت  
سرورنده موفور از ایشان بدست آمده و تمام از فرط اضطراب خود را آب نهاده جمعی نامه زندگی را در آب شسته و در افغان  
نیز در رودخانه از اسب غلطیده تبرکستی خال بدرفت اما اسب سواری او با زین و براق بدست آمد و چون  
نمک زیاده بر سایر کولات در قلعه برات نایاب شده بود در ظلمت شب فوجی از ان ظایفه نمک شناس بر ک  
تحصیل نمک بصحت کورخ رفته بکرم والا فوجی به بقیه آنظایفه نمک کبر پر خست شمیر زهر آگون تبلیغی شود از جان

شیرین ایشان بر آنکس هر روز دست قضا برین پنج از بوزن صبح شود چشم نمک بر چشم انکرده می بخت تا  
 اینکه زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت سیدال که از جانب حسین غلجی با فوجی بمعاونت ابدالی آمده بود چون  
 اکثر لشکر با نش در محاربات عرضه تیغ قنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار پنج و عیاشانه آمد در شب غره صفر  
 جویمای سقز از شهر برآمده پی هر وادی گریز کردید و چون افاغنه پای بخت بست و سبب شکست را در دست  
 دیدند چند نفر از روسای ابدالی را نزد اللہ یار خان که در خدمت خدیو اقلیم همیشه الی بود روان کرده بنورسطفا  
 اوستد عی بنای کار برات و متعدد و اون خانواری جمعی از روسای ابدالی کشنده هر چند که عنقهای بلند پر واد بخت  
 انحضرت جز در قلعه قاف تسخیر نمک پذیرشیم نیست گرفت اما بر صلاح وقت و استمراج کار انظار ایفای محبت ظاهر  
 از در بخت گیری و ابادر نیامد بعد از مراجعت فرستادگان ایشان چون از اسیم خان نیز در همان روز از اردو  
 بجایون روانه فرراه کردید مطنون افاغنه آن شد که حسین غلجی با عانت ایشان می آید که باعث نقص ابراهیم خان شد لکن از  
 توانم و نکوای که دو پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فرراه کرده اند بعد از وصول خبر بمقتضای وقت عمل خوا  
 شد و بجز حرکت مرو و جنسبمان نایره غضب کشته فرمان والا صدور یافت که مقاطعه این امر حواله بشمشیر تیر بست  
 من بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت قلعه داری کوشند روز دیگر که بنده وی تیره روی شب از انجم و  
 کوکب سگفتند تا از دامن فرور بخت و آفتاب زد و گوش بعد از تیغ کشیدن برداسن صرخ نیلی آویخت از  
 پنج دروازه بهرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی دارد روی معنی و متعدد انجام مقرز مستدعی  
 صدور مشورمان و نیازمند تقویض ایالت بهرات باللہ یار خان شدند و باره این تمنا پذیرای انجام کشته اللہ  
 یار خان بایالت سرافراز و فرمان بجایون رازیب فرقی افتخار و مهتیا ساخته و سرکردگان در هفدهم ماه  
 مزبور روانه بهرات شده بعد از سه روز اللہ یار خان با سیصد نفر از عظامای پنج دروازه و روسای صاحب نام  
 و آوازه وارد داری ظفر پرورد و پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و بر طبق عرض انجماعت مقرز  
 که ذوالفقار خان با احمد خان برادرش مرخص بوده در روانه فرراه شده اقامت کرین زاویه اتمزالی باشد و اللہ  
 یار خان نیز با سرکردگان حضرت انصاف قلبیه یافت عصر روز دیگر افاغنه قلعه بان خان افغان را فرستاده  
 عرض کردند که چهل هزار نفر غلجی بمجد و ابدالی فراده می آید از موقف فرمان مرخص باشند که تا ملائمت بنیه غلجی پر دازند  
 چون بخرف دروغ و سخن واهی جاری از فروغ یادی از لاف و حیل وری سید او پیغام دادند که آند ولتی که  
 سیطلبیدیم سالها پرسید راه خانه و خوب در آمده غلجی و ابدالی هر دو با یکدیگر ارتباط صورتی و مصنوعی دارند

دارند اولاً با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خود آزمائی نمایند آنوقت در مجادله بر روی هم  
 کشانند پس مقرر شد که دیران باز مستعد چپا دل گشته بنال نیزه و سنان را که در آن چند روز با انتظار بسیار آنگاه  
 در حدیقه ظفر خشک لب تشنه کام مانده بود از جو بیار خون خصم سیراب سازند الله بار با سرگردگان از شنیدن این  
 خبر آشفته حال گشته باز روی نیاز بدرگاه خدا بود دشمن توان آورده چون عهد آنقا بعد از آنکه حساب استان و آفتاب  
 زمستان شمباری نبوده عبد لغنی با بعضی از سرگردگان با مورد توقف در روی معالی و الله بار رحمت معاودت  
 یافت و در دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرگردگان سورین سفرا از رسیدگی بر نیکی ذوالفقار خان بعد از آن  
 با سفرا از بسبب ال که از وقت فرار تا آن زمان در آنجا توقف داشت افاغنه همفرار را کو چاییده روانه فرهاد ساخته چون  
 این معنی از ولایل و اضحی اتفاق بود یوسف سر کرده بار گیرانی را با یک نفر از چاکران در بار روانه قلعه ساخته الله بار رحمت  
 و بقیه سرگردگان تهدیدات و هشتم انگیز و پیغامات و هشتم آمیز فرستادند و فرستادگان با آن گشته خبر رسانیدند  
 که افاغنه با الله بار خان بطغیان در سرکشی همه استان گشته در مقام قلعه کشی میباشند پس عبد لغنی را با جمعی از رؤسا  
 که در معرکه نصرت اثر بود و نجیب نظر مأمور ساخته باقی سرگردگان را که از توده جمل مرکب بودند مانند مدد بسیار چال  
 افکنده بیکم خط بطالان بر او راق سازگاری کشیدند و یوسف فرزند چون دوباره صداقت در زبده آمده بود

از حکم ائتوا یوسف او اظرحوه ارضاً مضمون مانده رحمت معاودت یافت **در بیان**

**جنگ با الله بار خان** چون الله بار پسر واری حصانت حصار و سخت روی ستانست کار خود را

در اتفاق دور روی بگرد کرد دست امید خود را از جبل المتین این دولت پایدار کینت برست بروج و استحکام در بند  
 پرداخت رنگ سینه راهی ریخت و در سیزدهم ربیع الاول فوجی از زده کوشان اتفاق پیشه را در شب پناه سمت  
 قلعه سفید فرستاده آنظاریه از تیغ سز بیان روی خویش را سرخ یافتند و مجدداً جمعی را بطرف بادغیس روان کرده  
 ایشان نیز پاره شده پس با آنکه در چنین موسمی دانگی با جمعیتی کامل شب از حوالی چشمه قرنفل ساخت بادغیس است  
 فی الفور با سر والایا فوجی از بهادران جرار که بر یک در قبض روح خصم ثانی عزرائیل مع دند عازم محل موسوم بحیر خشک  
 معبر چپا دلان بود گشته و افاغنه نیز بهیات اجتماعی از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و سواران  
 از پشت دیوار بست تا یکا معنی شب آغاز جنگ کرده شب تا در ایتاره ریزی کلکوله نموده روز قیام و شویب و  
 بنازک شعله تفکک و تند بزرگ سطح زمین را قرینه صرخ نیلی نام ساخته و آتش خدیو فروروز روز در همان مکان که  
 پناه و دو سبج بود بر زرساییده صحیحگان با الله بار آمده در در بند کاشیر از خیره سری است جلاد است

tarikhema.org

گشوده بامی قرار فشرده و از ضرب و دست بلان سرکوب بلین یافته راه کیز سپرد و در آنجا بعضی رسیدند که دلاوری  
 که نامور بتعاقب بودند با نظایف بر خورده از شعله کابناک سیف لامع که بر نصرت دلیران بر بانیست قاطع  
 بسیاری از فاخته ساید نشین دیار عدم و با شاد و قتا همد شده اند لکن اعطف عثمان بستمرد دولت فرمودند و نیز  
 یک فعه خاک عرصه سیاهوشان را بر اوقشانی تیغ روین تن چون خون سیاوش رنگین و بار دوش زمین را  
 از اجساد کشتگان سنگین کردند و یکبار هم الله یار از سمت کبرزان در جنب هر پرو و با خورد و بزرگ قسلبه  
 جنگامه آرامی عرصه کارزار کشته گوید والا با تو بجانه بمقابله پرداخت از باغستان صفوف خصم باغی تبرکستی تو بچیان  
 آتشین دم کلامی آتشین دمیدم بر میدمید و در لب آب رود و از دیان زنبورک زبانه آتش بزبانها میرسد تفنگیان  
 قادر اند از در بازار بیع و شرای جان زیر سرخ زخمهای کاری بشمار از خزان تفنگ بیکدیگر میخیزند و دلیران کینه ناز  
 حرفتستی اعداد از روزنامه ایام بگزاک تیغ جانستان میزند جنگام شام که صولت قلعه و ارباب یعنی سورت  
 میرنگت طرفین نمازم چاو مقام خویش کشتند همچنین کز آنکس چشمان دیار قحطی در راه تحصیل آذوقه از خوردن  
 زخم سیف و سنان از جان سیر میکشند و با و صفا اینکه هر طرف از کربان حصار سربد سیر کردند تیغ منفرد شکاف  
 دلیران در سرزنش ایشان سر موئی خود داری نیزه بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری نسیک کرد باز از شدت جوع در دل  
 شهباز آمده برای دانه بخوشه پر دین در می آویختند و برای شست گاه گاه و بجزین کمکشان می بستند بیاد است  
 حساب می لیبند و بشوق شیر و تبا شیر صبح چشم سفید میکردند قنده کلوه که از دیان توب بیرون صحبت بجا  
 و دل تفنگ میکردند در عوض با گول نیش تیر سنان با نوش جان کرده زخمهای کاری میخوردند و روزی بیابان  
 و شبی بصب بکابلان می رسید که سی نیزه و چون نیزه سه مورد عرض صندل نمیشد و سیر و مال غنیمت زیاد از حصار  
 عوض خدمت میکشند چون کوچ متعلقان الله یار خان در مار و چاق میبودند جمع با با حکام با بدغیسات بجا صر  
 از ک نامور ساختند و ارک را تصرف و کسان او را بدست آوردند در میان محاربه سمت کبرزان و  
 وقوع فتح نمایان بتأییدات آیز و منان در نیست و یکم ربیع الثانی بتازگی جمعی از فاخته  
 هوای بلند پروازی بر سر افتاده بهمت کبوتر خان بال پرواز گشاده از حسن اتفاقات آتش جمعی از شاهان  
 اوج دشمن شکاری بقبر اولی آنست مامور گشته بودند طرفین مانند شیشه و حجر و پنجه شیشه و شمر طلائی یکدیگر  
 شده جمعی از انگروه بطمورده عدم و بقیه بویرانه حصار می که در نزدیکی کبرزان بود مختص بسته دلیران نیز با جان  
 امکان پر خستند جنگام طلیده فجر که خسر وزیرین شهر مویار کاب شهباز نیز کام سپهر گذشت فرمان جهان

جهان از سر قهر و کین با دلاوران ظفر قرین متوجه انجاشته الله بارخان نیز از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان کز سن  
 بعد و مخصوصین تعیین کرده آنظایف همه جادوش بدوش حرب ساز و وزم کوش با ولوله و خروش و با ننگان کشته  
 دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آن ویرانه بود و بدو تحریک عصای موسوی اعجاز سرانگشته اش را و الا بعد لول  
 فَأَتَقَلَّقُ الْبَصَرَ فَكَانَ كُلُّ فَرٍقٍ كَالْقَوَدِ الْعَظِيمِ كَوْجِه داند تا آنظایف داخل حصار کشته ساران خود  
 پیوسته پس آنحضرت سواران خود بخواب و دلاوران نیزه گذار را دوسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان  
 یک سمتی و تفنگچیان چالاک و زنجور کچیان بیساک را در محاذات راه باز داشتند افاغنه بعد از لحظه درنگ  
 پشت به پشت داده مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوهساری عریضه کنان بچنان قلعه شتابان کشته  
 جیوش بجز خروش نیز بغواهی قَتَبْنَا مِنْهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا عَشِيْنَا مِنْهُمْ اطراف ایشان را فرا گرفته فحواهی و حال  
 بَيْتَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرِبِينَ بطور آورده و جمعی کثیر از افغان غریقی بجهت فاکشته آب سنان  
 کینیزه وارد سر ایشان گذشت و جمعی هم بقید اسار گرفتار کشته روز دیگر مجلس سب و مثال آراسته عبد الغنی و  
 باقی سران افغان را که در اردوی فلک مثال عبودیت بجهت اقدس بار داده بمنزه آفتاب یک نیزه بلند نگشته بود  
 که هزار و سیصد نیزه سر بر سر نیزه بلند کرده سرگردگان مورد عطا و نوال و در ساری افغان سر بر سر افکند  
 خجالت و انفعال شدند **در بیان تصرف کردن افاغنه قلعه او بهر را** بعد از فوج این فتح و دلاویز  
 در همان روز طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعه او بهر را تصرف کرده سمعیل خان استاجلوزا که از سمرقند  
 نامور باستحقاظ انجاشده بود با سیر از ابراهیم کلانتر پیشست که در آنوقت بگلمت غوریان سرازاری داشت  
 در فقامی ایشان بقتل رسانیده اند تفصیل این اجمال آنکه چون کثری فارسی زبانان او به در جزو  
 با افاغنه و ساز و در شرارت بهر از بودند سمعیل خان بار فضا بتقصیق احوال ایشان در قبیه آن خیانت کیشان  
 نامور کشته با اعلام کلانتر او به دو هزار نفر افغان بسر کرده کی شرم و شرف سلطان و ایاز نام از برات عازم او به  
 و شب در خارج قلعه کین کرده سجکا بان که در بچه افق بکلید مهر انور مفتوح و در وازه قلعه شاه شده افاغنه از  
 کینگاه بیرون آمد و قلعه را تصرف سمعیل خان و در فقامی او را بقتل رسانیده چون قلعه مشحون بزخیره وافر بود  
 بنا را بقلعه داری گذاشتند پس حضرت ظل اللہی فوجی را بمحاصره قلعه مبرور تعیین و قیامین مقابله واقع کشته  
 شرم و ایاز با جمعی بقتل رسیدند و نیز در ضلال این احوال خبر گرفتاری در پیش علیخان هزاره بعضی و الار رسید  
 تو صیحه اینمقال آنکه بعد از ورود موکب اقدس بجد و دبرات چون در پیش علیخان بنا بر مجاورت

با فاخته تقدیم بار از چهره سالی در گاه آسمان جاهه حنرا از زو فلاوران قایتنی با جمعی از دلاوران خراسان سپید  
 او را مورکشته مامورین یورش برده قلعه تخوان را که مسکن او بود تصرف نمودند و دستگیر ساختند هر گاه معلی ارسال  
 و عمومی الیه در روز در و در رب دولتند که بوسه گاه سرکشان بود به تیغ تیز کردن تسلیم بنامه از بار خجالت کردن  
 کشتی پرداخت در میان تسخیر هرات و انجام کار افاغنه اینجا بود و این رجب الله یار خان شیخ  
 الاسلام افاغنه را با سعادت نامی که معتمد علیه آن بود روانه در بار عظمت در ساخته نموده بود که هر گاه افاغنه که  
 در قلعه او به محصور پناه منصورند با کوچ او که در اردوی معلی میباشد مرضی کردند بدون غدر و عند چهره سالی  
 آستان آسمان غدر خواهد شد از جانب آنحضرت نیز این سؤال برای قبول و در سایه مامور بنوقف کشته فرمان  
 و الا در باب نخصت کوچ الله یار خان و اطلاق محصورین او به عراضه یار یافت الله یار بعد از حصول کام و نیل  
 مراسم شیوه سردی اکنار گذاشته زن خود را با پاک ساخت باز سپر پیش می رابر کشیده رایت مخالفت بر  
 افراخت در چهار و هم ماه منور که آنحضرت با فوجی سمت گاه تو جه فرموده بودند از غایت جمل و غرور آواز تقیر  
 بل کتو افی عتو و نفو و کوشش بران غیور رسانیده مابین تخت سفره گاه مبر که جنگ شافت و  
 جامه عربسیاری از افاغنه فتنه جواز جو یا شمشیر آید ارشت شویافت حمزه سلطان فو فلزانی در حسینیکه  
 ایالت هرات با الله یار تفویض شد بر تبه و کالت عتبار یافته و با اتفاق الله یار بقلعه هرات شافت و ازین  
 استان فتنه نشاء ترمه و تنگبار الله یار شده بود در شنای فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو کامکار کشته چون  
 محافظت بگذر و از ه از جانب الله یار بطایفه فو فلزانی مخصوص بود متعهد گشت که هر گاه از قتل او اغراض شود  
 طایفه فو فلزانی بود مستحق گشت که هر گاه از قتل او اغراض شود طایفه منوره در و از ه را بر روی حکما شکان  
 ایندولت خواهند گشت برای امتحان این ادعای شب شبیه میتر رجب ان فو فلزانی که از جمله احاطم افغان و چند  
 قبل ازین از الله یار روگردان و خسیل حار الامان دولت آید بنیان گشته بود از خدمت اقدس متدعی تقدیم  
 این خدمت گشته روانه شد الله یار دانست که حمزه در کجا بند است از در منع و جدال برآمده امان در شنای محاربه  
 بقتل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بکام قهرمان قهر تیغ قصاص بی امان در عقب امان شافت پس در هر طرفی  
 از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات نزدیک بقلعه تازکی قلعه بلند اساس بنیاد نهاده در هر ستری فوجی  
 از بهادران را بقلعجات منورده مامور و مقرر نمودند که شدت محاصره و کار در بر قلعه کسان تنگ و غذای  
 ایشان را منحصر بکوله توب و تنگ سازند بعد از چند روز که این جماعت دیگر مقرری و سوامی مقام اطاعت مقرر

سفری نیدند از باب اطمینان در آمده مستعدی رخصت اندبار و عفو زلات و مشعده است در آن تلافی ما  
 فانت شد ندیس در غزوه ماه مبارک صیام که با اشاره ابروی هلال رمضان شمیرد لیر این لب از خون آشامی  
 فروبت و از نفازه خانه اقبال آوای **نَصْرٌ مِنْ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ** بر جوبسته گرفته فروشت ندای  
 بخش آویزه گوش مخالفان گشته یاقچیان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیه قلعه تعین و هر که وی از افغان  
 به جوب امر اقدس از دروازه سمت خود فوج فوج در آمده بنجوامی **لَوْ يَجِدُونَ كَلْبًا أَوْ مَذْخَلًا**  
**لَوْ كَوَّأ إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْحَدُونَ** رخت بجارح قلعه و سرای و نواحی کشیدند و الله بار و رختهای او که شمول عقیقه ان  
 شده بودند بافتند و عفو و بدر و عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیدند و برای حمل کوچ باقی افاغنه هم دو اب و الاغ  
 سرانجام یافته از بسته ای خاک از رض اقدس و ایور دالی منتهای اوس الحه سمنان مکان سکنی بجهت ایشان معین ایشان  
 از فوج فوج روانه خراسان ساختند و پیر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقاً فرموده خامه اعلام گشته  
 با بابت برات سر بلند و بخت باغی بهره مند گشته در هفتم رمضان با حکام و جنود نصرت قرین داخل قلعه گشته بساط  
 نمکن گشته در بیان تتمه وقایع برات و کیفیت تخیر آن **بعون حضرت اله برید**  
 بنو که سابقاً صورت گذارش یافت ظویر الله اول ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس به خبیه طایفه کوکلان مستقیم گشته  
 بعد از ورود و بسنجو است انظار یافته باز از کرده پشیمان و فاتح ابواب ستمیان شده جمعی را که برای سفر برات تعین کرده  
 بودند روانه دربار فلک دار ساخته ملازمان نیز بود در سلاح محترم وارد درگاه جهان پناه و ماسور بفرز گشته ابراهیم  
 خان نیز بعد از انجام این امر و نظم عوالت سرحدات خراسان بموجب اشاره و الا با سپاه ایور و سرحدات  
 وارد و در وی فلکجهان و از انجام عازم فراه گردید و در پانزدهم ربیع الاول بسر قلعه فراه تحریک لوی نصرت التوار کرده  
 فیما بین محاربه واقع و شکست فاجح بحال انظار یافته راه یافته و سر کرده انظار یافته با جمعی بمعرض قیاد آمده ندیس ابراهیم  
 خان بارشاد جهان یون در مقام تغییر سکر بر آمده فریبه سوسومه بقمر را برای زوال اختیار و با فوجی از دلیران با مکان  
 آمده مشغول بنای برج و ساختن حصار شد افاغنه از مشاهده احوال میسای قتال گشته از قلعه بر آمده از هر طرف  
 هجوم آوردند دلیران خراسان نیز تائید کرده کار و افعال خود بکار صفا آرای عرضه کارزار گشته از کرد انگری  
 بیان که **مُظْهِرًا مَارَ وَخَصَفَ الْقَسَمُ** بود فتنه دور فرسید و از دلوله و آشوب بهادان که حاکی از دلول و  
**يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ إِنَّ الْإِنْفِرَ** بود و قیام قیامت هموید آگشت در یک ساعت هزار و چهار صد نیزه  
 سر در عرصه میدان غلطان و کوی جوکان سنان گردیدند و کردگان و جان سپاران و سر بازان و عظامی مفاصل



اختصاص یافته و چون در آن اوان مذکور شد که فرامیسان از حسین غلجه استمداد کرده و از جانب او جمع پانصد  
 ایشان می آیند و تا سخت بلوچ که میرانی که در حوزه ختسیار حسین بود به سطح قطره آفتاب اثر میبود لکن طوما سب  
 یک جلایر چرخ میباشی شکر ظفر اثر را با قوچی روانه فرامیسان ساختند که اگر از افاقه قند بار اثر می ظاهر شود با اتفاق ظفر  
 الی و بعد از آن در روز و الا از راه چاه بنجم الدین و پاپات بناخت قلچات بلوچ را به عزیمت افزا و بعد از  
 روانه شدن طوما سب یک چون مجدد آسان حسین برای اظهار اطاعت اخلاص با پیشکش و تسوغات لایق و در بار  
 ظفر اختصاص کرده بدینستنا ما علیه ضمیر معالیه شناسان قدس تقصای تاخت که میرات کرده طوما سب یک را  
 معاودت نامور ساختند اما فرامیسان بعد از آنکه بر ایتیان زار مانده روز کار و گرفتار و در خطه حیرت تشویش دیدند از  
 اعدا و ایشان با یوسس کشته چند نفر از رؤسای فرامیسان را بر سر استمداد حسین فرستاده حسین نیز دو هزار نفر از جوانان  
 نامی خود را بر سر کردی سیدال معاونت ایشان ارسال بهشته بود که مقدار آن التیبار وارد فرامیسان و فرامیسان  
 از فتح بهرات آگاه شده بظواهرت سیدال لطاعت ایندولت را در حوصله قبول امر محال انسته افاقه ظفر منکام  
 شام از آن طرف داخل قلعه و فرامیسان از این طرف آغاز کوچ کرده بار بر تختی فرسار و میان کیر بر بزم قند بار سینه  
 نصف شب بنخیر با نهد فر اولان بعرض ظمیر الی و له رسیده فی النور جمعی از سر بازان عرصه ملی بتعاقب ایشان  
 شتافته سرورنده بیست آورده چون اکثر سپاه رزم سازان از راه قلعه طمع و آرز که در چنین اوقات حجاب دیده  
 میان می و پرده راه شناسانی میباشد بکس بنمایم پرده بسته بودند بقینه سیف خود را بر منزل بجای رسانیدند  
 قلعه فرامیسان تا در کج و دلا رام و ثواب محیط تصرف در آمده تمامی اهل قلعه که بر جا مانده بود بدلیل این ظفر نشان  
 عنایت و معتر شد که ابراهیم خان با افواج نصرت نمون روانه مرکب همایون گردید پس حضرت ظل اللہی بعد از  
 فراغ از ضبط و در بط حوام قبض و ضبط امور خاص و عام در نو زدیم ماه فرخنده فرجام سیام سیر شهر آسنگ و  
 خاک و سنگ آوا می را از غرام شومب مصر تک غنبرین رنگ بالعلی خشی همک فرموده از کون و بر روز آن  
 ظلت و نور آثار فمحو ما آية اللیل و جعلنا الیة الیها و منبصرة بطور پیوست نقش بدلول  
 جاء الحق و زهق الباطل بر صفت وقوع نشست ضیو فلک قدر مانده بدراز میان شهر گذشته تا پای  
 سلطه ای خارج شهر بند کثرت برده طرف عصر مستقر دولت مراجعت فرمودند از جمله و قالیچی که در خلال  
 آن احوال بعرض عاکفان سده جلال رسیده مقدمه شکست یافتن حضرت شاه طوما سب از رو تمهید است  
 که سابقا سمت تحریر یافت که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل اللہی بسبب وصول خبر سانحه خراسان فتح عزیمت

فتح غزیت ابروان و تخریب آن کرده لوامی توجه بجانب ارض افراسیاب نمودند با نتیجه رومیه را دست از کار رفته  
 کیرانی و دل از دست رفته شکیبائی یافته با طمینان خاطر بصیقل و لایات پرداختند و چون شاه والا جاه مکرر  
 اظهار سب کرد که آنحضرت را مملکتی جدا گانه است و ستر واد و بلاد آذربایجان چشمی با جانی با عانت ایشان نیست  
 بعد از آنکه رایت عقاب سپیکر بجناب تعجیل بالکاشای بر چه طرف بجانب خراسان کرده استنای آن دولت را مطلقان آنکه  
 بهای میوهی دست ایشان مرغ شکسته بال جمعیت رومیه از آشیانه قلع خارج کرده طایر مراد پر بسته بهام  
 و کج تمنا در بسته دست مرادم ایشان در خواهد آمد هنوز ارض افراسیاب منکر گویند دولت بود که برای رفع مایه اقبال او  
 خاطر و مکتون ضمیر را بخدو کشور کیر اعلام کردند از آنجا که آنحضرت اعلام ده دولت شاهجه امرو میدان مملکت داری نمی  
 دانستند تا مملکت کبری چه رسد در مقام منع بر آمده ایشان را بجناب و تا آن حد صیه فرمودند لیکن حرف آنحضرت در حرم  
 کاخ صحاح امرای صاحب رای را قبول نیاخته در ایامی که موکب الا مشغول تسخیر برات بود بتقلید آنحضرت که اجتهاد  
 بر میان بسته در ماه جمادی الاخری قتل مطابق است مثل از صفویان بالگویند تمام واقعات بالاکلام بفرمود تسخیر  
 بقیة ولایات آذربایجان رایت افراسیاب فرور گشته بعد از ورود جندان ولی قلی بیگ کنکر لور برای گذار شدن نسبت  
 جلوس سلطان محمود خان بانامه عنبرین شماسه دیکند و شماسه عنبرین روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز و آنجا  
 ایالت تبریز را از دسترس خان افشار که جمعیت کامل منعقد و ایمن و احشام را بهوای خدمتگذاری مستعد ساخته بود تغییر داد  
 بجهت قلیخان سعد لوفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام آنطرف رسید که عدت ایشان بجهت مراد  
 تقریر رسید بجانب ابروان و آنجا در آنکیز گشته جماعت رومیه اردو باد و تخریب آن را خالی کرده و بقاعه ابروان تیره علی شاه  
 حکیم افغانی که در آنوقت از دولت عثمانیه بر عسکر روم و با تیمور پاشای قلی مستحفظ آنروز بوم بود شاهنشاه علی پاشا نیز از  
 ابروان بر آمده در کناره رودخانه کربلی سه فرسخی ابروان مورد حمل و مطربس ترتیب داده سر راه بر جنود قزلباشیه است  
 گویند شاهی با دریا می شکر از کربلی چالی تند تر از سیل روان گشته و علی پاشا نیز بمقابل آمده چنانچه ملاقی واقع  
 در رومیه تاب صدمه فوج منصور نیاورده مغلوب و توبخانه وار و دوی خود را بر جا گذاشته بجانب ابروان منورم  
 گشته قزلباشیه بصیقل توبخانه و لایات ایشان پر خیزند موکب شاهی از قلعه ابروان گشته در جانب غربی قلعه  
 در سه فرسخی در محل موسوم بکبا کر خیم تزل افراسیاب و بعد از چند روز قزلباشیه چون تومس جلالت کوشش  
 نعل باو پای غریشان در آتش نوز نام خود داری از دست داده بدون ضابطه ترتیب بیمجا با و در تک مرکب  
 مبر که جنگ ناند و ناپای قلعه جلوس از کشیدند رومیه نیز با توب و قفسک از بالای حصار و پانین قلعه از دستبر آورده

قزلباشیه را عنان پای داری از دست و پای قرار از چارفته روی بر نماندند و بجانب اردوی خود شتابان شدند  
 و پیوسته روز آن مکان مستقر گشته شاهی گشته چون راه آذوقه مسدود بود و غله با غلطی و غلایا با ارتفاع روی آورده  
 دیگر در آن مکان گشت و توقف استغراق مصلحت بخیده حرکت و از راه دقووز یلم از آب ارسس گذشته از جاس  
 خوی و سلماس وارد تبریز شدند در اینجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایران و احمد پاشای والی بغداد از سمت  
 بغداد لبر عسکری منصوب و متخیر آذربایجان و عراق امورند مگر شاهی از تبریز و سلطانی گشته و بعد از ورود سترکل  
 ابر محمد علیخان قولی نقاسی سیکاری کی فارس نیز با قشون خود بار دوی شاهی پیوست و این معنی با ابر محمد  
 و ماده استظهار ایشان گشته از اینجا از راه در جزین متوجه آمدند و دوباره بجمع آوری قشون و چریک آمدان و  
 ولایات نواحی پرداخته در قریه موسوم بکردخان من محال چیم توقف برافراشتند احمد پاشا نیز بعد  
 از استماع اخبار شکست پاوشاه جمعیت خود را درست نموده حرکت و بدو منزلی اردوی شاهی رسیده  
 از اینجا اظهار صلح و تسبیح کرده امنای دولت که تهنی وستان متاع خود و سرمایه با خنکان عقل و شعور در بازار  
 تبریز نیک و بد بودند بنقد جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظامی اردو در برسم سفارت نزد احمد  
 پاشا فرستادند و در دیگر ظلیعه عسکر و می نمودار گشته لشکر شاهی که گریبان ضمیرشان در کشاکش سر پنجه خوف  
 در جای صلح و جنگ و دامان خاطرشان گرفتار خار خار گریز و درنگ بود ناچار سوار گشته عویای کارزار شدند  
 و درین اثنا فرستاده این طرف از قلب عسکر و میه با بلاغ شروه مصالحه عرق آلوده شتاب آهنگ ایاب کرده  
 هنوز بار دوی شاهی پیوسته بود که از این طرف سفیر خوش تقریر توب کوه کوب کرم ضطرار گشته باو از  
 بلند صیت تهور قزلباشیه را بر و میان رسانید در آنروز حضرت شاهی قلب بامجد خان بلوچ و سینه بیابان  
 امر سپرده خود در جانب بسیار مانند قلب قرار گرفته چون تدبیر امور جنگ حواله برای تدبیر محمد خان بود  
 مشارالیه با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و بانذک طعن و ضرب عنان تلج جانب بزمیت گشته نوسن تبرکام  
 خوف سرکشی کرده و بر میسه خورده نظم قرار میسر که مستقر توای خاص پادشاهی بود از تووزک انداخت و بعد از آن  
 رومیته بجانب قول تاجم کرده رایست قرار ایشان را نیز منگوس ساختند و چهار پنجه از نفر سواره و پیاده قزلباشیه  
 در آنموقع قتل و گرفتار و تمامی تو بخانه و انانته شاهی و اهل اردو و بتصرف رومیته در آمد پس بقیه لیسف لشکر هر یک  
 بدیار و اوطان خود شتافتند و پادشاه با قلبی از خواص عازم صغیان و احمد پاشا کرمان شالمان و جهلان را  
 الی ابر پستور ایام تسلط افغان بکلیه تصرف در آورده علی پاشا هم از ارسس گذشته از راه خوی و سلماس آمده

آمده قلعه و مدد را که ممکن و یورت این افشار است محاصره کرده اما رخنه در اساس قلعه داری افشاری  
 نتوانست افکنند بعد از یکماه رفته مراغه و شیراز را تصرف کرد و محمد خان بی بقباچ خود برده با جماعت بلوچ  
 و هزاره فرار و تتر و اخطار کرده بالاخره با ستاکت محمد علیخان و غیره باز گشته بخدمت پادشاه آمد و از  
 وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب برادری داشت موسوم با اسمعیل میرزا و در صحنی که محمود غزنوی امر بقتل  
 شاهزادگان نامگذار کرده بود الناس نامی که مباشر خدمت دسور قاپی و مستحفظ شاهزادگان بود چون با اسمعیل میرزا  
 الفتی داشت او را از خمدار در جوالی کرده از میان سفتولین بیرون برده اسمعیل میرزا حیران بهر سمت تک پوئی  
 میگردد تا عبورشن بولایت کوه کیلویه اتفاق افتاده صفی میرزا نام مجبول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده  
 در کوه کیلویه لوای اقتدار افروخته بود برود او اطلاع یافته او را احضار و کوشش و بیانی او را بریده مرخص اسمعیل  
 میرزا باز مدتی صحرانوردی حیرت سی بود تا اینکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقاتی  
 که شاه طهماسب از سفر ایران مراجعت نموده موکب همایون مشغول محاصره بهرات بود ایمان دولت شاهی رفته  
 رفته بر این معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب در جزوه با راه آمیزش گشوده همهستان شده  
 بودند که شاه طهماسب بر طرف او را بر اورنگ سلطنت متمکن سازند یکی از اهل توطیه نقض عهد نموده شاه و الاجاه را  
 از کیفیت حال واقف ساخته و در روزیکه ممتد بوده که مکنون درون را بطور رسالت پادشاه مسابقت جست بزرگامی  
 که اسمعیل میرزا در ختام بوده جمعی فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و بحضور طلبیده بعد از جواب سنوال و تحقیق علالت  
 و احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا مجاب نموده در حضور خویش برادر والا کور را به تیغ جفا کردن زد و خون او را بگردن  
 گرفت در بیان مصالحه شاه و الاجاه بار و میه و فتح آن از جانب حضرت ظل اللہی  
 چون پنج کسب بخارشن یافت رضاقلیان شامله از اصفهان از جانب جناب ذری بطلب ولایات دولی  
 قلیخان از طرف حضرت شاه بی برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه مکندر جاه روم روانه آنروز و نوم  
 شده بود بعد از آنکه خبر حرکت موکب شاه بی بر سر ابروان و شکست او با ولیای دولت عثمانی میرسد رضاقلیان  
 باطلعه ناردین و دیقلیخان را بحجزه لیمن فرستاده مجبوس و اختیار صلح و جنگ با احمد پاشا نقویض مینمایند  
 و بعد از تسویح واقعه شکست همدان با احتیاط آنکه سب و اجابت بری دوباره از خراسان بجزم اعانت حضرت  
 شاه و قصد کینه جونی متوجه روم شود احمد پاشا باذن فرمان پادشاه و الاجاه روم راغب صلح گشته راغب زندی  
 و عمر دار را بعد بار شاه بی فرستاده که امر مصالحه را انجام و از دولت شاه بی محمد رضاخان عبداللہ کوک دران او ان

قورچی باشی بود که مورد با انجام این امر کشته باز غلبه افندی روانه بغداد و مقدمه صلح را برین هیچ گذاشتند که  
 ولایاتی را که حضرت نعل التلی مستوح و هتر داد کرده اند اولیای دولت صفویه متصرف گشته این طرف آب ارمن  
 پاریان و آن طرف بدولت عثمانی متعلق باشد و بعلوا و آن نه محل از محال کرمان شایان که با ایران بوده بصیغه  
 آنم بالقی سیر کار احمد پاشا مقرر کرد و برین دستور حد و سنور قیامین قرار یافته از طرفین در تالیق معتبره مرقوم مسلم  
 معاهده شده مواد اصلی نامه مصحوب حسنعلی بیگ سیر الممالک میرزا کافی خلفا بدرگاه معلی ارسال و چگونگی را اعلام  
 نمودند مشارالیه وارد اواخر شعبان در بسنی که کار بهرات نزدیک با تمام بود و در بار سپهر اقصا شام شدند  
 چون این قسم مصالحه مخصوصا بعد از واقعه شکست باطیع غیر اقدس دست نمی آمد لهذا صلح نزدیک را با مضامین  
 قبول مقرون ساخته در اواسط رمضان محمد آقا قاسمی را که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب  
 ابراهیم پاشای نوری اعظم آمده بسبب خلع خلعت سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب  
 آن در عقده تعویق مانده در ارض اقدس توقف داشت بهرات طلب فرموده باستیصال روانه اسلامبول  
 و بیاد شاه و الاجاه روم اعلام کردند که یا تمامی ولایات را رد نمایند یا آماوه جنگ باشند و خبر توجیه موکب  
 و الا را بجانب بغداد صریحا با احمد پاشا نیز نوشتند که در توبه کار بود و موافق پذیر باشد و معتمدی از افساریه را نیز  
 روانه اصفهان ساخته با عیان آن دولت توجیحات شنیده و بیاد ایران ارقام غنیمت مشرب توجیه موکب ظفر شاعر  
 باین شرح متر اصدار یافت که کلاستران و امانی و اعیان ممالک محروسه توفیقات بر دانی موافق و توجیحات  
 خاطر والا استوارش بوده بدانند که از اینجا که میرکات عنایات ایزد داور تیغ فلک ساسی بلال آسای و دلار  
 در قیام شهر با خاصیت ماه نو و موکب سعادت قرین راه همیشه نصرت و ظفر پیشرو و جیوش اقبال نبوش را  
 سر و شش ضعیی رهبر و بازوی با شیر روی بخت فیروز اندوز در کشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است درین  
 اوان سیمت نشان بعواطف قادر نشان افاغنه ابدالی بهرات که از دم شمشیر غازیان غضنفر فرود بیاورد  
 اذ در درگاه ما هم حصن مستنفره قوت من قسودیه فراری و مسجد ائمه و ائمه  
 ما نعتهم حصونهم در قلعه بهرات متحصن و ستواری بودند بغداد و قذف فی قلوبهم  
 الترتیب کرده احوال تبدیل و بفرامی زلزله از کز الا شد پدا ارکان صبر و قرار منزل یافته  
 از شدت جمع بجان و از خوردن زخم سبب سنان با مان آمدند ما نیز بمنون کریمه و ان احد  
 من المشرکین استیبارک فاجوه و مدلول احسن العفو عند القدرة انظایفه الامان

اغان و کبیر چندین از طایفه برات فرمان دادیم و از شخصت هزار خانوار ایشان آنچه تا حال در عرصه فداکت و  
 در طایفه فداکت بودند همگی با باخان کوچ کاتماشم جواد منگیش متفرق ساخته بمالکت خراسان انی خار و شیرین  
 فرستادیم الحمد لله بمقابل تائیدات یزیدی فتح قلعه برات سیر و تمامی این سر بود با طوائف غلبه قلعه دار  
 که با انظار ایضا اتفاق ورزیده بودند مطیع و مستخر گشته طوق اطاعت و چاکری و قلاوه خدمت و فرمان بری  
 بگردن گرفتند و در ضلال ایصال از انجام جهات برات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان باتیبه کامل  
 فرسوده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبدالکوری مشعر بر سب که فیما بین او و اولیای دولت عثمان  
 چنین قرار یافته که ممالک آنست رود ارس برومی اینطرف بقرلباش قلع و کشته باشد و الحق این مصالح در  
 نظر با حکم نقض آب مروج سراب دار و زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق بران سر داشته  
 و آن امر هم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند و وجود امثال ابندگان که بتائید کرد کار رتبه برتری  
 اقتدار یافته ایم برای همین است که بمقتضای کلامه داع و کلامه مسئول عن رعیت  
 یاری ضعیفان نموده شتر مخالفین را از سر مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم تا اینکه فصل غفلت  
 بردانده تابع دای دشمن و رضا جونی خاطر خصم عهد شکن باشیم بجز الله و قوته امروز روز عادی تیره و دست  
 اقبال خسروی حیره و ضعف خرابان قوی و غلبه از دین مرتضولست در بصورت از انظار ایضا که فرصت که  
 کریمه فاذا جاء الخوف رأيتهم ينظرون اليك تدود اعينهم هم كالذي نجي عنك  
 من الموت فاذا ذهب الخوف ساقوا كما بالستة جدا مصداق حال ایشان است  
 تحمل این امر کردن از صحبت دور و منافی طبع غیور است چون سنور مذکور مغایر رضای جناب سبحانی  
 و مخالف مصلحت دولت ابودت خاقانی بود و لکن ابهر امضا معقول نفرمودیم از اینجا که سر نیجه شوق طوفان  
 روضه فلاک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی بن ابیطالب کربان کبر  
 دل و توفیق استخلاص اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سائل میباشد انشاء الله تعالی بعد از عید بعد نظر جمع  
 جنود غیبی و همگانی تائیدات لاریبی از خدمت سلطان اعظم ولایت و ادنضا علی بن موسی الرضا علیه السلام  
 و التمام رخص گشته با جیوش پرفا شجوی قوی جنگ و عساکر بر خوبی فیروز جنگ بدون تا مل و درنگ گنج  
 بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهد بود تا باز گرا خواهد و پیش که باشد ولا تقولن لشيء اني فاعيل  
 ذلالت هذا الا ان يشاء الله و اعقله اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق بدرقه دست نمود بخت شوی بخت

در هر کس که درین امر داخل نباشد از کسوت محبت ماری بوی بهره از سعادت دینداری دستراوار اعرص حضرت

یاری بپرده از حوزه اسلام خارج و در زمره خوارج معدود خواهد بود در بیان وقایع سیچقان میل

مطابق سال محبت مال ۱۳۲۲ هزار و صد و چهل و چهار هجری | نوروز فیروز این سال

همایون قال بهیست و در نیم رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم نوروز سلطانی افواج قاهره شیم فایز آنرا که تو بر تویی  
عنه و طمعه و بسته از بار کشته در سرخ لاله و قلعه سفید شکوفه مستخر سلطان بهار گردید واقعتان عند لب از کوه دشاخ  
شاخار آبرک شود آبرک شورانگیزی نموده لشکر بغا گردی و بسین از شهر سینه چین با بدامن و رخت با من کشیده  
و قوه مانیه که پیشخانه کشتن سلطان فریدون حشمت فروردین است بعزم دارالسلام چمن از ریاحین الوان خیمام کلگون بر  
اطراف دشت و صحرای کلگشت زد خدیو افسرده مزاج دی که باعث اختلال اوضاع استان بود با مرقرمان طبیعت  
از شغل و عمل گوشه نشین و نو با و نه کل که زاده قوه موکده و تسبیح نفس نیاتی بود نافذ الامر عرصه خاک و سب طریزین کشته  
در دارالقیام چمن ز سرخ گل سوری و در هم و دیوار لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری  
و هزاره استان هزار زبان در مشار شاخار بر زمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان کشته مجلس تجلیل یافتین  
جیل تزیین یافته هزار دست خلع رخنه و اثواب ارزنده لبراز سپاه و چاکران در گاه از جامه خانه احسان  
عنایت کشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار و الا با مرجهایون بهیست و یساق سفر عراق پرداخته در عید  
سعید فطر از پل مالان نهضت و در جوی لکای کبرزان قباب فرگاه آسمان جاه بذروه مهر و ماه افزاخته و دامنه صحرای  
از سرادقات رنگین رشک دامن گلچین ساختند آبر اسیم خان نیر و آنروز با افواج نصرت نشان از جانب فراره  
وارد و روی ظفر پناه و روز و یکری یکی بر پایه پوش خلع آفتاب شعاع کشته ابالت فراره را بعد از حاکمیت قاین  
با سمعیل خان مغزیمه و حکومت اسفران را با سمعیل خان لکزی ولید سخن سلطان که در زمین داور سکنی دشت مفتوح  
و بر یکت ز دانه محل خستیار خود ساختند و طوماس بیک جلایر را بجا حکومت محال از وجیعان و عاجیل و خطاب  
خان فرسره از وجسی از افاخته راهمراه او کرده مقرر شدند که سه هزار نفر از ایالات تقسیم کچیان آن سرحدات ملایم  
گرفته رفته در چند پر که در جانب دشت قباچاق واقع است قلعه متین احداث و در آنجا توقف نموده هر وقت که از بیوت  
و کولان حرکتی صادر شود بقیه ایشان پر دازد و بعد از انجام این امور لوازمی چنانک از منزل بنور بجانب خراسان در  
امتن از آنده چون همیشه فتح و ظفر و سپه با استقبال سوکب همایون می آمد و در لنگر جام از جانب لطفعلی بیک کوره احمد لو  
و عاشور بیک پایا لکه از موقف فرمان امور بنادیب ترجمانیه طرین بودند چابار و اردو و خبر رسانید که فوجی از ترکمانه

از آنجا که به سمت یکده یک و چشمه پنجان من محال ایسور و عبور کرده آن ناحیه را تاخته سرگردگان با جمعیت بسیار  
 ایشان پویان و در سمت مغربی قریه پویان سر راه بران فتنه جوین گرفته سرورنده بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را  
 تا ما از آنجا بگذریم بخدا کرده اند پس کوکبه و الا در روز پانزدهم ماه فروردین وارد ارض اتمدس گشته مردم دیده ایمان  
 از او را که خلعت مهر پرورش صدیکه چشم روشنی گشتند و صنایع و شرفها از شرفها و زمی خدمت فرخنده که هر ش  
 لالی شکر الهی به شقیب نیا گشتند چون حسنعلی یک میرزا کافی بنحو که مذکور شد در برات از خدمت شاهی برای ابلاغ  
 شده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته  
 ایشان را بر یافت ملا علی اکبر قلاباشی میرزا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم ذی القعدة روانه صفهان ساخته که چگونگی  
 را پیش از وقت بخدمت شاهی عرض و حالی نمایند که این مصالحه مقرون بصلحت نیست موکب شاهی بجانب طهران مقوم  
 و خدمت فرماید که در اینجا حصول ملاقات و طعی محاکات گشته با اتفاق متوجه روم و عازم کینه جونی و قصاص از ابالی  
 آتروز دهم شوند پس بهر انجام سبب سفر عراق و نوبت و تدارک بساق برداشت چون بعد از واقعه و همین همدان  
 در هر یک از ولایات ارباب نجی و اتفاق بخود سری اتفاق کرده تکلیف حاکم و غافل مسکر دهند نه پیش از توجه موکب  
 منصور جمعی از سرگردگان را بکوه کیلویه و لرستان و فارس و سمت سیلان و جابلق و قرزین و سایر ولایات  
 عراق و صفانات و اردبیل تعیین خرسیمار مهمات آفرید یا بجان را بمطغعلی بیگ کوه احمد لوقعه فیض فرموده به کلی  
 حکام ممالک احکام مطاعه فرمودند که مترصد ظهور ظلیعه همایون باشند و چون در محاصره بهرات خدمات پسندیده  
 از عبده لغنی علیکوزانی بطور پیوسته و شایسته ترقی و تربیت بودند و در این خطاب عالی و حکومت ابدالی صاحب  
 و قدر عالی ساخته با همگی رؤسای افغان پیرایه پوشش تشریفات فاخره و مریض ساختند که بساکن خود رفته در روز  
 حرکت رایات هرات عراق بجانب عراق با اسب و یراق من حیث الاتفاق در موکب انجم بساق حاضر باشند و در  
 شاتر و هم ذی القعدة بعزم اساق و انتظام حدود دست و ایسور که یورت قدیم آنحضرت است از راه کلات  
 عازم ایسور گشته ده روز در کلات قلعه خدا آفرین و از آنکه غریبه روی زمین و در وسعت و رفعت نموت  
 جرح برین است بسیر و شکار پرداخته از آنجا بجانب ایسور و توجه فرمودند و در آن خطه دلگشا ابراهیم خان سیرنا  
 سرگردگان در رؤسای عساکر سعادت از حدود و فساد و در حضور علی گشته ضبط و در بط مهمات خراسان بستن  
 بند سلطانی مرو با و مقصود و بعد از یک هفته از راه دره جز و میاب که بجان و خرّم دره که مربع المیمان خاصه بود  
 او هم درین ستام را صرصر خرام ساخته از تاجمانی تکلون نژاد تیز کرد و خانه زاد پای و خوش پیکر با سون نورد



بجز آن رکاب عنایت و چون محل موسم برادگان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و از حیثیت  
 آب و هوا بر اکثر اماکن خراسان رجحان دارد از مستحکات معمار همت بلند و بنا بای چونکس طبع از جنه و  
 سابقا در آن حصه و پذیر عمارات عالی که در تربت و صفای شب و نظیره در رفعت و اعتدال رشک خود نق و سدیر است  
 طرح افکنده بودند و در آن مکان گشته تجدید ابنیه و نشین سمن قدم مسمیت قرین عجزت افزای بهارستان  
 اردوی بهشت و فروردین و در پنجم ذی الحج ارض اقدس را مقرر کوبه سپهرترین ساخته و مقارن آن اوان  
 یکبار ترمیماتی که کلان که هنوز چندان بکشیدن بار کران اطاعت تن در نداده بودند و ارض اقدس گشته  
 امر و الا بعد در پیوست که کوچ خود را از سمت شمالی رودخانه مایه بجانب جنوب آورده از مایه الی حد کربلی  
 سکن و هزار نفر از جوانان کاری بجهت سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه فروردین آدم از جانب  
 سرداران روسیه که در شش سیصد و نود و بیست و یک نفر بودند و در گذشته غرضت امر نیز بنظر رسانند و بی  
 برهنگی مقدمه تخلیه کیلانات حواله برای زرتین اقدس و موقوف با مر و اشاره و الا است قبل سبط این  
 سفال آنکه سبق تحریر یافت که حضرت ظل اللهی جیبی که مازندران را مقرر کوبه خیر و زی نشان ساخته  
 ایلیچ بطلب ولایات دارالمزبر پادشاه خورشید کلاه روس فرستاد و بعد از آنکه خیر فتح صفهان و تبریز و غیره  
 بممالک روسیه رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را سرداران خود که در کیلان میبودند  
 محول سوکوان ایلیچ را رخصت انصراف داده در اوقاتی که بهرات مضرب سرادقات دولت بود ایلیچ معاودت  
 و حقیقت حال اسع و مضمومت و الا ساخته از انجام موجب فرمان همایون روانه اردوی پادشاهی شده  
 فیما بین اعیان دولت شاهی سرداران روسیه امر مصالح چنین انقضا یافت که مجال کیلان تا سالیان  
 اینطرف که متعلق ایران باشد و باد کوبه و در بند و سایر محال نظرف کر بعد از آنکه قلعه ایران از روسیه  
 استخراج باید بصرف ایند دولت داده شود و از جانب شاه و الا جاه و زیری هم پرشت فرستاده شد چون دو  
 و دشمن اسطوانات نادری را باعث قوام بنیان و موجب قرار و ثبات اساس اردکان دولت ایران  
 میدانستند و هنوز کار بهرات فیصل ساقه نزدیک دور چشم بر راه انتظار و کوشش بر آواز مال کار میبودند لهذا  
 روسیه در تخلیه ولایات بنا را بدفع الوقت گذاشته و زیر مذکور در لاهیجان بصفتی شماری و مقرر حیرت  
 روزی شب میرسانند تا اینکه کار بهرات انجام و توجه موکب الا بیست عراق متحقق یافته سرداران از راه عاقبت  
 اندیشی کس روانه خدمت اقدس نموده تمشیت این امر را منوط با مر و فرمان آنحضرت ساخته پس از جانب آن

آن حضرت نیز در نقرزیا و لان بمحضالی با سوره کشند که رفته روسیه را از دار المرزا خراج کرده هرگاه آن  
 طایفه بنا بر شورش لایح طغیان بادیان کشتی عزیمت را بجانب روس میفرزند و در دریا که از طمع لشکر توقف  
 اندازند چگونگی با سربها و صریحاً بعضی والا رسانند در میان منصت موکب و الا بجانب

عراق بتائید مالک الملک باستحقاق | چون همه جهت فراغ کلی از انتظام امور وراثت  
 حاصل گردید روز جمعه بیست و هشتم ذی الحجه ۱۳۳۳ مطابق سیچقان نیل که بکام فرمان روای خطه قضا  
 بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافت از عمارت چهار باغ عزم طواف روضه ضمیمه رضا و استمداد از  
 روح مطهر آن سلطان کشور ولایت وارنضا نموده عمارت قدیم را با نسیه ماه سرعده رشک بیت شرف تیر اعظم و  
 در شب هفتم ماه محرم بشوکت کسری و جم خواجه شهر را مضر خیم انجام چشم و مقفاز و وی کوکب خدمت ساختند و در منزل  
 راوگان توپخانه و قورخانه از راه سبزوار فرستاده و موکب بجایون از راه خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید چون  
 ترخانیه تا آن زمان هزار نفر معبود را بر وفق فرمان حاضر نموده بودند بعد از ورود بسجستان آغوش با افواج قاهره از  
 دست نظام روانه و خود عازم شهرک کرالی شدند مقصود آنکه اگر ترخانیه در ادای تعهد اظهار نماند نمایند از راه دست  
 یزیدیه ایشان پرداخته با سربا و منصرف و اگر روسیه نیز در تحلیله ولایات اجمال نمایند از سربا و ما زندان با  
 ناکمان و نوازل آسمانی یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را بر در خانه ایشان همچنان سازند در روز ورود  
 بجای حرم بانصد نفر ترخانیه ناموره برسم سیاق وارد موکب خویشد شوق شسته تعبیه است فرار کردند و چون  
 موسم شدت تابان و آب در دست نایاب بود و ویزار مادیان از اسبان سواری لشکر جلالت اثر انتخاب و  
 دو هزار نفر از دلاوران نصرت استاب رفیق کاب ساخته با آب آذوقه ده روزه قدم بوادی ایلیغار گذاشتند  
 و چون در صحن حرکت از جای حرم مقفله شده بود که طهماسب خان جلایر که در جنده مشغول ساختن قلعه بود از راه دست  
 بجنوده نظرف نمود لمحتی کرد مشارالیه با جمعبیت خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض راه جمعی از ترخانیه بموت  
 که از سطوت سپاه نصرت شاعر فرار و در آن مکان اقامت خست بسیار کرده بودند و چارگشته مردان ایشان طعم  
 شمشیر آیدار و نسوان ایشان عرضه اسارگشته با غنایم بسیار موکب و لایبیوست و تاحو الی کوه بلخان و مشهد مصر با  
 متعاقب آن طایفه ایلیغاشی کرده مانند رنگ پریده و مرغ مریده نشانی از آن طایفه ظاهر نشد لکن نصرت  
 زمام عزیمت کردند در صحن انصراف طهماسب خان جلایر را بقویض افسر سرداری قند بار سرفراز  
 و مقفله نمودند که رفته قلعه جنید را که از آب و آبادانی در راست خراب و از آنجا عازم بهرات گشته او

و پسر محمد خان بیگلری یکی برات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف کار آمد ملازم گرفته بانفاق یکدیگر  
 مهمات آنست را انتظام داده همیای کار قند بار و باطنجار شوکت و اقتدار در عساکر سرکشان آند یار  
 باشند و اورا از همان جا مرخص و روانه ساخته موکب و الا از راه اترک منعطف در بیست و چهارم ماه کنگار  
 رودخانه کرکان وارد گشته اراده توجیه نسبت کیلان در خاطر والا تصمیم داشت که عزیمت محصلان و ابالی  
 کیلان رسید مشعر بر سبک رویه بعضی آتش آرازه حرکت موکب منصور تمامی کیلانات را خالی نموده سپرد  
 پس حکم سمیت نشان با حصار عمال بر روی سبکی کیلان عزت نفاذ یافته حرکت و از راه علی بلاغ و امغان روانه  
 و در منزل فوشه بار و روی همایون طعن کشیدند و از آنجا ولایت طهران مخیم ششم محکم گشته عمال و ابالی کیلان در آن  
 مکان شرفیای تفصیل عقبه سپهر سپیان گردیدند و بعد از تحقیق محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت  
 ایشان را مرخص و شروع بملاحظه اسان عساکر فیروزی توانان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع  
 و تدارک سبب برسم انعام بجا ضرین رکاب عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب  
 شاه و الاجاه شاه طهماسب با یالت کوه کیلویه سرافرازی داشت بخدمت والا قایم گشته چون طالبند  
 بلوچ و ابالی ولایت از بحسابات او ابواب شکایت گشودند لهذا بمعرض مصادره درآمده محمد علیخان بیگلری  
 فارس نیز جمعیت کامل از قشون فارسی عراقی منعقد ساخته در قم بموکب والا پیوست و منظور نظر آنست  
 این بود که از راه فرامان عازم مقصد شوند چون بخدمت شاه طهماسب تکلیف آمدن بقوم و طهران شده بود  
 او را این معنی بفکر تفاق کوشی و بداندیشی افتاده کس نرود احمد پاشا فرستاده و بار و میتی بنای سازش گذاشت  
 چون در چنین وقتی که امر خطیری مثل سفر مردم پیشینا و بیعت والا میبود مخالفت حضرت شاه فعل فاسد و متضمن  
 مفاسد بود برای اصلاح حال او عطف عثمان بجانب اصفهان گردیدند بنا بر اینکه عبود لشکر منصور بسبب  
 عدت از محبر قهرود متعذر بود پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج از راه قهرود و نظر متوجه  
 اصفهان گشته متعاقب الویه آسمان سا و اعلام فلک فرس حرکت کرده باغ هزار جریب برای نزول  
 که کشته فرزند یغین یافت در میان و رود موکب والا با اصفهان و ضلع سلطنته  
 از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی بعباس میرزا ولد او | چون فدیو  
 شریک جناب بسبب شدت کرا و تابش آفتاب بیان ماه جهان تاب که با افواج کواکب شهباطی در جات  
 و میانزل نماید پرسم شکر قطع مسالک و مراحل میفرمودند در شب سه شنبه چهارم شوره ریح الاول دو ساعت

دو ساعت قبل از طلوع صبح از منزل جرج حرکت و امرانی که از جانب حضرت شاه طهماسب بجزیم استقبال آمده  
 بودند اندو در باش سلطنت با بهره واز دو حام جنود قاهره عزیر کاتب نسبی در نیاقته هنگام طلوع طلیعه فجر با سینه راست  
 ظفر آیت نور پاش قضاوی شهر کشته در حین ورود کوبه والا تو بهای از در دیان کوه توان که در بروج شهر میداند  
 نقش جهان در جلوه ظفر عیان تکیه بر عزاد های پسر بسیار داشتند عقده غم را که در ول کرده بودند باز دمانند  
 کولی شعبده باز در عرصه نشاط از دیان آتش افشانی آغاز کردند و از عریبه تو بهای آتشین دم الهی صحران که  
 مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و از سیه مستی فطالغ پیشا کشته بتماشاکا هر روز شافتند و صبح و آفتاب در  
 بکرمان طالع یافتند القصه حضرت ظل اللهی باغ بنر جرجیت از تزلزل موکب سعادت آباد ساخته شاه والا جاه  
 تیر و از در منزل اقدس و بر دیاب ملاقات کشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت بساط نشاط گذرده  
 آنروز و آتش با خاصان عشرت طلب بتجرح اقداح راح ریجانی و نوشیدن باده ارغوانی پرداختند غرض  
 از بزم خلوت آن بود که آتش با حضرت شاهی پیمان پیمان پیموده باده طهمینان گوشند و از کشته  
 در گذشته بمصادقت و وفاق کوشند تا بعد از انجام کار رومیته و انصراف موکب والا بنجر اسان باز حضرت  
 شاه بروفق خاطر خواه بخار مملکت پردازد و هر یک از رخته گران ملک که خواهد کفیل و در خیل دولت سازد هر چند  
 انحضرت از در الحاح در آمد شاه والا جاه بالقای بجا بهای بیجاصل پرداخت چون انحضرت این وحشت و نفرت  
 در طبع او ملکه را سخته دید روز دیگر با حضار سران سپاه و رؤسای کار آگاه فرمان داد مجمع کنگاش آراستند  
 و گفتگو های دشمنه رایان کرده فرمودند که اگر در مدافعه دشمن دقیقه شود مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام  
 بآن شود در صورتیکه پادشاه همه جا با ما درای مخالف و با مخالف موافق باشد چگونه طهمینان برای ما نیستند  
 بود اعیان و اکابر همگی عرض کردند که سرشته نظم ایند بهت گنگاش کش و شمنان قومی پنجه از کف رفته بود بزور  
 بازوی سعی حضرت بدست آمد شاه والا جاه از رای و اقبال بری و قامت ابلهش عاری از نظر از سرور است  
 ممالک ردلق از توجبت و سلطنت حق است انحضرت از قبول آن نخاشی کرده چاره داد تغییر او و جلوس  
 شاهزاده عالی کبر عباس میرزای ولد شاه والا جاه که در آنوقت بمشما به بود منحصرا یافته بنا بر نظام کل مصلحت  
 ملک انسر خطاب شاهی بر سر اسم عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت انبام او بلند آوازه ساختند و از حق  
 انقدس را بکنای حضرت شاه طهماسب مقرر داشتند که در استانه مقدسه رضایحیه سالی زمین نیاند  
 و بنده پادشاه بنده نواز که سلطنت عالم معنی عبارت از آنست بسیر برده در چهارده هم ماه او را با اتفاق ابراهیم

با تحت روان و تدارکات شایان از راه یزد روانه خراسان ساختند و روز دوشنبه هجدهم آناه در نالار  
 طولی بزم خسروانی ترتیب داد و پنجاه دست خواجه کرانهایه و اثواب هر پیرایه فراخور رتبه و پایه بامیران عظام  
 و سرکردگان کیوان مقام عنایت فرمودند و چون سابقاً از فارس علییروان خان شاملور روانه هندوستان  
 ساخته بودند در بنوقت نیز محمد علیخان قوللر آقاسی و بیگلر بیگی فارس را برای یادآوری بطلب احمد خان تفتسکی  
 آقاسی پسر زال خان بختیاری در کس برای تبلیغ خیر جلوس نمودار گشته و شهر قزوین را بموقوف اعلیحضرت شاه  
 عباس و پدیدگان حرم سلطنت مقرر کرده اند در خلال آن احوال خیر طغیان جماعت بختیاری و مقتولان  
 احمد خان حاکم ایشان معروض شده سپهر نمود و محرک کواکب منصوره با نحد و کردید **تفصیل**  
 این اجمال آنکه بعد از ورود در ایات همایون با صفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در سفر  
 هرات از سعادت اندوزان رکاب بود ب حکومت بختیاری منصوب گشته بود می الیه بعد از ورود بخلیل آباد  
 در مقام ضرب و شتم کینه بختیاری بر آید شخص مضروب در زیر چوب مقبول و اقوام او نیز بر سر احمد خان ریخته  
 و او را از پا آورده کوچ کرده بجانب کرمیرات فرار کردند فرمان والا بعتراض پیوست که سردار حمزه  
 که در بهیمان بود با جمعیت خود عازم شوستر و با باخان چاوشلو سر کرده لرستان نیز از طرف لرستان  
 با انست رودخانه که معبر انطاغیه است آمده سر راه بر آن انطاغیه سد و سازند و در بیت نهم ربیع الثانی بهم  
 رکابی تاشیه سجانی با فوجی از جنود ظفر نمود بجزم تاشیه انطاغیه روانه و مقرر داشتند که اردوی معالی  
 تو جان و آغوش شش روز بعد از حرکت کواکب منصوره متعاقب از صفهان روان گشته در زاویه مقدسه  
 انزاده مهمل علی توقف و منتظر صدقه امر حجه داشته و در روز نهم صفت لوا می آسمان ساجد خان بلوچ را  
 منظور نظر رحمت نموده نیابت کوه کیلویه قمر سراز و نامور ساختند که با اتفاق امیر خان بیک قرقلو  
 نایب فارس ب تاشیه شیخ احمد مدنی و اعراب هوا و باقی شهر از سمت بنا در پرواز دلس از راه سر چشمه متوجه  
 کوهستان بختیاری که در رفعت بلند می پهلوی بخرم برین میزد گشتند الحق کلک بر تاشیه با اگر خواهد که بگر  
 شته از صعوبت و سختی آراه پرواز و تا ابد در سنگلاخ جبرانی و پست و بلند سرگردانی قدم فرسای  
 عجز و ناتوانی خواهد بود بعد از ورود با نحد و در تکبیسین خلاف رخت بقله قاف نا فرمائی یعنی قلعه سوزان  
 کشیده محصور گشتند بعد از بیست یک روز که سرشان بسنگ و دشان بتنگ آمد از قلعه برآمده قاتلین بکلم  
 شرح اتفاق بسیار رسیدند و مقرر کردند که سه هزار خانوار از جماعت بختیاری کوه چایزه

گوچانیده روانه خراسان سازند پس حکومت با بولغست خان عثمانیت هدایت جهانگشا از مسانده  
 ارستان قلی از راه میلان وارد کرمانشاهان و روز نهم جمادی الاخری اردوی همایون نیز از زاویه  
 امامزاده سهیل علی حرکت کرده در کرمان شاهان بخدمت اقدس سویت و نیز مانند شصده خانوار طلبان  
 زندگه از ایام هتیب لای فاغنه تا آترمان در سمت سرسند و سیلاخور شرانگیز زند شترارت و مشغول باهزنی  
 و نوب و غارت بودند با مردالا بمرض قتل و هر روز آمدند و افواج قاهره که بلرستان و جهران مامور شده  
 بودند در آن مکان بمسکرت اثر مانند موج بدریا پیوستند | در بیان توجه موبک همایون  
 بجانب کرکوک و بغداد و صادرات آن ایام مجتبه نیاد | از کرمان شاهان  
 اعلام کیتی نورد فلک فرسا و طغنه شوکت در بیضا زمین آسمان ساکنه در میت دوم ماه زبور که او  
 فوسن بو دیرج حوت محفل تزلزل کوبه تیر اعظم یعنی صحرای ماهی دشت منزل ماه سر علم گردید آسمان از بهشت  
 این نسبت الحوت خواند و شیر فلک از صولت هزاران قلدر زم خود را فراموش کرد چون احمد  
 پاشای باجلان از جانب احمد پاشای والی بغداد بجا کومت زباب که در شش متری کرمان شاهان واقع  
 منصوب و با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان بمحافظت مامور بوده اردوی همایون و توپهای  
 اثر در محابت را در ماهی دشت که همیشه مفرر کردند که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدون کشت  
 نورنگ با فوجی از ننگان لجه جنگ از ماهی دشت بعزم شیشخون ایلعار و بعد از وصول بمنزل کردند  
 معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق گزار و راهبهای معروف که گذرگاه لشکر فیروزی از میتوانست شد  
 بقراولی اقدام دارند انحضرت بعد از ملاحظه اطراف بعین و یسار در جانب جنوب کوه بلندی برف دار  
 که کوه کاروان هشتاد دار و بنظر آورده بعلایوزی الامام ربانی و راهبانی تائیدات سبحانی عنان غمیت  
 را با نظرف منحرف ساخته بلدای جوارت پیشه که صحرای کرد و کوه نوردان وادی و قریه بقریه همیشه پیش بود  
 بدو دست الحاج و نیاز عنان فوسن عزم خدیو صایب اندیشه در آویخته عرض کردند که طایر و بهم هیچ بلند  
 پروازی در جوای عبور ازین مکان پروبال نکرده و عنقهای عزم هیچ کردن فرازی بقله قافس این کوه  
 فلک شکوه آهنگ صعود نموده بحضرت قبول نمیعنی نگریه همه جا اقبال آسایش پیش لشکر افتاده که بود  
 کوه و میغوله های آن موضع پستوه را کاهی پیاده و کاهی سواره پیودنی شدند و آنراهی بود بسو صعب المساکت  
 که راه عبورش چون چشم بیدلان تنگ و پاهی شهبانند از تصور پست بلند جبالش تنگ بود آسمان

بنظاره فتنش هر روزه کلاه آفتاب از سر بر میسیر و باز سرگردان آن امر محال است و صریح متقوس بر سرب  
 بقصد قلعه فتنش تا دوک شهاب نداشت تیر مردانش در پای آن بسکت می آید باز گشته همان خیال است  
 القصد انکوه بلند و آن قلعه آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده هنگام غروب شیب آمدند چون پامی کوه بفر  
 نزول همایون سر بر سپهر برین بود نظم فوج منصوره را دست به دست مرتب کرده باز جواد تیزنگ را بر حله پیا  
 ساختند در عرض راه بنا بر پرده داری ظلمت لیل سر رشتند جاوه از نظر کم گشته آنحضرت بختجوی راه پرده بستند  
 بقدر پانصد شصت نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والا جمع و در آفتاب پر وانه وارد جانسپاران شمع  
 بودند از خدمت قدس غافل نگشته بقیه که از عقب می آمدند بعلت اندک کمشی که در ظلمت جاوه واقع شده دیده  
 بختشان مغلوب شاه زمان خواب و حرممان پذیر فیض رکاب ظفر انتساب شدند مقارن طلوع صبح که آنحضرت  
 بجوالی قلعه رسیدند یعنی علوم دای جهان کشاکش از اینجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی ایار و سپاه تا سید  
 الهی را مددگار خود دانسته در قید قیام و کثیر شکر و بجمیع قشون و حشر مستظر نمیشد بعد از ادای نماز با حاضران  
 رکاب بر سر نهاب چپا و آل آغاز و مرکب ترک سازی جلوه ساز کردند و سید از ضعیف رکاب و سپهان دلاوران  
 بیدار گشته و سر سیمه آهنگ کریز کرده جمعی از ایشان عرضه تیغ کین گشته و احمد پاشای باجلان با اکثر سران  
 و معارف رویش زنده گرفتار گشته و او سپهان فلک خرام جو زهر دم و باد پایان خاک نور و آتشین  
 شرم با خرمه و کسب بسیار نصیب یلان ظفر شعار گشت اگر چه از ناهب و شت تا ذاب براه متعارف میست  
 چهار فرسخ مسافت است اما اندر راه و کوه سی پنچ فرسخ میباشد باوصف اینکه آنگاه رابرف فرود گرفته بود چهارم  
 تا سید الهی در کیشانه روز طی شد و بنده و غرق نیز بعد از پنجره و زمبکروالاد پیوسته اطراف قلعه زباب بر جهای  
 مستحکم ترتیب داده جمعی برای ضبط و جمع محصولات قلعه زباب فوجی برای ضبط غله و ذخیره و تاخت قری  
 حوالی بهر روز تعیین نموده فریمان دادند که لطف علی خان کوسه احمد لوتامیب نیز با عسا کر آذر با بجان حرکت قشونها  
 از دوان و همدان را در سر راه با خود رفیق ساخته از راه قلعه چولان روانه اردوی معلی شود بعد از انجام این  
 مهمام روز جمعه غره شهر رجب از زباب اعتراف لوامی ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق  
 بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه دار می متخصص خواهد پرداخت منزل منزل از راه قلعه  
 علی یک عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا باین تقریب سیدان را وسیع دیده بمرکه جنگ بر آید مغیبه سقند  
 از راه بلاد بلخ با بعضی از اسباب دو اب اهل اردو در حین عبور از آب دیاله با دقارفت آنحضرت که

که در بیض خاک بر دستی اوراک آتش را سالم از آب میکند زانید لشکر نینک پیکر را از عبور منع و بقدر نیم  
 فرسخ بالاتر بر اینمانی الهام ایزد داد و معبری خالی از خطر پیدا کرده اردو را بدون آفت و محافت گذرانید  
 و در منزل خراتوق باقیام عز و تمکین بذروه و حرج برین پیوسته نه هزار نفر از بهادران را مقرب و لبه دست  
 مرتب ساخته هر فرقه را ساخت سمتی تعیین و حضرتش فوجی را بر گرفته بجانب کرکوک ایلتار و هنگام طلوع  
 صبح چپاول سمت قلعه انداخته سرور زنده غنیمت بسیار بدست آوردند افواج مأموره نیز بر یک سمت مأمور  
 به راتاخته با سرور زنده و سایر و مال و اسباب کثیر بار دومی بهایون ملحق گشتند و دو هزار خانوار از طایفه بسیار  
 در پشت فرسخی کرکوک نشین داشتند ایشان را که چنانچه روانه میشا بود ساختند و از همان مکان بمنتهی از نفر  
 از لشکر منصور را محاصره قلعه کرکوک مأمور نموده لوای نصرت انصار بجانب دشمن کبری نهضت داده از  
 راه قرآنیته عازم بغداد گشتند و در قرآنیته لطفعلی بیگ نایب تبریز باشنده از نفر از عساکر آذربایجان و دو هزار  
 از کرادان و لوان وارد دومی نصرت نشان گشته چون راه بسیار تنگ بود مقرر شد که لطفعلی بیگ با فوجی برسم  
 منقلای از دشمن کبری عبور و محاذات شهر لوان را جلوه گاه خیل سپاه منصور سازد که کوبه و لانیروز  
 دیگر از دشمن کبری گذشته قرآنیته و لوان جلاوت اثر در دو فرسخی اردومی ظفر کتیر سیاهی فوجی از رومیه را دیده خبر  
 رسانیده فی الفور خدیو فیروز جنگ با جمعی از کیمه تازان بر اثر ایشان شتافته معلوم کردید که قنوج نام  
 سر کرده عسکر دیار بکر است که با ده هزار نفر از رومیه از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه  
 آمده دلیران مانند کرک کرک که بر فوج غنم تازد بطایفه غنیمت تاخته تخت بکر قنوج فتح استفتح  
 کار کرده جمعی را بهم مانند رمپش انداخته بار دومی بهایون آورده گرفتاران در سلک عراوه کشان  
 تو بجان نظام یافتند روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد اردومی بهایون  
 یکجا مأمور بکشت فرموده خود هنگام شب که افواج نجوم سبحانی قطره زمان از جسر کماشان آغاز عبور  
 و خیل کواکب از شایع مدارات فلکی عزم مرور کردند با جمعی از یگان منصور متوجه بهر ز گشتند که جسر هرگز  
 از تصرف مستحقان برآوردن آتش تا حوالی صبح ایلتار کرده ظلمت شب مانع وصول مطلب گردید از آنجا  
 بسمت بغداد چپاول انداخته در یک فرسخی قلعه جمعی از فرآه لوان رومیه بمعرض قتل جمعی از اعراب کنار و جلوه  
 نیز که در کار عبور بودند با سر و نهب درآمدند و چون بسر حد یقین پیوست که احمد پاشا در گاه دل  
 از خبار تفرقه و تسویش خاک ریز ساخته قلعه داری برداخته است از آنجا بجانب نیکه که قرار گاه اردومی



ظفر نشان بود عطف عثمان فرمودند از نوادر اتفاقات اینکه خبر گرفتاری قساح و ساخر قراولان که  
 بیدار رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیته و دو هزار نفر سوار و هزار  
 نیزه گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق مقرر گویا مسعود از راه دست  
 بجانب سیکه عزیمت کرده آنحضرت از سمت دیگر بر سر بغداد قدم فرسای شهر تو جده شد و  
 همی که از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند صبح که آنحضرت زام عزیمت بمسقط دولت انعطاف  
 دادند نشان بی سگانه مشهود دیده دلیران قزاقان گشت بر اثر آن روانه و عسکر و میهنیز کرد و سیاهی  
 ا رودی کیوان پوی را در سمت سیکه دیده مسریمه سمت بغداد بر میگشتند که در عرض راه فریقین  
 دو چار یکدیگر گشته اولاً خدیو کامکار پانصد هزار نفر باوران نامدار که پیش تاز و صیدگاه دشمن شکاری  
 را شهباز تیز پرواز بودند با ایشان در آویخته بهر شمشیری شیری بهر ضرب دلیری را از پا آورده است  
 آنگاه فرار کردند اما چون جنگجویان رزم ساز در میان انگروه و قلعه فاصله بودند راه گریز یافته  
 در طرفه اعیسنی هکلی ایشان عرضه تیغ کین بسته گشتند انفعال ظفر قرین گشتند و محمد پاشا نیز زنده بسلطان  
 گرفتاران پیوست پس ایات جهان کشا بفتح فرروزی وارد منزل سیکه گشته بکروز برای تقسیم غنایم  
 در آن مکان توقف و روز بعد از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان ترویل خنک خلک بر نظر را در اطراف  
 طبریه گرم جولان ساخته سران تپه را که در محاذی زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام در دو فرسخی بغداد  
 واقع است چهار و در غره شعبان شاد روان شوکت و شان را در آن مکان بحدوشن سپرد و در  
 ساختند و از آنجا قایم و قایم سیکه در روز پیش که قراولان رومیته با محمد پاشا صید شمشیر شکاران گشتند  
 چند علی پاشا عثمانی را از مرکبستی در انداخته سرش را آویزه فتراک جلالت ساخته سر گرم  
 تقاضا بود که از رفقا در افتاده و سر رشته جاده را از دست داده شب در آن صحرا سرگردان بگردید  
 و هنگامیکه ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامن در آورده بند علی خود را در کافله بغداد دیده  
 مقارن آن چند نفر از قلعه کیان بسر وقت او رسیده چون پای گریز نداشت تیر و پستی کرده سردار  
 گوشه پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت نادری می آییم و به پاشا پیغام  
 زبانی دارم پس او را بقلعه نزد پاشا برده باین نهج از جانب آنحضرت ادای پیغام نمود که چند روز است  
 که این ماجرا جولان گاه دلیران ظفر نشان است با بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسیار پاشا در جواب

در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ و فرمان فرمای ایران و در آن دولت صاحب اختیار و مقتدر است و امر و نهی  
 لیکن باز جانب حضرت قیصری نه پس در آن قلمه ما ذونیم و نه بجنک ما مور پس جمعی از لشکری همراه کرده او را  
 بخارج شهر می رسانند بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت اقدس کردید فتاح سر کرده دیار بکر را بعد از آن  
 اینکه تبلیغ این پیام با لقاء خدیو بخت فرجام نبوده و صورت واقعه بخود بگردید و پادشاه فرستادند  
 در چهارم شعبان جمعه و در آنکشان شان برای شرط بهر صورت تمام یافت و جمعی از همزیر چیان  
 بصیانت نزار امام عظیم ابوحنیفه معین گشتند که احدی از عوام مصدر خلاف احترامی نشود و چون قلمه کسان  
 ذخیره آن لواحق پیش از وقت قلمه کشیده بودند مقرر شد که دو آب اهل اردو رفته از خرماتو نوزاد  
 و مندیج آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنا بر این کشتیهای و جله را تا مارومیه در آنطرف و جله جمع  
 و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی در میان دو لایه یافت شده جمعی از افغانه را سوار  
 آنها کرده با آنطرف فرستادند که شاید سنکری در آنطرف ساخته تواند شد فوجی از قلمه کسان بکند فصح  
 ایشان پروا نداشتی چهل نفر را مقتول و تتمه بکشتیها نشسته خود را با صاحب نجات کشیدند چون احمد پاشای والی  
 عرف و قرامصطفی پاشا از جانب احمد پاشای والی بغداد آب و جله را در میان مانع دیده فوجی از رومیه از  
 سمت کوشه بغداد آمد و در محاذات اردو می حمله در آنطرف آب احداث مطرین و مورد حمل کرده با توخت  
 و سبابک را زار نصب لوای قرار کرده بودند و کمندوز خاطر اقدس بود که شاید ایشان را بجز در یابند آب  
 در میان بندی شخص سرنگی چون جوبی بطریق حسر بر روی آب تعبیه یافت که سبب بیشتر آسانی میگردشت  
 تفصیل این اجمال اینکه در خلال آن احوال شخص مزبور با سم سفارت از جانب پادشاه منسه وارد در بارش  
 در گذشته تعلیم او و حکم محکم ظل اللهی فرمان بران چاکدست از تملکات آن ناحیه تحتوهای مطر عظیم و جوب  
 بزرگ ضخیم بطول سه چهارم رزق قطع و حمل شتران کوه کوبان در محفل موسوم بدخاله که در مهنت فرسخی بغداد  
 واقع است حاضر کرده خدیو نیز با جناب بعد از نقل سباب سنگام شام باد و از ده هزار نفر سپاه خون  
 آشام روایت آنمکان و هر یک از سواران تحت جوبی پیش زمین گرفته صبح وارد شهر وان ده فرسخی بغداد گشته  
 آلات خشیه را باریمانهای محکم و طنابهای قوی با یکدیگر پیوسته و جنگهای بزرگ را بر پا کرده و بزرگ چوبها  
 بسته مانند جسر بر روی آب کشیده و در طرف آنرا بقاعه عمود بزرگ محکم کردند بعد از آنکه خدیو در یاد دل داد و بزرگ  
 و پانصد نفر از پهل چوبور کردند هنگام شام که غزوه ماه سیام از کشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان بلند

اقبال براعت استمال جایز و چون همیشه آنحضرت را از سپاه و آنزل جنود کثرت و  
 از عالم غیب پیشرو و باید باشد مقتدی بکمی و بسیاری لشکر گذشته با همان فرج خلیل آهنگ راه کرده مقتدر  
 که بقیه لشکر بر قدر بیشتر شود از بل با کاک از آب که نشسته متعاقب بود کب غیر روزی اثر طعن کرد و تا ظهر روز  
 دیگر هزار و پانصد نفر هم فرصت عبور یافتند که پس سرشته طاق را در زیر پای آن کردن فرازان آورد  
 داده کیخست فوج ثانی هم متعاقب بود که آنحضرت نخل اللہی آنشب تا صبح طلوع  
 کردند که شاید غفلت بر وقت پاشایان و رومیه که در مقابل اردوی همایون و حظیرة الامین همان  
 پنجسین غلبه السلام پای قامت فشرده اندر رسد بسبب سستی بلد با و اعوجاج و شکستگی راه هنگام طلوع  
 فجر بخا می رسد که شش فرسخی بغداد رسیده قراولان طرفین دو چار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان آن  
 طایفه از دم تیغ و لیران زنده بدر رفته خبر و زود آن سیل جهان آشوب را از آب برومیه رسانیدند  
 رومیه فی الفور بنه و آخر ذوق را گذاشته بر اسیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند چون در آنصورت ایستاد  
 بیخایده بود آرزو در آنمکان کت و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی صبح که روز سه شنبه دوم ماه  
 رمضان بود و باشد بحالی مسجد بر آمار رسیدند هر چند که آنمکان ششمن بر شیب فراز بسیار بود لیکن  
 در مقامی که تائبه الهی یار و بازوی اقبال یار و مددکار باشد برست و بلند می در نظر همت عالم  
 نورد سهل و هموار است حضرت نقل آن جمع اندک را که پروانه بی پروای شمع جهان افروز لوی فرود  
 بودند بهفت قسم تقسیم نموده رایت ثبات و قرار افراختند احمد پاشا ملاحظه کرده و سیاهی لشکر  
 جلالت اثر را دیده بغلت ایشان کثرت خود را مستظهر کرده و حصار قلعه را مامن عافیت ساخته می  
 هزار نفر مستجا و از سواره و پیاده روی و پیاده و پیاده را با تو بخانه و استعداد تمام تسیر کرد و احمد پاشا  
 والی عرفه و قرا مصطفی پاشا بمقابل فرستاد آنطایفه فوج فوج از اطراف شیران میشه مصاف  
 بصورت زهره شکاف طرح جنگ افکنده سخت اگر اذقرا چور لوما مور کشند که دست بشمشیر بر قلب  
 انگروه تازند و در آنمکان پر مغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت پیش سنان  
 لذت شهید زندگی را در کام ایشان تلخ سازند پیادگان رومیه که فقیله را بر ماشه تفنگ سوار کرده  
 در کمین گاه انتظار بودند و دفعه شلیک تفنگ آتشین دم و لیران شیر فش مانند شیر از آتش رحم کردند  
 پس تر حکمانیه کوکلان را بمقابله مامور ساختند ایشان نیز بهین منوال رومی بر یافتند و همچنین دست

دسته دست با سر و الا مرکب جلاد است بمیدان تاخته تاب التراب نوایر تفنگ تپا و ده بار کشتند  
 سوامی و لاوران افغان که در جای خود شیوه پایداری پیش گرفته هر دفعه که رو میان حمله در میکشند  
 سینه را بدست تیر بلا و آماجگاه سپاه قضا ساخته بزبان سنان دو بان تفنگ جوانان میدادند  
 چون فوج روسیه اکثر سپاده و عدوتشان از حدزاده و تو بجانده و استعدادهشان آماده بود و سپاه  
 بنظر همه سواره و چند روز بود که در سعی و تر و دو قدم فرساده و می از کار پیکار پنا سوده بودند آن  
 زمینده افسر شهر یار می با هر فرقه در مقام ولداری برآمده ایشان را بصبر و تحمل امر فرمودند هر چند  
 معلوم و لاوران میسبده که اگر از دشمن روی برتابند مانند و جمله عدوی خود بخوار در قفاست اما چون  
 محالته کم بسیار کمتر موافقت می پذیرد و امن بخیر شگرف بر آتش افسرده غازیان بی اثر گشته  
 نزدیک بود که با صابنه عین الکمال گرفتار گردند خود بوجر حوصله را این واقعه دل در بر مانند ماهی در شب که  
 مضطرب افتاده لحظه لحظه در خاک خنجر چهره سامی نیاز و طالب مدد از خدای کار ساز بودند که در  
 خلال انحال کرد و سپاه بی فوج ثانی که از آب گذشته بودند متعاقب می آمدند از چند میل راه عیان  
 گشته سر من چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر کردید پس خدیو عمر فسر یکران جوان سپاه ایشان تاخته می گفتند  
 ایشان را بر گرفته مانند لعد برق و نغمه صرصر از کیمت و دست افغان را نیز از سمت دیگر بجانب  
 رومیه حمله در ساخته بتائید الهی و سطوات اقبال ظل الهی اساس قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه نوز  
 گشته تیغ بانای تاپای قلعه برشان کرد و پنجهزار نفر متجاوز از ایشان آتش و سستی و سنان آنگون  
 از پشت باد پایان بخاک پاک افتاده تو بجانده و انانته ایشان با کنت بغداد و سر جبر متصرف آمده بشکام  
 شام بانیل ظفر و بلوغ مرام مجازات اردوی ظفر فرجام که سنگر رومیه بود باز گشته نصب اعلام کیوان  
 مقام فرمودند و در آرزو طایفه افغانه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت نشان فتح نمایان  
 شده بودند بهره یاب جایزه و احسان و مشمول عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قراچور لود و تخانیه  
 که روی از دشمن تافته بودند عرضه تیغ یا ساخته سر کردگان را بطعن سنان زبان زخمهای کار  
 بر دل و جان زدند و قوچی بضبط سامره و حله و کربلای معلی و نجف اشرف و حله در ناحیه تعیین کرده  
 حکمی آن مجال بجهت تصرف در آورده و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی ماند که آنرا هم قوا  
 و خیارهای سر کوب بسته که هر روزه زلزله در اساس خاطر پاشا و قلعه کیان می بکنند ندرت حکم جهان

صادر شد که بسبب بل چوبی را از شهر وان از روی آب با ننگان آورده در برابر زاویه مقدمه  
 کاظمین جهان طریق که مذکور شد از نو بستند که تا بسته شدن جسر افواج ظفر قرین با نظرف آب آمدن  
 توانست نمود پس از سران تپه کوچ کرده در نزدیکی نزار امام عظیم قبه مشاورد وان عزو تکلیف را سایه کسرت  
 سپهر برین ساختند و از جانب حله و در ناحیه کشتیمای بسیار فراهم آورده جتسیدی ترتیب دادند  
 نیز معماری عزم نژدین قلعه محکم در جانب غربی کمنه بغداد در طرف سفلی و قلعات دیگر در جانب جنوب  
 و سمت شرقی و همچنین حصن استواری در کنار دجله صورت تمام یافته بحفاظت هر یک از قلعه  
 جات قریح مامور شدند و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله قلعه ساخته جمعی را بحفاظت انجام آورد  
 و کشتیمای فلک رفعت خلاصه ترتیب داده تفکیکیان قادر اند از بر آنها سوار کرده در وسط شط  
 لشکر انداختند که همه جهت راه مسدود بوده قلعه کیان از روی آب بسمت بصره و غیره تردد توان  
 کرد و در همان اوان شیخ عبد العالی شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت زیاد و همیشه تابع بغداد بود  
 دار و ورگانه مسلکی کشته مقرر شد که با والی حویزه متوجه شخیر بصره شود از صادرات امور آنکه غنی خان  
 حاکم جهرم با امیر خان بیک افشار نایب فارس آغاز مخالفت کرده از در خود را بی برآمد و میرزا باقر  
 کلانتر لاریتر با جمعی از اعراب قلعه عوض آنکه مسکن شیخ احمد مدنی بود با خود متفق ساخته بصره  
 محمد خان بیکدلی حاکم لاریخت اورا مقتول و اموال او را غارت کرده بکربسیرات نزد شیخ احمد  
 مدنی کربخت لهذا حکام و سرکردگان قشون حویزه و کرمان با اتفاق امیر خان بیک بن قتیبه آن دو  
 مفد مامور کشته هر دو را از او به عدم فرستادند | در بیان وقایع او و نین مطابق سال  
 فرخنده فال ۱۰۳۵ بعد از آنکه سرعمر کربینه خواه دی از جوشن و خورش سحاب  
 اظهار در عدد برق و مبارضه با والی خراسان زمین شرق نموده باقتضای تصاریف زمان جنود  
 کلشن رابی بار و برک و ترکان فیروز جنگ چمن را برکناری عاری از جوشن و ترک ساخته بود پس  
 انجم احتشام چرخ چهارم در بیوم شهر شوال ۱۰۳۵ بزم تجدید اوضاع جهان بزم منزل حمل تخیل کو کینه  
 عزو شان کرده ساز و برک قوای بر سعی نمود کردن فرازان گلستان را از غیرت موی خار بر تن در  
 شد و خون حمیت در عروق افسرده لاله و شقایق بجوشش آمده نیزه داران شاخار بقصد کینه جوئی  
 شاخانه برخو استند و یاقچیان آذکار افواج ریاحین را در ساحت دشت و کلزار صفها برآراستند

برآر استند بدان نیکو فروردین با عسکر بهمن آغاز متعالک نمودند و در میان تیز مغز سر مار اساس  
 ثبات و قرار خراب و نیکو چرخان فتند انگیز برف و برف را از ظهور طلوعه از وی بهستی ز بهره آب کشته راه  
 عدم پیوندن چشم نوروزی بعد فروزید در خارج بغداد و ترتیب یافته در باسی کامل عیار در خشان  
 از اختران در طبقه های سمین صافی تر از اطباق آسمان بر ابل نرم ایشار و مضطر از دست خلعت عهد  
 و اثواب خورشید شمشیر لبران لشکر و عظامی عسکر عنایت گشت و در آن اوقات از شدت محاصره  
 کار قلعه کیان بغداد بجهت مضطر انجامیده بنوعی آتش غلابا لا گرفت که هر روزه جمعی از فرط کرسنگی خود را از  
 حصار و برج زیر انداخته وارد معسکر فیروزی اثر می گشتند و از جانب خوان سالار فوتت و احسان قانی  
 سیر چشم مواید کونا کون شده مطلق لعینان در اردوی همایون می گشتند و در او اخر محرم ۶۳۶ غیب  
 افندی و فرودار و محمد آقایی که خدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم ستمیان دار و در بار سپهر شمال  
 و در باب سپردن قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تجمد و بهتمال کردند تقصیر بکلیه آمد و رفت صفر ابواب گفتگو  
 در میان احمد پاشا و اسنای این دولت ابد پیوند مفتوح بود در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر  
 اعظم سابق که لیس عسکر می نمود بود با صد هزار نفر از سپاه کینه خواه روم از جانب موصل وارد کرکوک  
 جوایس در لباس سبیل انجیر اقلعه رسانیده احمد پاشا در ایفای عهد دست و در قلعه داری سخت  
 گردید بعد از ورود سر عسکر مزبور بسامره حضرت فضل الهی و وازده هزار نفر از جنود قاهره را بر سر کردی  
 کارگاه مجامعه قلعه و محافظت بروج و قلعه جاتی که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مامور ساخته بکلیه  
 ضابطه را مضبوط کردند که بر قلعه کیان مفهومی نگردید که قطره از آن بجز سیرکان و ذره از خورشید تابان  
 کم گشته پس افواج نصرت پرده جوق جوق کرده قبل از حرکت ایات اژدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر  
 فراول منتقلای لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه ششم ماه صفر با بقیه افواج بجز افواج از نظر بغداد  
 برسم ایفار حرکت کرده روز دیگر حوالی صبح بنفشه نهایی پیش محقق گردید و در آن طرف نیز کوه سر عسکر  
 در کنار آب و جله نمودار گشته چون رومیب از کرکوک همه جا کنار و جله را معبر خود ساخته می آمدند همینکه  
 آن دو بجز خود بخوار و در دریای ششبار قرین یکدیگر شدند در همان مکان که موضع شکسته نام دارد و سمت  
 غربی آن مرده جله و خار نصب خیم قرار و سه طرف دیگر را بمورچل و مطرس استوار ساخته قلعه آهنین  
 و حصار آتشین از عراده توب و بادلیج در اطراف مطرس بنا نهاده توایم آنها را از بخیر بامی کران یکدیگر

پیوندد و اوه مقام اقامت استقرار تو بچیان و تفکیک این کردند پس پستان از ایشان بمقابل بر دهنه  
 چرخچیان لشکر جلاوت اثر که همیشه مانند ستاره سحر مشیر و کوه که خورشید نمودند سبب اولی که ترک نیزه کرد  
 مود سپاه شامی ظلمت را بر میت دهد بکجه ایشان را از پیش برداشته لشعه سیف و سنان بر تو  
 هستی جمعی از ایشان کشته تنه بدون اینکه بر پناه لوائی سه عسکر کریزند از بهمان دار الحرب بجانب کرکوک  
 شتافتند و لیران طرح باشاره و الامانه فوج نجوم با داد چرخچیان انجم کوه بقلب رومیه سبب انداز  
 هجوم کشته انطايفه عمان پایدار می از دست داده بمطرسین خود تخص حبه از اطراف آن شروع با فروختن  
 نایره توب و تفنگ و به پشت گرمی تو بجانده آتش نشان آغاز جنگ کردند زمانی حمله سنگامه کبر و دار کرم  
 بود تا اینکه حضرت ظل اللهی بصیبه تو بجانده انطايفه میان همت بسته پیادگان تفکیک را از سه طرف  
 ماسور بیورش ساخته خود با فوجی از تفکیکچیان چالاک و فاخنه بیباک بر سر آنخص آتشین حمله در  
 کشته چند نفر از رومیه خیره سردانارک و مغرب بطرب شمیر رقی اثر در هم شکافته داخل تو بجانده و بعضی از تو بجانده  
 را تصرف کرده از سمت دیگر متوجه مطرسین ایشان کشته مقصود آنکه در همان روز کار ایشان را بفصل  
 رسانند و ایات عقاب سپر نیز که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار داشته بلند پروازی سر کردگان  
 جلاوت کتر جوای ظفر از پرچم زین بصید گاه خصم افکنی بال پر کشوده بدون امر قدر نمون از مکان مقرب  
 پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخت و هر کس نمبای خود سببی است نمانی بسمتی برانگشت  
 القصه زمان عرب و او ان طغن و ضرب از چاشنگاه تا عصر تنگ مهتدا و یافت چون موضع جنگ  
 در سمت شرقی و عسکر رومیه در جانب دشت اتفاق افتاده آب و جلا در تصرف رومیه و موسم شدت  
 نمود بود از یکطرف لشکر شدید و صولت ثورت کرما و از یکجانب سپاه قلب سوز عطش بجدی نایره کین  
 را اشتعال داد که حوت در تابه فلک بریان و عین الثور برشته کلامی شیران بیشه و خاکریبان نیشد نظم  
 ز خورشید گردان شوشن همه که بود آب آبخشده آتش همه چنان آفتاب آتش افروختی که نامش زبان  
 در دهان موختی جو مرغی شدی در هوا جلوه کرد کتاب خورشس سوختی بال و پر دل خاره کتاب از آفتاب  
 تاب بود سر کوه را چشمه آب بود سمندر که آتش افروختی اگر سوی آب آمدی سوختی القصه خدیو  
 بیومال رحیسی که با فوج پیادگان در سر مطرسین مشغول کبر و دار بود و نفر از پیادگان رومیه در زیر دست  
 و پای شهب زین ستام انحضرت در آمده صبح سفله حور شاه اندازی بخاطر رسیده مرکب تازی نژاد

خزاندهایون در زیر پای آنحضرت و ارادیت مسکن ز می یافت پس چاکلی کرده بدستگیری نمایند و عیانند که  
 در ایض اقبال سوار و متوجه کارزار گشتند چون شمشیر طلعت شهریار بر کمر گستر که در میان ایچمان لشکر ایشان  
 خورشید انور در برابر افواج اختر ظاهر بود مشهود دیده رومیه گشته دیدند که خدیو بجز در مانده سمند راز آتش  
 و شرور و بر نیست تا بد گرم ستیز گشته از اطراف آنحضرت تفنگ پر خالی کردند اما حفظ الهی سپرداری و عنایت  
 باری نگهداری نموده کزندی بذات مقدس نرسیده و خدیو همایون فیروز در هنگامی که سفینه مغربش سوار  
 قوایم باد پای بجز نور در تخته آتش دریای نبرد و شاور بود چند نفر از سواران رومیه را از خانه زمین بوی  
 سنان بجاک ملاک افکنده بکنفرانیزه زدند که مرد و مرکب هر دو بصدقه ضرب آنحضرت برب غلطیده  
 ابرش بر پوشش نیز سرکشی کرده بر مرکب دیو پیکر آن شخص خورده دوباره بسز در آید جنیت کشان از جنابت  
 خاص پیش آورده آنحضرت باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشتند و چون نواز عرش الثمان  
 افکن شیخ و شاب و قلب سپاه چون قلب سپاه بیتاب بود غلطیدن اسب کردند و خرام آنحضرت  
 نیز علاوه علت گشته دلیران را همچنان آن شد که کمر سرور گشود تا جدار بر از خم کاری و کل اقبالش را در  
 گلشن دورنگ جهان موسم خاری رسیده ز نام ختم بسیار از دست دادند نتقیان ز حل سپهر  
 و یاقچیان مرغ سمنظر نیز از ضبط و نظم لشکر عاجز شده دست باز داشتند خدیو کردن توان ناچار  
 از مشاهده ایحال جنگ کشان عطف عنان کرده کس فرستادند که اردوی همایون و امالی قلعهجات  
 از اطراف گریز کرده بموکب همایون ملحق کردند و خود بجانب جرز توجه فرمودند و در آنمگر که جمعی از دلیران  
 از بی آبی دل دریا کرده خود را بآن دریای آتش زده جرعه نوش فنا گشتند و برخی دیگر از بی تابی با  
 دمان خشک و زبان نغسیده بلب جله روان گشته دست از آب روان زندگی شستند مخصوص سخن بیکه  
 بهمه جهت دو هزار نفر سواران لشکر و پیادگان تفنگچی عرضه تلف گشته و عمده توپخانه همایون نیز  
 بتصرف رومیه درآمد جمعی که در سمت شرقی دجله بودند بیامان آغاز کوچ کرده در بهر زیموکب و الا  
 پیوستند چون پیش از وقت یکمتر از رومیه کریمه اینخبر را ببغداد برده بود جمعی از قلعه کیان برآمده  
 جسد جلد را قطع و جمعی که در جانب غربی قلعه و قلعهجات آنست اقامت داشتند راه عبور در بسته  
 دیده جمعیت و از راه حله و حله با عانت طایفه بنی لام و بلدی شیخ داود و خراعی خود را با مسن عانت  
 رسانیدند سر عکر بعد از بنوا قعه وارد بغداد و سه روز مکث کرده رایت عزیمت را بجانب کرکوک



اقراخت و موکب همایون بعد از ورود و بدلیج ابواب مشاوری بر روی سران و سرکردگان لشکر  
 گشوده فرمودند که این شکست امری بود مقدر و پرده غیب کمتر سر از رشته تقدیر نتوان چسبید  
 و از حکم قضایا نتوان برنجید چنانچه با تفرقی گفته بمن گران بخت و دولت قران بکرم جهان را گران تا گران  
 گرم سلک دولت نیفتد بدست من و سر نوشت ازل هر چه هست بهیچیکم بالقای با تفرغ غیب با  
 عقیده صاف و اخلاص خالی از ریب عرض کردند که تو آن ساینه بر زمین از خدا که دارد و در آن سایه منزل  
 هما اشارت ز تو کین گذاری زما بشارت ز تو جان سپاری زما ندایم اندیشه افرود کار تن  
 ما و تقدیر پروردگار پس آنحضرت با اخلاص کیسان باین عزم فاتحه خوانده از خیمه و دو اب و حساب  
 و باقی ما بحتاج که در آن سفر عرضه تلف و تاراج شده بود بولایات حواله گشته فراینه موکده در باب  
 سزای تمام آنها با طرف ممالک در قلم آمد و نیز بکاء لرستان فیلی و کرمان شامان و همدان حکام صفا  
 اندیشه و همیسان اخلاص نشیه تعیین کرده ایالت کوه کیلویه را بجمده خان بلوچ که تا آن زمان بیایست  
 اشتغال داشت بعلاوه شوشتر و دزفول کرمت و مقرر فرمودند که با تفاق پیرخان بیگ سقلو  
 نایب فارس روانه گشته نامدت نگاه تجدید اوضاع سپاه خود کرده موکب و الا ملحق شوند و نیز امر  
 همایون بنقاد مفرد شد که طراسب قلینجان جلایر سردار قندار با حکام قراه و قاین و قون و غیره  
 و شهنزار نواز لشکر فیروز می اثر که تابع فرمان او بود مذکور مقرر در همدان حاضر شده پیر محمد خان  
 بیگ بیگلی بر است باش هزار نفر قشون مقرری خود بصیانت حدود قندار پرورده و همچنین جمعی از  
 جوانان غیرت مند خراسان که تربیت یافته و کار آموخته رکاب خدیو شریک جناب بودند باستعمال  
 وارد اردوی نصرت شمال کردند و از بدلیج عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطه  
 تربیت بسیار گشتند و چون سابقا برای کوچانیدن ایل افشار ارومی و تدارک ایشان صد هزار تومان  
 زرتد محصلان موجود بود بعد از وقوع این سانحه کوچانیدن افشاریه و الوار قبیلی و اگر ادار ولان سبب  
 اینکار در سمت عراق اتفاق افتاده تخلیه حدود عراق از ایالات و احشام مقتضای مقام و مسأله  
 وقت بر سنکام نبود و بتبعیق انداخته عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطه تربیت بسیار  
 گشتند و معادل دولت هزار تومان برای تجدید اوضاع و جبر نقصان سفر بسته بدسته وجوده بچو  
 بچو و مسعود از خزانة احسان کرمت گشته حبیب و دامان اعمال از نقد و عنایت مالامال و بر مکر که بسبب

که سبب دو توغمانی استقاط شده بود اسب بیت توغمانی عطا فرمودند و همچنین از شتر و پسترو چادر و  
 شمشیر و سپر و جوش و مغفر و باقی آلات حرب و اسباب مغرحتی نعل و میخ و دواب و حجر نیات دیگر که بر وفق  
 فرمان و همدستی قدر از مالک محروم روز بروز وارد میشدند فیما بین انگروه جلالت پرورد بقدر قسمت  
 انقسام و در عرض شصت روز جمیع امور که موقوف علیه نهضت رایات ظفر فرجام بود صورت انجام  
 یافته لشکر فیروزی اثر و افواج حمیت کسر در میعاد مقرر متوالی یکدیگر ماتند بر بهاری می سیلاب کوه سار  
 که بجزر و خار پیوند و وار دارد وی نصرت پرورد داخل معرکه شوکت اثر گشته از سوانج حیرت انگیز آنکه در ایام  
 توقف موکب و الا در همدان بوقوع پیوست که تیمور پاشای ملی حاکم دان بعد از تسخیر واقع بغداد  
 از جانب سرعکر با فوجی از اکراد و جنود در میه عازم تبریز گشته از سمت قراچه داغ نوسن جلالت جلوه  
 داده تبریزیان با قشون نامور محض شنیدن آوازه حرکت تیمور در صدد تحکیم قلعه و شهر تبریز در آمد و آغاز  
 کوچ کردند هر چند لطفعلی بیگ نایب تبریز بهمانست پرداخته بود مفید نیفتاده شهر را خالی و اطهار  
 تا فرمانی و بدسکالی کرده لطفعلی بیگ آن روز تا شام معدودی از افساریه و ملازمان خراسان که همراه  
 داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون صیانت قلعه را باین جمع قلیس و خورامکان خویش نیافت ناچار  
 با اتباع بجانب مراغه شتافت عبد الرزاق خان مقدم که در آنوقت از جانب آنحضرت حاکم آن مملکت  
 بود در بر روی لطفعلی بیگ بسته راه بدبختی کشود ناچار لطفعلی بیگ عازم خلخال و حقیقت حال را عرض  
 و الارسانید پس از موقف فرمان بعضی از عساکر منصوره بهما فطنت حدوده دار المرز ما مور و بیگتاش  
 فر قلعو غم انجذاب که در ایامور میسب بود بخطاب خان و سرداری دار المرز و ایالت استرآباد سرافراز و باجمعی  
 از سپاه خراسان سرعت روانه کیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان را که بر همزن هنگامه دولت  
 گشته از معرکه لطفعلی بیگ فراری و در زوایای جنگل دار المرز متواری شده بودند بموجب امر و الا بدست  
 آورده در ازای این بیعاری تیغ سیاست برایشان جاری ساخته جمعی بهر در اطراف لایات در دست  
 شخته تا و بیگ گشته و نیز طایفه بختیاری که در کوهستانات خود را و به نشین بیغوله متواری بودند  
 از استماع حاوئه بغداد سراز کر میان خمبول بر آورده یکباره ترک اطاعت فرمان برداری کردند  
 چون پیوسته میشوند اهدمت والا آن بود که بعد از فراغ از جهات روم باز حضرت شاه طهماسب را  
 جالس سر سلطنت ساخته بمقاد ان ارضی و اسیعة کاشاپار بلند پرواز کشورستانی را

در هوای فضای اقالیم دیگر بال کشا سازند و در ایام توقف کوکبه ظفر در بغداد که کار با صورت نوعی گوشت  
 تکمیل ظاهری یافته بود ملا علی اکبر ملا باشی و میرزا کافی خلفا را برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض  
 مقدس ساخته مامورین نیز در بیحد هم ماه صفر آنحضرت را از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند  
 که ساختن بغداد حادث و تعویق مطلب باعث شده چون سلطنت او در چنین وقتی که عزم بهایون حضرت  
 نخل اللہی مقصود بانتقام و کین خوایی بود از مصلحت دور و عمایق بعضی امور بسنمود فرمان والا عرصه  
 یافت که مامورین از راه دامغان در سوک شاه طهماسب وارد مازندران و محذرات سر پرده سلطنت بنیر  
 پادشاه عباس که در آن اوان سکه و فسر بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته انخط نرسیت  
 بنیان را مسقر کوکبه عزو شان سازند و طهماسب قلیخان جلایر را بجکومت اصفهان سر بلند و زمام حوام اقل  
 بقبضه ختیار او تعویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را بمنابت او مامور و روانه ساخته مقرر داشتند  
 که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام عراق در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که وسط حمالک  
 محروست حبس و مستعد بوده از هر طرف که قسطنطنیه بگریزی کردن افزاید با جمعیت خود بقیه بپردازد  
 و جمعی هم بجد و سلطانیه معین و مقرر فرمود که بیکتاش خان سردار کیلان و لطفعلی بیگ با حکام افشار  
 و مقدم و غیره هر یک از حدوده لایات خود را خبر دار بوده در هنگام ضرورت با عانت یکدیگر اقدام نمایند  
 علم سراسری خامه راست میانی در مضمار شیوه بیانی بندگرفضایای سفر  
 بغداد در مرتبه ثانی و رفتن سوکب و الابر سر کر کوکب بعد از اجتماع سپاه منصوبه  
 و انتظام و اتساق امور در بیت دوم شهر ربیع الثانی به معنای تائید سبحانی باشوکت اسکندری و فرزند  
 سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پادشاهی سرعسکر از بلده بهمدان رایت افزای لوامی کینه جوئی و ملک ستانی  
 شدند و در روز و در بکرمان شایان با تنامی منبسان راست میان خیر رسید که فولاد پادشاهی والی اوزنه  
 و حش پادشاه و چند نفر از پادشایان معتبر و بیست هزار نفر از جنود روم و سپاه آنروز دپوم از جانب سرعسکر  
 که در قلعه کر کوک توقف داشت در کنار آب دیاله پشت فرسخی ز باب در مکانی که بجم شاه هشتاد و ارد  
 نصب خیام اقامت کرده منتظرند که سوکب والا اگر بجانب سریر نهضت کند ایشان بسبت کرمانشاهان  
 رایت جلالت پس از ند و چنانچه متوجه کر کوک و بغداد او شود بمقابله بردارند خود فریدون قر مجر استماع  
 از خنجر بنه و آغزوق را گذاشته با فوجی از پلان کزین و بهادران ظفر قرین المیغاره و پشت ستران در دوشانه

شبانه روز موطای خیرول یاد رفتار ساختند هر چند مطمح نظر آن بود که روز را بسنجون بر آنظایفه تیر و سار  
 تا بر عدت لشکر و تنگی معبر افواج کوکب و اختر از جاوده مدارات غلگی زودتر گذشت و ما بچه نوای سپهدار  
 کیتی فروز پیش از عبور کوکب فیروز جلوه کر عرصه ظهور و بروز گذشت آن نیز جهان افروز سپهر کشورستانی  
 که همه جا مانند ظفر نیایشش کمر نضرت از بزم آسمانی را می آفتاب پیوند بر فراز تپه بلند که در آن تریکی واقع  
 بود صعود و بیدیه تحقیق ملاحظه فرموده اند ریای لشکر را که در کنار آب و یالک بر اوج سپهر نیلگون  
 موج میزد در لطمه اضطراب و خیمام رفیع قبایب جناب و انگون ساز آن بحر بر نقیاب دیده دانستند که اگر  
 از بیجان غبار و گرد که بر چرخ نیز گرد میرسد متباط و وصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست از عثمان  
 و پا از کاب نشانسته سر اسیمه بر پشت لوسن کپیر آمده اند دلیران خون آشام با اشاره والا جلوریزبان  
 طایفه سب اندخت پهنجریچ ایشان را تعاقب و سرور زنده بسیار و اختر مه بشمار بدست آوردند و  
 جمیع احوال و اقبال و خیمام و سبب آنظایفه جا بجا بحیطه ضبط در آمد دلیرانی که دو شبانه روز با آب  
 و قیچی مرحله پیمایی وادی طلب قدم فرسای وادی تعب بودند ساک قطار و مهار شده آسایش کزین  
 خیمام راحت و سایه نشین شادروان استراحت گشتند و بعد از دو روز در همان مکان خبر عبرت افزای  
 طغیان محمدخان بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعرض دار رسیدند بسبب اینمقال آنکه محمد مزبور چونکه  
 در ضمن صادرات افغانه مجدداً اشارت رفت با اتفاق محمود غلجی از قندهار آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت  
 مستعار با شرف رسید از جانب او سفارت روم نامور گشته تا بر کشتن او بخت شرف نیز بر گشته بود  
 محمدخان چون دست خود را از دامان دولت افغانی کجیده یافت لابد وارد صفهان و از آنجا با نامه  
 تکالیف و هدایائی که برای اشرف آورده بود با قدم رسید واری بایندرگاه و الا شافت خدیو فرورد  
 که در عرصه خبر دولت مادریه اش هر آسا نور پاش بر نشیب و فراز و بلندیست با او از ور  
 عاجز نوازی بر آمده بایالت کوه کیلومتریه عزیمت میازش دادند و بعد از معاودت موکب والا بخراسان آن  
 روسیاه که در میان عیان دولت شاهی باظهار جوهر خود نمائی کار تیغ سینه تاب سیکرده کجندادی خود را  
 ظاهر ساخته در جنگ اروان و همدمان غشاشکت قرلباشیه و مصدر یحیایات شده در درصین فرود  
 مسعود کوکب والا که حقیقت حال او بعرض میایون رسید اگر چه خست غزلش چند روزی انقون یافت لیکن در  
 روز حرکت موکب جهانگشا از صفهان نیز همانتاب لطف خسر وانه که در ره پروری بهان خویشید

علم و فروغ بخش ساحت احوال بنیک و بد عالم است و دوباره بدرستان تیره روزیش گشته او را حاکم کوکبیلو  
و شوشتر و درخول کرد بعد از واقعه بغداد که امیرخان بیک نایب فارس و محمدخان باقشون کوه کیلویه نام  
برکاب گشتند برای آنکه آنولایات از وجود شاخصی خالی نباشد از بهمان احمد سلطان کهرلوی مروی را  
بفارس و قاسم بیک قرقلو را که بر تبه مررداری سپهر از بوده بکوه کیلویه تعیین و روانه ساخته در ضمنی  
که محمدخان خاین با امیرخان بیک بعزم اردوی مسلی وار و جایز فیلی شدند سر پنجه بر گشته بختی کریسان که  
حال محمدخان و خارخار زردم غرض گشته بافته جوایز فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از کعبه مقصود  
روگردان دیوهای فساد بجانب فارس روان و امیرخان بیک باقشون فشاریه و خراسانی که همراه او می  
بودند عازم دربار معلی گشتند اگر چه در چنین فتنه که هنگام یاری و زمان خدمت گذاری بوده صد  
انحرکت فساد انگیز از اهل آذربایجان در تخیله سپریز و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسیان در فطرت  
محمدخان بایست که در عزم قوی اساس صورت و همین و مقصود و موجب خلل و فتور گردد اما چون وقوع  
این گونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله آنحضرت حکم جنبش خار و خس در برابر لجه زرف و لطافات کبانه  
در جنب بحر شکر دار و مطلقا در عزم و تزلزلی در رای قرار نداده متوکلا علی الله باجمت راسخ  
و قیامت ثابت بعد از شش روز که بنه و آغز و قوی بموکب همایون ملحق شد بقصد مقابله سرعک کوچ کرده  
در پانزدهم جمادی الاولی وارد حوالی لیوان رسته فرسخی کرکوک گشته روز دیگر که سلطان خاوری  
ماچو منجوق بر اوج عیوق افراخت تمناهای لقامی سرعک با لشکر جهان و جهان شکر در حوالی موضع موسوم  
بطلد اران که در محاذات قلعه کرکوک واقع است تسویه صفوف ظفر و تسوید جنود شوکت و مکر کرده  
عساکر فیروزیه آل ابابین روز قتال فوج فوج و گروه گروه نظم یال دادند طنطنه و دلاوری و دلوله  
رزم کسزان و دبدبه کوس روئین و غزلبونای زرین بزره چرخ برین رسید کوه و آغزی از آن  
سنگ و نظم و ستر شکوهی از آن رای و عزم مشهود دیده از باب رزم گردید که آسمان با هزاران  
چشم نظاره آن حیران و زبان دوست و دشمن در عالم انصاف بنا دره کاری آن همت بلند بفرین  
خوان گشت نظم سلیمان پدین کوز لشکر نداشت چنین دستکاهی بکنند نداشت  
کس این رسم و ترتیب و آیین ندید فریدون در ایام خود این ندید عثمان پاشای سرعک که بعد از  
سعاودت از بغداد با انواع مہایات و افتخار در قلعه کرکوک و خارج قلعه یکسر صولت لشکر ظفر شعار

طرف شمار نصب خیم قرار و رفع لوای قهت دار و اطراف او روی خود را بجز و خندق بستوار کرده بود  
 صحت کار را در تمارض دیده و از معارضه چهلوتی کرده سر به بهتراتوانی نهاد و جمعی از سران لشکر رویت  
 بفرمان او پشت بقلعه رو بچنگ آورده دست دلاوری یازیدند ازین طرف نیز دلیران رویت چنگ  
 بصورت شیر و جرات پلنگ بدون تاقل و درنگ بفرک کین آهنگ و بسیار قه تیغ و سنان و انداختن توپ  
 و تفنگ آتش افروز باره جنگ شدند جمعی از آنظایف را سرمانند کوی در خم چوگان توایم مر کبان غلطان  
 و فوجی دیگر سر خود بر گرفته از همان راه بسمت از زن روم شتابان کشته بقعه در قلعه تحصن جستند راست  
 منصور تا عصر تنگ در و معشکاه جنگ قامت قامت فرشته پی پنجه کوی بر کارا کرده را بمیدان کین ایشار  
 میگرد چون اثری از عسکر و سر عسکر بظهور نرسید در همان مکان مانده کشته تراز تیر و برنده تراز تیر بر مسکت  
 و کله کیر بجانب سر عسکر بسک تخریر در آورده مصحوب کین از گرفتاران فرستاده مشریر سینه لشوق و طاقت  
 انجناب راه دور و دراز را طی کرده آمده ایم اگر از مردی نشان دارند بفر که قدم نچ ساخته مان و ناک اوجاق  
 عثمانی را بر خود حلال سازند پس با انتظار جواب زمانی درنگ کرده از آنجا که وقت مانند دل اعدا تنگ بوده  
 عطف عثمان مستقر عزویشان فرموده دور و دیر بهمین بمنوال بر سر قلعه رفته چون کیت غزم تو بال ایشار  
 در مضامیر و دارنگت دیدند مقینه با انجام کار او نکته تسخیر قلعه مورد آتش که محل وضع در دو منزلی که کوک  
 بر فراز کوهی بلند اساس و مقام جمعیت اگر ابدید و بلباس و مشغون بدخیره و غله بیقیاس بود و وجه همت  
 سپهرماس ساخته از راه آق در بند متوجه آن سمت گشتند که شاید نمعی تی محرک سلسله جرات سر عسکر شده از  
 در مقابل در آید در روز یکه موکب جهانگت سایه وصول آتمنگان حی فکنت قلعه منزه بجزیه تصرف در آمده  
 جمعی از کرا و با ایلاتی که از محال عبیده با ستظار متانت حصار از بیم سیلاب شود انگیر سطوات جنود قاهره  
 پناه بان قلعه استوار برده بودند معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور و اناث بقید اسار گرفتار گشته خیم  
 موفور بساحت آمال سپاه منصور که با فضا می جهان برابر بود انتحال یافت چون محاصره بغداد پیش نهاد  
 همت قوی بنسیاد بود فراین مطاعه بجز نفاذ پیوست که امیرخان یک باقشون خراسان واقف بر کین  
 که در طاق وسطای کرمان شومان مستظفر فرمان بودند آمده در کنار آب و مال در حبه شاه که آرا مگاه اردوی نورانی  
 پاشا بود در حل اقامت انداخته بروج مستحکم در آتمنگان ساخته حکام اردلان و کرمان شلمان نیز با صحبت خود  
 رفته غلات شهر زور و توابع را برای راتنه ایام محاصره بغداد ضبط و از کربستانات و نواحی آن دو آب

والاغ گرفته غلات مرزبور را نقل معسک امیرخان بیگ نموده در بروج انبار نمایند و بعد از سه روز اعلام ظم  
طر از آن آنگاه آغاز از بنتر از نموده در منزل دوم مجمع کنکاش انقصاد داده در باب عزیمت سمت بغداد و  
تبریز بهتیار کرده فرمودند که اگر چه اهل خراسان را راه صعبی است که پیش و بارگرا نیست که بروش خویش گرفته  
اندا تا با جلال اغترتاشن بسیر سفرند به بدر کامل نکرده و قطره نیسان تامل دریا نکرده با بجز دتخار درینا و یزد کوهر  
شاهوار نشود در بحالت که اهل قلعه از مساوتت سرعسکر مایوس و به تشویش قحط و غلاما مایوس اند هرگاه این  
سبل جو تخراب تخریب قلعه بغداد روان و آنمکان محاط محیط لشکری امان شود قلعه حکم خانه حجاب و بنیان  
توانانی قلعه کیان صورت نقش بر آب خواهد داشت بازمی اگر چه اول خارج می آید بچشم در عقب دار و تماشا با  
رنگین ترودا این مسکلی متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است با از طریق سرباز می تخواهیم کشید  
و در جان سپاری و فرمان بری خواهم کوشید بعد ازین مکالمات امر والا بعز صد و پیروست که اهل اردو  
و واب زاید خود را روانه شهر زور و قلعه یکجا همه با حمل کنار و پاله نمایند که بعد از ورود موکب والا ببغداد از  
بجا بدفعات نقل معسکر نصرت نیاید شود در بیان آمدن عثمان پاشای سرعسکر بجای  
قراتیه و وقوع محاربه فیما بین و بوقت رسیدن سرعسکر پس موکب والا وارد  
محل موسوم بقراتیه گشته اگر اذ ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه ذخیره و غله کنار دیال جمع و آن نواحی شش  
کرده سیر و ندکمان کردند که ضعف و قصوری بحال بنظر راه یافته یا امری در جانب ایران حادث شده که حسب  
عطف عثمان عزیمت تقدس گشته سرعسکر را ازین خبر آگاهی دادند و نیز نمعنی را قبول در ضعف حال بنظر  
محمول ساخته پاشا تاجی که عمده پاشایان بود باد و از ده هزار نفر فرستاد که همه جا و منزل متعاقب آید و  
بهایون توسن جهادت جلالان میداده باشد چون قراتیه معسکر کعبه جلال بود او نیز آتی در بند محنت فرسخی سوار  
را که مکان استحکم در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر بیک راه بود اما من ساخته خيام اقامت بر افروشت بنموده  
د پذیر بانها فراوانان بعرض خدیو کشور گیر رسیده روز پنجشنبه غزه جهاد می الاخری طرف عصر با فوجی کریز انداز  
تجیین با سر که جاده غیر متعارف بود و مظنه عبور از انطرف نیفتت موکب والا ایلغار را تیر تک ساخته از اتفاقا  
خواب غفلت دید و بصیرت فراوان رویند را که در خارج راه بودند بر بسته بود از عبور موکب منصور و  
گشته بیگام صبح در وقتی که چنانکه از نور بدر بند آتی کوکبه وصول افکنده بود و عدو بند کشور گشای در بند فرا  
ز زمین لوامی نخست جمعی از جزایر چیان شیر صولت پلنگینه پوشش و تفنگچیان برق بست در عهد خورشید را از دو

از دو طرف بر فراز کوه جا داده داخل در بند شدند و رومیه سرسیمی بسوی صفوف پرداخته از طرفین نگران  
استعمال دست و بازوی دلاوران بخصم کشی و خوریزی اشتغال یافت از اتفاقات نامرده اینک  
سر عسکر بعد از روانه کردن حش پاشا بنجال اینک مبادا حش پاشا بجهت ظل اللهی غالب آید و کوی نیکبامی  
از میدان رباید دست این قشایش زده تقریب مبادا او متعاقب روان گشته فرعی کیر و دار که بارقه باد و لاج  
و تفنگ چشم هر دو ماخیزه و گرد و غبار عرصه کارزار روی سپهر نیلی چهره آتیه ساخته بود ظلیفه زایت سر عسکر نمودار  
و سیاهی لشکرش از محاذات آق در بند ترجمان مصدوقه لولج التلیل فی التمار کردید هر چند که وصول کوکبه  
سر عسکر رسیدن چنان فوج بیحد و مترقی مستحکم و پیچیده که شور و شربایت موجب لیری رونیمه و تفرقه  
خاطر و لیران ظفر اثر کرد و اما بعد لول اینک بیخ راحت دان چو شد مطلب بزرگ کرد کله تو بیا می چشم کرک  
انحضرت بمعنی راعین مدعا هسته جنود غیبی با عادت آن داور جهان پروردگوبه دان ظفر گشته بعد شستین  
بمسافت بیخ فرسخ رسیده بود که حملات مروانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف رومیه را  
از پیش برداشته بقلب سر عسکر رسانیدند از مشاهده اینحال در احوال عسکر سر عسکر اضطراب و درسیانک  
قرارشان انقلاب راه یافته سر بر بال اسب کز زکند آشتند سر عسکر با کمال شوکت و شان در تخت روان  
می آمد ناچار چینیست برق قمار سوار و عازم فرار کردید که دلیران سهلکین و دیران عرصه کین متعاقب رسیده  
با ایشان در آویختند و چون حضرت ظل اللهی بعد از ورود در بند فوجی را با دلیران ابدالی از جانبین کوه به  
مقتضای در بند مامور ساخته بودند که بعد از امارات شکست سر راه بر این طایفه بنده مامورین نیز از دو جا  
بخصم انگلی پر دستند و سر بسینه آن طایفه را حواله گاه تیغ و سنان ساختند و قرب ده هزار نفر از آن کرده  
عرضه شمشیر و ده هزار تن زنده به سلسله تقدیر گردید و سر عسکر را در انشای بنزیت الله یار نام کرالی از مرکب  
مستی افکنده سرش را بر سردار سنان منظر معنی سرداری ساخت و جمیع اردوی حش پاشا و احوال و احوال  
نوجان و خزانة سر عسکر که بر تصرف لشکر نصرت اثر درآمد و چون اعزاز سران بر گردن سرداران لازم بود سر  
عسکر را بسفش او ملحق و بمصوب عبد الکریم خندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاران آن عسکر بود با تخت روان روان  
ساختند که او بر برده در مملکت روم مد فون سازند و از اینجا باز قبر آتیه که مستقر موبک عزو شان بود مظفر و  
کاسران عطف عثمان کرده بابا خان چاو شلو بیکر سیبکی ارستان با با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی سترخان  
ایسان کلک بسته از دجله عبور و حله و نجف شرف و کر بلا می معالی را محیط صبر در آورده راه ذخیره را از نظر



اسب بر قلعه گیان بعد آمد و در ساخته متظر ورود مویکب والا باشد چون اساس خصم قوی بر انداخته و ساس  
 ملک را از دشمن چیره دست پر خسته شد به تنبیه تیمور پاشا که در میان رومیه بود فوراً جوهر جلالت مشهور  
 بود جازم و با فوجی از بیادان جبریده و سببای بجانب آذربایجان عازم گشتند بعد از ورود در ایات  
 جهانگشا بیانه از سواد خباث مگرمی خبر رسید که تیمور پاشا بجز و وصول خبر شکست فولاد پاشا که در کنار دیار  
 بوقوع پیوست نیز از خالی کرده بدیاریان روان گشته لطفعلی بیگ نایب سبب بزرگ دران او ان قلعه  
 سرانجام توقف داشت و در تبریز و قلعه را تصرف کرده چون این خبر صورت تحقیق یافت خان عزیمت بجای  
 قرابنده که قرارگاه اردوی بهایون بود بظنطاف داده از راه لیلان وارد خرمناکو گشتند و در آن مکان خبر قتل  
 محمد خان بلوچ بتواتر معروض شده والا که **فصل** این مجلس آنکه بنحویکه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد  
 از شترانچاید بر گشته بعزم فساد ریاست استبداد بر افراشت در اول بایه انشای خبر از ایف کرده بقاسم  
 بیگ که در قلعه در فول بود بمقتضای سرشت زشت دروغهای مکر آمیز نوشت قاسم بیگ از ناصیه  
 حال کاتب و خطوط او بکسب باط آثار نفاق کرده از در فول عازم شوشتر گشت شوشتریان با شاره  
 محمد اورانگین نکرند قاسم بیگ روانه بهبهان گشته بعد از چند روز محمد بر سر اورفته و او را با اتباع  
 بدست آورده مجبوس کرد و ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان قولدر آقاسی را بحکومت  
 شوشتر فرستاده ایالی انجام مقدم آورد نخست شمرده جباب آساکلاه نشاط بر بهوانداخته عاقل از نیکی  
 آسمان عنقریب این هوار از سرشیان بیرون خواهد آورد و پیادش اتحیال قام آتش طرفه پنجه در کاشه  
 ایشان خواهد کرد اعراب و مشایخ حوزة تیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند و او حوزة  
 بسید عبدالرضای برادر سید علیخان و کوه کیلویه را بشیخ فارس آل کثیر تفویض نموده آهنگ شیراز کرد و در  
 یکفرسخی شیراز احمد سلطان با جمعی از قشون خراسانی و غیره که عددش بیست هزار نفر میر رسید بمداغه برآمده  
 و مغلوب گشته بقلعه تحصن جست و بعد از سیزده روز که در قلعه محصور بود بعد از فقدان آب و ذخیره  
 عاجز شده طالب نجات گشت محمد قبول کرده احمد سلطان بالضروره با اتباع از قلعه برآمده روز دیگر  
 او را یار فقار راج و در مجلس ناگامی به پونشین قاسم بیگ ساخت ایالی اعراب بنا در نیز جمیعاً با او  
 موافقت ورزیده بشیخ احمد مدنی و شیخ جبار که رؤسای آنقوم بودند دم از بیکر نیکی و وفای او زدند  
 رفته رفته ریاست اقتدارش ارتفاع یافته عدد لشکر پانصد هزار رسید بعد از وصول اخبار مزبور

مزبور چون محاصره قلعه بغداد محتاج بجمعیت زیاد نبود لهذا محمد حسین خان بیگلربیگی استرآباد  
 را سرداری خوزستان و تنبیه سفیدین اعراب و تمکین سید علیخان والی جوینزه نامور و باقشون  
 استرآباد و غیره از راه جستان و بادرانی روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را با ایالت کوه کیلویه  
 سرسبز از وهریک از ولایات فارس حاکم جداگانه از ژوسامی خراسان تعیین و دو واژه هزار  
 نفر از عساکر فیروزی اثر را برافقت حکام مزبوره روانه فارس ساختند و حکم والا نماندند که طمان  
 قلیخان جلایر که صاحب خست بسیار عراق بود از سمت صفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه کیلویه  
 با حکام و جنود انجم هشتم در دشتستان جمعیت و بیکدیگر ملحق شده بدفع فتنه پردازند و ایالت جمانکشا از  
 منزل خرماتو عازم سترمن رای کشته شرف اندوز زیارت آتمکان فیض سبیلان شدند و از آنجا عرض  
 باباخان بنظر حجاب بارگاه سپهر جناب رسید که بعد از عبور از دجله یکشب در حوالی کومه بغداد با  
 اینکه شاید سرعکرو میته از قلعه عزم مقابله نمایند مکت کرده چون قلعه کیان را از محاربه سابق که در آن  
 مکان واقع شده بود سکنه خرد پر و از خوف جهان هوشش ربای دماغ شده بود که اگر عشر آن لشکر در  
 سراپنده آن بوم و بر از باب کینه جوئی حلقه بر در میزد و بنفس کشیدن جواب باز نمیدادند لهذا روز  
 دیگر که زک تیغ بند صبح مرصع کمر حلقه زر نگار مهر انور در بر کرد باباخان بجانب مقصد روان گشته  
 ایلی حلقه و اماکن مقدسه تمامی باج گذار راه نقیب او شدند و موکب جمانکشا از سترمن رای عازم  
 بغداد و در ششم جمادی الاخری سکر قدیم مقرر گشته فیروزی بنیاد کشته سردقات جلایر بجا بکت  
 دستی فرآشان موکب اقبال از ترمی سرشیر تا افزایسته اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام استقرار  
 عا که ظفر شاعر شد احمد پاشا بعد از سه روز معتدیر از راه عتدیه از بیدر فلک مدار فرستاده طلب  
 عجز و خجالت و از دولت عثمانیه در باب استقرار حد و سنور قدیم ورده ولایات ادعای کفالت و بران  
 فرمان و کالت نموده بعد از تکرار معاهده که چند روز این عهد و ملتحمس بزبان نیاز معروض خدمت  
 خدا بود عاجز نواز مسکروید مکارم خسروانه پذیرای این مسئول تنهایی او در پیشگاه رای انور قرین قبول  
 گشته احمد پاشا فراین موشح بخط شریف بقانون عثمانی بیپاشایان کنجه و شیروان و ایروان و تغلیس  
 در باب تخلیه قلاع نوشته با معتد ان خود چهارمی حکما شتکان آیند دولت روانه کرد اگر چه در باب  
 برآمدن از قلعه که منافق قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست اما پیشکشهای لایق گذرانید

و گرفتاران بنظر طرف را که در جنگ جمدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا در کنار شرط بنصرف  
 رومیه درآمده بود مصحوب عبد الله افندی قاضی بعد از درواز ساخته لوازم خدمت بتقدیم رسانید از این  
 طرف نیز تمامی رؤسا و سرکردگان او جاق و طبقات رومیه که در چهار پهن عثمان پاشا و آق در بند گرفتار  
 گند و لیزان مظهر پیونده شده بودند مخلص و مرخص گشتند اگر چه در سفر اول متظور نظر آن بود که بعد از فتح  
 بغداد توفیق زیارت نجف اشرف و کربلا می محسلی در بایند آن سعادت میسر گشته بود درین وقت  
 که این امر مفصل یافت بلافاصله عازم زیارت کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه حله بدارالطوا  
 مشهور بن شریفین عازم گشته عطف عنان فرمودند در بیان توجه موکب و الا بجانب  
**فارس بعزم دفع محمد بلوچ و شکست محمد و وقایع آن اوان** **رایات**  
 چونانکه اشارت در پارچه دم در عین هشتم از مستان از طابره قلعه بغداد کوچیده و بوجان از راه  
 راه حرم آباد خلی روانه اصفهان ساخته چون ابوفتح خان حاکم سابق شوستر بنحویکه ایامی بآن شده  
 نیل روسیاهی بر چین و خط اطلال بر صفحہ دنیا و دین کشیده و از جانب محمد قلعه شوستر را ضبط کرده  
 مشایخ حوزة تیر با او همه مستان و نفاق اندیش این آستان گشته و طایفه کعب بنی تمیم هم حوالی  
 در فلول غارت و افشاء شرارت کرده بودند و کار سردار حوزة تیر معلوم نبود که بچا منجر شده لهند از راه  
 باغبانی لواهی گیتی کشانی ابرتر یافته بعد از ورود بقلعه بیات بنه و آن غرق از روانه در فلول و جمع بار  
 شوستر تعیین نموده خود با فوجی از راه بیابان بجانب حوزة شتابان گشته روز دیگر طرف صبح وارد حوزة  
 گشته محمد حسین خان سردار که تا آن روز گوشه کلاه جلالت بر شگنه در میان قلعه نسبت با عراب مطیع  
 ترک از بی سپهره پنبیه فارس آل کثیر که در قلعه خود مختص و در مقام مخالفت ممکن داشت امور ساسا  
 و سه روز نیز در آن مکان بنظم مہمات پرداخت عطف عنان بجانب شوستر فرمودند و در عرض راه  
 خیر رسید که ایامی شوستر از آوازه و وصول توجه موکب به ایون بشد رحیرت افتاده جز اطاعت  
 چاره ندیده اند پس ضیوار گشت و وارد آن قلعه سپهر پیونده گشته و روز دیگر که سلطان سبازگان  
 در خلوت سراسر ایاق بیاس سنج شفق جلوه آرا گشته بر صندلی فیروزه قام فلک قرار گرفت فرمان  
 قهرمان محمد قنصل ابوفتح خان و تاراج شوهر صابر گشته بعد از غارت شوستر و قتل آن بدختر حاکمی از  
 رؤسای خراسان بان ولایت تعیین و چون طایفه بختیاری بنحویکه ایامی بآن شد در کوستانات سر

سر خود سری برداشته بودند با باخان بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان و بیدان و کرمان شایان و  
 بیت و چهار هزار نفر از مردم و الحارمی به تنبیه آنظراف امور ساخته از راه ده دشت که دارالملک کوه  
 کیلو بیست متوجه شیراز گشتند و آغزوق را در راه هرگز نگذاشته مقرر داشتند که مترل بتزل متعاقب  
 موکب منصور روانه شود و در بگتری به بهمان خبر رسید که طهاسب قلیخان از اصفهان و اسمعیل خان  
 خرمی بیگلربیگی کوه کیلویه از مقر محکومت حرکت کرده اند که بیکدیگر ملحق شده بدفع محمد پر داند و محمد نیز با  
 جمعیت خود از شیراز به دفعه ایشان می آید لهذا بتعجیل از بهبهان گذشته و اردو خیر آباد و امر والا با  
 خوانین مزبور و سپاه ایشان اصدار یافته مأمورین نیز در محل مأموم بدو کتبدان بار و وی ظفر نشان  
 پیوستند و در اینجا معلوم شد که محمد آمده در دربند شولستان توقف جمعی را مقدمه الجیش خویش  
 پیش فرستاده قراولان بیطرف با ایشان دچار و باز بان نیزه و سنان بر عضوی از اعضای  
 ایشان شرح در وجدانی را تکرار کرده جمعی از فراریان نیز عثانی کرده خبر ورود جنود مسعود را بدیدند  
 سامع محمد رسانیدند محمد چون از توجه موکب اقدس خبر داشت و سوامی و لیران نصرت کیشین  
 مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش داشت آنقوج بلا را اطلیعه سپاه سردار تصور کرده باستحکام  
 در بند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاد فرور کرده راه  
 عبور بر شکر منصور بت آتش خدیو فرزند در نیم فرسخی در بند توقف و سبک گامان بعزم دفع بلا اعلای  
 لوائی چنانکند کرده با خنجر گذاران مرتجع صولت و نیزه داران سماک سطوت در محاذات در بندت  
 سعادت افزا خند و سخت خیزار چیان برام کین و تفنگچیان صلابت قرین را از جانب شرقی و غربی  
 کوه بیورش مأمور ساختند فرمان بران بموجب امر والا از دو طرف کوه نایره کین افروخته مانند شعله  
 آتش که میل برگز کند آهنگ صعود کرده بر چند تفنگچیان محمد از فراز کوه زاله آتشین از غمام تفنگت  
 فرود بختند و لیران آرزو قطرات بهاری و رشحات سحاب کوهساری تصور کرده بر دست قدم برتر  
 گذاشتند و پهای استعلا بران تله بلند که سر بر سپهر میزد دست سپهلا یافتند و یک ساعت کامل از جانبین  
 نوار شور و شین استعمال داشت تا اینکه محمد بعزم نظاره لشکر نصرت اثر سالای کوه برآمده همین کج حقیقه  
 زمره نگار همایون مشهود نظر افعی خصال کشت دیده اقبال را کور و چراغ زندگی را بنور دیده داشت  
 که نوسن بجیش کتی و مرحله عرش طی شده این کفر کویان شب بیز گریز را بهیمیز نیز انگیز داده

دلاوری که مانند دشتن بخون او تشنه بودند بکلمه والا فوجی از راه فلیان و جمعی از راه تنک کرا  
 بتعاقبش پرداخته تاده فرسج شویب دلاوری بر اعدایان و در زدن و بستن و کشتن و افکندن سپاه  
 آنرا و سپاه دست از قبضه تیغ و کمان باز نکشیدند چون محمد از سیرامه بدر رفته بود هنگام شام  
 صرف زمام بمقرر و مقام کرده سه هزار نفر متجا و از از تفنگچیان محمد که فرصت فرار یافته در فرار کرده  
 بکلمه حضرت از جنگ گریز میکردند تمامی دستگیر دلاوران و از گریه هستی بمطوره نیستی روان گشتند  
 و جمیع اسباب و مایع آن فتنه جو و لشکر یا لشکر معرض کسب درآمد و از همان مکان طوماسب  
 قلی خان سردار را با فوجی بتعاقب او مامور ساختند اما او از راه حیل و سری با چند تن از اعدای خود را  
 بکوه کشیده شب همه جا بخلاف جاوه از راه با شط منی اسب تاز و وارد شیراز شده زمان خود را  
 برداشته از راه جرم عازم لار گشته سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد سابقا احوال و احوال  
 خود را با جاجا خان و آذوقه وافر در قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا حکماشته  
 بود مستحفظین از باب استیمان درآمد و قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان را که بآن امر نامتقد  
 متقد داشتند بر خص ساخته بلازم سلطان که لقب سردار بگرو و با نظر جمعیت سپاه کت و باز  
 بتعاقب او بایکه تا زمان گزین توخس عزم رازین کرده روانه شد لیکن محمد بعد از ورود بحوالی لاریجی  
 خان بلوچ را بر سر استمال نزد اهلالی انجا فرستاده که قوال قلعه یحیی را با رفقاء او گرفته محبوس و محمد  
 را به پیام تبر و تفک از اعانت قلعه کیان مایوس نمود محمد ناچار بجانب کر میشتافه معان آن  
 سردار که تا خط لار ضبط زمام ایلعار نگروه بود وارد شده که قاتران را روانه دارالبوار ساخت  
 و آیات نصرت طراز بعد از شکست محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در میت و ششم شعبان وارد شهر و  
 اردوی همایون نیز که از راه مرز جدا گشته بود در ششم ماه صیام بموکب والا پیوسته خبر فرار محمد سمیت  
 که میر بعض ضدیو گردون سریر رسیده امر همایون بجز نفاذ مقرون شد که طوماسب خان سردار  
 عا کر نصرت شعار را در فسا و جرم گذاشته خود بچا پاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار نیز در  
 مسجد بهم ماه وارد و با و امر علیه و سفار شایسته ارشاد یافته مامور شد که باستعداد و کمال گرفته از  
 روی انتمناز فرصت به تنبیه محمد و دفع شیخ احمد فی و باقی سرکشان اعراب کر میر و قطع طلاع  
 ایشان پر داز و نیز در شیراز عرض از جانب سردار حموزه رسید مشعر بر اینکه سرکشان و شایخ

و مشایخ اعراب که در قلعه کعبی سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالبان و متعدد خدمت گشته اند  
 شد که مشایخ مذکور را با اولاد فارس کوچانیده از راه خرم آباد روانه اهواز ساخته خود با عساکر  
 منصوره از راه شولستان وارد همدان شود در آن اوان شاهزاده رضا قلی میرزا که بر وفق فرمان  
 از خراسان مأمور بحضور شده بود وارد شیراز و تقبیل ساط کرد و ن قاطا اقدس سرافراز گشت  
 در بیان وقایع سال فرخنده فال او در شوال ۱۱۳۶ در چهاردهم شوال در هنگامی  
 که خطه و لکشای شیراز مقرر بود که طفر طراز بود و خرد فلک او رنگ یعنی مهر بنو چهار پادان حمل  
 نما مید و بر تخت جم سپهر بر آمد که سلطان بهار بزم جهانگیری حضرت نمود طفل غنچه از مشیت کلین قدم  
 بعرضه ظهور گدشته در عهدستان از پستان و ایة ابر بهاری شیر نوشین نوشید و برید صبار کس  
 شهسار ازین مرده چشم روشنی گفت فساد پیشه کان دی که رخنه که باغ بودند حکم فرمان قضا از بندستی  
 قلع گشته و خاقان کبیری گستان قوای رسیعی بزم و غستان لاله و شقایق بکران سبکگیر صبا و شمال  
 جلالان داده و قلعه شماخی قلل شاه را که آرامگاه جنود و تناول شباط بود بهجوم جنود خود او مخر ساخت  
 و لشکر بهمن را از عرض ملک چمن برانداخت جشن نوروزی ترتیب یافته هر یک از سران سپاه و امیران  
 لشکر بجای زر تازی آراسته پیکر و از شعله لباس و تختان بازر بفت پوش آفتاب همدوش  
 و همسر شدند چون از جانب احمد پشای والی بغداد که بوعده دو ماه برای آوردن وثیقه صلح از  
 دولت عثمانی استمهال کرده بودند خبر صحیح و جواب صحیح نیامد و بوضوح پیوست که اولیای  
 آن دولت بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای امر صلح و استقرار سنور بدفع الوقت میگذرانند و بعد  
 قبض و بسط مدام خورستان و بنا در فارس و کرمان بطوراسب قلینان سردار موکول و تمام حتم  
 محمد و شیخ احمد را با محمول و میرزا محمد تقی شیرازی که آن زمان باستیفای فارس سرافرازی داشت  
 بنیابت در کولایت سرلندی داده و خاطر از انتظام امور آن سمت جمع کرده در چهاردهم و نصد  
 بعزم اقتراع ممالکی که در تصرف رومیته و روسیته میبود و ایات نصرت طراز از خطه شیراز بجانب  
 اصفهان بهتر از یافت و در منزل اسپاس من حمال ایزد خواست چا پار از خراسان  
 وارد و خبر بخت اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت و جلال شاه رخ میرزای خلفا چون شاهزاده  
 رضا قلی میرزا را رسانید که یوم الاحد پانزدهم شوال مطابق ۱۱۳۶ بعد از انقضای ساعت و کسری

از بعضی مظهر محذره سرادق سلطنت فاطمه سلطان سلیم بنت خاقان سید شاه سلطان حسین قدم  
 برصه وجود که آشته از زردین نسیم بخت شمیم این مژده روح پرورد کلهای رنگارنگ نشاط و شکوفای  
 شکفتگی در حدائق و لها شکفته گشت و متولف این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر در حضور ائمه  
 مستفیل حال فرخنده مال آنصن بر رومند حدیقه اقبال را بقرآن مجید تعال نموده این آیه آمد که وَكَذَلِكَ  
 مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى  
 أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و حسب الامر بهایون بضبط آیه مبارکه نامور شد  
 و از منزل مزبور در کمال بخت و سرور بخت کرده در بیت پنجم ذی القعدة اصفهان را مقرب کوه  
 جهان کشا ساختند و ابالی مهنان کبریتی سنگار نشاط پر داشتند میدان نقش جهان در رسته بازار  
 آنخطه ارم نشان را از دروازه خواجه المی طومنجی بچراغان و آذین بندی بساط کلدوزی کشیدند و اهل  
 نغمه و آواز با طرب فوج فوج در هر جا مشغول را مشکری و رونق شکن بازار زهره و شتری کردیدند  
 و در بهمان اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه عثمان پاشای سرعسکر و سنگیر و شوش پاشای  
 مزبور مصحوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظمه دولت عثمانی بانامه اخلاص آسیر بر سر سفارت  
 بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون  
 نامه وزیر مشعر برین بود که عبدالهد پاشای که پراوغلی از دربار قیصری بسرواری امور و بصلح و جنگ  
 مازون و در دیار بکر توقف دارد سعتمی نیز از بنظر نزد پاشای مزبور رفته اموری را که مقرون  
 بصلحت دولتین باشد طی نماید چنانکه بر ضمیر الهام پذیر و الا لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانی  
 تاخیر و دفع الوقت است که شاید برای جهانگشاران ازین قصه منحرف ساخته بیمازه اظهار دوستی گستاخ  
 کار خود را درست نمایند تا چون انجناب مجتواست که ابواب این مطلب بفتح کار سازی مفتوح  
 شده بدون تضییع نفوس و سفک و مامد عا بحدول پیوندد برای تمام حجت احدی با اتفاق اقدی  
 از راه بغداد نزد عبدالهد پاشا روانه و پیغام دادند که مقصود ما دلیات آنطرف ارسس است که تصرف  
 و اودنه قبوا و الاموتیا و همان پذیر باشد که ما خود انشاء الله تعالی بملاقات ایشان رسیده بنای کار را  
 میکند اریم و چون قبل ازین که اعیان دولت رسیده کیلانات را بموجب اشاره از بنظر خالی کرده  
 سپرده در باب تخلیه باد کوه و در بند تا سرادق ابروان و انجهال کرده بودند در اصفهان کناس معتبری

صفیری از جانب پادشاه و الاجاه روس بفرست نمود و در بار عملی و مقرر شد که همه جادوگران  
 بهایون باشد در بیان حرکت سولک بهایون از اصفهان بجانب شیروان وصول  
 خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع عرض راه بعد از انتظام امور  
 اصفهان در دوازدهم محرم ساله لای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه  
 خبر رسید که طوماسب قلیخان سردار بعد از رخصت از درگاه جهان پناه قلیخان قلعہ خنج و قلعہ عوض که مسکن  
 اعراب بندر بود پر ختمه بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعہ باغ مشغول شده چون قلعہ کشک متعلق  
 بشیخ احمد مدنی و جمعی الیه رئیس مخالفان دلی بود و جمعیت کامل از اعراب سیمعانی و افغان و در  
 کزیمی داشت محمد بلوچ که در آن اوان در قلعہ دشمنی میبود از ورود سردار آگاه گشته بعزم استعانت از  
 شیخ احمد عازم کشک شده در کفر سخی آن با جمعیت خود که عدتشان پانصد میر رسید رایت قرار افراخت  
 سردار از بعضی خبردار گشته جمعی را بمحاصره قلعہ و کوشمال انظار ایضا تعیین نموده خود بخود با فوجی بر سر  
 محمد ایلیغار و جمعی از اعدان او را قتل و گرفتار ساخته محمد با سعید و دی بسبت سواصل فرار کرد و چون شیخ  
 احمد از میادی حال همیشه نشأ اختلاف امور سواصل و بناورد مفساد کلیه از و صادر میشد سردار بتخییر  
 قلعہ او عازم گشت و در اندک روزی سیدیه بر قلعہ مشرف گشته شیخ احمد با تمامی قلعہ گیان دستگیر و جمیع قلاع  
 بر مسکن انجماعت که در بنازمیب بود بتصرف جنود مسعود در آمده سردار بفرمان والا قلعہ ای را که ایشان  
 فساد بود ویران داخل قلعہ را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و احمد مزبور را با چند نفر از رؤسا  
 اشرار بر بار سپهر اقتدار فرستاد که در روز و در بار دومی مسعود لذت میاست چشیدند و سر بگریزان  
 نیستی کشیدند اما محمد بعد از فرار از حوالی قلعہ کشک که راه چاره را مسدود یافت بجانب سواصل شانه  
 و در آنجا کشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب بود است کرجت شیخ علق و لدر اشد ببول که کوچ او  
 در بندر خمیلان گرفتار غازیان شده بود محمد را بار فقامی او سپر کند تقدیر و دست آویز نجات گرفتار  
 خود ساخته در ازای این خدمت بنوازش و احسان و حصول مطلب بهره مند گشت و سردار محمد را بر  
 وفق فرمان مقید و روانه اصفهان ساخته چون مکر حضرت ظل اللہی از تفصیلات او اعراض عین  
 فرمودند منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند و اول جمله که عمرت بعد از  
 او را بنیابت کوه کیلویه تعیین کرده روانه میساختند در آلتا پوکا بان او را یک یک شمرده فرمودند



که اگر اینده مفسد در حیانت و شور بختی شوی چشمهای تو نمک گیر این او جاق خواهد شد او نیز انگشت  
 قبول بر دیده ننهاده مرخص شد و در بنوقت که این فساد فاحش از و بطور پیوست بعد از ورود او به قبا  
 با شاره های یون در همانجا که این وعده و وعید بعمل آمده بود چشمهای او را عیبی و لیشا ظریفین  
 از حد قد بر آورده چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عمل کبیم خود معاینه دید و بعد از  
 دو سه روز بکوری قدم بر راه عدم گذاشت و در سیزدهم ماه صفر سوکب همایون از بهمان حرکت و چون  
 مقرر شده بود که عاشور خان با پالو که در آن ایوان حاکم ارومیه بود سه هزار خانوار افشار ارومیه را کوچانیده  
 در صاین قلعه که محل عبور سوکب منصور بهت حاضر نماید مشارالیه بروفق فرمان عمل کرده ریایات جهان کشا  
 از راه مستقیم وارد آنمکان و خانوار پهای مذکور را تدارک دیده روانه خراسان ساختند و از آنجا عازم  
 مراغه و معان گشته چون معتمدان احمد پاشای والی بغداد که با فراین قیصری برای تخلیه ولایات رفته بود  
 پاشایان بکلم مخالفت ایشان را جواب داده در تبریز معطل ساخته بودند و در ورود سوکب و الی امرا فخری  
 افشان نجات سعادت تقبیل عقبه خویشین مطاف در حضرت انصاری یافتند و بیگناشتان قرقلو  
 سردار دارالمرز را با جمعی از خوانین و حکام مأمور به تبریز و حکام فشار و مقدم و مکر بر انیز مأمور به مردم  
 ساختند که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور  
 امر محبّه باشند و چون جمعی از طولوالش که در حدود استارادزجا بای سخت و بیشه های پر درخت مسکن داشتند  
 از راه زبونی بخت در او امر خاقان فیروزه تخت کونه مخالفت بطور میرسانیدند لکن احکام استارادز  
 از وسیل و کیدانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایر چبان جلوی ظفر پیشرو پتیه ایشان معین گشته  
 انگر و در آنکه در بیغولهای جنگل و کربو بای کوه تحصن و اختفا اختیار کرده بودند بر وجه بلخ کوشمال دادند  
 و در نوزدهم ربیع الاول خطه اردبیل مقرر که که جلیل گردیدیم در بیان کیفیت تسخیر شیروان  
 و تجارت قنوق و تپیه لکنزیه و اختان و فرار سرخامی | بعد از ورود سوکب  
 چنانکه شایباردیل تا مار و چا پار از جانب عبدالله پاشای سرعک وارد و عرضیه رسانید مشعر بر اینکه  
 تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته بعد از دو سال ایلیچی معتبری بدر بار عثمانی فرستاده  
 ولایات را طلب نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قرال فرنگ بی نزاع و جنگ وضع منت کرده ولایات  
 را بسیارند و از خارج بوضوح پیوست که فرستاده میطرف را تار سیدن جواب حسن نظر کرده و سایر

و سایر پاشایان هم بخوبی که سبق ذکر یافت بفراین قیصری اقبالی کرده فرستادگان احمد پاشا را راه  
 گفتگو ندادند و بسیاری چاک و ستان سعی کنند بر خرم این گفتگو باور کنند که دماغ بلند سر عسکر پاشا  
 دیگر جامی کبر نیست و قلاع سخت بسیاران قلوب ایشان هجوم جنود نصایح رخنه پذیر و در حیرت خیز چون  
 از جمله پاشایان مزبور که فرمان حسنون بجهت شریف با اسم ایشان موافق قانون دولت عثمانی صادر  
 یافته بود سرخای خان لکزی بود که در آن اوان از دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را در  
 حوزه اقتدار داشت موسی خان حاکم استار را بموجب حکم همایون آنقرمان را مصحوب آدم خود بر آ  
 سرخای فرستاد و سرخای حامل فرمان را گشته جواب لاطیائل که بر دمان حوصله اش افزون بود بموسی خان  
 نوشته در آنجا درج کرده بود که مملکت شیروان را بضرر شمشیر شیران لکزیه تسخیر کرده ایم احمد بغدادی و غیره  
 چه حد آنست که از منقوله امور دم در وادی اظهار میطلب قدم زنند لهذا سخت کوشش آن زیاده  
 سر مغرور را پیشینا و ضمیر انور و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع و بکری ساخت در میست و پنجم ربیع الاول  
 و در دو سوکب همایون بکار رود که واقع گشته سرخای از آوازه توجه آمدن بای خود بخوار و لطامت جهان  
 آشوب آن بجزو خار که رو بد بار شیروان کرده بود درخت بقلل جبال و اغتانات کشیده و در میست  
 و نهم ماه مزبور با هیچ لوای جهان کشار تو و وصول بر ساحت قلعه شماخی انداخته محمد قلیخان سعد لولحاکم  
 اردبیل با یالت آن مملکت سر بلندی یافت و چون بعرض رسید که جمعی از لکزیه و شهرار در محل مرسوم  
 ببلخی که در سه منزلی شماخی واقع و صعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کین قیادت  
 فوجی از سپاه حضرت پناه را بناخت ایشان تعیین نموده بانصد سرور زنده و اسیر بسیاری از ایشان  
 بدست آمد ثانیاً عفو خطا پوشش شهر یاری با طلاق سپران فرمان داده بیکلری یکی شیروان آنها را بدست  
 خدیو فلک سریر بجا جان و اصل ساخت و چون بعد از گرفتاری محمد شیخ احمد و انجام امور فارس  
 امر منو که صادر شده بود که طومار سب قلیخان سردار فارس با بعضی از خوانین بجا پاری وارد و در باز سپهر  
 اقتدار کرده مشار الیه در شماخی شرف آستان بوسی اند و خند و در خلال آن احوال خبر رسید که سرخای  
 خان با فوجی کثیر از لکزیه در قبله جمعیت کرده لوای فساد اعتقاد داده پس شهر بار کشور گیرنده و اعزوق را  
 با شاهزاده مرتضی قلی میرزا در قلعه شماخی که گشته چون قسوق که در پارتزده منزلی شماخی واقع و نیشای  
 و اغتانت در آن اوان مسکن و مقام سرخای و گریزگاه آن مغرور خود را می بود بنا بر ای سب که او را

بچار موج مضطرب اندازند تسخیر و تدبیر آن مکان را بوجه بیست ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی  
 با تو بجانۀ جلوه دوازده هزار نفر از بهادران رزم آزمایده و سبائی آهنگ قنوق کرده طوماسب قلچمان  
 نامور کشت که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز باد و از ده هزار نفر از لشکر نصرت اثر بزم تنبیه سرخای  
 منوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید بعبادت موکب والا و اذن مجدد و گذشته از راه فارس و سیستان روانه  
 بهرات گشته پستور سابق سرداری قند بار و سپهداری آن ناحیه را مخصوص خویش اندر دیگر کنتزلی قیرک  
 من اعمال اغستان خبر رسید که سرخای در موضع دیوه با شش که مابین قبله و شامخی واقعست با سردار  
 جنگ کرده شکست فاحش یافته روانه قنوق است تفصیل این اجمال آنکه سرخای بعد از واقعه شامخی جمعیت  
 خود را از لکنیه و غیره منعقد ساخته وارد قبله و در اینجا نیز لکنیه جاریه را جمع و از علی پاشا والی کنجه و سخنج پاشا  
 والی تغلیس استمداد نموده سخنج پاشا با بر مخالفت والی زاد نامی کر جستان از اعانت پهلو تپی کرده اما علی  
 پاشا و له خود را با مصطفی پاشا و نوز پاشا و مختکرای سلطان تاتار و بیشتر از نفر از رومیه و تاتار بمعاونت  
 سرخای ارسال گشته بوجه بیست هزار کس در مسکن سرخای فرابهم آمده سردار نیز بر وفق امر همایون در  
 روز مقرر از شامخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را در مکان موسوم بدیوه با تن  
 که از یک سمت بکوه و از یک سمت بر بیشه اتصال دارد بسرا راه جنود منصور تعیین نموده پشت ایشان را بوجود  
 فوجی دیگر مستطهار داده از هر طرف پیش از آن سپاه سردار بجمعیت اول ایشان برخوردده چون میان  
 جنگ کل بود و از انبوهی خصم خبر شد شتاب بنصورت اینک قرات غلام سرخای است که بمقابل پیش آمده دلیرانه با ایشان  
 بستیز و آویز پر خست ایشان را مغلوب و منبزم ساخته بفرجی که در پشت آن گریه لوای قرار افزاخته بود  
 در آویختند لکنیه را مظنون آنکه حضرت ظل اللہی است که باین جرأت بس وقت ایشان رسیده عنان شکست  
 از دست داده روی بر تافتند و از هر سمت آن گریه قلب لشکر سرخای پاشایان بهم بر آمده مسلک قرارشان  
 از بهم کجفت و جمعی کثیر از ایشان عرضۀ تیغ بیدریغ گشته رومیه بیست کنجه و سرخای با سردودی بجانب  
 غازی قنوق کرخت و تمامی اردو و سباب ایشان اتحاذ و کسب دلیران ظفر نصیب گشت و از اینجا  
 غازیان قلعه خاچمرا که احدی سرخای و مکان بسن محور بود و منب و عمارت کرده آتش زده توده خاکستر  
 ساخته خدیو مهر افسر بوصول پنجه جمعی را بسرا راه فراریان فرستاده سرخای چون از غرمت موکب  
 همایون بیست قنوق مطلع بوده بعد از شکست هیچ جاضبط عنان قرار نگرفته مرکب کریر از تیزنگ ساخته

ساخته و همان شب از نسیان کوه گذشته بود که دلبران هنگام صبح وارد آن مکان گشته جمعی از لکزیه و تاتار  
 که از راه وحشت طریق فرار زانم کرده بسمت قنوق افتاده از نشیب و فراز آنراه دور و دراز بنا توالی قدم  
 فرسای جیرانی بودند و چهار لشکر منصور گشته گردن سپردن بزرگ شمشیر و حلقه کند خصم افکن در آمد  
 جنگامی که سلطان بلنده اختر مهر از خاک سپهر آهنگ نزول کرد موکب والا وارد آن مکان گشته بعد از لحظه  
 نودمک با فوجی از بهادران نیزه گذار و جزایر چیان خود بخوار بتعاقب سرخامی کند کوه پیکر دریا نور و در آنروز  
 و در عرض راه بسیاری از انجاعت را که اتفاق و خیران طی مسافت میکردند قرین بلاک و اسار ساخته  
 تمامی الحقی و اعتمادی که در کوهستانات سر راه بود بتصرف لشکریان در آمد القصد در عرض ده روز پانزده منزل  
 اصعب الساکت و کوهستانات سخت با تا تو بخانه طی کرده در اکثر منازل توب و آلات عراده بدوش  
 پیادگان از قتل جبال بجز تقبیل نقل و تحویل میشد و برین پنج وارد قریه خرمک گسترلی من گشته روز دیگر جواد با و  
 رفتار زترین ستام بجانب قنوق آغاز خرام کرده در عرض راه عارضه سرخامی مشعر بر بسته های عفو  
 مقصود و در مشور امان و تاخیر یکت موکب نصرت تو امان رسید چون در دار الضرب طبع بهایون  
 نقد روی اندو و حرف او قابل سگ قبول نبود حکم والا صادر شد که در صورتی در پناه عفو و بخشایش خواهد بود  
 که جبین ساری پیشگاه حضور شوی والا راه این سبیل بر آشوب را بجا در خس اینگونه چیل نتوان است  
 و با فسون و افسانه از دم این فوج از در مهابت افعی سنان نتوان است اما سرخامی با تمامی لکزیه و  
 نجد جمعیت نموده در کنار رودخانه یکفرسخی قنوق سینه بسته و پل را که معبر منجر در آن بود شکسته حویتیای  
 دفاع و جدال شد و آن رودخانه است از میان دره بس عمیق جاری که آئینه موج روی آبش چهره بنا  
 پشت ماهی است و از تعقیب قهرش کار غواص اندیشه در تپاهی بعد از زمانی که شعله آواز شلیک زنبورک  
 و تفنگ از طرفین جنگ را گرم کرد عینی خان حاکم ابدالی <sup>ظایر</sup> مورد عبور گشتند و بعضی بسیار ای  
 باریکتر از شرکان دیده مورد پیدا کرده چون نور بصر طرفه همیسی از رودخانه گذشتند سرخامی و لکزیه را از  
 بلا حظه اینحال زمام قرار از کف رفته روی بر تافتند و کوه تظفر قرین متعاقب فوج فغان آغاز عبور  
 کرده تا رسیدن لشکریان گروه ایشان خود را بکوه رسانیده هر چند که جمعی انبوه از ایشان خانه زمین  
 را خالی کرده رخت بیدار عدم کشیدند لیکن سرخامی که سرفتنه بود با سعد و دی کوچ و کلفت خود در تپای  
 و جریده از قنوق بر بسته بیدار اوار و چرخس آواره شد پس آندریای لشکر پر شور و شمر در خانه بر اوست

و فضای قنوق موج زن و قصور و بیوت عالیه را اساس افکن گشته بکج گادی خنجر سعی لبران زمین  
 انوادی هر روز هفته و ستر سربسته که در درون پنهان داشت آشکار کرد و خزینه و دینیه و کنجینه سرخا  
 و ابالی انجار انچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشت و خاصه لادخان اول عادل  
 کرامی خان شمال که بزرگ داغستان بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت قرین گشته منصب  
 عالی شمال و خلع فاخره سرپندی یافت و متحد خدمت مستدعی عضو تقصیر ابالی آن سرزمین گردید چون  
 جنود و جمعی دومی پابرجا بوصول و در تنگنای جبال و طرق مانع عبور و تزلزل بود و کار سرخامی نیز قابل آن  
 نبود که خود را معطل اوسازند بعد از یک هفته که مال آنوادی اندوخته و بنیاد اعادی برانداخته شد جمعی از لکزیه  
 که در قید اسارت گرفتار بودند ذکور و اناثا بشمال بخشید و در قمر عبور بر سریده آنگام اهل قنوق کشیده صرفت نام  
 کردند و بعد از ورود بمنزل آفتی پاره داغستان معلوم شد که لکزیه انجا سر طغیان سپس آورده و در خانه  
 سمور را که معبر کوه منصور است شکسته قلعه کوه را سقاق کرده اند موکب و الا آنروز در آن سمت  
 رود فرود آمد و جمع کردن چوب و سباب پل فرمان داده تا وقت غروب پل در کمال استواری بران  
 بسته افواج منصوره را فوج فوج نامور عبور ساختند همگامیکه هر ز زمین لواند و دنیل فلک گذشت در پای  
 جهانگشا نیز پاسبانان کوه عبور و در دامنه کوه تزلزل نموده روز دیگر بهنگام صبح که آفتاب جهان آرا از  
 کوه افق تیغ کشید بعزم تخریب سقاق انکروه و صعود در جهات انکوه فلک شکوه بر فراز کوه زمین قرار  
 گرفته جمعی را هم از دامنه کوه بموضع که زمان و نسوان انظایف مخصوص و شتند روانه ساختند انجماعت را  
 پای تحمل از جا بدر رفته آغاز گریز کردند انحضرت با جمعی از دلادران بتعاقب فراریان پرداخته و آنروز  
 از بام تا شام طی پست و بلند آنوادی هوساک کرده بسیاری از انظایف را از شعاب جبال بمکان  
 بژاک افکنده جمعی کثیر اسیر کردند تتمه لکزیه اطفال شیر خواره و پنج شش ساله را از فرط وحشت در میان  
 در با و آباها انداخته نیم جانی برای خود نموده خویش را بقله قاف نجات کشیدند زمانی که خسرو پاسبان  
 خورشید ازین قلعه بلند رخت بر منزل غرب کشید خدیو کشور کیر بعزم آسایش از باره کوه میسر زیر آمده  
 منزل گزید و چون بسبب کوهستان آمدن اردوی همایون از آن راه تعذر داشت امر و الا بصدد  
 پیوست که بنه و آغزوق از راه مشکینه و شاه داغی البرز روانه قبله شود و روز دیگر انحضرت از راه چاخمز  
 مستوجه قبله گشتند و آنراهی بود غیر مسلوک که سرخامی در بعضی مواضع کوه را از سنگ و خشت و صابروج

و صا و وچ بر آورده احوادث راهی کرده که پیاده یکبار در محال بهشت و خطر از آن میگذشت و فرسخ  
 از ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آنرا بهت آنحضرت با مقرران رکاب تمام آنکوه را پیاده طی کرده بسم  
 دوستی ناخن بهمت کرده از رشته سرد در کم آنرا بر پیچ و خم گشوده در شاتر و بهم جمادی الاول محل موسم  
 بقدر نقاشین من اعمال قبله را بحساب نقش قدم قبله گاه امم ساختند و بعد از آن روز بقیه لشکر فیروز که  
 از شاه داعی می آمد بار دوی بزرگ و بنه و آغوش که در شام می سیب بود و بجز و فوج فرمان بود که فیروز می نشان  
 پیوستند و چون بطما سفلی خان که بهر داری قند بار خصاص داشت بعد از شکست سرخای بنجو مقر از شامی  
 عازم هرات شده بود غنی خان حاکم ابدالی با نیر با فوجی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی نوروز در هرات  
 بطما سفلی خان ملحق شود و در منزل بزبور عرضیه از طهمورث میرزای ولد نظر علی خان والی سابق علی  
 میرزای برادرزاده او بقوام سر بر کرده و ن میر سید شکر بیک در حدی که سرخای بسبب جنگ قبله  
 از پاشایان کنجه و تغلیس استعانت کرده بود و اسحق پاشای والی تغلیس با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده  
 با مدد سرخای می آمده والی زاد های بزبور با فوجی از کرخیه جمعیت در عرض راه کاخت بر سر ایشان بخت  
 پانصد نفر از روحیه قنبل و سپه و سلاک جمعیت با جماعت تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت خود سازی نیافت  
 بقلعه تغلیس فرار نمیداد والی زادگان در ازای بی خدمت بجلااح مهر شجاع و انواع نوازش و صطناع بهره  
 مندی یافتند بعد از هفت روز از قبله بعزم نخبه کنجه لوائی عزیمت افراختند **در بیان حرکت مویلب**  
**و الا از شیروان بصوب قلعه کنجه** چون از انتظام امور شیروان و تنبیه گزیده و عثمان  
 فراغ حاصل شد در بیت و چهارم جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه کنجه برچم کشور کشانی گشوده  
 با مر و الا در محاذات ارسس جسرین ترتیب یافته کوکبه عز و تکین با انواع ظفر قرین عبور و روز چهارم  
 ششم جمادی اضری از سمت کلیب آمدی کنجه قباب بارگاه عز و جاه بنزده هر دو ماه افراشته شد علی پاشا  
 که در آن اوان از دولت عثمانی با یالت کنجه منصوب و با فخر کرای سلطان تانادر و جمعی از روحیه و تانادر  
 بمحافظت قلعه مأمور بود شور را خالی نمود و بنار بر تخص و قلعه داری گذاشت غدیو سکنه مقام کمیت پیر  
 توان محجره الحام را بجانب قلعه بسکت خرام ساخته مکان سیب و اطراف قلعه را بجهه دید دیده روز دیگر از  
 جانب جنوب از میان میدان شهر که تا پای حصار تخمینا صد و بیست گز فاصله بود طرح سیه بندی بخت  
 جز از جریان خون آشام را دست بردارند بر سیه تعیین و از طرف دیگر مویلبها معین و تفر گشته و فوج

بسمتی و بر سر کرده بمکانی اختصاص یافت و جمعی از جزایر چیان قادر انداز منار بای مسجد خارج قلعه را  
 که مشرف بقلعه در تیرکس آن حصن مشین واقع بود حواله گاه ساخته در منار با آغاز کمانداری نمود  
 تخت توپچیان رویه منار بای مزبور را هدف کلوله شهاب و باتش و ستی مهارت در عرض سه روز  
 با سطح زمین هموار کردند پس توپچیان اینطرف منار بای میان قلعه را که رویه سرکوب سیه داران  
 ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرافرازی آنها را نگون ساخته برات  
 جیات بالا نشینان آن بزم خاری را حواله قایض ارواح کردند و آن فتوار بای آتشین را که در جویبار  
 خود تخرابی سر رفکات کشیده بود از جوش صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن حوالیه بای بلند سپهر پیوسته  
 که نازل متزلزل سماوی بود در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده شهابهای قوی کشیده  
 سرکوب قلعه کیان می ساختند اما همینکه آن قلعه بای چوبین قامت استعلام علم میکردند از بروج  
 قلعه اساس سر بلند می آنها را بصدقه توب کران سنگ از پای در آورده چنان هیات عظیم را نمونه  
 عظم میسکه و نه پس منجیقهای کرده آن مرتب گشته از دیوان منجیق و شماره آیات  
 و آمطر نا علیهم حجازه بر قلعه کیان قرادت بشد و فرمان پذیران کوکن پیشه بیرون بحر سیه  
 کوشیده از طرفین بگندن نقب داد فریاد دستی میدادند و دست و دفعه از جانب سیه داران  
 نقب بپای چهار رسیده آتش زدند و خاک بنیاد و حصار و جمعی از مستحفظان بیاد فدا رفت یک دفعه  
 هفت نقب بنقبهای مختلف بنا گذاشته نقابان رویه بنها تخانه یکی بی پرده باطل نمودند اما از  
 شش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من بار و دیگر رفته بود غافل شدند حوالی فجر که مستحفظان خواب  
 و بسیار بر فراز این قلعه بلند با فروختن مشعل نر ضیاء صبح گرم کار بودند اولاً بحکم والا یک نقب آتش  
 داده از اطراف قلعه دلول و بوشش و بر کاخ فیروز کون فلک زلزله و شور و شش افکنده قلعه کیان را تصور  
 اینک جهان یک نقب بود که نایره شرار آتش تسکین پذیرفت از خوف یورش بیرون و حصار از دحام  
 و هجوم عام کرده همینکه فراز انقلعه استوار مقام استقرار مردان کار کردید شراره از آن آتش جانسوز  
 بنقبهای دیگر در گرفته از ایجاد و در بنیاد قلعه افتاده اختر جیات بهفتصد تن از چارسان بروج با کوب  
 عمر دله علی پاشای والی کنجه حترق یافت از انطرف نیز رویه دو دفعه نقب بپای سیه آورده یکی را  
 سیه داران مطلق شده باطل کردند نقب دیگر عقده دل را شکافته از آتش بیرون خانمان سوزستی سی

سی چهل تن از جزایر بحیران سینه داد گردید و چند دفعه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده در همان تنگنای  
 نقب با کار در و خنجر و طپانچه دست بگریبان شدند و یکدفعه نیز هنگام عصر در قهتیکه مستحفظان در پشت  
 سینه مشغول حراست بودند و سینه با خمپاره های دستی و تیغهای آخته غلظت از قلعه بیرون دویده و خمپاره ها  
 را آتش داده بجانب سینه داران انداخته با تیر و سنگ و تیغ و تفنگ هجوم آور شد و اهل سینه تا آنتهای  
 میدان دوامندند از این طرف سپرداران اگراد و دلبران جلالت بنیاد با تیغهای کشیده برومیه در آویخته جمعی  
 در خاک و خون کشیده تنه را از سر سینه دور کردند چون شهریار تاج بخش کشور کبر هر روز بر سر سینه پای توجیه  
 کرده بکار هر یک از کارکنان و فرمان پذیران میر و خستند اهل قلعه بعضی را یافته در آنوقت بجای پاره  
 توب و تفنگ را مشتعل ساختند که اگر حرم فد بود اولوا العزم دستی از دور بر شعله آن آتشگر بر شورش و شریک  
 خرمن عمر بسیار می از راه بران طریق جان سپاری بآن آتش چنانسوز در میگرفت و دو دفعه چنان اتفاق  
 افتاده که در وقتی که سرور کردن فراز پر پشت سینه روی توجیه آورده بهمدستی اقبال پادشاه سرشته کار  
 بدست کار بر میان هموشیار میدادند کلواک توب سر شخصی پارانیده مغزو خون آن شخص بر سر صورت و  
 لباس آنحضرت پاشید که در همانجا تجدید جامه کردند و یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعه که آنحضرت از سر سینه  
 بروز با بانجامی آمده آسایش میکردند کلواک خمپاره از قلعه میان مسجد افتاده یکسفر از غلامان را از پای  
 در آورد و همین پنج مدتی نیز آن جنگ آتشی داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و خورد نیشد و گری  
 از رومیه و اهل قلعه را بکلواک توب و تفنگ و خمپاره اساسی فروریخت از آنجمله فوجی پادشاه حاکم کاشان  
 بود که در حصار بضر بکلواک توب از پای درآمد دیگر ولد علی پاشا بود که با آتش نقب سوخته پدر را کباب کرد  
 از اینطرف نیز علیخان بیک توجیه پاشی که در سر سینه بود بکلواک خمپاره قلعه کیان راه فاپیش گرفت و تا  
 غره رمضان اوقات شبانه روزی صرف بیرون سینه کشته خندق قلعه را بچوبهای ضخیم و سنگهای عظیم  
 انباشته سینه را از خندق گذرانید و پاشی شیر حاجی رسانیدند چون بسبب کثرت برف باران توبر پای  
 سینه متلاشی شده توده خاک شد دست از بردن سینه باز داشتند رنگ تدبیر دیگر بر آب ریختند برین  
 پنج که سمت بامین مشرق جنوب قلعه را که آب میگرفت سد سدی تزیین داده آب بستند و دیوار شیر  
 حاجی با حصار و بروج آن سمت انهدام یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و اینیه و عمارات در روی آب  
 نمونه خانه حجاب شد اما محصورین با ستونهای راه و عبد الله پاشا کو بر او غلی که در آن اوان لیسر عسکری



منصوب و آوازه آمدنش روزی بر روی آمد پشت بدیوار سپید و آری داده دست از واسن قلعه و در  
برینیداشتنه و درین چند ماه آنچه لازم کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلیه  
کشایش امور در دست کار فرمای قضا و ختاج ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد و بی نهایت  
تسخیر صورت تیسیر نیافت چون یورش میچگاه راه و رسم خدیو کشور کشان بوده فوجی از دلیران خون  
آشام و عساکر بهرام نظام را بسر کردی چند نفر از خوانین کرام و رؤسای انجمن هشام با طرف قلعه مأمور  
و انحصار استوار را در محال شدت محصور ساخته جمعی را نیز بسرواری صفی خان بغایری روانه تغلیس فرمودند  
که با اتفاق آه و اوان و انام و اربان کریمه مشغول محاصره قلعه تغلیس باشند چون تسخیر قلاع مزبور به زور سپر پنجه  
اقبال سز و ایل خسرو داد کرد رسال بعد تیسیر کرد و مجاری حالات اندهستان بشان الله بعزیز در ضمن  
وقایع انسال نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد **سَأْتَلُوا عَلَيْكُمْ مِّنْ ذِكْرٍ كَرِيمٍ** از استیلا قوت  
اقبال سینکه در ایام محاصره کنج چون اردوی همایون در تبریز رسد و واقع شده بود دست میدی در  
برابر خمیه خسروانی کشیدند که تبریز را در پیمان بسکت می آمده باشد از اتفاقات در خمیه محرم محترم روزی در  
بیت آسایش نشسته بودند عزم دیوان سرای همایون کردند و همینکه از جابر خواسته را می شنیدند بدستور  
در ایام محاصره بهرات اتفاق افتاد فی الفور از قلعه توبی انداختند که کلول در جلوی مسند مبارک بر زمین  
و چنان آفتی بنگبان حفظ الهی از ذات بهمال گذشت در بیان تمهید سرکشان لکزنه جبار و تله  
و باقی صادرات امور ایام توقف کنج در جیبی که رایات جاه و جلال در خارج کنج  
و پشت جمعی از رؤسای لکزنه جبار و تله وار و در بار شوکت مدارگشته بیت روز تعهد کردند که جمعی لازم بهم  
ساق در کاب خورشید شراق حاضر سازند چون در آن موعده اثری از وعده بطور رسید جمعی از  
خوانین و حکام سپاه نصرت پناه را که در عهد و آغوش مستعد و منتظر فرمان بودند به تمهید انظار تعیین کردند  
فوجی از مسکرفروزی اثر بعاونت ایشان نامزد و جمعی از کریمه کاخ نیز بسر کردی علی میرزای ولد امام  
علینجان از انصمت رودخانه کرمان سر مأمور گشتند و مأمورین بعد از انعقاد جمعیت متوجه مسکن آنجا  
گشته انظار یافتند از قلاع و مساکن خود رخت تحضیر بقوله گوئی که همین فرزند البرز بلکه البرز پرورده و امان  
فقتش بود کشیده مانند کود که بر عزم جنات بسته دست بخیره سری کشودند و علی لغفلسه با سواره و پیاده  
خود بمسکرفروزی اثر هجوم آور شده اردوی انجمن چشم را آماج گاه کلول تفنگ ساختند اما خود را

اما خود را نشانه تیر ملامت کرده جمعی کثیر از ایشان بمعرض تلف در آمده روی بر تافتند و بسفناق خود  
 تافتند پس سرگردگان یکصد و پنجاه تن از آنظایفه که در دست داشتند از پای در آورده بکنه کوب بخت  
 و رو بآن ناحیه برداشتند و تمامی قری و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را غارت  
 و نهب و خسار و ذکوره و اناث آنظایفه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسارت ساختند چون موسم  
 زمستان رسید و خیل سر با کوفه ز مهر بر در اگر میسر شده به سیاق امکان رخت نزول کشیده راه آن نیز  
 منحصر بیک ممر بود که از آلکزیه بدرختهای عظیم و چوبهای قوی مسدود نموده آب بسته بودند هر چند که از  
 پنج بند آئینه صیقلی گشته بود اما یورش صورت امکان نمیدادند و الاغازیان بر گشته  
 جمعی هم از رؤسای آنکروه که در اردوی حضرت پشوه بودند بسلسله حبس و قید گرفتار آمده انجام کار  
 ایشان حواله بوقت دیگر گردید و نیز بعضی رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مامور بخراسان بودند  
 از عرض راه فرار و در کومستان بختیاری اظهار سرکشی و استکبار کرده از موقف اعلی باباخان چاوشلو  
 بیچارگی قبلی به بنیبه آنظایفه خیره سر با سو گشته در محل موسوم بزدر قلعه کوهی که سفناق انجاعت بود پناه  
 از اطراف کوه یورش برده بعد از کشتن و کوشش بسیار آنظایفه مغلوب جمعی از ایشان در رودخانه آن  
 ناحیه غریق و برخی هم بیارتنه شمشیر صاعقه بار و لیران حریق گشته و تنه با عیال و اطفال دستگیر شده با شاره  
 و الا و استام سرگردگان بالوار سکنه خلیل آباد کوچیده روانه خراسان و در حدود جام پهلوشین  
 ایلیت رفقاً گردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به بنیبه ملوج دیزگامور ساخته بودند  
 بانها و عراض حکام مزبور معروض عتبیه علیاشد که بیای مردمی بخت چیره دست فآنی سرکشان آن ناحیه  
 را فرین خدایان و جوان و جمعی را بیلائی تیغ کج بر اهت عدم روان ساخته و قلعه دیزگامور متخر نمودند  
 در بیان وقایع توشقان شیل مطابق **تاریخ** و انعقاد مصالحه باز و سیه و سرداد  
 قلعه بادکوبه و در بند بتایند خداوند همیشه و مانند **چون** وقت آن شد که دارالکفر  
 با تین و قلعههای شکوفه و راجین که در تصرف لشکر بیگانه دمی بود بجهت سپاه ابرآذاری و قلعه  
 کشانی نسیم بهاری گشوده گشته از دریا با قوه نامیه آب رفته بجز بسیار عروق اشجار آید و بنی الاصفهر  
 بهمن که غارتگر کلههای ایض و احمر کلشن است راه دیار ناکامی بیاید سلطان سبازگان روزنه شنبه  
 بیست و پنجم **شوال** **۱۰۳۷** **هـ** علم **سباز** از خطه حمل گشته باب الابواب لاله و کل را که کشایش و بند نقل و

و تخمیل او بود با بنزاد جیوشس بر باج بر روی باغ و بستان کشاد و طنطنه کوس نوروزی مغلطه  
 فتح و فیروز می شده بجهت و عالم افروزی بدور و نزدیک در داد و مجلس خسروانی که کلزار بهار استعاره  
 آب و رنگ ازان گلشن رنگین و باغ ارم کتاب ز بهت ازان حدیقه خلد آیین میگرد و درختان  
 لاله و شقایق داغ رشک ازان بر دل میبوخت و سرخای گل سرخ از خجالت صفای آن قفا بناخن خار  
 میخارید و بنفشه از غیرت کبود گشته در بوته حسرت میکداخت مشحون با انواع خاکسته و برودوش  
 رؤسا و سران سپاه از اثواب گلگون و خلایع زرتاری کونا کون آراسته گشته بهارستانی و دیگر در نظر  
 آمد و بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت آرایش کلزار پر رنگ و بوی دولت اید پیوند رسیده در آرزو  
 فیروز تخت استفتح قلعه کبری با سرداد و ولایت در بند و باد کوبه کردند مفصل این مجمل آنکه سابقا  
 ذکر یافت که کناس المچی که از جانب پادشاه روسین بشارت در صفهان بهره باب تقبیل عتبه علیا  
 و از ملزمان رکاب بهایون میبود چون بعد از تحویل قلعه شماخی بنیال اقتراح قلعه در بند و غیره که در تصرف  
 روسیه بود از ضمیر انور میکندشت المچی مزبور از عزیمت خاطر اقدس آن گاه بی یافته در باب انجام آن امر  
 است ما به استمهال و بدولت روسیه بیان حقیقت حال کرد پادشاه خورشید کلاه نیز چون دهنست که اسباب  
 و تعطل او را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست در باب تخلیه ولایات فرمان فرستاده کناس را بدولت  
 ولایات مازون ساخت لهند در آرزو زمینت اندوز عقد مصالحه فیما بین دولین بوقوع پیوست  
 از بنظر فرقرین اشرف حکام بولایات در بند و باد کوبه و سالیان تعیین و روانه و مقرر کردند که اسرانی  
 که در تصرف روسیه باشد جمیعاً باز یافت و ولایات را تا قلعه سولاقل کراس المد مالک جانشین است  
 تصرف کرده سرداران روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند و مامورین بنجو مقرر فرمان پذیر گشته  
 ولایات را بحوزه ضبط در آورند و بعد از طی مرحله ایند عاج چون اصل بنامی شهر و قلعه شماخی در جای مناسب  
 اتفاق افتاده دست تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار آن عیناً است شد حمت و الا بتغییر آن مکان تعلق  
 بوقوف و بلدی دیده و در آن صایب نظر در چهار فرسخی محل موسوم به آق سو که باین رود کرد شهر قدیم واقع  
 و بحسب مکان بسیار می داشت معین و مقرر گشته بدستور و الا بتایان جمارت پیشه و حوض رسان دست  
 اندیشه با تمام آن بنامی خیر فرجام دست مهتم با ز دیده در اندک روزی کسکه آن حصن متین را همدوش  
 قلعه ذات البروج صرخ برین ساختند و سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان ز بهت نشان مسکن

مسکن و اقلعه را دارالملک حکام شیروان قرار دادند و نیز از اخبار بخت پرور اینکه ایلیاس و ابوالخوارزم  
 حسین و کبیر بموت زبانه هزار نفر از ترکمان بناختند و در آنجا فرستاده انجاعت و وفرة کشته  
 کردی بجو لگای بانه و فوجی بسمت آلا داغ و سملقان که مسکن اگر او چشمک است رفته در صحنی که آن طایفه  
 مشغول کونازی و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بس وقت ایشان رسیده جمعی  
 کثیرا عرضه شمشیر ساخته در ازای این خدمت بنوازشات خود را از آن مخصوص یافتند در بیان حرکت  
 موکب و الا بجانب قارص بعزم محاربه عبداللہ پاشای سرعمر و قبضه سیدن  
 سرعمر در خارج قلعه ایروان | چون مدتی بود که عبداللہ پاشای سرعمر روم با افواج قضا  
 هجوم آن مرز و بوم از وان بقارص آمده هر چند آوازه آمد آمدش بسیل کوبساری مسارت و ام مبداء  
 اما کو در جای از نهضت موکبش که انجالی ببارت میگردید بعد از نوروز سلطانی که ایام محاصره کنج شده  
 یافت و سرعمر سرازیر بیان غمناک بر نیاموده فوجی را اولاً بناخت لواحی قارص تعیین فرمودند که شاید  
 جنبان عرق حیت سرعمر کشته از قارص متوجه کنج شود سرعمر بتجاوب این خبر از مسارضا عرض کرد پس  
 عزیمت توجیه آنست در خاطر والا انصمیم یافته جمعی از دلیران کیوان حساب و نیزه کند از آن مرتجع صلابت را  
 بسر کردی چند نفر از خوانین بسندید طرق و ضبط ضابطه محاصره کنج مامور ساخت و فوجی را بهم مقرر شدند  
 که رفته در آغوش توقف کرده هر گاه لگزیه جار و طله یاد خستان که همیشه در کین میدان خالی اندا کبریا  
 نمایند با سیکر سکی شیروان و حکام آن ناحیه بتنبیه ایشان پردازند و گویای تاثیر برای محافظت و صیانت  
 ایروان بجانب تنجوان تعیین فرمودند بعد از اتساق این امور و انتظام کارهای نزدیک و دور روز جمعه  
 سیزدهم ذی الحجه طرف عصر از حوالی کنج بجز خار اردوی همایون در جوش آمدن بای لشکر سیکر آن در خروجش  
 آمده در منزل لاکور من مجال شمس الدین بعرض افش رسیده که تیمور پاشای علی حاکم وان باشه هزار تن از  
 عسکر روم و اگر او ان روان روانه تغلیس است خدیو جهان پرورد بستماع این مژده بهجت اثر با فوجی از ولای  
 رزم آندا بعزم سپه که شاید که سر راهی بران خیره سرگر نیز پاکیزه عازم تغلیس شده اردوی همایون را مقرب  
 داشته که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری بار قامت کشاده قنظر انصراف موکب والا باشد بعد از ورود در  
 جهانکتابه فرسخی تغلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای محصورین ذخیره مبروه هست کار را انجام داده و  
 کرده آنحضرت فرمودند که از میان کوه مشهور بقایغولی از میرا به غفله بر سر قلعه قاز انجالی که در نواحی قارص

واقع و محل توقف جمعی از رومیه است رفته آنطایفه را قیام نمایند باوصف سپید که در آن زمان یک تراز آفتاب در  
 درجات ثور گرم کونازی بود میان کوهها و در باجندی مالامال برف بود که کوه از دشت و جاده از راه  
 تشخیص سیاحت حضرت پیادگان را در آن کوهستان کوبیدن برف مأمور ساخته دو شبانه روز آن  
 فوج فیروز قدم فرسای کسی کشته سپاه کینه خواه دی را که در آنوادی هولناک کوه کوه بر روی هم تراکم بود  
 پامال نمودند که شاید سرشته عبور بدست جنود منصور افتد میسر نشد و چند مرکب نامون نور در آن رزق مسا  
 بسا دانی توایم نیز کرده باندرباهی بیکران انداختند چنان غرق شد که تخمه پاره از استخوان بندی پیکر هیچک  
 بکار نیامد پس عطف عثمان کرده در قلعه لوری بار دومی بهایون پیوستند و از اینجا عزیمت ضمیر شمس  
 مصحوب یکی از کفار آن رومیه بر عسکر نوشته بود از توجه مرکب منصور آن سمت آگاهی داده باد و از  
 هزار نفر از عساکر نازان عرصه کبر و دار عازم مقصد گشته در غره ماه محرم ۱۲۶۹ کافر سخی قارص  
 مقر اردوی انجمن چشم ساختند سحر گامان که زدی صبح ملکب تدرین کوس کس رحلت شب آوای  
 نامی وغریو کر نامی غلغل در صبح برین انداخت و اعلام ظفر اثر در ایات اژدها پیکر سر نقبه سماک و سینه  
 افلاک فراخت بضابطه و آئینی که بیابست و فرسکو هی که میباشست در برابر قلعه تسویه صفوف کرده  
 پرچم اعلام زرنگار کشودند چون سر عسکر پیش از وقت با اعلام خدیو مهر افسر از منضت کوه ظفر واقف  
 گشته حصار قلعه واری نامن عافیت ساخته و با استحکام درون و برون شهر پرداخته خود در قلعه توقف  
 و عسکر رومیه را که شمار آنفوج میسار بیکصد و بیست هزار میرسید با تیمور پاشای ملی بخارج حصار  
 بود که از رومی حرم نشت بدیوار رزم نمایند تا عصر گشته رزم سازان و شور انگیزی جان بازان  
 سعی و تلاش شد که شاید آنطایفه از حصار بند قلعه دور و بهم آورد لشکر منصور کردند مفید نیفتاد چون  
 وسعت قلعه قارص توقف آنسکر برشور و شرار بر میخواست جمعی از ایشان در فراز تلی رفیع که مشرف بقلعه  
 بود نصب خیم قرار و اطراف آنرا بمطرس و خندق استوار کرده بودند لایه تو بخانه جلور با برهایون  
 بجوالی قلعه کشیده بطلب محسب بر روی ایشان بستند و بعد از آتش افشانی آن اثر در بای ثوبان دبان نوشت  
 کارز هر چشم تیغهای افسی پیکر رسیده سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار بر آنطایفه  
 حمله ور گشته بعضی تهاجم ایشان رومیه روی بر نرفته فوجی دیگر از همان خارج قارص بجانب آن واردان  
 از روم شتافته تهمه خود را بقلعه کشید و بار شخص کشودند و چون شب سپاه خیمه اطلس شک فام

قام خلعت را از برای آسایش طناب در کشید خدیو فیروز روز عطف عثمان بجانب اردوی سپهر بنیان  
 کرده سه روز دیگر آسنگان را معترک کوب کرد و بی چشم و تمام نواحی قارص را با مال سهم سینه چند و تلف فرجام ساخت  
 و کتوب شتا خانه بجزرت سرعک نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیه فرستاده او را بیدان جنگ  
 دعوت و ترغیب کردند جوابی بنامه معلوم شد که بنای کارش بر تقاضای است چون قلعه کنج و تخلیس محصور سپاه  
 منصور و همت والا بمحاصره قلعه ایروان مقصود بود صرف زمام توجه بجانب ایروان کردند که شاید سرعک  
 برسم امداد یکی از حصارهای محصوره جلوه گرمیدان ظهور شود کوچک بر کوچ جنب اوج کلیب را با فراختن  
 قبه بارگاه پهلوشین اوج مهر و ماه ساختند و بعد از چند روز بیکفر سخی ایروان نزول کوکبه جلال فرمودند  
 حسن پشای و والی ایروان بقلعه داری برداشته و فوجی از دلبران رزم ساز بموجب حکم سرور گردان فرزند  
 قلعه با نیزه را معرض تاخت و تاز ساختند عثمان آقایی حاکم آسنگان را دستگیر و با سر و زنده بسیار با سخت  
 کرد و بن نظیر رسانیدند عبد الله پشای سرعک از کار سرعک سابق تجربه اندوز گذشته بمقتاد ایضا اجزاء  
 القدر و عینی البصائر انصراف موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلبران و سنج حاد شده در بلاد ایران  
 محمول داشته جمده اجمعی آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت دفتر  
 رومیه و تقریر محمد آقایی ذخیره چی که در محاربه بدست آمد بمقتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده و یکصد چری بود غلام  
 ایروان شد و بعد از عبور عسکر روم از آره چانی این نوید دلپسند و شترده بجهت پیوند معرض خدمت خدیو  
 از چند کشته برای سبکباری غازیان بنه و آغز و ق با اردوی بهایون روانه کوکبه و کلبه ساخته موکب والا  
 که قدش پانزده هزار میشد بقصد استقبال حرکت کرده سرعک که با هزاران کوکبه و قزاقی آمد و در محل موسوم  
 بیاغادرومن اعمال ایروان کشته چون دست از دامن جزم کشیده نمیداشت آنشب با آن گروه انبوه  
 دامنه کوه فرود آمده کوکبه والا نیز پیشه را که در دفر سخی انگوه در جنب قریه اخمی کند می ایروان واقع و بین العسکرین  
 میدان سطح بود برای نزول خست بسیار نموده سرعک که طایر و کلبه در هوا می خیال معارضه از آتش شباهت عارض  
 میرید بجانبین یاد بروت در قلعه قاف بلند پروازی قرار گرفته آنشب هر یک از شیرشکاران را صید قزاق  
 دلبری را گرفتار کند نوید بیکی تصور میکرد اما حضرت ظل الهی که کوه پابرجای جهان ملی و کنگرستی در با  
 بود آمدن ایشان را دلیل آمد کار و از عطا یای حضرت کرد کار دسته با دل قوی و حوصله شکر و محرم قیامت  
 و همت شرف تا نصف شب بانتظام امور سرگردانته قنظر ظهور صبح روزی بود که در آن شب عالم

واقع دیدند که جانور مهیب که بجای پیش و پشت پلنگ شباهت دارد در میان خیمه رسیدی که مخصوص آن  
 حضرت در منازل زده میشد و آنحضرت کرده خدیو شیر صولت نیز با وحله در کشته تقایم کرد آن اورا گرفتند  
 آن جانور هم شروع بتلاش کرده اورا محکم کشیده بزاور آوروند تا پایبامی جانور تقایم بود آنحضرت باور آنحضرت  
 لشکریرا که در اینجا حاضر بودند با دوا اشاره کردند هنوز از ایشان اغتای ظهور نرسیده بود که آنحضرت بقوت  
 بازوی شیر افکن اورا انتهای در آوردند صبحگاهان سران و سرخیان سپاه را احضار کرده اولاجام کوش  
 و ساغر هوش ایشان را از باطن کعبه این بیان ساختند که دشمن سر مست می غرور و با دعه جمعیتش بر زور  
 که در پیش رو نشسته و دو طرف اردو نیز قلعه ایروان و زنگی چانی پیوسته اگر فتوری در غزم و قصوری  
 در زرم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته خواهد بود و بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده دلیران  
 را بشنود خصم افکنی دلدار می بفتح و ظفر میسد واری دادند معارن آن رومیه از قلعه برآمده از پشت سر  
 اردوی همایون کنار زنگی چانی را فرو گرفته که بر گاه کوبه والا از بالای تپه بمقابله پردازد ایشان بمسک  
 نصرت اثر در آورند و اردوی سرعک نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده همین که با کوبه وارد حمام پناه افتاد  
 خدیو بلند اقبال که با افواج خود مختار مسجل و آراسته محتای کین در کین ایستاده بودند از فراز تپه مانند  
 رعد بهاری خروشید و چون بسیل کوهساری جوشان آبگ نشیب کرده رد بشکر رویه آوردند سر  
 عسکر روم تو بجان خود را دو دست کرده یکدسته را بجانب بسیار دو دست دیگر را بر سر تلی که در فضای مید  
 واقع بود قرار داده و خود در پناه تل ایستاده از دو طرف ابر خروشنده جنگ یعنی توب و تفنگ را صاف  
 بار ساخت شهر یار کشور گیر نیز با فوجی از جزایر چیان بهرام صولت بر سر تو بجان بالا ای تل که سرعک از پناه  
 خود ساخته بود یورش برده جمعی را نیز بر سر تو بجان جانب چپ نامور ساخته قول همایون را بر سر قلب لشکر  
 رومیه در حرکت آورده تو بجانهای جلور را بر ایشان بستند تخت جزایر چیان بهرام کین بد پشت کر می  
 اقبال ظفر قرین متهاجم گشته تو بجان روی تل را تصرف کردند و بنیان پایدار می قلب سرعک نیز از صد تا  
 تو بجمای کران در هم شکسته رو بودی انترام آوردند که تازان جلادت آئین و نیزه که از ان ظفر قرین  
 که در طرح و کین محتای کین بودند با شاره سرور روی زمین از بسیار و زمین بتعاقب سواران پرده  
 فوجی نیز پیش روی پیادگان در آمده آن صید بامی بدام افتاده را حمله کرده بسراشانی دست  
 یازیدند کار بجائی رسید که یکسفر چریک ده تن سینگری سیل تن را زنده پیش انداخته می آورد سواران

سواران لشکر تا کنار آریه چانی از محبت ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار سوار از آن گروه عرضه تیغ  
 بپاک و پیر خرم قرآک شدند و عبد الله پاشای سرعکر راستم نام قراچور لوی مغاویزی عثمان گیر گشته نژده  
 می آورد و جمعی در آن ساخته چنانکه عادت او باش سپاه است با و در آن بخت پاشای تا توان هجوم کشاکش  
 ایشان از سب در فلطیده سرکشش سنگ آمده نیجان گشت قراچور لوی چون صید خود را نیم بسمل دید او را  
 فرج کرده سرش را بنظر رسانید و چون طالعش در محافظت آن بزرگ ناسازگاری کرده بود و بنوازش کامل  
 سرافرازی نیافت و سار و مصطفی پاشای والی دیار بکر که بصهارت سلطان محمود خان پادشاه  
 دیگاه روم اختصاص داشت جلیل یک پیش مستخرسانی از سب ندهخته چون زخم کاری یافته بود در  
 عرض راه و یافت که نعش او را بار دوی نظرفرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میر  
 میران بهین پنج سر بر سر این ستیزه رانی گذاشتند و تمامی تو بجانده و خزانة واحمال اطفال و خدام و دو اب  
 و آلات و سباب سرعکر و لشکر یا نش فرزند از حیطه حساب محض کتاب درآمد و این فتح روز گشته است  
 و ششم شهر محرم ساله اتفاق افتاد اما تیمور پاشای ملی در آغاز اشتعال آتش جنگ با اگر او ان سبقت  
 بهزیمت جسته از جانب اوج کلیبای و فوجی از راه کرپی و شترک عازم فرار شدند از سبیه دیات در دره  
 حوالی شترک سر راه بر ایشان گرفته ارامنه از پیش رو بچوب و سنگ و دلیران از قضا بقیه و تفنگ سب می ایشان  
 را رم داده سه چهار هزار از ایشان را نیم جان آن دره بی پایان انداخته مرد و مرکب بچاه سار عدم شت  
 الحاصل در روز برای ضبط و تغیر غنایم و اعطای جوایز و عطا یابی در آن مکان فیروزی نشان مکت و  
 آئینگان را بر او تپه موسوم و نعش سرعکر را بر او طعن ساخته مصحوب محمد آقای ذخیره جمعی بقایم و نعش  
 سار و مصطفی پاشا و اما در اقلعه ایروان روان کردند و جمیع گرفتاران رومی را خراجی داده و بدرقه همراه  
 نموده روانه اوطان فرمودند و چند نفر از گرفتاران رومی را برای نقل این سرگذشت بجانب کتچ و تغلیس  
 ایروان فرستادند پس همسانی فتح و ظفر و همگانی تابید ایزد و او را کوبه فیروزی اثر بجانب سیلاق ایروان  
 نهضت یافته تپه تخماق خان را مقرر کوب نصرت پشروه و لشوکت آسمان فرساکوه البزرگ کوه ساختند و  
 بابا خان چاوشا و سیکر یکی فیلی را که بعد از واقعه فتح بموجب امر والا بار دوی محلی پیوسته بود باش هزار  
 نفر از بهادران رزم کتر بحاصره قلعه ایروان مأمور و مقرر فرمودند و در آئینگان شاهزاده رضا علی میرزا  
 که با هم محترم از ارض اقدس مأمور بدر گاه معلی شده بود وارد و بشرف تغیل سلطان اقدس فایز شد



در بیان تسخیر قلایع کنجه و تغلیس و ایروان و مجلس و قایع آن اوان و  
 چون تثبیت ایزد و داور که بست و کشاد حسن حصین جهان و بسط مہام قلعه ستین چهار ارکان در  
 دست قدرت اوست بجدول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید و دارالملک مطلب بدست می آید  
 در خنهای کشوده از شرح جت بسته گشته در پای بست از هر باب کشایش میساید به صدق این مقال تقدیم  
 قلایع مزبور است که درین چند سال نهال بار جای طایفه رومی در آن زمین خازینه تصرف دو انیده بخدی  
 شاخ و برگ سرکشی افزوده بود که بکشاکش آرزو آمد و رفت الطحیان و دهره حرف و صوت سفر اهریچو از پای  
 در نمی آمد و درین چند وقت نیز که این همه از سر کشان رومیه پایمردی جلالت سردر پای قلعه گذاشته است  
 از قلعه داری بر نه اشند در بنوقت که خبر قضیه سرعکس گنجه رسید اولاً علی پاشا والی انجا میرزا پاشائی را با  
 چند نفر از رؤسای او جاق بدر گاه کیوان رواق فرستاده طالب امان گشت این مسئول در حضرت ظل  
 اللہی موقع قبول یافتند عبد الباقی خان زنگنه را به همراهی ایشان با فرمان امان روانه ساخته بعد از حصول افساد  
 مزبور پاشای مشاریه در مقدمه هم صفر قلعه را تخلیه و بموجب اشاره احمد حسن با تو بجانہ و جمیع اسرای ایرانی  
 تسلیم میسند عی شد که با فتحکرامی والی زاده تمار کام دل از تکتیم عتب علیا در یابد و بعد از حصول سر بلندی  
 بجانب مقصد شتابه مقرر شد که پاشا و فتحکرامی سلطان با تفاق عبد الباقی خان روانه در بار سپهر بیان  
 و جمعی از غازیان نیز رومیه قلعه را سالماً از آریه چانی که ابتدای سنور است گذرانیده معاودت نمایند  
 پاشا و فتحکرامی سلطان بعد از ادراک سعادت کورنش و تسلیم و شرف پابوس و تکتیم شکستهای لایق گزینده  
 بنوازشات خاصه غز ختمه صافه علی پاشا متعاقب لشکریان خود از راه قارص و فتحکرامی سلطان تمار  
 که ولایتش دارالملک قرم بود از راه تغلیس طریق مقصد پیموده بعد از تخلیه کنجه اسحق پاشای والی تغلیس از  
 باب استیمان در آمده او نیز بهین پنج مورد امان گشته در بیست و دوم ربیع الاول قلعه را خالی و کلید  
 قلعه را با اسرای ایران و کرچی و تو بجانہ و خور خانه بنصرف سرداران بنظر طرف داده خود بار رومیه قلعه عازم  
 اخسف گردید اما حسین پاشای والی ایروان در سپردن قلعه ایروان چهل روزه استمهال کرد چون این تعویذ  
 از پاشا محمول بجزر میشد لهذا تسخیر قلعه را بجمعه مامورین ننموده در دوم ربیع الثانی از سیلاق تحاق خان  
 بجانب قارص لوای کشد کشائی فرماختند و در دهم ماه مزبور جانب غربی قارص که معبر از زن الزوم است تخیم  
 اردوی کیرمان پوی گشته تیمور پاشای ملی حاکم وان که از معرکه پراشتوب جنگ ایروان بسپای مردی سعی

سعی تیزدستی کرده و سرعافیت بدر برده در قارص میسب بود با حاکم قارص و پاشایان بقلعه داری پرورد  
 و از کنار آرد به چالی الی اردن الروم تا محلی هسیه قری و مزایع و تواجیع آنروز بوم عرضه غارت شد و چون بعد  
 از مقدمه قتل سرعسکر ثانی میان دولت عثمانی احمد پاشای والی بغداد را که تحت تعصیب فریب ساخته از  
 ایالت بغداد معزول کرده بودند بر عسکری منصوب و بجهت وصلح ما ذون ساخته او نیز در آن اوقات در  
 اردن الروم توقف داشت عریضه فرستاده متعدد انجام این امر شد و پاشایان و اهل قارص و اردن الروم  
 عریضه مزاعمت آمیز بدر باره علی فرستاده نمودند که کار را برودان را صورت دهند مشروط بر اینکه خود  
 بیو حال فتح غریمت اندیاد کرده پیرامون ایندو ضرار ایشان نکرده و چون بخت انصاف کزین انحضرت که از علو  
 بخت طبع خطا جز برخاقان چین نکیر و سخن با حضرت قیصری وزیر روستان رومیه دشت نهار عایای عاجز  
 وزیر روستان مسلت ایشان را پذیرفته نقیب الاشراف قاضی اردن الروم نیز با چند نفر از رؤسای اوجاق  
 وارد قارص و با اتفاق علماء و مشیرین اینجا کامیاب تقبیل آستان سپهرشان و با فرمان امان روانه ایروان گشته  
 حسین پاشا اگر چه رفتن ایشان را وقتی نگذاشت اما چون قلعه داری بسودمندید آن منشور عاطفت و  
 احسان را بخت نجات خود ساخته شروع تخلیه قلعه کرده در پانزدهم جمادی الاول آن حسن سپهر را تدارک  
 تو بجانده و هر ایجا ششکان این دولت را پیوند سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید و  
 حکم والا بقره نفاذ پیوست که با باخان بیگلر بیکی رستمان و سرگرد کانی که مامور بمحاصره قلعه بودند آمده در  
 شمس الدینلو توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و از وقایع آن ایام اینکه جمعی از کزیه و غنسان را بپوش فساد  
 انگیزی سر از کریان ضمیر بدر کرده و با اشرار قبه اتفاق ورزیده قلعه قبه را محصور ساخته بودند خاصه اولاد خان  
 شمخال از آن طرف و حاکم در بند ازین سمت بمداغه ایشان شتافته سیصد سرور زنده از ایشان بدست آورده  
 بقیه لیبف راه بزمیت پیش گرفتند و شمخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند بنوارش و انعام سر بلند می  
 یافتند و هم در آن اوقات که شمخال آمده در در بند میبود او همی او را با فوجی از کزیه بر سر قلعه ترخو که مسکن  
 شمخال است آمده با اتباع شمخال مجادله کرده او همی مزبور با جمعی بعرض قتل آمده تتمه بیدار فرار شتافته  
 و از مؤیدات اقبال اینکه بند سلطان مرو که بنا بر مصلحت ملکی در بد و وطنیان سیل آشوب تا تار به و شورش  
 مرو بموجب حکم والا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه بیستن آن بند امر فرمودند آبی برومی کار نیامد  
 ظمیر اندوله ابراهیم خان که مامور بیستن آن بند گشته بودند را بسته و آب را بقلعه جاری ساخته گشته گام

مزارع و بیابان آن سرزمین از رود آرز و کوسیرانی و کامیابی اند و خند و نیز کتاس الهی بر کوسس خنجر که  
سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اند و خدمت احمد کشته در موکب همایون سپه بود در حینی که زیات  
نصرت آیات از سیلابی بر و ان عازم قارص میشد او را در خصت انصراف داده میرزا کافی نصیری خلفا  
لسفارت تعیین و یکت زنجیر فیله و بعضی با با برافقت او روانه فرمودند | در بیان حرکت موکب  
همایون از قارص بجانب تغلیس و در بند و انتظام عمام کر جستان بعد از  
استرداد قلعه جات ثلث چون بتظام امور کر جستان پیشینا و خاطر انکس بود در مسجد هم جادی الاولی  
از قارص عطف عثمان بجانب تغلیس کرده مقرر شدنته که سرداران تغلیس با طهورت میرزا و علی میرزا و  
سیصد تن از تا وادان و ارنانوران کاتیل و کاخت برای بنامی کار کر جستان روانه در بار خاک بنیان شوند و متون  
در عرض راه اوراک خاکبوی استان عز و جاه نموده هر چند طهورت میرزا بتفویض الیکری اولی و احمی بود و بمملکت  
واری الیق نا چون علی میرزا از فرزند کر جتیه شرف اسلام مستعد و برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشای شکر  
بقتل سیده بود و الیکری کاتیل را بعلاوه کاخت بجلی میرزا عنایت و او را بخطاب غانی فرستاد و با جمعی روانه  
ساخته مقرر فرمودند که طهورت میرزا با تا وادان از طر زمان رکاب بوده در نخل جناح همای عا طلفت خسروانه  
بسرزند و در و منترلی تغلیس از مکان بر اتیلی طهورت میرزا را مرخص ساختند که رفقه کوچ خود را از کاخت به  
تغلیس بیاورد و طهورت میرزا که توقع الیکری را با سم خود داشت و در مقدمات استحقاق شا خدمت کرده حساب  
شمسیر و تیدیر بود بمعنی از قوه بفصل نیامده تا کوسس و بار و ساسی کر جتیه توطینه کرده بدون اینکه وارد تغلیس  
بجانه خود شتافته جمعی از تا وادان نیز از همان منزل فرار و کوچهای خود را برگرفته نسبت فراتحان و کوسس و  
چر کرک الکنه صعب السالک است بدر رفتند خدیو بی جمال بعد از ورود بمنزل غا طوق سپاه نصرت پناه را قوج  
قوج ساخته هر فرقه را بمتمی برای منع و استمالت طوائف کر جتیه تعیین و در میت و نهم ماه نر بود رشعنه چتر  
آفتاب قباب پر تو و حصول بجانب تغلیس فکند و از انجاعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد  
امان کشته سرکشان بعرض متواخذه در آمدند و شش شوار خانوار ایشان را کوچانیده روانه خراسان  
ساختند و میت روز تغلیس مقرر که نصرت قرین کشته از انجا بعزم تنبیه والی قدیم راست نهضت بجانب  
در بند فرافتند قبلین ایتمد ها انکه در حینی که عبدالله پاشای کور پری او علی از دولت عثمانیه بر عسکری  
منصب عازم حدود ایران گردید فرمان ایشان قیصری بتقاضا اقران یافته بود که خان قدیم سلطنت محبت

جمعیت از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه سولان و در بند متوجه ایران شود خدیو بیرومال بعد از استماع  
 از خبر علی قلیخان ساریو ایلیو بیگلر بیک کی شیروان را با حاکم قوشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت  
 در بند مأمور ساختند که اگر خان قدیم اثری ظاهر شود و در آن نواحی مشغول خود داری بوده معارضه جنگ  
 رو برو را موقوف داشته منحصراً طلوع طلیده تیر اقبال بیروال و منقطع بقا با هیچ ریایات نظیر شمال باشند  
 در تغلیس معروض شده و الا شد که خان مزبور با عساکر غیر محصور بگذرد و سولاوک سنور مملکت ایران و روس  
 وارد گردید اما پادشاه سکن در جاه روم بعد از آنکه مطلع میگردد که ولایات خواهی خواهی از تصرف آن دولت  
 بیرون رفت و ایندفعه نسبت حوثی روم خواهد بود علی پاشای والی کنجه را که از خدمت مقدس مرخص گشته بدر بار  
 عثمانی رفته بود بوکالت آن دولت علیه روانه ساخت که با اطلاع سرعسکر صدرستور را بدستور قدیم بین الدوین  
 استقرار دهد و فرمائی هم بجان قدیم بخط شریف نوشته مصحوب اسلام برای سلطان برادرزاده خان مزبور که  
 در دربار قیصری سیب و بجا پاری فرستاده اعلام داشته که چون حال میان این دو دولت بنامی صلح است  
 آمدن خود را بجانب ایران موقوف دار و اسلام برای سلطان در عرض راه سرعسکر را ملاقات و سرعسکر نیز بمقتضای  
 در ارفیق او ساخته با عرض اخلاص آمیز بدرگاه عالی روانه کرده کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را  
 از دربار قیصری بطلب صلح معروض شده بجلال ساخت سلطان فرستاده سرعسکر در تغلیس شرف اندوز  
 تقبیل درگاه سپهر منظر گشته سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلی حضرت پادشاه و الا جاه روم از خدمت  
 همایون رخصت طلبت <sup>چون</sup> قصد در این جبارت از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس گشته بود مانع رفتن سلطان  
 مزبور شد فرمودند که همیشه بآب شمشیر آتش تند را فرو نماندیم ایم و خصمان شور انگیز را از سرگرتانی که در  
 میان ساخته اند شربت فنا چنانچه ایم برای کشتن خان قدیم شفاعت فرمان قیصری در کار نیست و این  
 حکم را چون تقویم پارینه است بار نه پس سلطان مزبور را روانه کنجه عسکر الباقی خان زنکنه را مأمور ساختند  
 که در تغلیس توقف کرده علی پاشا را که برای مصالح از دولت عثمانی آید بکنجه برده منظر فرمان مجدد با  
 و ریایات جمانگشار و زشنه نوزدهم جمادی الاخری از تغلیس حرکت و از راه چار و تلک نازم مقصد شد  
 بعد از عبور از آب قانیق چون گزیه چار و تلک را نیز کوشان کار بود و در وی همایون را در حالی آب کذاشته  
 عازم تنبیه انجماعت شدند و ایشان پیش از وقت مسکن خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز که در رفعت و  
 صعوبت مشهور عالم است مستحاق نموده بودند با اشاره و الا تفکیکی ان و جزایر چنان از اطراف که به پیش

پرداخته با تکه فلک شکوه صعود و آتش افروزی نایره جزایر و تفنگ قلعه زهریری جیل را گره ناز نمود  
 یکساعت سقاقران تصرف کردند لکن چون آنفوج بی امان را با خود دست کریبان و برخلاف عادت  
 بلا را از زمین صاعد آسمان دیدند شواخ وز و ایامی جبال متفرق گشتند و خود را بجانب آوار کشیدند  
 و جمعی کثیر از ایشان قسبل و سپر و بیوات منازل ایشان احراق شده از اینجا عازم اردوی نصرت  
 شمار دوازده شکی و اسب سه نوره وادی ایغار گشتند بعد از ورود سوکب به ایون بشماخی خبر رسید که خان  
 قدیم که بخارج در بند رسید و بوه آوازه تو بجه سوکب جلال آشنیده عمان عزیمت بر تافته و در منزل ایکی کرده  
 و بجانب قدیم شتافته لکن حکم و الا بنفاذ پیوست که اسلام گرامی سلطان که در کعبه توقف دارد از همان  
 راه مساوت فرمان قیصری را برده با سنای آند دولت و الا بسیار و چون خان مزبور بعد از ورود  
 بجوالی در بند ایلدار نامی از شمال زاد بومی سابق البشمالی و غستان منصوب و ایالت شیروان را بر سر خار  
 و حکومت در بند را با احمد خان او سبی تفویض و دو هزار پانصد تومان باشمشیر ترکش و کورک و طوغ باو  
 داده سرخای نیز ولد خود را با پانصد نفر لگزی بهر ایهی خان مذکور تعیین و بعضی از اشرا را انظار ایفایم  
 خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند هر چند که ابتدای زمستان و جبال و غستان را تمام فرس  
 فرو گرفته عبور از سهار آن باسانی متحد و زینودا که حضرت ظل اللہی که پست و بلند جهان را مانند آفتاب  
 تابان در نظر انور یکسان پیشمارند بزم بلند و هستار چند مقید بعضی راه و شتاد است تا نگشته قبیه آنظار ایفایم  
 کم فرصت پیش نهاد خاطر اقدس ساخته از راه آلتی آخاج روانه و بعد از ورود بمنزل دره کندی فرمان  
 به ایون بجز نقاد مسقرون شد که سردار و غستان از در بند آمده در منزل دره من اعمال طبر سران مکث و  
 مشغول جمع غلات باشد و بنه و اغروق را در سوکب شایزاده رضا قلی میرزا از راه شایران روانه و خود با  
 فوجی از لشکر نصرت اثر اولاً عازم قبیه شسار بدوق خالوق گشته شش هزار نفر از افواج منصوره را نیز بسمت  
 دو قوز پاره و آلتی پاره و اختی پاره تعیین و جمعی را هم مامور ساختند که در سمت قمبر سر راه بر فراریان بنشینند  
 و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب و تادیب در باره انظار ایفایم عمل آمد عطف عمان کرده در منزل کلبار فته  
 بار دوی ظفر قرین پیچند و در پنجم رجب سمت شمالی قلعه در بند مضرب خیا م سپهر پیوند گشته چون  
 بعرض رسید که ایلدار شمال جدید و او سبی سرخای در محل غازانش سلسله جمعیت را منتظم ساخته اراده  
 دارند که بر سر خا صفا لاد خان شمال بروند لکن از ایات جهانگشا از در بند بشکیر کرده وارد مجالس

مجالس که فاخته ولد اوسمی بعد بجا توقف داشت کشته فاخته نیز با لکزیه سرزده مجالس را فرو گرفته آغاز ستیزه  
 جمعی از ایشان قتل و سیر کشته شده راه کپز پیش گرفتند و تمامی آنحال با مال و ذخایر و از تصرف لشکر فرود  
 مظاهر در آمد و روز دیگر از اینجا حرکت منزل منزل بهین پنج قتل و سب و سر و اصراف فری و مجالس لکزیه  
 میشد تا وار و فریه کیدن که متعلق بخاصه فولاد خان شمال بود که دیدند لیکن سرخای و اوسمی و ایلدار از جلال  
 گو که منصور آگاه کشته بر یک سرخوش گرفته بسمتی فرار کردند و خاصه فولاد خان با اتباع خود در کیدن بر  
 بهایون ملحق بشرف جبهه سالی استخوان غرودشان فرساز گشته از اینجا اعلام ظفر فرجام قاضی بجزم تنبیه  
 سرخای بجانب قنوق نیز از یافته در هفتم شعبان بدو راق سه فرسخی قنوق وارد و سرخای نیز جمعیت بمو فر فرام  
 آورده و قتل جبال اسکر کرده دره را که سمر جیش دریا خروش بود فرو گرفته بعقیده خود سر راه بران سیل بلا  
 بست خدیو بی جمال تفکیکیان را از چهار طرف مامور بمیوشن ساخته اولاد سته افغان فرار کرده از دست  
 لکزیه گرفته آتش جنگ تیز و احداث شور و تخمیز کردند هنوز افواج دیگر از دهنه کوه در کار صعود بودند که لکزیه  
 تاب مقاومت نیافته فراری و یک تازان کرین در کمن کین بتعاقب پر خسته تیز را بر ایشان جاک  
 ساخته و سر و زنده بسیار بدست آمد چون باعتبار تنگی وقت ضعیف سمر جیش و فرود در آن زمان از آن تنگساز  
 میسر نبود جز ایر چیان زحل شمال بصیانت قتل جبال مامور در همان مکان را محل نزول گو که منصور فرمود  
 و در آن ایشا ایلدار از لکزیه و اغستان و آوار جمعیت بسیار منعقد ساخته از سمت دیگر معادنت سرخای می  
 آمد چون از شکست سرخای واقف نبود جز ایر چیان سر کوه را لکزیه سرخای تصور کرد در کمال لطینان آمدن  
 شد بعد از آنکه کاشف بعمل آمده خود را با اجل دست و کربیان یافت ناچار آغاز زد و خورد کرده بانگ کرده  
 فری راه باران خورشیدش گرفته جمعی که شورشان بر باره شس بود کردن بزیر تیغ بناده سبکبارتد بار عدم شتافتند  
 روز دیگر لوامی جهاکشای جانب قنوق شقه افزان منصت شده که مقارن آن روز سار معتبرین قنوق وارد کرده  
 بهایون و طالبان کشته بعضی رسانیدند که سرخای کوچ خود را بدنی پیش ازین بجانب آوار فرستاده خود  
 نیز با اولاد بعد از سفته شکست بسمت آوار و چرکس کر بخته و مانند کان خود از سال گذشته آزاد کرده و عفو  
 و بنده احسان خدیو جهانیم چون فرار سرخای بسر حدیقین پیوست و اهل قنوق نیز در سال پیش مرودان  
 ساخته بودند ایگار ایشان نیز هفت بجزم تنبیه احمد خان اوسمی عطف عنان بجانب قلعه قریش فرمودند  
 و چون در وقت توجه موکب بهایون بجانب غازی قنوق قاضی آق قوشه و ابالی ایجاد سر راه از در استیسان

در آمده بعد از گذشتن کوه کبک منصور در مقام مخالفت در آمده جمعی را خسته با عانت سرخای فرستاده بود  
 این معنی بر وجه بیان باره غضب قانگشته جمعی بنیبه قاضی و جماعت قوشه کما مور و قاضی با جمعیت خود در  
 جدال در آمد و شکست فاحش یافته و مغرور و تمامی اهل آق قوشه غارت زده و ماسور شدند روز دیگر قاضی بجز خود  
 ایام ماضی شش نداشت آویزه کردن بندگی ساخته دارد و روی مسکلی گشته با التماس او سرای آق قوشه که  
 تصرف سپاه بود با نظر ایفاد کرد و ندیلس حوالی قلعه تویش مضر بمراد قات جلال گشته او همی حیل و در دختر خود را  
 بستان دولت و چند نفر از معتبرین را بدر باره علی فرستاده مستعدی عفو و بخشایش و تسهیل اقبال حکم فرمایند  
 کرده اند تا تقصیر او بعفو مغفون گشته بنا برینکه لکر سیمت و توغوز پاره نیز هزاره سبب بعنوان پیشکش و خانوار  
 نای معتبر برسم کرده و داده همچنین که خدایان طبر سران هم خانوار بجای قریش را بجهت ان این امر سپرده منتقل  
 خدمت و تقیبا گشته بودند و امور و احوال آن بهر جهت صورت انجام یافته بود خاصه فولاد خان شهنشال  
 و باقی سران و غنسان را که بموکب و الاپیوسته بودند بنوازشات شایسته بهره مند ساخته خصت انصراف  
 داده و خانوار بیهای و غنسان و طبر سران را ماسور بدربند و شهب عزم را از راه شیروان بجانب صحرائی و لکستان  
 معان منعطف ساخته در میان ورود موکب معود بمغان و طرح بنام سلطنت  
 در ان موضع میمنت نشان **دینکامیکه سر ایستان تربت نشان ایران باستان**  
 خزان حوادث رو با فرودگی گشته اند بر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجر سر بر سر اخت هجوم نیزه چکان  
 ریاحین بر رنگه بومی گلستان را در میان گرفته باغبان بی اندیشه بستان برای فضیلت پیش از پیرایش  
 باغ بنوای زرخیز و زراغ و صغیر بانگ کلاخ مشغول گشت اگر چه خدیو کردن فرزند که سر تاج سلطنت صورتی  
 فرود یعنی آورد و پیشینا و بنهار و الا آن بود که بی از استر داد و لایات مقصود با این باغ را با آن باغبان از زانی دان  
 و ملکس ایران با با قلاع مغفود در بسته بصاحب ملک سپارد و خود در کلات ایبورد که مسکن مالوف انحصار است  
 برادر رنگ اتروا گشته سپاه شاه عالم معنی پر داند درین اوان که بقوت سونجه تاشید الهی نیروی بازوی سلی  
 و غیرت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمد و برزور اقبال جاپون قال  
 ایراتیان از زیر بار کران این تنگ در آورد دوست سرشش و نوبنج خیار را بشمشیر بران عزم بلند از بر این  
 فرقه مایست کش که تاه کردید برای کز کاشش آن امر خطیر چون حوصله و معتکده هیچیک از بلند ان توقف  
 موکب کردن سلطت را بر نمینافت جو لگای مغان که عرصه و پذیر و در و فور آب و علف و وسعت صحرا

tarikhema.org

صحرا و تربت مکان بی نظیر بود بقصد شامی مقرر گشته فراوان مطاع و بحجج ممالک محروسه غرض صدور یافت  
 که حکام و رؤسا و قضات و علماء و اشراف و اعیان هر ولایت در پاتنه دهم جدی در صحرای معان در پایت  
 سر بر فلک سپهر نفور شای حاضر شوند و نیز حکم بایران بقا از مقرون شد که نزدیک کبیر جواده مکانی که رود کر  
 وارس بهم می پیوندد و از ده هزار رواق و منظر و سرای تربت پرور از خوب و بی برای خاصان و دروسا  
 لشکر بافضام حمامات و لکشا و مساجد و روح بخشا و باطیات باصفا و بسبب ان و بازار وسیع انضا ترتیب داده  
 و عمارات عالیه نیز مشتمل بر حرم سرا و میوات که شایسته چنان خدیو کیوان ایوان باشد برای نزول آنحضرت با  
 چوب کستون باین قبه بیستون برافرازند در بیوقت که از تزیین سرکشان و تنظیم امور و غنای فراغت رسد  
 داده عطف عثمان فرمودند بعد از ورود بحسن قلعه سی با سعد و وی از خواص انار و وی بایران پیش اقدامش  
 منزل صعب السالک در یک شبانه روز طی کرده دارد و قلعه آقوشده از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام  
 صحرای معان را مستقر ایات جهان کشا ساختند و علی پاشای عالی موصل که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده به همراه  
 عبدالباقی خان که در کتبه توقف میداشت معان آن دارد و کشته شرف چه در سانی استخوان سپهر بنیان  
 یافت و نامورین ولایات هم آغاز آمدن کرده هر روزه فوج فوج سرسرافرازی از تحصیل سده اسمان اوج بلوچ  
 آسمان میروند و در جمیع مفرجه جمعیت کل انظار بفرمان عدت ایشان بعد هزار میر رسیدند که با سپهر اشتباه  
 نظم انضاد پذیرفت پس انظار بفرمانا ما بهرگاه جهان پناه احضار و بوساطت معتدیان مکتون خاطر اقدس  
 ایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طیماسب شاه عباس هر دو پادشاه زاده و ایشان در عهد و سر  
 موجودند ایشان را با هر کس را که بفرزندش سرسروی و اندر بریاست سلطنت بردارند ما آنچه حق کوشش  
 بود درین چند سال بجا آوریم و ولایات ایشان را با اسرای ایشان از دست افغان و اروس و روسی خلاص  
 کردیم عالیامصلحت وقت دران می بینم که کشم بخت بیجان و خوش نشینم بعد از ابلاغ این پیام بکمی  
 انجاعت دست بردارم مجزدا برام زده عرض کردند که نماز میخانه و می ناموشان خواهد بود سر ما و قدم پیر خا  
 خواهد بود امروز پادشاهی حق آنحضرت است که با شب شیر آتش خاک ایران را از دشمن با و پیاوردن به سرف  
 تیغ صاعقه بار آتش در غمخیز جستی اعدا انداخته هرگاه حضرتش دیده از خاکساران برگیرد و ماده از خاک درگاه  
 او بزیب گیریم از آستان پرمغان بر سر کشیم دولت درین سده او کشایش درین دست آنحضرت فرمودند  
 که ما را مونس تاج و مهر و تاجی سرور می در سر نیست این نوع سخنان با موقوف دارند که منافی رضای خاطر و در



و دور از اندیشه باطن و ظاهر است تا بگمراو گردان این مطلب در کاشش سرخو گفتگو میبوده چون مبالغه از حد گذشت  
 حضرت قتل الهی سر نمودند که از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر  
 خلافت شده اند که هند و روم و ترکستان همگی بخلاف ایشان قایلند و در ایران هم سابقا همین مذهب  
 رایج است و اول حاکمان کهنی ستان شاه همبیل صفوی در مباحی حال بابر صلاح دولت خود این مذهب را  
 متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک داشته بعد از او آن سبب رفض را که فعلی بوده و مایه سعادت است در سنه  
 و افواه عوام و اوباش و ایر و جاری کرده شر شرارت بچاق دو بر زمین برانگیخت و خاک ایران را بجزان فتنه  
 و فساد آویخت و ما و ام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد این مفسد از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هر  
 گاه اهل ایران بسطنت ما را غلبه آسایش خود را طالب باشد باید این ملت را که مخالف مذهب اسلام  
 کرام و ارفع عظام نواب بها یون است تبارک و بید مباح سنت و جماعت سالک شوند لیکن چون  
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اکرم و ممدوح امم و طریقه اهل ایران بید مباح آنحضرت است  
 او را سر مذهب خود ساخته در فروعات مقلد طریق و جهاد آنحضرت باشد ایشان نیز متفق الایا آنحضرت  
 بسبع اذعان اصفا داشته کل جعفری این مذهب حلیف آرایش ستار روزگار ساخته و وثیقه بر  
 توکید و استوار بطلب بر قوم بهر پاک عقیدادی محترم ساخته بخزانة عامه سپردند آنحضرت نیز رسول  
 ایشان را پذیرائی قبول و کاشش آرزوی ایشان را با بر و میوه حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه آسمان  
 جاه روم خادم حرمین شریفین است این عهد که از جانب شما بعمل آمده من هم بجزرت پادشاه ایلچی فرستاد  
 بشرط قبول پنج مطلب بنامی مصالحه میگذارم که رفع اختلاف صورتی موسسوی از میان آید است محمدی گشته  
 من بعد رسم الفت با این روم و ایران مسلوک باشد اقل چون شما از عقاید مبالغه نکول و طریق اهل  
 سنت را بتقلید امام جعفر صادق که از ائمه صحیح است خستیدار و قبول کرده اید قضاء و علما و اخذ بان  
 پیغم اذعان صحت آن کرده آنرا خامس مذهب شمارند می بینم چون در کعبه معظرا ارکان اربعه مسجد محرام  
 بائمه مذاهب اربعه تعلق دارد و ائمه این مذهب نیز در بکر کن با ایشان شریک بوده باین جعفری نماز بکنند بنده  
 سابقا اینک هر ساله از اطراف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در بحال اعزاز  
 و احترام حاج ایران را کعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه یا امیر حاج ایران نیز بپستور امیر حاج مصر  
 و شام مسلوک شود چهارم اینک هر گاه دولت نزد هر کس بود باشد مطلق لعنشان و آزاده بود بیع

بیج و شری برایشان روان باشد پنجم آنکه وکیلی از دولتمین در پای تخت یکد یکم کرده امور مملکتین را  
بر وفق مصلحت فیصل میداده باشد ابا علی ایران نیز در ازای این مواهب خاص سیزدهین عبودیت بتغییر  
جبین کلر زبان ریاضین شکر گذاری ساخته بدعای بیغایت دولت سیزده ال پرده خسته

در انجمن سازی و محفل آرائی و شرح جلوس مہممت مانوس خود بو عالم و نشر رواج  
وقایع آن اوان بجز قریب سیکه عنبر قلم و مجمره کردانی دوات مشکین رقم ساقی بیا

که بار ز رخ پرده بر گرفت کار چراغ خلوتیان باز در گرفت بار غمی که خاطر مآخت کرده بود عیسی می  
غدا بفرستاد و بر گرفت رصد بندهان قیقه باب دختر شناسان بطلیموس انتساب روز پنجشنبه بیست  
و چهارم شوال مطابق توشقان شیل ۱۱۳۹ که دوازده روز منور و ز فیروز مانده بود برای جلوس بهایون  
معین کشته کارکنان قوامی بنیاتی در صحن حرمین سینه زمره قدام سبزه کسره رنگین قبا یان ریاضین دوش  
پدوش در بزم گلشن صفا آرا گشتند و کرون فرزندان اشجار از غنچه و از بار تاج و طومار بر سر گذاشتند و هر  
لباس مشجر بونته وار در حاشیه مجلس گلزار از نو بر زانو نشینند بزرگان چهار دستهای بنیاد بر کمر زده در پیشگاه  
چمن جویهای کور نش گشتند و یادلان سر و آژاد گنگت بر دست بندگی بر سر پا ایستادند همیشه کشیکان  
کلمهای همیشه بهار بر لب جو بیار صفا کشیدند و جارجیان بلند آواز عروس سوز نو تو زوش شیشه از بار خوش  
بر دوش گرفتند ریگایان بید مجنون بجلاه قورقی شلاله دار و قبای کوناه دامن شاخ سر و بر آرا گشتند  
ستایان ابر آذاری تبر دستی مواصحن حرمین رانازه تر ساختند و فرانشان باد بهاری مساحت گلزار را  
بسکرو حی از خار و خس می پرده خسته پس فرانشان با فرانشان بارگاه انجم اوتامد مجمره طنا  
و آراستن بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و بازوی کار نمائی از آستین بر آورده اورنگ  
کو بر نگار شور یار جهان باد صدر انجمن همدوش فرقدان ساختند سران سپاه عظمای بارگاه و خد  
گذاران جان سپار و حجاب و خدمت پیشکان در بار خصت بار یافته مانند انجم مالک بدر آن دایره گشتند  
در آنروز فیروز بعد از انقضای شت ساعت بیست و نهمه طلوع لبش در جبهه اسد خدیو کردون و قار فرقی  
فرقد سارا با فسر کو بر نگار آرا گشته با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فر از تخت فیروز بخت جهانسانی  
گذاشته زبان حال اباین مقال گویا فرمودند نوبت بمن افتاد بگویند که دوران آرایشی از تو بکنند  
جمرا غروب نیست از نقار خانه و ولوله بهار کب و از کوسس و گوز که شادمانه بر خوست و خسته بانی که در بار

برخواستند بود فرو نشست بحدستی تا نید الهی دست بازوی قدرت کشود و دست آشوب زمانه را  
 بر پشت بست فسر سلطان کلید اشد از طرف چمن متدثر یارب مبارکباد بر سر و پهن خوش بجا  
 خویشتن بود این نشست خسروی تا نشینند هر کسی اکنون بجای خویشتن زبوس منابر و وجوده دنانیر  
 بنام نامی و القاب کرامی آن خسرو داد که زینب و فریافت و انوار آفتاب جهاندارش بر روی دیوار نشا  
 شبستان معموره جهان تافت و میرزا قوام الدین محمد فرزند محمدرضا فیما وقع تاریخ جلوس یافتند  
 و بعضی از نکته سجان لایحه فیما وقع خوانند و تاریخ قوامی اسکنه دار لشرب کرده بر روی دیگر آن سلطان  
 نام در نقش کردند چون عزیز قلی بیگ داد خواه اند خود من اعمال بلخ که از افشاریه اجا بود و در ابتدا  
 حال بارض اقدس آمده و از مستظلال لوامی جهانگشا گردیده بود و بعلمیران افشار حاکم اند خود حکم  
 والا تافت شده بود که در عالم ایل کوچ و ایل اورار و آنه ارض اقدس ساز و علمیران خان از قبول این  
 حرکت سر باز زده انیمعنی بر طبع همایون کران آمده تبقیه او نصب العین ضمیر انور گشت درینوقت که آغاز  
 بهار سبستان دولت بر سر آمد و بیگام پیرایش باغ و گلزار سلطنت والا از شوک شوکت بر کشان  
 فسا و پیوند بود زمام قبض و بسط امور خراسان را بر سر نیزه قدرت شاهزاده رضا قلی میرزا تفویض و اختیار  
 عنایت آن سرکار را بطهراسب قلیخان جلایر که از معتقدان این دولت ابد بیان بود عنایت و با فوجی از  
 جنود نظرفر نمود روانه و مقرر فرمودند که در ارض اقدس تهیه تعداد و تعدادک حشاد کرده از راه باد و طبع  
 مار و چاق بجز تم تبقیه علمیران متوجه اند خود شود و پس سالاری و اختیار کل مالک آذربایجان را بطهراسب  
 ابراهیم خان برادر والا که عنایت و مقرر داشتند که تمامی بیکر سکیان و حکام آذربایجان از حد قیام  
 کوه الی آذربایجان و منتهای دافغان و کرجهستان تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات بختیاری  
 پیر محمد خان بیابان چاوشلو بر حمت گشته و میرزا محمد قلی شیرازی بایالت فارس و محمد می بیگ  
 خراسانی یوزباشی زنبور کچی بایالت شیروان خایزه و بختابخان و میرالاسرائیلی سرافرازی یا خسته پس علی  
 پاشای والی موصل که بطلب صلح آمده بود مشمول عراطف خاقانی گشته رخصت انصراف از زانی داشتند  
 عبد الباقی خان زنگنه را که اسرا می مستبر بود بسفارت تعیین و با اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر  
 ملا علی اکبر پاشای نامه همایون و یک زنجیر نسیل و با ایامی نسیله روانه در بار عثمانی و خبر جلوس همیشه  
 مانوس همایون را با صورت ماجرا با علم حضرت پادشاه سکندر جاه روم اعلام و انجام امر مصالحه

را متعلق بشیر ایط ختمه مذکور فرمودند و ایچی نیز برای تبلیغ اینجبر بجا پاری نرو پادشاه خورشید گاه روی  
فرستاده رضاعلی میرزا و ابزاسیم خان را مریض روانه مقرر حکمرانی ساختند و همگی حکام قضات  
و اشراف و عیان ممالک محروسه هر که شرف تقبیل سده والا یافته بودند بجلاج و انعامات قاضی گشته  
رضعت انصاف یافتند در بهار آرائی قلم مجسته رقم با ظهور از بار و ریاضین و  
وقایع بیعت قرین لوی شیل مطابق سال سعادت شمال ۱۰۳۱ هـ کرباره

جهان از بخت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز بهار و گلش از کامرانی نشاط افروز چون  
روز جوانی خسرو کردون سریر تیر اعظم تاریخ روز شنبه هفتم ذی القعدة بعد از انقضای هفت شست  
و پنجاه و هفت دقیقه از حوت بتختگاه حمل فرمیده بر اورنگ جهان آرائی نشست و کلههای نوروز  
بناشر قوه نامیه نشاط بر خوست طنطنه کوس نوروزی و بدیه جهان افروزی و آوازه فتح فیروز می  
فلک اشیر پیوست بکلم بهایون مجلس خسروانی آرگسته گشته قوایم سریر فلک میر لشکوه طلعت خدیو شریقا  
مترلت سریر سپهر برین سود صنادید ملوک و اعظم امر و سران سپاه و بقرمان بارگاه و طبقات خلایق  
مانند کلههای بهاری سرور بر ابا ثواب زنگار زنگ و خلاج زر تازی آرگسته چون غنچه حبیب و بغل را از  
نثارهای سرخ و سفید آن انجمن پذیر ساخته و بعد از انقضای مجلس که هنگام شکفتن کلههای آردی  
بهشت دولت و الا و آرایشگری بوستان تربیت بنیان سلطنت علیا بود تیمنا استفتاح کار و افتتاح  
سخن بند بر فتح و تخییر قلعه قند بار فرموده افراخته را که بلدیت کو استعمار داشتند حصار و مکتون خاطر اقد  
را اظهار و کیفیت منازل آب و آذوقه و معابر راه استعمار و رؤسای لشکر را امور بتوبیه و تدارک آن  
سفر خیر آثار ساختند و چند روز که از اشغال جهانبانی فراغ روی نمود بارگاه فلک حماس سلطانی را که اکثر  
بایع طبع بیعت قرین بود همدوش خیمه زنگار کون فلک ساختند آسمانی دیگر بر روی زمین فرخند  
و چرخ اعظم را که حاوی این نیلگون قباب بود محوی آن خیمه که کمان طناب ساختند و رصد بندهان خمر  
شناس از تعداد فلک اطلس شبیه حیرت انداختند چند روز هر روزه بزم سپهر سلطنت تخریج اقداح را  
ارواح ربجانی پر خورشید در سرای مغان رفته است و آب زده نشسته پیر و صدائی شیخ و شاب  
صیبه کشان همه در بند کیش بسته کمر ولی ز چتر کله چتر بر سحاب زده شعاع جام و قح نور ماه پوشیده  
عذار مغنچگان راه آفتاب زده صحرای مغان چون سرای مغان نشاه خیر گشت و طبع جوانان چون

دم پیر سجانة نشاط انکیزد و در دوم ماه ذی حجه آن سال فرخنده فال را با تضرع شتال معزم تخیر دار  
 القراقنه بار از جو لگه مغان در ابرتر از آنده از راه کر مرد و بیشتر و در داریل که بود فور آب و خلف  
 شورت دشت روانه قزوین و فرمان همایون بجز نفاذ قرین شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان در منزل  
 قراچین که از حال گرم رود است با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق شود و بعد از ورود کوه  
 مسعود بقراچین ظهیر الدوله نیز سعادت اند و ز خدمت کشته چون طایفه قزوق از قیاس نیکاس که متعلق  
 سجانک روم است مصدر بعضی حرکات زشت ساس شده بودند فوجی از حکام کرام سپاه پنجم  
 احتشام را بر سر کردی نصر الله میرزا با جناب ظهیر الدوله از راه ساو خلدای مگری برسم سبائی بتاخت  
 انجاعت امور ساخته مامورین در عرض و شبانه روز چهل فرسخ راه را طی کرده وارد مسکن انجاعت  
 کشته هزار خانوار آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند تاخت بلیغ کرده بر احدی ابقا نکردند و بقیه  
 ایشان در موضع مشهور تبرکش من اعمال مگری سر کرده را ستناق کرده و دست برترکش جلالت زده و چنان  
 مدافعه گشتند و لیران نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده ستناق ایشان را که مکان بس صعب بود ستاق  
 یزدانی در حال آسانی بخیطه تصرف در آورده هزار نفر متجاوز از ایشان باد و نفوس کرده عرضه شمشیر  
 کشته تنه خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند و موکب شاهزاده با فتح و ظفر گشته و ابراهیم خان با عساکر  
 آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده با قشون رکابی در روز و در کوه همایون بقزوین با روی ظفر  
 قرین پیوسته از اخبار مسترتر فزا که در خلال این احوال معروض شده سپهر شتال شد فتح بحرین بود  
 ملبسین بمقال انکه در حسنی که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس که در جو لگه مغان از درگاه عالم مطابقت  
 رخصت انصاف حاصل میگردد حضرت ظل اللهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف  
 شیخ جباره موله بود بلفظ مبارک تالیفات بلیغ فرمودند محمد تقی خان بعد از ورود و بشیر از فوجی از  
 قشون فارس را معزم تخیر بحرین بقلعه مبارکه نادریه فرستاده خود نیز در شرف حرکت برآمد چون  
 قبل از ورود بیگلربیگی مشارالیه شیخ جباره عازم کعبه معظمه گشته و قلعه را بسایب خود سپرده بودند تا  
 او بعد از مجادلات متواتره طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار بیگلربیگی قلعه را تصرف کرد  
 کلید قلعه را بدرگاه عالی ارسال داشت و در ازای آن معینی بجداغ خاص غرضت خاص یافته ولایت بحرین  
 ضمیمه باقی ولایات او کرد و نیز در شنای انحال عرضیه از جانب دلاور تائیمی مشعر بر اظهار بند است

ندانست و استعدای محفو تقصیر بیاید سر بر کردون سیر رسیده نوح ضعیف ایستمال آنکه شاکه  
 الا یام با ایل تائینی در محال چاقی من اعمال زمین با او سکنی داشت و بر ایل هم استیلا می نمودند بنا بر زیاد  
 سری سر با طاعت ایشان فرو نیارده خود دار می میکرد و تا اینکه بعد از ورود موکب لاهرات بخوی که  
 مذکور شد عمومی سپید در منزل تا که مان با جمعی مکر ظفر اثر پیوسته بگومت او به و شاکه ایل سرافراز گشت  
 و بعد از تخیر برات که روسای اکثر او میاقید بنا بر ضابطه علی با مورد سکنای برات شدند در باره او نیز همین  
 فرمان جریان یافت او بنا بر استیزه رانی که داشته طوماسب قلجان سردار و پیر محمد خان میکلر سکنی تکی  
 با او بعد از حمل کرده چون دانستند که بنا بر کافر نعمتی سرزاده سری خاورد و تا بدستباری اقبال با پیدار  
 او را گوشمالی نمودند پاره او بیک گذار و او را با اشتد نفر از کسان او گرفته مجوس کردند و لدان  
 دلاور که در او به و شاکه ایل پی بودند بجموعه اجتماع این خبر کوچ و بنده او را با ایل و اتباع خود برگرفته بسمت  
 غرستان فرار کرده اند در سینی که موکب و الا مشغول محاصره بغداد بود دلاور را بجم و الا بدرگاه معلی و  
 ایل او را که هزار خانوار بیشتر در دست بودند بچویشان روانه ساختند بعد از ورود مشارالیه موکب  
 همایون بر ملاحظه حق سبحانه که در آمدن سفر برات بر کاتب تطاب داشت او را مورد بخشایش و  
 منزل نوازش ساخته تشریف خاص و سب مکمل با زمین و یراق طلا با و عنایت کرده رخصت مرجعت  
 دادند و مشارالیه متعدد شد که در ازای این موجب بعد از ورود برات کس فرستاده کوچ خود و اولاً  
 خود را آورده در برات سکنی دهد هر چند که از خط جبین او نقش تسویلات در و نش معلوم خوانان بودین  
 برای اینکه بر ظاهر میان عالم صورت که از کنه معانی بیخبرند حالت آن تیره درون روشن گشته وقوع آن  
 نوع سلوک حاصل بر نقص صورت سازند و او را روانه برات ساخته سردار و بیگلریکی مقرر فرمودند که پنجاه  
 مال او و ایل او بمرض تلف در آمده باشد کرده او را با تمامی ایل او که در برات و خورشان میباشند مخصوص  
 سازند که روانه غرستان شده مشارالیه با بموجب فرمان عمل کرده دلاور نیز میضایقه با ایل و احوال کویچه  
 روانه غرستان شد در انجام دست از استین جرات سراز کریان خود سری بر آورده تخت با فوجی بر سر او  
 آمده نایب او به با داشت بمقتاد نفر استخضین انجا علی الغضله قبل رسانید در آن او ان سردار و  
 بقا رس گشته بود حاکم برات با فوجی از غازیان بتعاقب او پر خسته دلاور از غرستان بسمت کومستان  
 بلخ گریخت حاکم برات حاصل ضعیف و عقار آنظار ایفرا بمرض تضییع در آورده مرجعت نمود

دلاور باز نمود بجان خود نموده بخارن آن سردار نیز از تمام امور فاسد قانع شده بود از راه کرمان  
 عوار و بهرات و جمعی را با او نفر سر کرده روانه ساختند که با حاکم ساخر بخا فطنت آن ناحیه پردازند و لاور  
 مجدداً بر سر سفره در کین فرصت نشست آمد و نفر سر کرده با حاکم مزبور بی باکانه از قلعه برآورد و چون  
 که دست ایشان از دامن قلعه کنیخت دلاور سب از کین گاه بیرون تاخته هر سه نفر سر کرده را با جمعی از  
 مستحقان از شمشیر گذرانید و از اینجا بجانب غرستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرواخته دلاور پاهای  
 ثبات بند مکرده بصمت بلوچ هزاره که ریخت سردار چون تعاقب او را سودی ندید برکشته احشامات  
 غرستان را که همیشه بسرکشی کردن عرصه سیامی افراختند که شمالی بلوچ داد و از اینجا بجانب سینه چکته بی بلوچ  
 رفته آنحال را غارت و هزار خانوار از سکنه اینجا را کوچانیده روانه بهرات ساخت بعد از آن که دلاور بطرف  
 بلوچ و هزاره که ریخت قاغنه قدم با رعایت او آمده او را در محل موسوم بهراجیکل که در پشت فرسخی  
 زمین داور واقعست سکنا دادند چون با حسین غلبه در موافقت میزد حسین تزویج دختر او را پیش نهاد  
 خود ساخت و دلاور نیز بطریق مبادله قبول این معامله کرد حسین ازین جواب بر شفته جمعی را باختار تعیین نمود  
 او چون روی توقف ندید باز فرار کرده بغرستان آمد در اینجا شاهرزاده رضا قلی میرزا را شفیع کنایان  
 ساخته عریضه بخندار آمیز بدرگاه معالی فرستاد و بنابر اینکه راپات جهانگشا عازم قدم بود کار او حواله  
 بوقت دیگر گشته جوانی از موقف اعلی صدر نیافت در بیان توجه فرازنده لوای شهریار  
 بجانب کوستان بختیاری برهنائی نماید حضرت باری | سابقاً کیفیت  
 احوال طایفه بختیاری نگاشته کلک وقایع نگارش که بعد از قیامات مکرر مجال عام بنسکر سکنائی آن  
 جماعت مقرر گردید مجتهد و جمعی از جسته که ریخته های آنطایفه که در زوایای جبال و مکان منخول ستواری بود  
 جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی سرور ایام بایشان پیوسته علی مراد ای نام میبود  
 قاید راه رو سیاهنی و پیش آهنگ طریق کراهی ایشان گردید نخست از در باز معسلی جمعی بتنبیه ایشان  
 نامور گشته در مجال بد از آن جماعت مغلوب شدند و ثانیاً با باخان چاوشلو با جمعی از خوانین  
 حکام بدفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آید علی مراد ای با معددوی سالک طریق فرار  
 گردید بعد از آنکه با باخان حسب الامر مطاع نامور بدربار سپهر ارتقاء شده ملی باز فرصت حجت سبک  
 جمعیتی ترتیب داده در سمت کوستان دست بدزدی و افسا و برکشاد و بعد از آن سلطان ولی سبک

بیگسایوردی و نجفقلی بیگ شریانشان با فوجی با اتفاق حاکم شوشتر و نایب کوه کیلویه با سر و مالایان  
 که شمال ایشان کشته در پامی کوه مشهور با الم ترول چون بسرحد و ضوچ میرسد که علی قلعه کوه را که سرسبز  
 پیرین نیزه قفقاس خویش ساخته و در اینجا تخصص پر دخته قشون شوشتر و کوه کیلویه در پامی کوه توقف سلطان  
 ولی بیگ و نجفقلی بیگ سپاهی بیسالی آنکس فراز کوه کرده بعد از آنکه آن سنگ کلاخ صعب بقدم سختی  
 طی کرده پنجمه راه رسیدند انظار ایضا جمعی از جانب قلعه و فوجی از کوه ایشان را گرفته بانداختن تفنگت  
 و غلطانیدن سنگ مشغول گشته و هر دو سر کرده را با جمعی از غازیان مشغول ساخته بقیه سپاه که در پامی کوه بودند  
 سر خود گرفته روانه ولایت خود شدند چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر قلعه ایروان بود و دفع  
 ایشان را بدفع الوقت انداختند درینوقت که کوه که بهایون از قزوین حرکت کرده وارد محال جابلق و بزور و  
 کردید علی مراد می سرسبز روی نوادی نامرادی که اشته با جمعیت خود که نصابش چهار هزار غول بود آنکس  
 پلینت میرسد در محل موسوم بلیروک که صعب لکن بختیار است سفاق کرده تخصص گزید پس همت والا  
 عازم بقیه آن کشته تکان با ویه ضلالت کشته فوجی از غازیان رکاب با قشون فیلی وارد لان و بعد از  
 از جانب لایاتی که متصل بکوهستان فیلی است و جمعی از جزایریان کوه نور در با سپاه شوشتر و کرمانشاهان  
 از طرف دشت کردگان و بنات تازه و فرقه عظیم از افواج قاهره را از صد ماروت و گروهی انبوه  
 با عا که کوه کیلویه از سمت کوه کیلویه و جمعی کثیر از راه صفهان بجانب هزاره چم بختیاری نامور و مقرر  
 داشتند که هر فوجی از سمت خود زوایای جبال و بیغولهای کوه را بهای سخی در نورند و بسته گنجینه شریار  
 اگر شریار آساور میان سنگ باشند برارند و بنه و آغزوق را با اتفاق شاهزاده نصرالدین میرزا در منزل  
 چهار پاس بروردند کشته خود بعبادت و طغز در ششم ربیع الثانی ۱۱۳۹ از منزل نرور عازم کوهستان  
 گشته و همانروز بجوالی کوهی که جمعی از انظار ایضا سنگ ساخته پای قرار استوار کرده بودند وارد کشته جمعی از کوه  
 و افاغنه را بدفع ایشان نامور ساخته انظار ایضا بتانت مکان مغرور شده و بعد افعیه پیش آمده مغلوب و  
 مقهور شدند و شب در آنموضع لشکر لیروک که قلعه و سفاق اصلی ایشان بود شتافته از اینجا جمعیت  
 خود را بر گرفته از آب لیروک که بد ز قول جریان دارد عبور کرده پل شکستند و چون جمعی از لشکر منصور  
 نامور بودند که از راه هزاره چم از آنطرف رودخانه آمده بصیبطه پلچ وازند نامورین اگر چه در دستیکه خطر  
 آن طایفه از آب کشته بود و بر وقت ایشان رسیدند اما باز بجادله پر دخته ششصد نفر از آن گروه با



بمعرض قتل و اسر آوردند روز دیگر که مسعود وارد سپهر گشته فرمان پذیران با شاره و الا با سخن پر  
 به داخته عبور و فرارز کوه غار پناه را مفر موکب منصور ساختند و در اینجا عساکر فیروزی قرین را منقلب  
 ساخته بسته دست و پستی بجبری احوال انظار بقیه قبائل آسمان شمال تعیین فرمودند و مامورین جمعی از  
 ایشان از کوشه و کنار در گریه و مغانک بجاک بپلاک افکنده بقدر سه هزار خانوار بقید اسارت گرفتار نمودند  
 و از آن مکان بجل موسوم به اردر استوج گشته فوجی را بکوه مالی اینجا گماشته از اینجا بگذرگاه تلات روی توبه  
 آوردند و از آن مکان فوجی را با قشون الواری بحال سمت زند و میوند تا حدود لرستان مامور ساخته باز  
 عطف عثمان بجانب کوه سالم فرسوده به منزل وارد محل کرد و پیشه شدند و بانتظام ضابطه مامورین آن  
 حدود پرورخته بنوار اسطلم ماچد را بیت خورشید الوار ساخته از اینجا بدو منزل وارد لکر گشته از توبه  
 اقبال و حسن اتفاق اینکه علیم اوی در سمت کورکش که بالکای فیلی پیوسته است در بیغوله که بی پنهان  
 گشته چند تن از رفقای او بطلب آب بهر سو قطره زن و غرق بریز شتاب بوده اند که بسای انکوه گذار  
 و جمعی از غازیان که تشنه گام جستجوی او بودند دو چار گشته او را با کوچ و عیال و جمعی دیگر گرفته بخدمت  
 اقدس آوردند پس فرمان فرمان بقطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته در روز و صحرای مستی  
 بیدست و پا دست و پامیزد تا جان بقابض ارواح سپرد و طومبیلی از ایشان که در زوایای کوه ازین  
 خطا کاری سربر استگ میزدند با تاس و استعدای رزمی بختیاری که در رکاب همایون مقلد قلاو  
 جان سپاری بودند عفو خدیو دارا احتشام و بستور سایر طوایف خود مامور بسکای جام  
 گشته و بهر جهت یکماه کوهستانات آسمان پیوند بختیاری میسر اشوب خورشید خرام خدیو کردون  
 سر بر کردید و از اینجا وارد سر چشمه زنده رود و بار دوی مسعود پیوسته رایت نصرت آیات را بجانب  
 اصفهان نهضت داده و در نیم جهادی الاخری خاک صفهان را با شایر مقدم اقدس سر مه دیده مهر  
 و ماه کردند و چون تپیه و ندیم سرکشان بلوچستان نیز سطح نظر افوزی بود پیر محمد خان بیگلر بیکی  
 سابق جرات و اسلخس خان بیگلر بیکی سابق تخلص را بر داری بلوچستان تعیین و با تو بجانده استعداد  
 کامل روانه ساختند و در هفدهم ماه رجب از اصفهان از راه ایرقوه و کرمان دیسان کرک کوای کلبی  
 ستانی بجانب قندهار فرختند و در حوالی پستان مراد سلطان استاجلو حاکم در بندر السبب  
 سانج قتل عمدی خان بیگلر بیکی شیروان تقید بر بار فلک اقتدار آوردند که بسیار رسید تفصیل

تفصیل این اجمال اینکه در سنی که موکب همایون از کوهستان بختیاری منصرف و وارد مرخسپه گردید  
بعضی رسید که محمد یحیی برای تنظیم بعضی امور بجانب دربند رفته بود و در آنجا سلطان استاجلو که در آن  
اوان بجلو است آنولایت سرافرازی داشت بنا بر سابقه نقاری که فیما بین او و محمد یحیی بوده امر سیاه  
را دست آورده و ساخته مردم آنولایت را که بسبب مجاورت لکنیه بهر زورانی و باد پیمانی معتاد بودند  
در جزو تحریک بشورش کرده محمد یحیی خان را بقصر رسانیده اند و در این ازا نالی دربند دامن زن  
آتش غضب خدیو فیروز منگشته سردار بیک قرقلو توپچی باشی جلومی ظفر پیشرو را با یالت شیروان تعیین  
و با فوجی از جزایر چیان بهرام کین روانه و حکومت دربند را نیز بجنف سلطان فرارچورلو عنایت و مستقر فرمود  
که سردار بیک مرتکبین را بدست آورده تا ویب و کوشمال کامل داده بجنف سلطان را متمکن سازد و در  
اصفهان چند نفر از رؤسای دربند وارد درگاه محلی و معروض شده و الا ساختند که بعد از آنکه بیانه  
عمر محمد یحیی در دست امانی دربند پرگشته بود آنان که ساقی این بزم و مجلس آرای این قصد و غزم بودند  
از مستی غفلت بسیار گشته و البته بودند که عاقبت کاسه بر سر ایشان خواهر شکست و محاسب شسته  
باز خواست خدیو چیان دست بر او ایشان را بر قفا خواهد بست فرار کرده با محمد خان او سمرقیطان توغزل  
جست بعضی هم کریمت بارک قلعه دربند متحصن گشته جمعی از اهل دربند که درین امر سر از رفاقت ایشان پیچیده  
بودند ایشان را از ارک بنا برین قلعه عدم روانه و در آنجا سلطان را نیز که سر بانه فتنه بود گرفته دربند دارند  
فرمان همایون خطاب با او سمرقیز موراز موقوف اعلی عزض و دریافت که جمعی را که با او توکل جسته اند مقید  
تر و سردار بیک روانه نمایند او سمرقیز موراز موقوف اعلی عزض و دریافت که جمعی را که با او توکل جسته اند مقید  
شهرستان فساد بود بر سر بازار سیاست از پای در آورده اجساد ایشان را طعمه کلاب ساخت  
و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بکجه و الا کو چانیده در قلعه جدید شیروان فرستاد و طایفه صورت صورت را  
از شیروان بجای آنطایفه آورده در قلعه دربند سکنا و بجنف سلطان را در امر حکومت متمکن داده مراد  
سلطان را مقید بهر بار سپهر مدار فرستاد که مشارالیه در روز و دو پنج تیر سررستان تسلیم گشت  
و بعد از ورود کوکبه کیشی بستان بیستان حرم محترم و بنه و آغزوق اردوی همایون را یسر کرد و کی الام ورد  
بیک قرقلو که در آن اوقات بشغل نظارت بیومات سرسره قدیمی داشت با جمعی از تفنگچیان رکاب  
ظفر انساب در بستان گذاشته در دوم ماه شوال بغیر زمی و اقبال از بستان را بست نفر از لوامی

بهایون فال کشته از راه دلچک و دلانام روانه دور میچیدم ماه مزبور خارج قلعه کرشک را مضرب  
 خیام سپهر احشام ساخته افافنه آنمکان از در قلعه داری برآمده توپچیان فرنگی ترا آتش دست  
 با شاره بهایون توپهای کوه توان را از توپچانهای والا با طرف قلعه کشیده رعد آوا و صاعقه بار ساخته  
 زلزله در میان قرار بروج و حصار انداختند قلعه کیان از بیم جان بردن ستمیان آنویخته قلعه را پسرو  
 و از آنجا کلبعلی خان افشار ولد بابا علی بیگ بسرداری هزار جات وزین داور فرسید از و با فوجی تنخیر قلعه  
 از حیند اور نامور و جمعی از لشکریان را تنخیر قلعه بست تعیین و با توپخانه و استعداد تمام روانه دور سبت و یکم  
 ماه مزبور کوه منصور از آب میسر مند عبور نموده چون سبب موسم رستان صحرا با خالی از علف همگی  
 غلات را حسین پیش از وقت بقلعه کشیده و همه را آتش زده و تلف کرده بود لهذا از کرشک عازم شاه منصور  
 گشته که دو اب اهل اردو رفته از هزار جات غله حمل و نقل معکفر فیروزی اثر نماید شاید باین تخریب حسین  
 نیز جلوه گوید آن جلادت کرد و دوازده روز آنمکان مقرر کوه عزو شان کشته از آنجا کنار غناب  
 محاذی سزار بابا ولی مضرب خیام و لیران عرصه علی گردید در آنشب حسین با فوجی کزین شتر یک جلادت  
 بغرم شیخون زمین کرده از گذرگاه آب برتری سبب بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده در حوالی معسکر  
 فیروزی اثر شورشن هجوم در انداخت طلایه داران غنچه گذار که مانند شرکان از عین بیداری در طرف  
 اردو نیزه و سنان بر کف خود بر صاف پیوسته و بان دیده انجم و ختر طرفه یعنی از کعبانی نظریه بسته  
 بودند بایشان در اوینجه جمعی را بجاک پلاک افکندند و بقیه فایب و خاسر بجانب قند بار فرار کردند اگر چه آن  
 شب در حوالی اردوی کیهان پومی بومی هونی بلند اما صبحگاهان که پنجه خورشید پرده از روی کابردا  
 معلوم شد که حسین بوده و بقصد شیخون آمده پس آیات نصرت آیات از آنمکان در ابر از آمده چون  
 آخر سال بود و آبها طغیان داشت سرور بلند اختر طلب معبر شهب کردون خوام را در نتیجه سعی شناور  
 ساخته بر اسماعیل حدس و فرست از برابر قلعه کوکران دو فرسخی قند بار گذر پید کرده آن لشکر انجم  
 حساب باینده و سباب سالما از آب کشته از جنب کوه لکی که بجانب قلعه بر فرزند آن واقع است  
 آغاز عبور کرده اگر چه توپ قلعه به قیب لشکر نصرت اثر می رسید اما خدیو شتر با جناب رعد و برق توپها  
 را صدای توپ انگاشته بدون این که حسین در حین صفوف فوج خود توار و یا موجی در آن بحر جهان  
 آشوب زخار پیدا شود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه با فراشتن بارگاه عزو شان

شان پایه زمین را بر آسمان رسانید در بیان وقایع شیلان میل مطابق سال

۱۱۴۹ هجری | شب پنجشنبه نوزدهم ذی القعدة الحرام بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه

داور خاور مقام مشرقی آفتاب عالم تاب بر تخت زمره شاه فلک قرار گرفته جنود قوامی  
بریمی بجا صرة دار التقرار چمن و احاطه قلعه کاشن پرداخت و از منته و ساعات بهمن و دی را نوبت است  
رسیده افواج بکروچ نسیم فروردین فاتح قلات غنچه شستول شکوه کشته عرصه جهان را از هجوم لاله  
دریا همین شهر صفا ساخت بکلم خدیو زمین داور مجلس خلد آیین برای جشن نوزدی در کمال فرود و فرود  
ترتیب یافته آن بزم مینو شمال از طبقبهای زرد سرخ و سفید گلزار مشحون بلاله نجاسی کشته سران و  
سرگردگان لشکر از جامه خانه بهمت سرشار بجماعتی گرانمایه آراسته پیکر شدند و روز دیگر فتحعلی  
خان افشار را که بچرخ پاشی گری لشکر فیروزی اثر سرفرازی دشت با فوجی از چاکسواران جنگجو  
بیاخت قلات نامور ساخته شب سیوم اسیری از قلعه فرار و خبر آورد که حسین از رفتن غازیان بجانب  
قلات خبردار گشته هنگام شب سیدالباچهار هزار نفر از جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روان  
کرده خدیو بیگمال فی القدر پامی فلک فرسار با جلقه چشم کاب استشنا ساخته سوار و با جمعی از دلبران  
کینه خواه عازم ایلعار گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات اسور است که فتحعلی خان باخت کامل کرده بی  
پاسبان و فراول و کهبان و چند اول در دامنه کوهی بار نزول گشوده سیدال نیز متعاقب وار و چون غازیان  
را از اندیشه حرم عاری و خواب غفلت برایشان طاری دیده بود بقصد اینکه علی الغسله برایشان تازد  
و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد در کمین کین بچود سازی پرداخت مقدار آن غلیظه را بیت ظفر آیت  
اشکار گشته افغانه آهنگ فرار کردند و دلبران متعاقب ایشان مراکب خاک نورد آتشین بهم را با در قمار  
و بسیاری از آن گروه را عرض تیغ آبدار ساخته جمعی از افغانه بدانند کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقتل  
رسانیده تخمین بسیار نمودند خدیو نامدار مظفر و کاسکار عطف عثمان بمقتراقته آورده اسیر مزبور را که آن  
خبر آورده بود موسوم بر رسول و امن آمال اور البریز نقد و حصول فرمودند و در ششم ذی الحجه الحرام از مکان  
مزبور بخریک لوامی منصور کرده در مکان موسوم بسرخ شیر که بالفعل بنا در آباد استهار دارد شاد روان عزیز  
و شان را بر اوج آسمان افروختند و در آن مکان تربت نشان بهجاری رای نرین و چون سی طبع سعادت  
قرین قلعه وسیع مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چار سوآب انبار و حمامات و ریاطات و مساجد

و قهوه خانه طرح افکنده آب تور نوک را که در لطافت آبروی کوثر تقسیم برده آن جاری ساختند و بنا بر آن چابک دست که از اطراف ممالک محرومه در مسکن نظر اثر جمع آمده بودند دست با زوی اهتمام بازید و آغاز کار کردند و در اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت و استحکام صورت تمام و بسبب عمارات آن بر وضع پیشین سمت انجام یافته شهر مسمور خلد مثال که سواد آن طغنه بر غره بیضای شهر شوال میزد و بر صده ظهور آمده مانند ماه نو بجوی طاق و انگشت نمای آفاق کشت و بنا بر آبا و موسوم کرد و در شب بیچدهم ماه مزبور شرف سلطان غلجه که در عهد سلاطین سلف حکومت غلجه پدیدان باو مخصوص داشت از قلعه فرار و چیره سامی در بار سپهرت دار کشته منظور نظر عنایت شد و متعاقب آن مروض شده و الا کشت که فوجی از غلجه بعزم ستر و بکنار از غناب بر آمده اند جمعی از دلیران بدفع ایشان نامزد کشته طومار حیا بسیاری از ایشان را بزلال سیف آبدار آب مالیدند چون چند روزه میدانی با ایشان داده شده بود که شاید قدم جرات از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر سران گریبان خمول درینا ورده سپردا متانت حصار بخود داری پرده غنچه پس چمت و الا بحاصره قلعه قند با مقصود کشته در اطراف انقلعه سپهر مانند با فاصله ربع فرسخ قلعیات محکم که دایره محیط آنها شش هفت فرسخ میشد ترتیب داده بهر قلعه فوجی مامور و در هر صد قدم برجی استوار احدات کرده و بهر برجی جمعی تفنگچی بجا است تا نزد کشت تانی الحلال چون پیادگان افغان در ظلمت شب نمیتوان زدوی از میان بر جا میکند شنیدند باین هر برج دو برج دیگر بنا کشته راه را با الحکیه بر قلعه کیان مسدود ساختند و هر یک از ایشان که تحصیل غذا و از مانند دانند سر بر می آوردند مستحقان بروج ایشان را به اس شمشیر چون خوشه از پادرمی آوردند و در سیزدهم ماه محرم ۱۰۵۰ عریضه از جانب سرکرده کمان که مامور تسخیر قلعه استست بودند رسید که توبت بسیاره بقلعه است قاغنه انجا از در استهبان در آمده قلعه را سپرده اند از موقف اعلی حاکم برای ضبط قلعه تعیین کشته لشکر غیروزی اثر قاغنه قلعه را بر گرفته وارد در بار سپهر اقتدار شوند چون در سینه که متعاقب سیدال از شهر صفا عبور کو که بمنصور واقع میشد تو بنجانه همراه نبود بکار آن نپرداخته بعد از مراجعت فوجی با تو بنجانه استعدا و تسخیر شهر صفا معین کشته در چهارم ماه مذکور مروض واقفان عقبه علیا شد که مامورین انجا نیز تو بهای که توان خمپاره های آتش افشان را بر برق خرمن جان قلعه کیان ساخته در عرض بگردان قلعه را مستخر و قاغنه انجا را اسیر و فرمان بر ساخته اند جمعی از دلیران بصیانت قلعه مذکوره بقیه لشکر با نضر

تاریخ افغان

tarikhema.org

بانصراف مامور شدند و در آخر ماه منور بود محترم و بته و اعز و ق که در ماه شوال از مکتب نصرت استمال شد  
 مانده چندی در سیستان و از آنجا آمده در فراه توقف میداشتند بکم والا وار و در وی معلی شدند چون سیدالک  
 قبل ازین از قلعه بار آمده از صدمه دلیران ظفر شعار فرار و بقوات شخص بسیار کرده بود با محمد ولد حسین  
 و جمعی از رؤسای افغان در قلات سی بودند فوجی از بهادران عرصه و غار ابرسر کردی امام ویری بیک فرقلو  
 ناظر بهوتات به تخیر قلعه منور بود مامور ساخته امام و وری بیک بعد از چند روز یورش برده برچی که در سمت  
 شرقی قلعه بود تصرف و افغانه در ارک شخص جسته مدت دو ماه و نیمه واری پر و خفته چون دیدند که سیلاب  
 مرور زمان کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جاد یعنی آورد و از باب سیستان در آمده قلعه را تسلیم نمودند امام  
 و وری بیک با اشاره اقدس جمعی از تشکیکیان را بمحافظت قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با سیدال  
 و رؤسای افغان که در قلعه بودند بار و وی معلی فرستاد چون سیدال بنیجی که در تلو صادرات احوال  
 صفهان و هرات ذکر یافت مرد و پیشه هنگام طلب بود با اشاره والا دید ف کچ بین او را از حد قد آورده  
 بصیانت حال ولد حسین از روی اغراض پرور شدند در بیان احوال بلوچستان و مثال  
 کار سرداران و سرگردگان سبقت ذکر یافت که از صفهان پیر محمد خان و اسلر خان را  
 بسرداری بلوچستان تعیین و با تو بخانه و استعداد موفور به تینه شهر خاران مامور ساخته بعد از آنکه حاکم  
 قندمار مقرر دومی عز و قندمار کردید محمد علی بیک ساریو بلوچ تا بیک اشک آفاسی باشی را در نیمه فوجی  
 با جمعی تینه طایفه شیرخان بلوچ و بلوچیه شورانک که در مقام شورانگیزی بودند تعیین نموده مامورین  
 بدو فرستاد شورانک رسیده طایفه بلوچ از ورود لشکر مطلع و جمعیت کرده با عساکر فیروزی آثار آغاز شدند  
 و آویز و مقصد نفرایشان عرضه شمشیر کشته است و شتر بسیار بچیط ضبط و کسب در آمد و بعد از استیصال  
 انطایفه عازم تینه طایفه شیرخان که مابین جاکلی و شکلی سکنی دارند کشته ایلتار و طرف صبح بر سر ایشان  
 ریخته فوجی از ایشان را با شیرخان سر کرده انجماعت از تیغ گذرانیده و تمامی ساکن و اماکن ایشان را  
 بمعرض نسیب و سرد آور و در حکم والا بقزقا ذپیوست که محمد علی بیک با مامورین رفته در جایقی و خاران  
 بسرداران بلوچ ملحق و بعد از انجام کار عازم شورانک و تخیر قلعه جات آن فواجی پر و ازند در سیوم  
 ماه محرم ۱۱۵۰ امیر محبت خان و امیر استیاز ولدان عبداللہ خان که حقیقت اخلاص و رزیهای  
 و نسبت باین دولت ابد پیوند سابقان کاشته کلک اجمال شد که وارد در بار سپهر مدار و سجداع

در سبب و تشریح و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته مجدداً امیر محبت خان بر تبت ایالت بلوچستان سرافرازی  
 و حکومت شورا بک محراب سلطان باقی که بقدمت و خدمت انصاف و همت غایت گشته با جمعی از غازیان  
 نامور گردید که بحفاظت قلعه و ضبط غلات فوشنج پردازد و دوسه هزار نفر از فرقه کاکری و تزیبی جمعیت کرده  
 آنده قلعه فوشنج را محصور و ازین طرف نیز فوجی بهما و نوبت محراب سلطان و دفع شرار نامور گشته جماعت شهر را  
 راه فرار سپودند اگر چه سرداران مصدر کار می که در ایام سرداری شدند این بود که قلعه جابلق که بتانت حصار  
 استوار و دشت یورش برده مجوزه تصرف در آورند اما چون پیر محمد خان که سردار بزرگ بود مردم عقل  
 زیاده سر و پاسبان می و تیزه رانی محترم بود بعضی حاج از اسلحس خان جدا گشته و بر سر خاران فرقه غازیان  
 بدشت و کوه برده بهمالک خطیر انداخت جمعی از اشکریان را از تشکی و بی آذوقه کی تلف و دو اب اسب  
 ایشان را بر طرف ساخته لهذا فتحعلی خان چرخچی باشی و محمد علی بیک فرقلو اشک آقاسی باشی بکرمه لاجپا  
 رفته پیر محمد خان را گردن زده سردار با قشونهای منزوره بدر بار معلی آوردند در ذکر تسخیر ولایت  
 بلخ و وصول عمر بدخواهان از غره بسلخ با سابقا صورت تحریر پذیرفت که شاهزاده کامکار  
 رضاقلی میرزا از سوقف اعلی امور بتبیه علمیردان حاکم اند خود که در دادن کوچ غریز قلی بیک داد خواه و  
 باقی افشاریه اینجا از بسبب تسامح در آمده بود که دید بعد از آنکه ساحت قند بار مقرر الویه نصرت شعار شد  
 شاهزاده نیز در خراسان تدارک تو بجانده و استعداد و سر انجام چشاد کرده از راه بادغیس متوجه اند خود  
 چون ولایت اند خود که معظم ممالک بلخ بود بکنای ایل افشار اختصاص داشت بود و گو که مسعود شاهزاده  
 به و سه منزلی افشاریه اینجا علمیردان حاکم خود را دست آور از اعتدال ساخته به استقبال سوکب شاهزاده  
 پرداخته کلید قلعه با سپردند و سکنه شارغان نیز چون طایفه جلایر بودند در عالم ایل از باب اطاعت در آمده  
 رسم انقیاد بجای آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور آند ولایت علمیردان را با چند نفر از روسای انظار  
 روانه دربار فلک مدار ساخته و خود متوجه آنجه شده ابالی ابجان نیز شرط خدمت بتقدیم رسانیدند در غره  
 ربیع الاول بنه و آغروق با فوجی از تشکیپان در شش فرسخی بلخ گذاشته در سه فرسخی ترول و صبح روز  
 سیوم که خسر و خاوری علم بر طارم چهارم زد با گو که و احتشام و استعداد تمام رایت توجه بجانم بلخ از  
 طلیع سید ابوجسن و ایل بلخ نیز در یکفرسخی شهر در میان باقات ظاهر گشته چون جمعیت مشارالیه موفور  
 و نورهای عمیق در سر راه مانع عبور شاهزاده کامکار افواج منصوره را دست و دست پیاده کرده در میان

در میان آن شهرهای شکسته و باغات مزارع بتیغ و اویر مشغول ساخت محالین روی بر تاقیه سال  
 بریج و حصار برآمده بمذقه پرداختند و لیران سپر جلالت بر زو کشیده به تعاقب ایشان قدم بر فراد حصا  
 گذاشته دست و تیغ خصم افکنی بازیده بسیاری از اوزبکیه را از شهر بند هستی دور و دروازه را تصرف  
 کردند ابو الحسن و روسای بلخجه بارک تحصیل جسته بخود داری پرداختند ازین طرف نیز فرمان پذیران بجنگ  
 شاهزاده تو بهای قلعه کوب و چهار بار بارک بسته سه شبانه روز رخنه افکن میان حصار و آتش افروز  
 خرمین ثبات و قرار سکنه میبودند تا اینکه قلعه کبان را با کلکیه سلب صبر و توان گشته بباب استیمان گشوده  
 والی و تمامی سادات و قضات و کابر و اهل داری و جمعی از چیده سامی دربار شاهزاده و الا تبار گشته  
 قرین عفو و بخشایش و بجای سران و سرکردهگان اوزبکیه و طوایف بلخ و توابع نیز فوج فوج بموگب عالی پیوسته  
 مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که بعد از شکست والی بچاپاول و تاخت متقا قهرمان مور گشته  
 بودند اکثر مجال را نهب و هر ساخته حصار شادمان و قلعه مار و مور را بحیطه تسخیر در آورده و ذامالی قند نیز  
 که در بیت و پنجره سخی بلخ و اقصی تا حد و بدرخشان از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر و سکاوه و صد  
 انقیاد آورده آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردید و در روز هفتم ربیع الثانی آن سال محبت کمال جا پار از جانب  
 شاهزاده کامکار و او و خبر فتح بلخ را عرض خاکفان سده جلال ساخت اگر چه شاهزاده خزانه و خلع  
 و سبایی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و سزا باشد همراه داشت لیکن در ازای این فتح نمایان دوست  
 و چهل هزار نادری که با اصطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد با سیصد دست خلعت و چند سانس  
 هب مشکل با زمین و براق طلا نزد شاهزاده عالی لواهی ارسال داشتند که فراخور خدمت بهر یک از سران و  
 سرکردهگان سپاه عطا نماید اما در باب عبور از آب آمویه امری از کمین فرمان صادر شده مقرر گردید که  
 اوضاع بلخ را انتظام و آذوقه وافر سرانجام کرده و تدارکات بلیغه بعمل آورده چگونه را عرض نماید شاهزاده  
 با انتظار جواب پرداخته و بلخ را فی بجمه انتظامی داده از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا گشت  
 از آن طرف نیز ابو نعیم خان پادشاه بخارا از ایلبارس خان والی خوارزم استمداد و چهل و پنجاه نفر از  
 اوزبکیه و ایلات ترکستان را در سلسله جمعیت انعقاد داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید هر چند که  
 تعداد جمعیت لشکر نصرت اثرزاده از دوازده هزار نبود لیکن نفجواهی الشنبلیل و تخیر عن الالاسد  
 شاهزاده عدت خصم را در برابر انقوج نصرت شمال مانند فوج غراب در جنب شهباز نیز جنگال دانسته



و متوجه ترانه یکوششش برداخته پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعه قرشی متحصن  
 شد و لشکر خوارزم نیز بدون تلاش و زحمیست برزیت غریمت نمودند پس شاهزاده بعزم تنخیر شادوک که  
 در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود رایت نهضت افراخته چهار جانب طرح یورش  
 انداخته بقصر و قلعه مستولی شده امالی بخارا عرضه شمشیر و آتش زمین را بجزیله تنخیر در آورد و لیکن باباخان  
 چاوشلو که از روسای لشکر بود در شناسای یورش ضرب کلوله و داع هستی نمود و از اتفاقات در همان اوان  
 که از کار قرشی فراغت روی داده بود شخصی از اشقیای فتنه جوی او ز یک از جوی روان جان دست  
 طرح بسته خود را غنچه بداد خواه رسانیده او را بزخم کار و از پای در آورده حاضران نیز فی الفور با او در  
 او را در همانجا پاره پاره و به تیغ خود کتار از دیار هستی آورده کردند چون این خبر بعرض مولای داد خواه یعنی خدیو  
 نواد کر رسید فرمان بهایون خطاب بشاه افراسیاب چاه بخارا و بزرگان ترکستان عزم صدور یافت  
 مشعر بر اینکه چون آن سلطنت آب سلسله چنگیز خان و دو حقه خاندان ترکها است مقرر شد که  
 شاهزاده بخارا بخارا نپر و از آنجا که در عالم ایل تمکن او بر او رنگ سلطنت موردی منظور نظر اقدس  
 پیا شد چند نفر از روسای آندیار را برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهر اقدار  
 نماید و نیز حکم بهایون بشاهزاده مرقوم شد که منشور غاطفت را برای شاه و الاجاه ارسال داشته و خود  
 سعادت و تبلیح نموده بانتظام و اتساق امور آن مملکت پردازد و هرگاه توران راه فرمان با اقدام اقبال  
 پیمودند فهو المراد و الا بتایید الهی از دست جنود قضا گو شمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم بهایون را  
 فی الحال برای شاه و الاجاه ارسال ترک محاصره قرشی کرده از رود آموی عبور و ساحت بلخ را مغر و کبیر  
 منصور ساخت اما حقیقت حال زمیند او را اینکه قبل ازین مرقوم کلک و قایع نگارش که در حین ورود  
 گو کبیر معبود سوار می زمین داور و هزار جات بکلی علی خان کوسه احمد لوحنایت کشته با تو بخانه و  
 استعداد تمام او را روانه ساختند و مشار الیه مدت نه ماه بمحاصره آن قلعه پرداخت و کاری ساخت  
 در آخر کار یکدفعه بنای یورش گذاشته بعضی از افغانه تعاقب اندیش را که در معسکر او بودند نزد خویش طلب  
 داشته با ایشان ممتد و معهود نموده بودند که رفته افغانه را که مستحفظ بروج بودند یا خود به درستان سازند  
 که در حین یورش بروج و دروازه را تصرف دهند انجاعت باین بهانه رفتند و قلعه کیان را خبر داور  
 به یکی را در وقت معهود آماده کار ساخته بعد از آنکه غازیان در شب معین بعزم قلعه گیری و امن جلاد

وامن جلادوت بر میان زده و سپر بیاباکی بر رو کشیده با اقدام تهور بجانب قلعه و میدند و هر یکت خود را  
 به ف چندین کلوک جانسوز دیده تدبیر مخالف تصدیر یافتند و جمعی از قشون و هر یک لکزیه غزاه از آنجا  
 بیرون گام بقتل رسیده بودند سردار را در ازای این نقص و قصور عزم معزول و بدرگاه معالی طلب فرموده چو  
 تا ویسی که در عرش حکم چوب چینی داشت بر او جاری ساختند و دیوان قلی بیگ افشار علمدار باشی را  
 با اتفاق یار بیگ سلطان توبچی باشی بآن خدمت نامزد و با اسباب نقب و کند کوب و آلات یورش  
 روانه کرده نامورین از روی جند و جهد بکندن نقب بردن سببه برخاسته در دهم شوال آن سال حمله  
 مال مذاخان افغان که از جانب حسین بکومت زمیندار منصوب بودند نامی امان بکوش غازیان رسانیده  
 ولد خود را بعزم سپهسالار بیاباکی سریر فلک بنیان فرستاد و قلعه را تسلیم سرگردگان نموده بموجب  
 حکم همایون با افغانه که مستحفظ آنحصار بودند با اتفاق یار بیگ سلطان بدرگاه معالی شافت و از  
 جان و مال بخش یافت و چون افغانه قند بار چند سال بود که در جمع ذخیره و توتیه اسباب قلعه دار  
 میکوشیدند بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان مستظرف گشته پشت بدیوان طحیمان داده  
 در پناه حصار قلعه واری تخمین شتند با مدت ده ماه تهداد یافت در نهم شوال غریت یورش در  
 اقدس تصمیم یافته اولاً جمعی از سر بازان معارک جلادوت بتخیر برجهای خارج قلعه که در حیطه تصرف  
 نامور گشته یکیک را بخورده ضبط و تصرف در آوردند و از آنجمله برج عظیمی که در فراز تپه رفیع واقع و فوجی  
 از افغانه با چند توب مستحفظ آن برج بود نذر آتیر بتائید الهی منخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بست  
 آوردند و بعد از آن بتخیر برج سنگین پرده کردند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چپ زمین در قلعه  
 کوه بسیار بلندی واقعست که بقلعه قند بار شراف دارد دلیران بکلم همایون دامن جلادوت بر میان  
 زده بیاباکی مروی عزم بلند آن برج را با چهار ده برج دیگر که از بروج فلک افزون و در فراز آنکوه سپر  
 نمون طعنه زن صرخ سلکون بود و سبب نفر از افغانه قادر انداز بجا فطرت آنها اقدام داشته یورش  
 برده تصرف و بکند اقتدار بر شرفات تنجیر آن قرار گرفتند و افغانه بروج تمامی بمعرض قتل و اسر و آمدند  
 خمپاره های ثعبان دیان و توبرهای کوه توان را که کلوک هر یک بوزن هفت هشت من بود از چنان را  
 صعب که پیاده را عبور از آن را بسدولت ممکن نبود و بتخیر تقصیل بالا کشیده بر قلعه کیان و برج دوه که جا  
 غربی قلعه قند بار سبب باشد بقتل و الحاق محض حال اندیش ازین امر غریب در وادی حیرانی و تنگنای

سرگردانست و هر کس آنرا از تنگ فضای پر هیچ دخم آنگوه سپهرش کوه آسمان توام را برای لعین دیده  
 باشد یقین خواهد داشت که بالا بردن تو بهای کوه مانند از چنان مکانی که عنقای فلک سیر و هم از تصرف  
 قاف قله هوش بر میزند منوط بنفاذ امر پادشاهی و چنین حکمی بسته ثانی حکم الهی خواهد بود بقصد از برج  
 سنگین توب و خمپاره را بر حال قلعه کبان بمطهر فرمای و قوودها الناس و الخجان ساخته سپهر  
 بیولانی برج دده را از صورت جسمی انداختند و بعد از آنکه بنیان قرار برج تزلزل پذیرفت چون جماعت  
 بختیار می که با ستخان آتش اقام داشتند مکرر داوطلب بستند عی اذن یورشش بودند از طایفه مزبور و گزاف  
 چسبندگ و افغان ابدالی از هر کدام بمصد نفر در شب پنجمه میت و دویم ذمی القعه با بره یابون حیثیای  
 کارگشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون افغان پیش از وقت مطلع گشته حیثیای دفاع بود  
 قریب دولت نفر از داوطلبان مقتول مجروح گشته عمر برج بر شرفات قصر مقصود عیتر مکرر دید پس دوباره  
 بعزم یورش مضمم گشتند **ذکر وقایع یونستیل مطابق سال سعادت شمال ۱۱۵۰**  
 هنگامیکه شهرستانیان سیاه و سفید لیلی و آبام شهر ذمی قعه الحرام را ماه طالع از غره سلج پیوست  
 نوردند کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه سلج ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت و کسری و اور زین  
 افسر مجرب سیم شینون غزم دارالقرار جهان کرده بر برج حمل درآمد و افواج سبک و صبا و شمال اصحاب لوانی  
 و لا و جری اغلب سنور و رایت افزای بسا در چهره دست چهار حیثیای یورش گشته بجانب دارالملک  
 کاشن روی آوردند نیلوفر با صولت دست قدم بر فراز کنگره شاخ بلند گذاشت و زینق بر سر چار و برج حصار  
 چمن بریق بنفش بر چیم بر افروخت افغان غراب و کلغ بنغمه قمری و عنده لیب تبدیل یافت و طوطیان شکر خا  
 که از شور انگیزی دی تلخ مذاق بودند در قند بار شیرین بیانی شکر افشان شدند و افواج زاغ و زغن که در غرض  
 چمن سکن گرفته بودند بیاد وطن مانند فاخته که کوزمان گشتند و در مجموع که چتر کبکی استمان آفتاب بنه ظلمت  
 مستح و از اختلاف جهان را بنور وجود خود مستور ساخته جنود سندی انجم و کواکب از مدارات برج راه نواری  
 گزیدند ممالک محروسه بهار نوروز و قلعه ظفر روی جهانیان کشاده گشت و از دیوان قضا صوبه بسا  
 و بلاد سبیل و حصار فیروزه سبزه و قلعه چناره کاشن بجا کیر نفس نیانی متفرکز کردید فراتشان با فروشان  
 یا فراتش بارگاه سلطانی و نصب اورنکت جهانبانی پایه زمین را بر آسمان افروختند و مجلس آریان مجفل  
 ارم نگار در کمال فروزین تنظیم و ترتیب بزم نوروزی برداشتنند رؤسای شکر و کبرای عسکر و امرای

و امرای نامدار و عظامی کامکار از جباخانه همت سرشار مانند زین کلابان انجم و خرو و نورانی لباسان  
 ثوابت و استیارت بکلمتای ظلاباف البیضاء ز تارای برودوشس آید در حواشی آن محفل بدین مثال افروز  
 رتبه و شان نشینند و ایستادگان طبعمای اشرفی چون اطباق صبح بشتین نشان آن بزم میمنت فرین ساند  
 و بعد از غنچه شانی باغ و گلزار نوبت قلعه شانی اقبال بدیدار گشته در بهمان روز غیر روز بهیبه سباب  
 یوشس پرداختند و چون طایفه بختیاری در اول بله داد طلب گشته کاری ساخته بودند باز ایشانرا این امر  
 نامور و سه چهار هزار نفر از ولیران خود بخوار و سر بازان عرصه گیر و دار انتخاب کرده در شب دوم ذی الحجه  
 همراه برده در اطراف قلعه در سیخولهای سنگت و زوایای کوه و خرابای حصار در کین گذاشتند و خود نیز آن  
 شب در جانب برج چهل زینه در پناه کوه در جانی که از نظر قلعه کسان ستور بود با تظار صبح فریروز که غیرت روز  
 نوروز و رشک شب وصل مهوشان دل افروز بود توقف فرمودند روز بعد که دوم ماه مزبور باشد در اول  
 ظهر که اعدای عسارت بیزوال را دم بسین بودند نماز ظهر را داد و استعانت از ایزد یوستا کرده و تحت از جبا  
 برج دوه سوزن انداخته شوکشن یورش دادند چون سینه انتمت بطایفه بختیاری تعلق داشت انگر و در آن  
 یاری کرده قدم بر فراز سلم مقصود گذاشته برج را تصرف کردند و از آنجا بجانب برج مشهور بچهار برج  
 هجوم آور گشته تا مستحقان آنجا بخود میر و خشنه سیرق سبب از آرد آن مکان افرافته افاغنه سه مرتبه بیست  
 مجموعی بجانب چهار برج منتهی گشته لازم خیر و کی بتقدیم رسانیدند اما چون فوج از جزایر چیان  
 نضکی آن آتش دم و سپرداران خنجر گذار مریخ توام برسم کویک بدلیران قلعه گیر می رسیدند هر فعه آن  
 طایفه از چهره دستی جنود قاهره سر کوب بلیغی یافته رویافتند بهادران نصرت فرین نیز که در کین بودند  
 از اطراف قلعه زور آورده و پایمردی تلاش از زرد با نهائی که ترتیب یافته بود بجهار قلعه صعود و عروج  
 ضبط در وازه و بروج کرده قلعه را بچیظه شخیر در آوردند حسین چون راه چاره را بسته و دست تدبیر را شکسته  
 دید با قلیلی از افاغنه فرصت جسته بعضی از زمان خود را بر گرفته بقبول که در جانب جنوبی قلعه بر فراز کوه واقع  
 بود و کینحیت و بقیه آن طایفه ذکور و اناناً عرضه شمشیر و سپر کند تقدیر گشته پس با اشاره و الا تو بهائی را که در  
 بالای کوه در بروج و حصار قلعه بود بقبول بسته از آن آوازهای غنچه یوشس اندام اساس دولت قصور  
 نصرت شکت اورا با و اخبار و از خواب کران غفلتش خوابی نخواهی بیدار کردند روز دیگر که شمس جهان خیز  
 از شبستان لیل از زیر پرده احتجاب درآمد ز غیب نام خواهر بزرگ خود را که عاقله او بود با چند نفر

سرگردگان غلجه پرسم ننوات که باصطلاح افغان عبارت از وخیل باشد بخدمت انقدس فرستاد  
 فرمان امان از موقوف عضو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع  
 و تمامی رؤسای افغان آن نشور نجات را تاج تارک اقتدار کوسر مایه اطمینان و ستیخار ساخت در بارگاه  
 نزدیک قبایلی که در خارج دروازه بابا ولی مخصوص نشین آنحضرت بنزوه عبوق افزشته بود بدین شرف بای  
 بوس سر بلند و بنویذ جان بخش و رحمت بهره مند گشت و جهت بکسر خاصیت و الا نظر قبول مال  
 عنایم قلعه کیان که از تعداد اندیشه محاسبان بیرون بود نیفتند و همگی آنها را بدلیران جان سپار عنایت  
 و حسین را با اولاد و اقربا و منی اعمام و مالی که مالک بود در وانه بازندران و سکنای ایشان را در آن ولایت  
 مقرر ساختند و چون ذوالفقار خان ابدالی را با احمد خان برادرش که سابقا از برات فرار کرده آمده بود  
 حسین گرفته در قندهار بجهت بوس بر داشت در روز فتح قلعه ایشان نیز از محبس نجات و بدار امان عنایت ظل  
 الهی توشل جسته لهذا رحمت بیکران خاقان ایشان را نیز نامور بازندران و از مالیات دیوانی و وجه بیست  
 بقدر کفاف در وجه هر یک معین فرمودند و طایفه غلجه مشتمل بر دو گروه میباشد یک گروه موسوم به هوتکی  
 و متعلق بحسین و فرقه دیگر توحی و منسوب با شرف سلطان بودند چون شرف بهیج که سبق ذکر یافت در امر از کوی  
 سعادت به مقت حبه در بدو ورود حوکب والا بقند با شرف اندوز خدمت کامکار شده بود حکومت  
 ایل توحی بعد از قلات با و تفویض قلعه قند با را که سمت غربی آن فراز کوه کبی واقع در فیه در نحوست  
 اساس و تسلیم بنا کله رخسار و بار و امصار بود بحکم والا و بران و با خاک تیره یکسان ساخت و همان  
 نادر آباد را دارالملک و مقرر حکومت حکام ساختند و چون عهد کرده بودند که من بعد از اهل اسلام اهدی  
 که قند با سازند امر والا بکس رقاب تمامی اسرای قلعه و ایصال آنها بصاحبان اصدار یافت  
 و ایالت آن ولایت را بعد الغنی خان حاکم ابدالی که سالک طریق اخلاص و رزای و خدمت سکالی بود  
 رحمت بکبر شک بست و زمین را و نیز از رؤسای ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کار آمد غلجه را سان  
 دیده انتخاب و ملازم رکاب ساخته نادر آباد و توابع را بسکنای ایل ابدالی که در نیشابور و باقی محال خراسان  
 توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالی کوچیده آمده در آن مکان توقف و غلجه هوتکی بجای ایشان  
 رفته در نیشابور سکنی نمایند و اینجاست را در بیست و چهارم ماه فروردین از غناب کز زاننده روانه مکان مشرف  
 ساختند در میان ورود الچیان پادشاه سکندر جاه روم با اتفاق سفرای آن

آن دولت ابد پیوند بدر بار محلی اسباست تخریر پذیرفت که بعد از واقعه شوری  
 کبرای صحرا می همان عبدالباقی خان زنگنه با اتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر پاشا از دربار اسما  
 قدر بهرامی علی پاشا سفارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بودند از طرف قرین اشرف پادشاه سگند  
 دستگاه روم لوازم اعزاز و احترام نسبت با ایشان مرعی بسند اول مصطفی پاشای والی مرصل که از  
 وزرای معتبر آن دولت بود با اتفاق عبدالقندی صدر اناطولی و خلیل فندی قاضی اورنگ بالیچی کبری تعیین  
 و محبت سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته از سمت کرمان امور بدر بار فلک دار شدند در  
 نوزدهم محرم ۱۱۰۰ که پنجاه روز از نوزدهم گشته بود سفرای دولتین وارد ناور آباد و بعد از دو روز بار  
 یافته پیشگاه حضور اقدس گشته اسبان کوه توان تازی شراد منکل بساخت منکل و هدایای نفیسه که پادشاه  
 والاحاه روم به نسبت جلوسن بهایون معسوب پاشا فرستاده بود از نظر نوزدهم گشته و تبلیغ پیغامات  
 لسانی و سفارشات زبانی گشته با عطای کورک سمور و سبب با زین و براق طلا سرافرازی حاصل نموده و زیاده  
 بر معمول سلف مشمول عاطفت و حسان شدند چون در نامه پادشاه والاحاه روم در باب سرگذشتی حضرت  
 امام جعفر<sup>ع</sup> اذعان صریح کرده در خصوص ختصاص کنی از ارکان مسجد الحرام آمده این مذهب متمسک بگذرد  
 گشته اعلام نموده بودند که هر کنی از ارکان اربعه از سوابق از مندی یکی از ائمه مذاهب اربعه مخصوص است  
 تغییر آن مؤوی بهجاسد میسر کرد و در وقتن امیر حاج ایران از راه شام منضمین وقوع فتنه است خویش  
 کرده بودند که عذر دو ماده اولی تسلیمی قبول گشته مقرر کرده که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف بر سال  
 حاج را کعبه مقصود رساند حضرت ظل الملی رفتن امیر حاج ایران را از راه نجف اشرف پذیرفتند شیطی  
 که محافظین بغداد از راه آاباد و ما بحتاج حاج را هر سال حاضر و آماده سازند و المچی را با انقد بان عظام  
 مورد اعزاز و اکرام ساخته بواسطت بندکان درگاه این امور را ایشان گفتند که بوجوه شرعی اقامت  
 دلایل این چنین کرده از نقد جنس و فواخر سبب اضافه بر آنچه بر سوا الف زمان بالیچیان روم عطا بند  
 ایشان مرحمت و چون مقدمه تخمین نه اسیب تعیین رکن که از دولت عثمانیه بجا ذیر شرعی و محاذیر کلیه منحل  
 و موکول شده بود و کن اعظم بنیان مصالحه بودند برای مذکره آنها علیروان خان بیگلریکی با حجابت  
 تعیین و رفیق مصطفی پاشاه و افندیان ساخته در غره ماه رخصت نهضت از زانی و روانه در بار نشوت  
 دار عثمانی فرمودند در ذکر بواعث توجه موکب منصور بجانب هندوستان

وفتح و تسخیر غزنین و کابل | قبل ازین بنهجی که نکارش یافت علیمردان خان شالموردار وانه  
 هندوستان و حضرت پادشاه و الاجاه اعلام فرموده بودند که چون تعیینه افغانه قندهار مطرح نظر  
 بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر کرد که سدره فرار شهرار نمایند پادشاه نیز در جواب نوشته بود  
 که درخصوص بصوبه داران تاکید و خزانة و فوج ارسال کردید که در سدره منع مفیدین قندهار نمایند  
 بعد از مراجعت علیمردان خان برای تجدید یادآوری محمد علیخان قولتر آقاسی ولد اصلان خان را که عمده  
 امرای ایران بود سفارت مسور و پادشاه و الاجاه همان جواب سابق را عاده و مذکور ساخته بودند  
 و در اوایل کار قندهار که افغانه آند پارسمت کابل آغاز فرار کرده بودند فوجی از غازیان برای تسدید راه  
 و تنبیه آنطایفه بجانب قلات و غزنین نامزد گشتند اما تاکیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که فیما بین  
 هندو ایران تحقق دارد از حد مملکت تجاوز نکرده سامان جمعیت را از دست انداز جد و فتن محفوظ  
 و مراعات حال رعایا و امانی آند دولت بدپیوند امری و ملحوظ دارند سر کرده کان شکر منصور متران کمانک  
 چهار فرسخی قلات را تا فتنهای کوهستان آن ناحیه تاخته و از انجا باولنک مراغه چاول انداخته قرب  
 هزار نفر از افغانه غلبه را که در آن نواحی بودند معرض تیغ بلاک ساخته و مال و میر بسیار از ایشان  
 بدست آورده تنه سمیت غزنین و کابل فرار مینمایند و در خلال اینحال معلوم میگردد که از دولت طلبیه  
 که در کانیه کسی بسیر راه مسور و مانع عبور و سرور آنفوج مقهور نیست چون غازیان بتابرایکه ما دون  
 نبودند که از مقام تفرقه قدم فراتر گذارند در انجا کشت و چگونگی را بعرض خاکفان عقیبه و الارسانیدند  
 بعد از وصول انخیر محمد خان ترخان ابرسم سفارت برای استفسار علت خلف وعده تعیین و در  
 یازدهم محرم سال قبل اسم چا پاری از راه سندروانه دیار هند فرمودند و ضمناً اشارتی در باب  
 ولایت کابل و غزنین بکار رفت اما امر تنوکه بصدور پیوست که زیاده از چهل روز در آنولایت مکث  
 نکرده زود جواب و خبر بخاکان بجزر و بر و خدیو هفت کشور رسانند محمد خان وارد هند و ابلاغ نامه بهایان  
 کرده پادشاه و الاجاه از جواب بنجابل و از مرخص ساختن ایلمچی تعافل نموده او را رخصت انصراف نداد  
 چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم ۱۰۱۰ بعد از فتح قندهار فرمان مقرر گشت  
 سجد خان غرضه دریافت که بوصول حکم اشرف مرخص است برگشته هر نحو جوابی که از دولت علیه کور کانی  
 صادر شده باشد بجزر و خدیو حکم بهایون را مصحوب به نفر صلوات چا پاری از راه سندروانه ساخت

ساخته پس عزیمت حرکت بسیمت کوهستان غزنین و کابل در خاطر اندکس تصمیم یافته در غره ماه صفر که  
 ایلیان روم را مرخص و روانه آنروز دپوم فرمودند پرچم الویه ظفر طراز بجانب غزنین منهد از یافته  
 از چشمه محمود که حد مملکت ایران و هند است عبور و منزل قرا باغ شش فرسخی غزنین را مقصد کوه کبه  
 منصور ساخته از آنجا شاهزاده نصرت لوانصر الله میرزا را بتنبیه افغانه غور بنده و بامیان امور فرمودند  
 باقرخان نامی که حاکم غزنین بود از طنطنه آمد آمد موکب بهایون مغلوب و حشت کشته فرار و قضایا  
 و علمای و رؤسای غزنین بیلدی قافل سالار عجز و نیاز با پیشکشهای ایلیان رومی مهید واری بدبار  
 عاجز نواز آورده مشمول عنایات خدیو گردن فراز شدند کوه کبه والا از منزل قرا باغ رایت توجه  
 بجانب غزنین یافته در بیست و دویم ماه ماهیچا اعلام جهان کشار که آقاب آقباس نور از ان میگردد  
 ضیا بخش ساحت ملک غزنین ساختند و در صین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفر  
 قرین بتنبیه هزاره رای کندی و رای زکی و باقی هزار جات که در تقدیم خدمات دیوانی ساکن طریق تافریک  
 شده بودند نامور گشته غازیان تمامی مسکن و اوطان ایشان را با مال تنم ستور و بسیاری از رجال  
 مقتول و نسوان را نامور ساخته نیز آتبه بعضی والا رسانیدند حکم حکم بجز صد و در پیوست که اسرار اطلاق  
 اعیان ساخته فوجی از آنجا حرکت برای ملازمت بر کاب نصرت انتساب حاضر نمایند و همچنین افغانه و  
 هزار جات کوهستان غزنین هر یک که بگریزی کردن فرار شدند بنیروی بازوی شوکت قاهره از پای در آمدند  
 هر یک که باجاده نقیب او گذاشتند سرسرا از عقب خود بونده نواز و از آنجا لوای توجیه بجانب دار  
 الملک کابل فرار شدند اعزّه و امانی کابل در دو منزلی طریق استقبال همیوده ادراک تقبیل عقبه سعادت  
 پرور و بشرفیات قاهره پیرایه شرف در بر کرده رخصت انصراف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از  
 افغانه و سپاهیان کابل از جاده نقیب انکول شریزه خان و رحیم داد خان کونوالان قلعه در پناه  
 حصار نادانی در آمده بقلعه داری برداشتند روز شنبه سیوم ربیع الاول که پیشخان کسان موکب بهایون  
 پیشخان والا را بسجالی قلعه رسانیدند جمعی از قلعو کیان از در ستیزهای جلالت بیرون گشته آعاز معارضه  
 کردند حاظران پیشخان چون نامور بچنگ نبودند بحال ایشان نبرد افتند و نصب سرادقات کردند و شکوه  
 و وضع احمال اردوی انجم گروه را در اولتک نیم فرسخی سمت شرقی شهر نموده کوه کبه جهانگشا نیز روز بعد  
 وارد آن مکان گشته روز شنبه پنجم ماه مزبور بجزم سیر سواد شهر و ارک بجانب کوه سیاه سنگ آمراک



و آنطایفه باز بهوای روز پیش باز و حام تمام از قلعه برآمده مبارزت بچنگ شروع باند اختن توب و  
 تشنگ کردند این صبحی صبحی مده غضب خاقانی کشته جمعی را که در آنوقت در کاب سادس حاضر بودند  
 به تشدید آن جماعت اشاره فرمودند ما مورین بجانب انجاعت اسب برانگیختیم و با شمشیرهای آهنت  
 با ایشان در او بجنگ تا پاهای قلعه سرشانی کردند و همان روز عزم بلند خود بوقت کشور بترخیز قلعه که بسته  
 اطراف شهر را محصور و منهد ساختند از یکطرف حکم بجا یون تو بهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده  
 برج مشهور بعضی است که هم پر دراز سر طایر و هم ششبان عقاب ز زمین چنگ چرخ دایر است بدف  
 نوبهای برن آثار نمودند و از یکجانب بر مطیع خیمه در بر حال قلعه کبان صاعقه بار نمود و زلزله در میان شب  
 برج و حصار و اساس قلعه کبان انداختند چند روز اهل قلعه مانند موی آتش دیده و میان شعله شور و شر  
 بر خویش پیچیده چون تاب و توان را از خود مملوب دیدند و زرد و سب و وار و هم ماه بهرامی کاروان  
 عجز و نافرمانی وارد در بار سپهر میانی کرده و بزبان نادانی با دای اهل کنگنا با فعل السفهاء منا اعترف  
 بقصور ما فرمائی کرده قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر گذرانیدند و خزانه و جیاجانه و قلیخانه  
 باه شاهی که در آن فلک شمال میسب و بضبط سرکار خاصه تعلق پذیرفت پس چهل روز در کابل مضرب خام  
 عساکر انجمن چشم کشته جهت کشور کشائی قاننی با نظام و نظم باطو محام کابل و توابع پرده بستند  
 و شاهزاده نصر الله میرزا که سابقا از منزل قراباغ پیغمبر سرکشان ضحاک و با میان و غور بند نامور کشته  
 بود تترودین را پیغمبر و قلیجات ایشان را تصرف و انجاعت را بجزوه اطاعت در آورده در بیت و  
 چهارم ماه مذکور از راه چهار یک کار شرف اندوز تحصیل بساط خود با کامکار گشت مقدار آن عمر البصر  
 محمد خان بوساطت قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصدش مضمون آنکه از دولت کورگانیه اورانند  
 جواب میدهند و نه رخصت ایاب لوند احمدی از سیا ولان دیوان بجا پارسی تعیین و نامه جمالیون به  
 پادشاه و الاجاه نگار شش یافت مشعر بر مضمون که قبل ازین علیمردان خان و بعد از او محمد علیخان به  
 سفارت روانه در بار سپهر اقتدار شاهی شد در خصوص تدرار فرار شکران شاه و الا تبار شعار  
 و از جانب آنحضرت نیز تعهد آنمطلب معسر آمده بود و سایر وعده آن پادشاه و بجای کوه عز و جاه دارد  
 فندک گشته بعد از آنکه خلف وعده ظاهر شد ایلیچی دیگر برای تجدید امر مذکره روانه ساختیم یکسال  
 متجاوز شد که اورا که دهمته و بجواب نامه نیز ختمه اند اولاد آن باب وعده کردن و ثانیاً خلف وعده

و همه بعمل آوردن و بعد از آن المی را بر خلاف قانون سلف نگهداشتن و جواب مکتوب به مایون را  
 در عقد تملوق گذاشتن بهمانا ناسی از مخالفت و بیگانگی و منافقانی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از  
 فتح و تسخیر قندهار چون درین و قصور می که از افغانه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن بر ممالک  
 هندوستان واقع شده مکنون آن بود که همیشه قبیله انظار ایفده مرضی طبع قدس شاهی می باشد  
 و این دو دولت را به خواه یکدیگر سبب را ندیم متوجه قبیله انظار کشتیم مردم غزنین از باب آداب  
 و آمده مشمول نوازشات گشتند اما الملی کابل قطع نظر از آنکه بایست در و ولایات نصرت آیات مستقیم  
 شمرده در عالم اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمت گذاری و اعانت پروازند در سعادت بر روی خویش  
 بست با افغانه اتفاق و اظهار رسم نفاق کردند چون این حرکت منافقانه ادب و پاسداری حرمت سواد  
 ظفر کوب بود از راه یگانگی که بین الحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب انظار ایفده در آمدیم ثانی الحال  
 که بر اشتهای قایدیناز روی میسید بیدار سعادت طراز آوردند ایشان را بنا بر خاطر آن پادشاه و بجای  
 مورد عقوبت مشمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و مال ایشان نگردد و ما را از مبادی  
 حال الی الآن سواهی تنسبیه افغانه منظور می نبود و باز بهمان دو سببیا منظور نظر می باشد و چنانچه  
 در اینجا چند نفر از اعیان دار الملک کابل در بیت و ششم ماه منور روانه شاه جهان آباد ساخته که  
 یساول پوساطت نامه به مایون فال و کابل بیان بزبان مقال حقیقت حال اسفندم پادشاه سلیمان  
 خصال سازند بعد از ورود کابل بیان بجلال آباد حاکم امملاک ایشان را مانع و بهر پیشاور راجع ساخته  
 یساول که بچاپاری میرفت و لدیر عباس نام افغان در عرض را بقتل رسانید و چون غله و محصولات  
 آن ولایت کفایت باحوال سپاه نصرت پناه نمیکرد و از انجمنی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه  
 ارک نامور ساخته در دوازدهم ربیع الثانی بهر اجماعی تاید زوانی عازم کوهستان چهارکت کار  
 و بجزاد و صافی که موضع حاصل خیز و مکان معمور پر آب و علف مسکن طایفه افغان بودند که  
 بهم کوشمال کریشان آن ناحیه بعمل آید و هم توسعه در غله و ذخیره بهر سه افغانه آن سمت بقتل  
 تخصص جسته دلیران رزم آزمای حکم والا کوه نورد و دشت پیاکشته سقاق مسکن ایشان از اسپا پیر و  
 جلادت لکد کوب و سرکشان متقوم و مشکوب ساخته آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار ممالک  
 بیکران صدقات آنقوج و سقاقات خویش را مستغرق لطات اندر یای آهینین موج دیدند بچو

جو خود یو بجز ویر که قرار کلمه کرامان کشتی شکستگان طوفان حوادث توپوشن جسته چکنار عاقبت  
 و ساحل منیت پیوستند و همگی سرگروهگان و رؤسای آنظایفه با سعد الله و طامخند ولد میا جیبو  
 اقوام او بدرگاه معالی شناختند و خدمت رکاب انجمن را حلقه کوش غلامی اولاد خود ساخته  
 جمعی را بتقریب بندگی این استان بشا هراه آزادی رسانیدند و بیست و دو روز در آن مکان پایت  
 سرسبزینو چهره رکوب بزم سپهر و همدوش ایوان ماه و مهر گشته در میستم جهادی الاولی لوامی توجیه  
 بجانب کندکنت که در خوبی آب و هوا و فور نر زبست و صفا طعن بر سرستان جنت میزنوا فرخستند  
 افغانه آنسر زین نیز جمعیت کرده در قلعه کوه بستحکام اساس خود داری پر دختند و لیران نصرت  
 نشان با مرادس بر سر قنای ایشان نمازم شده آنظایفه چون دشت و کوه را در زیر پامی بکران  
 تهور غازیان یکسان دیدند طالبان کشته رؤسای ایشان وارد در بار فلک مدار ایشان  
 و مشمول غنود خود جهان شدند و افواج کجبر اسواج که مامور به تنبیه هزار جات بودند خدمت مرجع  
 را انجام جمعی از اولاد آنظایفه را در سلک خلا مان تنظیم داده در بیست و ششم ماه مزبور وارد در بار  
 عز و جاه گشتند و از آن مکان جمعی بصنبط غلّه جلال آباد و تادیب ولد میرعباس افغان که مرکب قبتل  
 ساول ایوان شده بود نامور گشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان شده بود فرار و باقی امانی اندیا  
 طریق اطاعت پیوده روز پنجمینم جهادی الاخری بقدم استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف دادند  
 و چون ولد میرعباس پیش از وقت در فرار کوه احداث سقنا قوامی محکم کرده و جمعیت عظیم از سر و پا  
 کار و لیران کارزار فرام آورده اساس آنها بلور از م سباب خود واری استحکام داده بود غازیان  
 دست بسته بقنا قوامی و پیوسته آن بناهای قوی اساس را بدستاری سر پنجه شوکت قاهره در جم  
 شکسته تصرف و رجال ایشان را عرضه تیغ بلاک زمان ایشان را با همیشه و نوان ولد میرعباس  
 اسیر قراک ساخته بدرگاه معالی آوردند و بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی بهار سفلی را که پنجمینم حال آن  
 قیمت بچمن آرائی قدوم فرورین اثر رشک بهار و میر کل منبسی از آن نواحی را زینب کوشه دستار  
 روز کار ساختند در بیان و رود شاهزاده رضا قلی میرزا در منزل بهار سفلی  
 و سرساز می با قسرنیابت و دارائی ممالک ایران چون درین اوقات که  
 در آیات نصرت آیات غارم هندوستان و سفر عبید المسافت پیشداد همت خاقان کیتی سان بود

بود خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامکار و شایسته ازادگان آزاده نادر پادشاهی و فرمان  
 روائی محالک ایران از خاطر اقدس میگذاشت لهذا از کابل امرهایون بعز نفاذ پیوست که رضا  
 علی میرزا که اکبر وار شد و در آن اوقات بر سر بر حکمرانی بلخ تکیه داشت ولایت بلخ را بر سر  
 افشار بیگلربیگی هرات حسن خان بیات حاکم نیشابور سپرده و فوجی از خازیان بجا قفلت آنجا  
 گذاشته و ضابطه آن مملکت را مضبوط ساخته از راه صفاک و بامیان وارد و دومی نصرت نشان شود  
 و چون بعد از وصول خبر فتح بلخ که هنوز موکب همایون از نادر آباد توقف داشت پشاهزاده امر و ابوال  
 تاقچه شده بود که در ایامی که افواج ظفر شکار از کار رزم و پیکار بیکار باشد متوجه قندزکشته امور آن ناحیه  
 را منظم ساخته مضبوط نماید شاهزاده بروفق فرمان رایت افزاز توجه با نولایت گشته یوسف نام قاتان خان  
 که تا آن زمان در مقام مخالفت قامت داشت با سایر سرکرگان آن ناحیه تاب توقف نیاموده سا  
 طریق بر زمین شده شاهزاده آنولایت را خالی از اعداد و عاری از قنده و فساد در حوزه قدرت را بر  
 در آورد و در اثنای آنحال امرهایون پشاهزاده و اصل گشته چگونگی را معروض قوایم سرپرست پسر پادشاه  
 حکم مبارک با حضار و اعتراضدار یافت شاهزاده راه نورد طریق هشمال فرمان گشته بعد از درو  
 بجای بند و آغزوق در کابل گذاشته در بیت و چهارم رجب وارد خدمت خدیو کامکار گشت  
 روز دیگر حضرت ظل اللہی بملاحظه عساکر بلخ که در موکب شاهزاده آمده بودند پراخته تا چند روز آنجا  
 برسم سان از نظر آفتاب سان گذشتند و چون سبب بسیاری از ایشان در سفر بلخ معروض استقاط  
 در آمده بود بهنگی سببهای تازی نژاد و اسلحه عنایت و نیابت دارائی ایران و خستیا غزل و نصب  
 بیگلربیگیان و فرمان دیان رایت شاهزاده کامکار تفویض نمود و در جمعه شعبان بعد از ظهر بدست مبارک  
 تارک او و شاهزاده نصر اللہ میرزا را بر تریب افسر بر بلند می داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزاده کی حقیقه را  
 بسمت چپ زده بعد از آن پادشاهی بر یک از اولاد حکم قضا تعلق گیر و حقیقه بدستور ملوک بطرف  
 راست بزنند و روز یکشنبه سیوم ماه رضا علی میرزا را مرخص و با فر شوکت و شان روانه ایران ساختند  
 روز دیگر لوامی جهانک شایان جلال آباد نهضت یافته در دهم ماه از جلال آباد گذشت به جانب شرقی  
 و بفاصله نیم فرسخ قیاب بارگاه عز و جاه بر اوج مهر و ماه افرشته شد و در آنجا دوازده هزار تن از بلایان  
 پیل افکن برسم منتقلای مقرر گردید که در منزل پیشتر رایت افزاز شوکت و قرا باشند و شش هزار کس

نیز به پیشخانده کشتی موکب همایون اختصاص یافتند | در بیان توجه موکب و الایعزم تنبیه  
 ناصر خان و تخمیر پیشاور | چون از دولت غلیظه کورگانه صوبه داری کابل و  
 پیشاور با ناصر خان بسبب بعد از تخمیر غزنین و کابل که انما ملک از حوزه تصرف کورگانه بدر فرست  
 ناصر خان در حدود پیشاور ملک جمعیت را غلظت ساخته مشغول خود داری شد و در همین که ایمان  
 کابل باذن همایون عازم شاه جهان آباد شدند مشور رعایت از موقوف اقبال در باب روانه کردن  
 ایشان با کسم ناصر خان عزت در یافته بود ناصر خان بلا حظه پاس حقوق آند دولت ابد پیوند راه  
 انتقال بر فرمان همایون بسته در حضرت سلطنت کورگانی میروید جنبانی و امن تحریک قیام کردن آتش  
 جنگ پر خشم بجلاوه این معنی میت هزار نفر از افغانه خیر و پیشاور در ناحیه صبر و اجتناع داده بجای  
 در بند خیر شتغال و زید روز و وازد هم که منزل موسوم بر یکاب مضرب خیام سپرد اوقات انجم او داد  
 حیره طناب گشت بنه و آغز و قیام در موکب نصر الله میرزا در آن مکان گذارشته خود طرف عصر از راه شش  
 بسته چوبه که کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از غازیان هزار و دلیران نیزه که از شتاب  
 و جریده بعزم تنبیه ناصر خان ایلعازر صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی فرسخ راه را در طی کرده  
 از بیرامه بسر وقت انجمت رسیدند ناصر خان از آمدن طلیعه همایون خبردار گشته تنبیه جنگ  
 برخواست و صفوف لشکر آراست پیش از آن سپاه جلوریز بر قلب ایشان بیخته در طرفه یعنی ملک  
 جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمع کثیری عرضه شمشیر و ناصر خان با جمعی از روسای هندیه زند  
 دستگیر شدند و بقیه راه فرار پیش گرفته تمامی اردو و اسباب ناصر خان و لشکر پانزده حیره ضبط و  
 انتقال یافت و بعد از سه روز که آن مکان مقرر کوبه خیر و ز بود بنه و آغز و قیام نیز بموکب و الایعزم  
 دستوجه پشاور شدند و آنملکت دکشا و عرصه تربیت پرور از پر تو ما میچه الویه ظفر رشک پالذ قمر کرید  
 و سانحه طلال افزا که در پشاور معروض سمع و اور دارا فرکرید انکه چون جماعت لکنیه جار و تک که در لکنیه  
 کوه سکنی دارند بنا بر اینکه مسکن ایشان مشتمل بر کوهستان و جنگل پر درخت در ارمای بسیار  
 سختت با ستظار جا و مکان بعضی اوقات از در نا فرمانی بیرون می آمدند نظیر الدوله ابراهیم خان  
 سپهسالار آذر بایجان بحکم و الایعازم تنبیه ایشان گشته اولاً شعنه سیف درخشان غازیان  
 پرواز مستی اهل سقاق و مسکن ایشان از اخگر شور و شر دلیران احراق گشته مغلوب شدند ثانی

تمامی الحال جمعی از ایشان که فرزند کوه را کین گاه کین و فرار گاه تفسیحیان گزین ساخته بودند از  
 اطراف آغاز جنگ و وسعتک رزم را بدین کار از آنجا تک کرده از سپهر خان حکم خصا به  
 کلون تفسک شد پس همین قصوری ازین قضیه پر شور به بنیان عزم ملوکانه راه نداده امیر اصدان  
 خان فرقلو را با پالت آذر بایجان و صفی خان بجا بری را که سردار گرجستان بود بسروانی آذر بایجان  
 تعیین و روانه مقرر نمودند که با عساکر آنست بقدر اسکان بنا و بسبب آنظایفه و محافظت آن  
 تو احوی پر خست منتظر اصراف موکب معود باشند و در پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم نصرت  
 انجام بجانب شاه جهان آباد امتز از یافته امر بهایون بجز صد و مفرود شد که رود آنک را جستن  
 بسته فوج قاهره چند روز فوج فوج مانند خیل نجوم از رود و مجرزه از آن جبهه کمشان شان گذشته گوید  
 منصور نیز متعاقب عبور کرد اگر چه نا حال معلوم نزدیک و دور نگاشته که در هیچ موسم از رود خانه های  
 پنجاب بدون سفینه کشتی عبور میسر باشد اما کسی را که تا شید الهی بار و مدد کار باشد بزود بکسیان و کار  
 سخت و صعب بر او آسان می باشد بر اینسانی اقبال خسروی در هر یک ازین رودخانه ها که نموده بجز  
 ذخیره و شعبه <sup>بسیار</sup> خود بود معبر و گذر پیدا شده سواره و دروازه ها و سبب از آب گذشته و هیچ شش هزار کس از  
 سپاه لاهور در آن طرف آب و زیر آباد بسر کردی قلندر خان قلعه کاچه بسرا نامن عاقبت ساخته راست  
 خود واری افزایخته بودند قراولان موکب بهایون بعد از آنکه ایشان پر خست و در اساس قرار آن شست  
 خاشاک کار سیل بی امان کرده گوید و الا متعاقب از آب گذشته در آنست رود و نصب سرد قرا  
 سپهر نمود نمودند مقارن آن فوجی کثیر از جنود هندیه بسر کردی زمین را آدینه کر سلسله جمعیت انقطاع  
 داده با دوازده گریا خان باظم صوبه لاهور در ملک پورشش کوچی لاهور مشهور دیده قراولان گشته  
 فیما بین کار بستیر و آویر انجامیده ایشان نیز بسیاران گذشته پیوستند مگر معدودی که باقتضای قضا از  
 حلقه وام کنند لیران ربانی جسته بعد از ورود موکب بهایون بچوالی لاهور که باغ شعله ماه مقرر گوید عز  
 و جاه کردید زکریا خان چون معارضه خود را با فوج منصور از قبیل معارضه ظلمت با نور دیده کفایت خان  
 وکیل حتمات خود را بطلب امان بدر باز عتروشان فرستاده خود نیز روز دیگر بچوبه سانی آستان فلک  
 بنیان غایز گشته بیت لک زرو چند از بخیل کوه پیکر با نفایس و بیایای دیگر بر رسم پیشکش از پیشگاه  
 حضور انور گذرانیده لوازم خدمت و نقیبه و تقدیم رسانیده خلایق قاضیه خسروانی و سبب تازنی نژاد

با ساخت و زین زترین و کمر خنجر و شمشیر بر صبح باو عنایت و نوازشات دیگر در باره او مبدول و  
 ایالت لاهور بدستور باو محول و موکول گشته فخر الدوله خان ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت  
 او کساره کرده و ادوی اطاعت بودند و بسیر و سامان در لاهور توقف داشت باز ایالت آن ملک  
 فسر از ساخت روانه آن ولایت و ناصر خان صوبه دار را که از جمله کوفتاران و در رکاب نصرت اقران  
 میبود مجدداً بصوبه داری کابل و پشاور سر بلند و فوجی را تعیین فرمودند که بمحافظت معبر و ضبط کشتیها پنجاه  
 پرده مترو دین بار روانه اردوی ظفر قرین نمایند در بیان وقوع جنگ سلطانی فیما  
 بین اعلیحضرت خدیو کیتیستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان  
 و کیفیت تشریح جهان آباد و وقایع آن ایام بجهت بنیاد **بدر ازنگ**  
 در سلطنت لاهور بجهت تشریح در آمد بعضی سبناوگان پانزده سر بر گردون نظیر سید که حضرت محمد شاه  
 پادشاه و الاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت  
 پناه است شرجی بخار شش یافته مشتمل بر هفتصد سوار که چون نواب بهایون ماتر کجانیسم و انحضرت نیز از دوش  
 تر کجانیسم و سبیل سلسله که در کانیسم و سوی دوسنی امری مرکز خاطر نبود و بنا بر آنکه از افاغنه نسبت به  
 هندوستان بیشتر از ایران بی اهمیت واقع شده بود مظنون خاطر ما اینکه هسته تنبیه آنظایفه هر وقت  
 طبع امنای آن دولت خواهد بود باین عقیده و همچنین فرستادیم در باب سده راه فرار آنظایفه اظهار نمودیم  
 متعجب گشته باز المچی دیگر یاد آوری کرده همان جواب را شنیدیم و ثانی الحال که خلاف آنظایفه شد محمد خان  
 روانه کردیم یکسال او را نگه داشتیم بچواب نپرداختند از قراریکه معلوم میشود جمعی در سر زمین اندولت پیشه  
 تصرف فرور برده پادشاه و الاجاه را بر این امور مکلف میسازند و الا انحضرت را بمقتضای بزرگی از بنگونه  
 بود او رضایت نخواهد بود میان آن دولت در اراده خود را نسخ بوده جمعیت خود را درست نمایند و آن و الا  
 جاه نیز از خزانه و لشکر تقویت و اعطای ایشان کرده در دستعدا و ایشان کوشش انشا الله تعالی بعد از آنکه خود از  
 کرده خوب ضرب دست جنود مسعود را در یابند آنچه از سر که راه سلامت پیش گیرند باز اگر عضوی در باره  
 ایشان بعمل آید بنا بر خویش و التماس انحضرت خواهد بود و بعد از روانه کردن آن نوشته سوک جهان  
 کشار و جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نصرت و از رودخانه های شرف عبور و روز دوشنبه بیستم  
 ذی القعدة وارد سرهند شدند و در اینجا بمرشد تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد تاج و درویش

دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار عزاوه ثوب اثر در میان برق آهنگ و سباب و اثاثه رزم و آلات  
 جنگ وارد محل موسوم بکرنال میت و پسر سخی شاه جهان آباد گشته و چون رودخانه فیض که علی سردان  
 خان آرا پناه جهان آباد جاری ساخته در جنب کرنال روان و اطراف دیگرش بحین کل پیوسته است  
 در آن مکان حصن حصین و قورغان بتین تزیین داده تو بجانہ بار محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله  
 توقف دارد و خدیو بهمال شش هزار نفر سپاه خون آشام را بقراولی تعیین فرمودند که تا حوالی اردوی  
 محمد شاه دستبرد می زده و تحقیق احوال او نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روانه ساختن ایشان  
 موکب ایشان روز سه شنبه ششم آناه از حضرت حرکت و وارد منزل اجداد سرای دوازده گریه و جهانگیر  
 نهم وارد قصبه انبالا گشت که در راهی که تا کرنال می گریه مسافت دشت گشته حرم محترم و بنده و آغز و فوج بسیار  
 گردی فتح علی خان افشار چرخچی باشی و جمعی از سرکردگان در اینجا گشته روز پنجشنبه دهم از انبالا حرکت  
 و باز زده گریه و اطی کرده شاه آباد را محل نزول اردوی ظفر غیاث ساختند و قراولان در همان شب پنجشنبه  
 بجوالی اردوی محمد شاه رسیده موافق کیش سپاهگری در گوشه سخنان کین زده کرده بسوم دلیری در سر  
 تو بجانہ او جمعی را قتل و چند نفر زنده دستگیر کرده بسرای عظیم آباد گشت که در راهی تمانی سر گشته قوت  
 و شب جمعیه یازدهم دو ساعت از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور والا آوردند  
 که تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آید پس معتمدی را روانه سرای عظیم آباد و بقراولان اعلام فرمودند که در  
 جهانسرای توقف و جمعی از یک تازان جلالت نشان در احوالی از روی حرم و دیات عزم بقراولی بردارند  
 و چون از سرای مزبور تا کرنال شش گریه مسافت و چهار گریه آن تمام جنگل و شتله بر یکباره بار یکدیگر  
 دیگر فی الجمله خالی از پیشه و راهش سوار بود سرکردگان شراباشران را دو دسته کرده از جانب  
 شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هر یک سمت خود را ملاحظه و جا و مکان نزول و چهاروی  
 زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در سرای عظیم آباد خبر بگویند و الا دانستند و روز  
 دوشنبه دوازدهم رایت جهانگشا از شاه آباد روانه تمانی سرده گریه گشته و روز یکشنبه سیزدهم هنگام  
 صبح از منزل مزبور لوای آسمان سانهت یافته قول هایون پشاهزاده نصر الله میرزا تقی و جمعی از  
 خوانین را سار کزین جناح های لوای هایون خاں شاهزاده ساخته خود با قومی از و لاوران یک  
 ساعت و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد شدند چون محل مزبور شکل بر ریاض عظیمی بود که



بسنگ و آجر بر آورده بودند حاکم انباله و ایالی آن مکان با استحکام قلعه و در باطن مغرور گشته نبر کسی پرورد  
 بگم و الا توب بجنس انجماعت بسته بهی ای شان از بیم جان طالب امان گشته بیابوسس همایون سر طرد شدند  
 و در انجا سر کردگان فراوانی را در نفر شر با شریان بر وفق فرمان حاضر گشته مجتهدا هر یک سر و زنده که از اردو  
 محمد شاه بدست آورده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از گرفتاران بزرگانی لوازم استخبار بعمل آمد و در خروج  
 پیوست که محمد شاه از دستبرد فراوان پادمان حصن کرناال کشیده همان مکان را که جای محکم است  
 نامن عاقبت ساخته شر با شر انباتیر که ملاحظه سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعضی رسانیدند که  
 بر دو طرف همیشه است و زمین مسطح که شایسته تریول کو کبه حضرت آبنگ و قابل میدان جنگ باشد نیست  
 چون راهی که بارودی محمد شاه سیرقت متوی بچینکل صعب میشد و عرضی طبع اقدس نبود و انحضرت اراده  
 کردند که سمت شرقی اردوی او مستوی گشته در طرف پانی پیت که با بین کرناال و شاه جهان آباد و قصب  
 در میدان وسیع و عرصه همواری دوسه روز نصب کو کبه فیروز و رفع ریایات عالم افروز نموده اگر محمد شاه  
 بمقابله آید بچنگ پردازد و الا از همان راه ریایات توجه سمت شاه جهان آباد افرازد و موکب همایون  
 در روز و شب چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از رودخانه فیض گذشت و در و فرسنگی  
 اردوی محمد شاه مکان هموار مسطح دیده خیام فلک احشام را در آن مکان فرشته نمود و با چند نفر از  
 دلاوران ظفر فرجام تا نزدیکی مسکر محمد شاه جانی که علمها بر سر قها و تو بجان ای شان نمودار بود پدایمی  
 جهان نور و راضی بار قمار ساخته و بشکر و شکر گاه ای شان نظر تحقیق انداخته بمقدورات بازگشتند  
 هشکام شام بعضی رسید که بر مان الملک سعادت خان که صوبه دار چند مملکت و عظم اسرای هند و سنا  
 بود پاسی بزار نفر قشون و تو بجان و دستند او تمام بعزم ادا و محمد شاه وارد پانی پیت شده فی الفور جمعی از  
 سپاه ظفر پناه بمقابله او مامور شدند اگر چه همه جابجا صله نیم فرسج کهایش اطراف اردوی محمد شاه  
 جولا نگاه سپاه نصرت کیش بود که از گوشه و کنار سر و زنده گرفته می آوردند اما باز فوجی را بهمان  
 بر سر مسکر او فرستادند صبح روز سه شنبه با تردهم از منزل حرکت و چون رودخانه فیض که شاه جهان  
 آباد جاریست تا در بای جمون یک فرسج و نیم فاصله دارد کو کبه جهانگیری آغاز نهضت کرد و قشون نصرت  
 نمون راسه قول قرار داده شاهزاده نصر الله میرزا قعین فرمودند که از جانب شمالی در بای جمون تا  
 حوالی کرناال آمده ریایت قرار افرازد شهر بار کشور کیر مابین رودخانه فیض و جمون را سیر کیران کردن

کردون نظیر ساخته باجسی برای ملاحظه جای بورت و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شدند در عرض  
 راه قراولانی که شب بر سر راه بریان الملک سعادت خان مأمور شده بودند وارد و خبر آوردند که سعادت  
 خان در نیم شب از سر راه خود ریا اردوی محمد شاه رسانید و قراولان بعقب او رسیده بسیاری از  
 کسان و سبب او را اسیر و خارت نموده اند پس آنحضرت نیز از محاذات معرکه محمد شاه گذشته  
 سمت شرقی اردوی او را با فاصله یک فرسخ که میدان مستطع بود برای تزلزل خیمه‌ها و بر وفق امر احدس  
 نصر الله میرزا با قول همایون ملحق در آن موضع نصب لوازمی قرار کردند در آشنای آنحال سعادت خان آگاه بشود  
 که پیش از آن جنود منصور بنده او را تاراج کرده اند حوصله غیر شش منعی با بر تفاقه از راه غرور آماده جنگ گشته  
 خان دوران کسپه سالار بندوستان با واصلی خان سردار قشون خاص پادشاهی جمعی از خوانین عمده  
 با عانت او از جا بر آمده قشونهای خود را سه دسته کرده با توپخانه‌های سنگین و احتشام رنگین آمیز جنگ  
 میدان جنگ نمودند یعنی معرکه عرق حیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک که صاحب هفت صوبه گما  
 وکن و اسرا می اعظم اند دولت بود و قمر الدین خان وزیر الممالک و بقیه خوانین و صوبه داران جمعیت از حد  
 افزون فیضان مست و بانس و توپخانه و سبب آلتخانه پیمفر سخی میدان جنگ بیرون آمده تا بقورخانه  
 خود پشت پشت شوی صفوف و ترتیب از باب سیوف کردند از دحام جمعیت ایشان بجدی بود  
 که از نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا معرکه ایشان پشت پشت صف بسته و همچنین طول سپاه انگروه نیز نیم  
 فرسخ بطرفی آمدند و کشور فیروززی که آرزو مند چنین روزی بودند فی الفور جمعی را بصیانت اردوی همایون  
 مقرر و سر و بر آراسته فرخ و مغفر ساخته بر شهب کردون خرام سوار و قول همایون مستقر صدولت نصر الله  
 میرزا و جمعی از خوانین نامدار گشته تو بهای کوه توان را که میدان جنگ تحمل آن ثعابین برق آسک نیفته در  
 تحت لوای شاهزاده و الا تبار گذاشتند و رایت آیت یومئذ یفرح المؤمنون بیصا و الله  
 در عرصه زمگاه فراتند و خود با افواج نصرت قرین مبارزان عرصه کین و توپخانه جلو مستوجه میدان  
 نبرد و عازم معرکه رزم و آورد گشتند زبس تعداد شکر سیکران بود سر انگشت کوکب خون چکان بود  
 برون رفت از هجوم صف کشیده شوره بر همزدن از جنگ دیده شاد آید شد مرد سپاهی غبار غم  
 مه کادامه‌ی فلک چند آنکه دامن کیشیدی سرانجام بنوک نیزه دیدی غریبم روئین دل و لول پر چرخ  
 بشتین انداخت و پرچم رایت کلکون برند ساخت سپهر را شفق کون ساخت تخت چرخچیان

طرطن مانند چرخ فتنه جو بشود انگیزی پر خسته مبارزان هزار و پهاوران خودتوار دست بهستمال  
 آفات حرب کشودند سرهای دلبران مانند کوی در خم چو کان توایم سببان غلطان شد در و شس کشان  
 مانند جباب در دریای خون سدر کردان هر قبیله که سوار ماشه تفنگ میشد چابک سوار می از مرگ سستی  
 پیاده می ساخت و هر اثر و با توفی که در این آتش فشان می کشاد بزبان شمر بر برق مستی خشک در میسگر وید  
 القصه از ابتدای طهر تا انقضای چهار پنج ساعت نایره حرب و آتش طعن و ضرب شستعال و صیفت  
 شان ویران بر شانی خصم فکلی شستعال داشت و از زبانه نازک حایب و صف حال میکرد  
 وزین از کفر سواره و پیاده تفسیر اذی و لزلت الارض زلزله الهاسیفت صغیر تصد  
 فاتبعة شهاب ثاقب در کوشن جان می انداخت برق سنان جان نشان صورت نکاد  
 البرق یخطف ابصار هتم در دیده و دل جلوه میداد کلوه تفنگ مرک آبنگ تفریر و جعلنا  
 هادجوما للشیاطین بزبان حال دامینم و بزبان تیغ محابا بالتوق و الاغناق  
 بر بان قاطع با و امیر ساند کواقد شد فروخته آتش بزم و کین ز خون کشت مکلون سرای  
 زمین گرفته ز کوه سپه مروماه فضای جهان کشته چون شب سیاه ز نوک سنانهای خار کاند  
 شد چشمه چشمه زره سر سبز ز غلطیدن کشتگان در مصاف شده پشته پشته چون کوه قاف زیبا  
 کشته و خستیا و آن عرصه خالی بند جای پا تا اینکه سعادت از لشکر بندیان روی بر نافته بیکبار و بجا  
 انظام شتافتند بر بان الملک و نثار محمد خان برادر زاده او که در هودج فیل فرار داشتند بهمان نحو با تو  
 و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران که پهلوان و مدار الیه سلطنت هندوستان بود ز خمدار کشته  
 پس او با مظفر خان برادرش مقتول و میا عاشور خان ولد دیگرش بقید اسار و آند خود شس نیز روز  
 دیگر جلالت آن زخم که کار افتاده بود در گذشت و اصلی خان سردار قشون خاص پادشاهی بشود و خان  
 افغان و یاد کار خان و میر حسن خان که و اشرف خان و شهباز خان و عاقل سکیان و علی احمد خان  
 که از امرای صغیر بودند با قرب صد نفر از خوانین و عظامی دیگر سی هزار تن از لشکر بان ایشان عرضه  
 شمشیر زهر آگون کشته و جمعی کثیر زنده بلسله گرفتاری پیوستند و محمد شاه با نظام الملک و قمر الدین  
 خان وزیر اعظم چون قریب بار دوی خود تسویه صفوف و اعلاء اعلام صولت نمود و بودند بسکر  
 خویش باز کشته دست بر ذیل تحض زدند و خزانین بچند متر فسیلان کوه پیکر و تو بنجانی پادشاهی امرای

و امرائی که بعرضه جنگ آمده بودند با غنائم بسیار و اسباب و اثاثه فزون از شمار بحیاط تصرف در آمدند  
 و تا عصر تنگ عرضه میدادند از وجود سپاه هند خالی و با جساد کشتگان مشغول گردیدند بعد از وقوع این فتح  
 نمایان چون محمد شاه اطراف غورغان خود را بمویر چل و خندق تو بجان استیقام داده بود خسرو گردون  
 لشکر سپاه پنجم کرده را از آن یورش نهاده از چهار طرف بجا حصره اردوی او را مورد ساخته بدید راه  
 فرار میدید پر خستند چون کار محمد شاه با صفر از انجا رسید نوشته که از لاهور بآن پادشاه دمی جا  
 نکارش یافته بود که چون فیما بین حضرتین نسبت ترکحانی اتحاد و سلسله محسنت تحقق دارد بعد از جنگ  
 و خود آزمائی هرگاه عفو می در باره اعیان آن دولت بعمل آید باز بالتماس اجتناب خواهد بود و همان نوشته  
 و شقیقه تشیع و وسیله عتد ساز ساخته روز نسیوم خلع سلطنت از خود کرده و پسر سروری از سر گرفته  
 با خوانین و امرا یکستظهار تمام وارد درگاه پسر احتشام گردید و در حسنی که پادشاه دیگاه عازم دار  
 الامان حضور آقدس بود و بر اعانت نسبت ایلی که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جانب ظل الهی شاهزاده  
 نصر الله میرزا تا خارج اردوی بهما بون بستانقبال آن پادشاه فرخنده خصال شایسته جنگام درود  
 پیشگاه سعود الخضر نیز با بیرون خیمه مبارک راه و رسم امر از پی آمده از انجا که دستگیری چنین  
 مقامی شایسته آئین سرور است دست الخضر را از روی لطف گرفته در سنده بهما بون هم نشین  
 خویش ساختند و در حقیقت کلید فتح کل ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نامور در آمد  
 و محمد شاه چاشت آرزو در خیمه مقدس همان الخضرت بوده اگر ایمی که از جانب چنان میزبان  
 در خویشین میهمان بود بعمل آمده باز محمد شاه بعد از ظهر معبر خود مراجعت کرد و اما افواج منصوره  
 بهمان پنج دست از ضابطه محاصره باز نداشتند محمد شاه روز ثانی با امرائی که داشت از اردوی خود  
 کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار و بلا حفظه پاسداری حرمت آنخانان و الاتبار خیمه نشین پادشاه  
 و الاجاه و سرارده حرم محترم او در حوالی معبر حضرت از قرار یافته عبد الباقی خان که از اعظم امرا بود  
 با جمعی ماسور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه و الاجاه نموده باشد و بلوازم همانند در شرایط  
 خدمت گذاری پردازد و از انجا روز پنجمه غره ذی الحجج رایت جمانگیری بجانب دلی که شاه جهان آباد  
 شتهار دارد نهضت کرده روز چهارشنبه محرم ماه باغ شعله ماه سفر کوکبه غره و جاه کشته روز دیگر در انجا  
 توقف و حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم مومانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید و روز جمعته

نهم از باغ مزبور سوار و فغان زبان از ابتدای باغ تا در باب دولت سراسری خاص پادشاهی بیان بسته  
 پانزده از بای قیسی از در بختیهای گران بها و اتمش نصیبه از سرکار پادشاهی انداختند و قلعه را که از مستحقان  
 طبع پادشاه معتدل بنیان شاه جهان و دار الخلافه سلاطین و آئین هندوستان بود مقرر گویند  
 دولت ساخته محمد شاه را نیز در میان همان قلعه بجای داده و در روز و دو موکبانه حسن جناب  
 محمد شاه سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده خدیو جهاندار بعد از انقضای مجلس نجومی آنحضرت  
 پرداخته فرمودند که موافق عهدی که روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان باز بجناب پادشاه  
 تعلق دارد و آنچه شرط داده و رسم و ادبست بمقتضای ربط ترکیاتی در باره دولت کورکانی بعمل  
 آمد محمد شاه مراسم تکریم و تعظیم و تسلیم تقدیم رسانیده بشکرانه این محاطقت که تاج بخشی اعلا و جهان  
 بخشی یافت تمامی جواهر و خزاین و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت  
 موجود بود مفصل بمعرض عرض در آورده برسم نیاز شمار و ایثار کرد و هر چند که جهت کان حیات  
 بحر نوال خدیو سیرمال نظر مستناب بر آن کنوز و خزاین که جمیع محازن سلاطین روی زمین یا عسری از عشا  
 آن برابر میسگر دینکنده و امان نیاز مندی از آنها و چیدند اما بنا بر مبالغه پادشاه و الا جاء  
 آئینه این منول نقش پذیر قبول گشته معتقدان این بصدق خزاین و بیوتات تعیین فرمودند  
 در ذکر وقایع قومی شیل مطابق سال فرخنده مال الهی هجری  
 چون اقواج خشک روی شتا و سپاه سرد مهرستان ساکنه پنهان عرصه جهاتند بجواداری بقیه  
 استندار سهی قدان ریاحین که در دار الخلافه کلزار بر طرف جو بیار بار نزول گشوده بودند دست یافته شایخ  
 و شانه اشجار را بشا جره در هم شکستند و رنود و او باش بهمن از محلات خیابان چین دست تطاول  
 افراخته سینه کلل از بر خضهای کاری چاک چاک و کلگون قبا یان چین را از لباس بار و برک عریان و هلاک  
 ساخته از جیب غنچه همیان زر در آورده در شب شنبه دهم ذی الحجه که عید نوروز و اضحی معادن افتاده بود  
 خسرو زین افسر مهر بقصد دفع فتنه شتا از خلوت سراسری حوت بسرای خاص حمل خراسید و نوحه استکان قوی  
 باز روی قوای ریسی بنما کران صبا و شمال انهنوب آن شهر غار تکر یعنی دیماه فرمان داده ثابت قد بان  
 اشجار بهاری را از غنچه و سر بر که عمود بر گرفتند و صاحب کلان لاله و کل از تاب غیرت چهره بر آورد  
 از جای چینه و تیغ بدان درختان از شاخهای تیز نیزه و سنان برداشته میان شیر چپ بستند و کی

نومی درستان چنار بکوشمال قوچ پر خاشجوی زمستان ساز و برک خویش کردند و بلان صاحب  
 شوکت گلستان و دلاوران سنویر لویای گلگون پرند در عرصه گلشن افراشته پچار سوی بازار فصول  
 روی آوردند خار و گیاه که جنود سلطان دی بودند از غلبه هجوم لشکر بهار حیرت زده بر جانی خویش  
 خشک ماندند صرف زمستان چنار آسا باقتی که خود افروخته در گرفت یعنی کلهای آتشین و دود آرا  
 نهاد سرد و بی زمانه در آورده روز سه شنبه طرف عصر خدیو عصر منزل محمد شاه را بقدم مهمبت آسا  
 رشک بیت اشرف آفتاب ساختند و شام آنروز و هر دو روز یکشنبه عجب ریخت و نقش طرفه ریخت  
 تفصیل این اجمال آنکه در شب یکشنبه یازدهم بدین سبب که از جانب محمد شاه اشاره بانظر طرف  
 معارف تخریبی واقع شود و لوله فتنه و غلغله آشوب بلند گشته جمعی از عوام و او باش در میان شهر  
 با اهل اردو پر خاشی کرده بعضی از جنه منصور که در اصل شهر نزول نموده بودند در آنجا در مراسم  
 دست درازی کوتاهی کردند و چند نفر از لشکر ابراق را بیع تا فرمانی و خنجر نادانی و تیغ قربانی ساخته  
 خون ایشان را حامی شب عید و خضاب دست میدنموده سر خنجر دلیری با بیهوشی نگین کردند  
 و از آنجا سپاهی تهور بر سر فیصلی شاهیه رفته فیلان را متصرف گشته حکم و الا صادر شد که جمعی از پیران  
 در سردر و ب محلات مانند خیل نجوم که پاسبان محلات مدارات فلک تا صبحگاهان دیده از خواب  
 بسته تیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان یا از منج خود داری بیرون گذارد تا فرود  
 بد آنچه مقرر کرد و عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهر آنوقت صبح هر از دل بدر کرده بقصد انتقام  
 تیغ از نیام بر کشید و خدیو خورشید آفتاب از سر کین سرور را لباس سرخ شفق آراسته با چهره  
 بر افروخت و عارض تلپناک بر پشت خاک فلک برآمد خضر و زینال با بیات خشمگین و صورت ستمگین  
 سوار گیران جهان پیا و خنجر گذاران نیره دار و بهرام صولتان کیوان انار باله بدر رکاب بلال آسا  
 کشته مسجی میان بازار را بقدم مقدم مسجد خاص و عام ساختند و در آن مکان بعد از تحقیق سبب  
 حرکات و دشمنی از کدام محله و چه جماعت صادر شد و دلیران را قوچ قوچ بپوشید و تعیین و امر بتسل  
 عام آن محلات فرمودند شور و آشوب فرغ اکبر در میان شهر پیدا شد فی الفور در دیوار عمارت فیض  
 نقش عالیها ساقلها گرفت و ساکن اصحابان صفت خانه زبور پذیرفت بنا بر این پیش  
 بزور شاه شراب نادانی عوام مست خراب افتاده ذکور و اناث سلسله مانند زرماده زنجیر شیون در گرفتند

سرانی که طعنه بر قصور جنت میزد و بعد منکر کج کاوی بدان تصور یافت حوضهایی که از چشم سار افکند  
 کوثر آب میخورد و قواره جوشن خون شد و بازار جواهریان و صرافان در سهه بازار و دو کاکین بشار و بازار  
 کنت و تمامی اسواق شهر بحیثه تعمیر درآمد عاقبت آن گروه باغی چنان آسا آتش خود سوختند و زمین دیوانگی  
 مانند شاخ بید مجنون آویخته و آسب است کشند و بشراة این شرارت در دوازده ماه تا برآمد و روز  
 و آه دلپایم از خورشید چون شعله وجود خشک و تر سر بر فلک کشید الحاصل از دروازه اجمیر الی در مسجد  
 جامع و چند محله دیگر صغیر و کبیر اعرضه شمشیر شدند از هنگام طلوع شتر اعظم تا زمان غروب زبانه این شعله  
 پر شور و شمر زبانه میسید و در کند و کوب و رفت و دروب و قتل و توب و اسروسی تقصیری نشد هنگام  
 شام که نصف آنموره لکه کوب جنود قهر و آتش چهل عوام برق خرمین زندگانی سی هزار تن از خورد و بر سر  
 شمر شده بود و باقی آنجا در مقام ستمیان و پادشاه و الاجاه بواسطت نظام الملک و قمر الدین  
 خان و رصده شفاعت برآده التوب آتش جهانوز غضب پادشاهی بزلال عفو و بخش فروخت  
 و فرمان و ارای فتوت راه برینما کران بشکر شور و شربت و هیرانی که در تصرف لشکریان بود تمامی  
 هیراد و باولیا ایشان تسلیم شد که یازمانه بدفع کردند چشم بازار سر او مساکن آنطایفه پسند سوخت  
 و چون در شب شورش سید نیاز خان و امام قمر الدین خان و شاه نواز خان که از اعظم هند بودند  
 بر سر قبلیانه رفت مرتکب قتل قلیبان باشی و بردن میدان شده در خارج حصا شهر در جانی متخصن  
 کشته بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان دولت کورگانیه بودند بکله والا امور بکفر ایشان  
 کشته موی الهی مارا با چهار صد و هفتاد نفر گرفته در بار دولت حاضر کردند که به کلی عرضت تیغ یا ساشند  
 و از وقایع بجهت اغراض اینک محذره سرا پرده کورگانیه رایحه شاهزاده نصر الله میرزا خطبه کرده بتوبه بنام  
 سور و آرایش بریم سرور پر داخته کنار رود همچون مجادی ایوان دیوان خاص با هر شب چراغان  
 مطلع صد هزار بدر و تا یک هفته ایام و ایالی عشرت را در شک روز نوروز و غیرت شب قدر ساخته هر روز  
 میدان کوه سپر و کاهای قیل منظر و شیران اثر در حمایت و آرنه های صاحب صلاست بچنگ  
 انداختند روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شاهزاده پدیدن شاه و الاجاه رفته بعد از انقضای مجلس  
 موافق آداب و آئین آن سلسله حایه خفتان مرور دیده در مرتین بجواهر شاموار زیور قامت شاهزاده  
 و الا شیار ساشند برآه قلمشاد سوزن بکلف و سه زنجیر شل پنج کس اسب با سات مرصع برآه

برای سواری شاهزاده پیشگاه جلو کشند و شب دوشنبه بیست و نهم ماه زبور مفارند بعد از  
 واقع شدن آنجا فصل در عرض چند روز که صاحبان خزان و بیوات از انجام مثل مقدر فارغ شدند حاصل  
 بحر و کان و طرف زمین و زمین و ادانی و اسباب مرصع بجا هر زمین و اجناس نفیسه چندین بقلم ضبط دادند  
 که محاسبان او نام و دفتر نویسان افهام از هر واحدی آن عاجز آمدند از آنجا که تحت طاعت و وسیع بود  
 که کشور کیکاوسی و خزان و جانشین روسی رونمای جواهر شاهوار از ایشانست و در ایام سلاطین سابقه  
 و در روز جواهر که باصطلاح اهل هند بر کوری صد هزار لکت و هر لکت چهار صد هزار روپیه است  
 صرف مرصع آن شده بود و همچنین لالی غلطان و الماسهای رختان که نظیر آن در خزان هیچک از ملوک  
 سلف و سلاطین عهد وجود نداشته بخزن دولت مادیه منتقل شد و امر او خوانین دولت و اعیان  
 و از آنجا که در ایام خود رای و صوبه داران ممالک آرای نیز کرده بود و نگهبانان خود در مرصع آن  
 و نقایس اسباب بر تن پیشکش بهر بارگاه حضور ساختند و بعد از فوت سعادتخان محصل بصوبه رود  
 و گنبد مرستاده بکت کرد و زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد با فیلیان که توان در اسباب  
 بیکران از صوبه مرز بوده که مستقل سعادتخان بود بجز آن عامه رسانیده و در ایام توقف از خزان سلطنت  
 و پیشکش امر او صوبه داران دور و نزدیک مساوی پانزده کرد و بر کار بهایون انتقال یافت و از  
 جواهر و خزان و اسباب کارخانه جات و اثاثه سلطنت مقداری خطیر که فزون از حوصله تحریر و نشانی  
 سرکار چنان باد شاه فی نظیر کرده و ن سر بر باشد بکار پادشاه و الا جاه گذشته بان و سینه بوسیله  
 منت بر روی بیوات عامه که از یک نیکو بند و بظن آرد و ساه شکر که مصدر خدمت شده بود  
 انعامات شایان غایت و بجزم غازیان و طایفه مان ظفر قرین مساوی موجب کار و دیوان داشتند  
 و بخدمت کاران آرد می بهایون نیز بجز از نفری شصت روپیه و صد روپیه بر رسم انعام حرمت  
 کردید از خواص و عوام آرد می سپهر خشم و خور و بزرگ توکب حضرت فرجام هر کس خرم  
 رتبه و حال از خزینه بود و همچنین احسان خود به پنهان از آن خطی جز اول و در یافت نصیبی نموده و حسب  
 در امان آمار از زر و سیم حصول مال ساخت و انعام بخدمت انجام بکلی و لایست بپایان هر صد  
 یافته مال و جوایز رساله ایران که بجهت نصیب فقر گشت و در روز شنبه ه ه صفر بکلی امر او خوانین  
 دولت که در آن روز تا آخره و شنبه و کار در مرصع اسسنان مازی شاد غایت به مجلس خیر و ادنی است



محمد شاه را طلب و بدست مبارک نازک او را با فخر سلطنت سر بلند و بتقدسات خاص بر سر مذبح ساخته و شمشیر مضع  
 زیب میان او فرموده برود و او را بچوایان بر کران با چنانچه سفاد و بلاطین بپند بست زمینت دادند و تاج  
 و تکیه پادشاهی بپند و ستانرا کماکان بخصرش تشریف کردند محمد شاه بعد از آنکه سر با فخر سردری از است  
 بسته عا کرد که چون با الطاف جناب نادری دوباره صاحب تاج و تخت در میان سلاطین جهان  
 فیروز تخت شده اعم ممالک آن طرف آب اتکنا از دریای سند از حدت و کثرت تاجانی که آب  
 دریای مذکور بدریای محیط اتصال میاید بعد از ولایات شده و بنا در و قلعجات تا بعد بر سر پیشکش  
 ضبط و به ممالک محروسه شاهی انضمام باید چون اکثر ممالک سمت شمال و غربی آب اتکنا از قبیل  
 غزنین و کابل همیشه داخل ممالک خراسان نموده میشود و آنحضرت نیز قبول و ضمیر تسلیم و قدرت  
 فرمودند و در همان مجلس مسکی امر آرد و اعیان دولت کورکانیه را بچند سکنه آردی در رضا جونی خاطر مقدم  
 و الاجاه ترغیب و لای شاهی و رضا بچ متفقانه که بکار ملک و دولت آید و رسم سلطنت را شاید آویزه  
 گوش بپند نیز شش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر داشتند که در سر کوهستان هندوستان  
 بتازکی کلبای محمدی فرامین محمد شاه را کل دستار اطاعت نموده سکه و خطبه را که تا آن زمان در ممالک  
 هند بنام نامی شاهی جاری بود باز با رسم سامعی محمد شاه رایج سازند و احکام مطاعه مشعر بر حدت  
 و انقیاد آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و راجهای الکنا ف از موقوفه علاء غرضه در ارسال  
 یافته محمد شاه را برادر نکند و آرا می تلکن داده و جمعی از بهروران و ارباب صنعت هند و بتا از اعلان  
 رکاب همایون مقرر ساختند در روز سه شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاه جهان آباد را بیت  
 مراجعت فراخته باغ شعله ماه را مقرر قوام سر بر عز و جاه فرمودند و به جهت پنجاه دیهت روز توقف  
 ربابت جهانگشا و شاه جهان آباد اتفاق افتاد و بعد از وصول کوه همایون بسر هند را بر منحرف  
 ساخته هر جا رود و خانههای پنجاب و اتکنا را جسر بسته از دامن کوهستان که نسبت بسایر مکنه سیاحت  
 داشت منوچه مقصد و در بیت و هفتم ماه صفر کنار رود خانه جناب مشهور بوزیر آباد مضر بنام سپهر  
 بنیاد گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب که شت چون موسم برسات و شدت طغیان آب بود  
 حوصله جسر لطافت آن بجز زرف را بر تنافه کجنت و بکلمه والا کشتیها از اطراف جمع و افواج فابره  
 با کشتی و کئی برود آغاز عبور کرده چهل روز موبک فیروز در آن طرف آب رود و بانتظار که شن جنود

چند مسعود لشکر توقف انداخته در هفتم ماه ربیع الثانی بنا خدا فی لطف خدا فی خود نیز کشتی نشسته  
 از آب گذشتند با وصف اینکه همه جا عبور مویک آنجور شکوه از دامنه کوه واقع میشد باز گرمی هوا بخانه  
 استنداد داشت که از شدت آن مرغ نفس از خیران باز میماند و جوخن آهمن و بریدلیران تموتغیده  
 میشد زکریا خان صوبه دار لاهور پستان تا سر رود و جناب درزکاب فیروزی بنسب بلوازم خدمت  
 پرده نشست از بنجار حضرت انصراف یافت و چون پیشینها خاطر انقدس آن بود که بعد از فتح و تخریب هندوستان  
 با بنجام کارگزارستان و خوارزم که فتح شده و آشوب خراسان بود پروازند لینه از شاه جهان آباد بنجار  
 بای بامر کشتی ساز بای صاحب قوف روانه بلخ و مقرر فرمودند که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود  
 آمویه مرتب و مهیا سازند تا ایات جهانگشاوار و آنکه و شود ابو فیض خان پادشاه بنجار از شنیدن  
 این خبر در کجرت غوطه ور گشته بتقریب ستمبار حالات مویک بهایون حاجی یو کاشتی تمام معتمد  
 خود را برسم سفارت با عریضه اخلاص نشان بدر بار عزو نشان روان ساخت و فرستاده او  
 در میستم چادمی الاخری وار و پیشگاه پیر نمون فیسردمان بهایون در جواب او بنفاد مقرون گشته  
 احدی از ملازمان در بار با او رفیق ساخته نزد پادشاه منور روانه و اعلام فرمودند که چون کاشفت  
 آتاب از خانه واده قانی و نقاوه دودمان چنکیر خانست کمان او و خیریت مملکت منظور نظر اقدس  
 و توجه جانب ترکستان مقصود ضمیر متقدس میباشد هرگاه با اعظم توران بقدم فرمان برمی نشیند  
 فیرا و الا آنچه در شبت الهی گذشته باشد از قوه بفعل خواهد آمد بعد از ورود بنترل حسن آباد  
 من اعمال انگ کننون خاطر دریا ذخایر آن بوده که برای ایصال خبر فتح هندوستان و انصراف  
 مویک کیبیستان بلخی روانه ممالک روم و روس نموده در عالم قرب جوار از جوار غنیه انولات  
 رصد بجهت پادشاهان ایشان فرستند سفارن آن چا پار و عریضه اخلاص انار از جانب احمد پاشای  
 والی بغداد و مشعر روفاث علیردان خان فیلی بلخی روم و روس و توقف رفقای از در صد و حکم  
 مجده و بنظر واقفان درگاه فلک حماس سید اندا حاجی خان چشکر که صبر نخی باشی ابشارت روم و در  
 سیک قرقلو توچی باشی جلوه نصرت پیشرو ابسالک روس تعیین و مساوی دو از ده هزار تومان که بحساب  
 این زمان دو الف و چهل هزار ناری باشد جوار و مرصع آلات با چارده زنجیر خیل رسم نخله وار معان  
 بجهت اعطای حضرت پادشاه سکن در جاه روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس ارسال

و در بیستم برب ایلیچیان عازم مقصد گشتند و نیز از اخبار بخت آثار اینک در او اخر همان ماه  
 عریضه شایزده رضا قلی میرزا بنظر انور پیوست که ایلیبار حسن خان و الی خوارزم از حرکت موکب ایلیچیان  
 بهندستان آگاهی یافته و بدان با خالی تصور کرده جمعیت موخور از او بکینه و ترس کمانه خوارزم  
 فراهم آورده بعزم ناخست سرحدات خراسان وارد طرین و در پیستی که شاهزاده از خدمت محمد حسن  
 گشته عازم شدند مقصد سمرقند بود در برات بخیر رانیده با فوجی از خازریان بعزم مقابله او وارد خراسان  
 ایلیچیان نیز از طرین پیچ فوجی سرخس آمد بود قراولان طرفین بیکدیگر برخورد و در تن از لشکر یان بنظر طرف  
 بستگیر او بکینه شده از افراد تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده بسرخس معلوم ایلیبار حسن گشته و دیگر بای  
 جرات پیش ننگشته بسمت ایسور در روانه قلعه موسوم قاضلان را که باین نسا و ایسور دو واقع است محصور  
 و بصبح پورشس واقفان شورش اساس نقلیه محکم بنا کرد قمار تخته مشر و شور ساخته اگر چه ابالی ایجاد قلعه  
 واری می بسکوشیدند اما همانوقت داروغه آن محل در شهر ایسور بوده برای خیر گیری حال قلعه کیان با جمعی  
 عزیمت سمت قلعه نموده از اتفاقات در آشنای گیری و دا جمعبیت داروغه بنظر ایلیبار حسن و آمده تصور  
 اینک کرد موکب شاهزاده است که بسر وقت او رسید و بر فرق دولتش غبار او بار می افشاند سر سپه ترک  
 قلعه گیری کرده مانند بخت خود بر گشته بخوارزم رفت و جمعی کثیر از او ذکیه که بآن نواحی دست تظاول گشوده  
 فرصت نیافته بودند که جمعیت خود ملحق شوند در گوشه و کنار عرضه شمشیر آیدار گشته پس ایات جهانگشا بجا  
 مقصد آمدند یافته حکم جمایون رود آنک را نیز جبر بسته جنود سعود نظر نمود فوج آغاز عبور و مرور  
 کردند و چون کوهستان آن ناحیه بسکامی فاغنه یوسف زانی اختصاص داشت و انظار ایض جمعیت جوی  
 و عدت غیر محصور و در عموم سابقه همیشه مصدر انواع فتن و شرور و پادشاهان سلف از تنبیه ایشان  
 معترف بقصور بودند رای جهان آرا تا و سب انجم و یوسرشت و حشی خصال که در حوزه ممالک محروسه  
 مسکن داشته تعلق یافته افواج قاهره را کرده کرده بساکن ایشان و جبال آسمان سان تعیین فرموده  
 اکثر انظار ایض بابت سلسله پادشاهش عمل و کردن عمر آن سرکشان بهم آغوش تیغ اجل گشته بقیه زو سنا  
 و سرخیلان ایشان پاره انقیاد گذاشته و فوجی عظیم از ان طایفه بلازمست رکاب ظفر انساب ایلیان  
 یافته موکب جمایون از راه پشاور و خیمبر و جلال آباد در غر و ماه مبارک رمضان وارد دارالنکات  
 کابل و در اینجا تمامی سمرقند و کان و سرخیلان فاغنه انولایت شرف اندوز چه بیسانی آستان و مورد

و مورد عنایات بیگران گشته و همه جهت از ولایات سمت غربی آنک که بدولت ملیه تا دور بود  
 اختصاص داشت چنانچه هزار از طوایف افغان پشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایالات کوه نشین در سنگ  
 لازمست انعقاد و او را روانه بهرات کس تعیین فرمودند که در آنجا مشغول بر انجام ضروریات و ما بحتاج استعداد  
 انجامت باشد تا ایات نصرت آیات وارد بهرات شود و ششم روز کابل مضرب مراد قات خلافت گشته  
 با تنظیم امور آن نواحی بر ختمند و جواهر خانه و خزاین و زواید بسبب سرکار خاصه و احتمال آرد و می چنان  
 با فیلی خانه و توپخانه های بزرگ روانه بهرات ساخته صوبه داری کابل پشاور و کماکان در باره ناصر خان برقرار  
 و او را با جمعی از خوانین نامدار و عساکر ظفر شمارا مورد با تنظیم و اتفاق همام آند بار ساخته عازم سمت  
 رند شدند | در بیان حرکت موکب همایون بجانب سهند و گرفتاری خدیو  
**خان عباسی و وقایع آن سمت** | خدیو ارخان عباسی سهند را بدو ایام وقت  
 موکب همایون در آذربایجان و همچنین در نادر آباد که طغیانه بهر جا گیری و دبد بکیستی ستانی آنحضرت  
 در اطراف آفاق ششمار وقت همیشه عراض در برابر عالی فرستاده دم از دو لختی می سپرد و در این ایام  
 که هندوستان مستخر گشته ممالک هند و جلاد و بعضی ولایات باین دولت روز افزون منتقل شده است  
 که سنگ کفران را از دامن باطن فروریخته روی عقیدت بقلبه جهان آفرود اما از غلبه خوف و هر اسیر  
 هجوم تشویش و وسوسه خیالات است اساس بخاطر راه داده از جبهه سانی گریاس سپهر حماس سر باز زد  
 چون مجال سنده از ولایات کر میر و بنازکی ضمیر ممالک خدیو کشور گیر گشته موسم نشانی تیر آغاز سرد  
 نموده فصل قشون سفر کر میریکر عزیمت آنست پیش نهاد خاطر خلیفه شد فرمان همایون بقا در قهران یافت  
 که محمد تقی خان بیکریکی فارس با قشون فارس و کرمان و کوه سیلویه و بنا در و حکام باین که مویهای سفر مستط  
 بودند از راه خشکی و توپخانه و زواید قشون با غرابات کوشید موی دیوانی از روی ریوار و سنده و توپخانه  
 پس ایات جهانگشا بخت مایه مبارک رمضان از کابل حرکت با توپخانه جلو از راه بکش و بیرجانت روز سده  
 در بکش و کیل و وزیر از برای ضبط داخل ایات صوبه ناصر خان در کفرتن ملازم و ملاحظه سان قشون تعیین  
 و با اتفاق ناصر خان روانه پشاور فرمودند و همه جا موکب همایون کوچ بر کوچ بریم است مجال راه نور و طریق  
 گشته با صیف بلکه تمامی آنست من بر جنگل و کوهستانات صعب بود بعنایت الهی و زور بازوی همت  
 شاهنشاهی توپخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده در پنجم ماه شوال وارد دیره همصیل خان

گشته اگر چه همبیل خان اول در قلعه داری پرداخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر خدیو فریدون اقتدا  
 در قبیل معاند مشتخص بالتوباب مار و ابالی آسز زمین را مانند گیاه علفه و کس تیغ تیشار یافت باز گشته  
 دیره بذایره اطاعت در آمد هر چند که در کنار دریای انک که غزیت سمت سده تقصود و خیمه چرمانگشا بودش  
 بهفت کشتی را بنا بر ملاحظه از مفاصل شکافته حمل فیلان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در چین ضرورت  
 یکنه یکر اتصال دهند اما چون دیره همبیل خان نزدیک دریای انک بود کشتیمای بسیار جمع و سفاین جمهرای  
 را نیز بهم پیوسته تو بجانته همایون و عمله و مستحقان تو بجانته را با کشتیها از روی دریا روانه و از منزل  
 سزبور اوای جهانگشا را بجانب دیره غار بجان نهضت داده در پانزدهم ماه مذکور دیره مزبور را مرکز  
 دایره دولت ساختند غار بجان بر کشان اندیاز روی نیاز بدر بار فلک آفتاب آورده تمامی قلعیات  
 آن نواحی و عرض راه که از سوابق نمان بر کشتی معیت او در مقام خود سری ستیبه زد و بودند سقده قلاده  
 نقیبا و گشته مورد عضو و امان و همبیل خان و غار بجان بر یک پستور سابق بنیاداری در جات خود فایز شده  
 مشمول اعطای احسان شدند از آنجا که خدیو بیحال از مبادی حال شمیمه کریمه بود که سالکان طریق  
 ضلالت اولاً بمنهج اطاعت لالت نموده بعد از تمام محبت تنبیه او پر و از ند و او را از شامت سر کشتی  
 آگاه سازند فرمائی خطاب بخدایار خان جواد گشت که در هر باب خود را در بدور رعایا را گرفتار و رطله شور  
 و شرناخته حکم مبارک را تعییند باز روی نیاز مندی و مسیکل کردن سپه داری و بر لبندی ساخته بدگاه  
 معنی شتاب در چهار و هم ذمی قصده محل موسم بار کانه خیمه سر اوقات سلطنت گشته چون در آنجا  
 بعضی رسیده که آن آب بجات در کوشش خدایار از سفاد و ما یمنعکم نصیج خبر داده و با خواهی تسویات  
 نقایح بعت کجرات و بند سورت روی فرار نماید و تنبیه او مصمم گشتند و بنه و آغز و قو با شایزاده  
 نصر الله میرزا در لارگان گذاشتند و خود با فوجی از غازیان جریده و سبای در شب شنبه بیست و یکم ماه  
 سزبور بتعاقب او نهضت و کشتیها از دریای سند عبور کرده با یلغاشی پرداختند با صمف سیکل  
 آنطرف دریای سند تمام جزیره و همیشه و صعوبت طریقش خار راه پیک اندیشه بود در صفت روز با یلغاش  
 آنوقت بعیده را طعی کرده و اردو شهد او پر و در آنجا عرض و پیشکش از جانب خدایار بدر بار عالی آمده  
 بوضوح پیوست که رئیس مردان او اصلاح پذیر نیست و هر کوه محلی پاک در دشت بی آب و آذوقه  
 واقع و بخصانت مشهور روسی فرسخ از آب و آبادانی دور است بنصورت اینکه موکب جهانگشا از رود بچکان

بچنان سرزمین عاجز خواهد بود از راه دیگر که آباد می داشت بکمان مزبور رفته آن قلعه را پناه عاقبت خود  
 ساخته خدیو جهان پناه روز شنبه هشتم آناه سپاه منصور بپروانشن آب و آذوقه امر کرده جنگام  
 صبح بیلدی لطف الهی از شهرنداد پور روانه و آنروز و آنشب ایلعار و روز یکشنبه نهم ساعت از روز  
 گذشته بجوانی عمر کوت رسیدند باوصف اینکه خدایار مدتی بود که خست بزیست قلعه مذکور کشیده تمامی  
 جوایر و ذخایر و خزاین خود را در چاهای بسیار عمیق کج حساب و هم بقدر آن مشکل رسید می مدغون ساخته عتباتی  
 فرار بود و حالت مستظره بر می او باقی نبود چون همیشه سر پنج تا شیدرت قدیر مخالفان دولت را گرفتار کند  
 تقدیر ساخته خواهی نخواهی دست مید خدایار را قلعه مذکور تیر حیرت مجلس غفلت گشته بعد از آنکه کرد موکب  
 فلک کوه خبار دید و سر او شش گشته بتباطور و درایت خطاب بیکر نموده مانده مرغ گنده و طایر پرکنده  
 از قفس قلعه بر گوشه بام فرار حبه آغاز پرشانی نموده که شاهباز اوچ شمشسکاری که پیش از آن لشکر جلالت  
 اثر بود در خارج قلعه باور رسیدند او مانده صعوه پر گشته بال تقدیر البته دید خود را بقلعه سپاسید بعد از  
 لمح تغییر از اینکه از صدمه جنگل شاهین حوادث آشیان نخفص جناح کزیر راه بجای برای خود کمان کرده با سر  
 قلعه و آنطایفه دست برد امن پتیمان زده پیاپوس اقدس سرافزازی جست و تمام خزاین بجز روز و  
 شدت لالی و کوه که در زوایای زمین پنهان دشت بکلیه ضبط در آمده بهر جهت یک کروز تجا و ز تجویل کجور آن  
 کنوز عا مره انتقال یافت پس موکب همایون روز پنجم ذی القعدة از عمر کوت عطف عثمان کرده خدایار خان  
 بر چشم بهر ای رکاب نصرت انتساب مور گشته در شانزدهم ماه مزبور بنام خدای یگانا با فتح و خیر روزی  
 وارد لارکانه شدند در بیان وقایع حتمی مطابق ۵۲ هجری شمسی  
 سلطان زین العابدین روز جمعه بیست و یکم ذی القعدة ۵۲ هجری قمری در جنگگاه چهل گشته عند نیب باغی  
 که از خدا باو چس مانند مرغ آشیان کم کرده سرگردان کومی حرمان سب بود باز هزار نوا صحبت کانی در اطراف  
 باغ بلند آوازه ساخت و فاخته زار که در حسرت دار الملک گلشن کوه کوزانان میکشت بطوق بندگی سر و گردن  
 آنرا و کی بر انزخت رسول نهم بهار با پدیه شمیم بگبار از جانب داری فریدون فر فروردین بار و وصول سپاهی تحت  
 کلزار گشوده و سلطان باقوت فسر کلر تحت زمره دام کلبن تکمیه زده نرم خرمی شکفته طبعی برومی کار کوشکان  
 گلشن آراست فلک دنیا غنچه قلعه خود را بروی شکر ربیع گشوده از خورده فشانق منتقبیل مان اخراج کرده و  
 ساخت کلزار از رسن کلکهای عباسی بندر عباسی شد و توران زمین چمن زکاتاری جنود قوامی نامیه تصرف

فرزندش کل در آمد خوارزمیان می که غارتگران صحن چین و یغانیان و ارالمک کلشن بودند سر پرستین  
 کشیدند و او زبکان تنگ چشم شکوفه و از باجی گری گوشتیدند کله مای فرمائی فرما بری خستیار کردند و  
 تراک صحرائین دریا چین دسته پند رومی اطاعت بدد بار سلطان بهار آورده چون از ایت امی کار که شغل  
 عالم فرود آید دولت نادره از بر تو انوار تابد الهی روشن بر ساحت حال جهانیا نسیا افکن گشته طریقه ضعیفه  
 انتخاب آنتست که هر یک از گرون فرزندان که باین دولت خدا داد سر کشی بر آورده عاقبت بزور باروی اقبال شاهنشاهی  
 از پا آورده اند ایشان را بازار چین مروت دستگیری کرده بر صدر کامیابی جامه دهند در نیوقت که خدا یا خدا کبر  
 و بی سلسله تقدیر شد عطفت خسران که در کام بخشی دوست و دشمن بر سر بهانه است با او از در اعانت  
 در آمده بچک فتوت ولایات سند و تهنه را بر قسم بقسام داده تهنه را با بعضی از مجال سند بخدا بار محبت و اورا  
 بشاه خلیجان مخاطب و سرافراز ساختند و کیمت سند را که بیاجستان اتصال داشت بخت خان حاکم بلوچستان  
 عنایت و شکار پرور را با بعضی از مواضع سند که در جانب علیا واقع شده بخوانین داد و پوزره تفویض و قیامت ایشان  
 را بخلع فرود آید و اصطناع آراستند چون جیات الله خان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه  
 جهان آباد از قریبان رکاب مقدس و بنیابت لاد خود منصوبه داری ملتان فایز و روانه ملتان گشته بود درین  
 اوقات بوجوب امر همایون مجدد در لار کانه بخدمت والا پیوسته در سفر عمر کوت نیز طریق ملازمت پیموده و در  
 حین که سوکب والا از لار کانه عازم عمر کوت میش فرمان بهایون احضار زکریا خان اصدار یافته درین اوان  
 که انصراف کوکبه والا از عمر کوت اتفاق افتاد زکریا خان بوجوب حکم شرف شرف اندوز کشیم عقبه سعادت شمول  
 و مطالب مشول ایشان در حضرت خسروی بجز انحال موصول گشته در باب خدمت و تقیید حضرت محمد شاه  
 بایشان تاکیدات نموده و سفارشات بلیفه و جیات الله خان که استند عالی غلامی نموده بود و مخاطب شاه  
 نواز خان کرده و حضرت انصراف یافتند و در آن مکان عرضیه از طرف محمد تقی خان بیکریکی فارسیست که آمدن است  
 سند صورت تیسرین پذیرفته و اردو کچ و کران و در آنجا ملک دینار حاکم آن محل در مقام قلعه کشی بر آمده مشارالیه فوجی را  
 بر سر قلعه او تعیین نموده بر او مسلط و او را بجلقه اطاعت بر آورده بنا بر حسب سیاط از انقضای موسم در باغ آب  
 را از راه دریا به بندر عباسی بر کرده اند خود در کچ و کران توقف دارد و حکم والا نافذ شد که چون کار سند بر وجه  
 اتم و اکل فصل یافته قشون با مخصر بستجبال وارد رکاب سپهر تمثال شود و چند روز منظم مهات آن سر زمین را  
 انجام امور آنفر صدها سپهرترین پرداختند هر چند که کامیابان میوه کام رسن جهانیا نسی که کلید باغ کامرانی در صحن

عرصه جهان در دست باغبان اقتدار ایشانست همچو که از لذت اندوزی میبود می بخارند که مستلذات جسمانی و سیر  
بستانسرای شتهیات نفسانی قانع نیستند اما در چیز شیرین از سایر چیزها مخطوط در غروب طبع این خدیو که مکار میباشد از  
جنس فریاد خربوزه است که بآن رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد مکرر از کار بر مرآت که فالیز آن بر تبه تیر  
بعقل بسیار بزرگ است خربوزه بغداد می آوردند و در او ای که ریایات عالیات در ممالک هندوستان میبود از بلخ و هرات و مرو  
این قافله حلاوت در راه مظایبای کوه پیکر کرانبار خربوزهای نفیس آن بوم در کشته جاشنی بخش یافتند و در نزدیک بندگان  
در گاه میگردید یکی اسب خوبست که پیوسته مرضی ایضاً با صفت کش طبع بهایون میباشد و چون جمعی مفیدم  
استقامه بیگانه معلوم دست بود که شسته فرزند آن اطراف سببان با نژی تراور پیشتر از کاروان شکستهای خویش  
ساخته باین وسیله بجزش راه تقریب میروند و باستان خواقین سجده کا میشتن میجویند و در ایام توقف موکب میگردند  
فرستاده پادشاه و الا جاء محمد شاه با تحفه بدایای مرغوب وار و در گاه جهان پناه گشته چون شاهزاده رضا قلی میرزا  
نیز در خلال آنحال سببان ممتاز و والی بلخ بود و او خربوزه از بلخ بر سر شکست اتفاقاً خدمت خدیو کردن فرزند نمود  
بود چند سرب کوه توان بادوست شهر خربوزه بلخ بجهت سرکار پادشاه و الا جاء هندوستان ارسال فرستاده آن  
دولت را مستقر ساخته خدمت نصراف دادند در میان انصراف موکب بهایون بجانب  
ایران و عربیت سمت بخارا و ترکستان و تخمین آن مملکت نرمت بنیان  
بعد از انجام کار مستد و فراغ از نظم مهمات سند میان سمت بخارا ممالک توران بسند فراین قضایان بنفاد  
پیوست که از جمیع ممالک محدود سبب و سبب اسلحه و لباس نچیر شود و بجهت غازیان نصرت نشان و تدارک نفر  
ترکستان در هرات حاضر نمایند و چون شاهزاده رضا قلی میرزا نیابت سلطنت ایران غایز بود و در آن اوان محبوب  
امر افسوس در طهران که وسط عموره است توقف داشت که هم ایام قتل آن در آنجا نیابت رساند و هم مهابت علی با  
پذیرای انجام کرده اند مقرر شد که شاهزاده با قشونهای خود در هرات موکب و الا پیوسته شاهزادگان کا مکار را بر  
ملاقات از ارض افسوس همراه بیاورد و در سبزدهم محرم ۱۰۵۳ مطابق جمعی از اهل اعلام جهانگشا بعشرت و کارسانی و شکوه  
سلیمانی از لارکان آسمان آگشت از راه سیوه و داور و شمال و قوچین من اعمال بلوچستان عازم نادر آباد و در روز پنجشنبه  
به ختم ماه صفر جمعی خوبی که در کفر منجی نادر آباد واقع است مضرب خیام عزتشان ساختند و ایام مفرصت از سر آمدند  
از تاریخ غره صفر ۱۰۵۵ که روز حرکت از نادر آباد است تا روز ورود با بخارا و سال و هفت روز و مدت حرکت از  
شاه جهان آباد تا ورود بنا در آباد یکسال کامل اتفاق افتاد و چون بنحی که سبق ذکر یافت در حین توجیه ریاست

tarikhema.org



حضرت آیات بجانب هندوستان در پشاور خیرطغیان لکنیه جبار و تله و ساخنه مرحوم ابراهیم خان بعرض  
 اقدس رسید از آنوقت عزم تقسام قریبه نظایفه مرکوز خاطر مقدس میبود بعد از ورود سوکب و الایباد آباد  
 عتی خان ابدالی بیکر سکی نادرا باور از سفر ترکستان معاف و مقرر فرمودند که در ابتدا می میران باقشون ابدالی از  
 نادرا آباد مرخص بود و به شبروان و در موسم ترکستان که کوه البرز را بر فرفر گرفته که راه فرار بر نظایفه سد و دیگر رود  
 یغینه ایشان پردازند و همچنین فتحعلی خان کوسه احمد لوی افشار چرخچی باشی و محمد علیخان قرقلو سردار آذربایجان را  
 با جمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر حضرت اثر خراسان باین امر نامزد و حکام کرخستان و آذربایجان  
 را نیز بر اوقت و همراهی ایشان مأمور ساختند پس در دوازدهم صفر سوکب مطلق از نادرا آباد رایت افراز ظفر گشته  
 روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و جوگای که بدستان کپور خجی شهر مقر الویکه بدستان کرده چون  
 بسبب شایستگی اخیری در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر بوقوع پیوست حکم و الا نفاذ شد که شاهزاده  
 کان نامدار شایر میرزا و امامقلی میرزا با علیقلیخان و ولد اکبر ابراهیم خان که بایالت ارض مقدس سرافرازی  
 گشته مقتدر بود و در رضاقلی میرزا انگشته زد و تروار دیرات شوند و رضاقلی میرزا از راه نورا آباد در قره شپه باد  
 غنیمت سوکب همایون ملحق گردید و شاهزادگان نیز با علیقلی خان در پیچید هم ماه وارد خدمت خدیو اوجیهت  
 و بشرف تقبیل بساط مقدس سر بلند گشته چون تحت طوائفی که در ایام سلطین سال گذشته هندوستان صورت  
 اتمام پیدا از تعمیر شاه جهان آباد بجا آورده شده بود جهت بلند شاهنشاهی که اورنگ نایب فلک  
 بست زمین پایه درجات شان خود میباید بران تعلق یافت که در برابر آن سریری دیگر با خیمه که لایق آن و شایسته  
 چنان شاهنشاهی فرود بخت باشد مشکل بجا آورده و آلتی شاهوار ترتیب دهند و بعد از حرکت از شاه جهان آباد  
 بجا که همایون استادان صنایع کار و عمارت پیشکان جوهر نگار و بندی ایرانی بسراجام آن تخت و خیمه که بر گلین  
 پر خیمه و در مدت یکسال که ایام راه بود جهت خسروی از آلتی خلطان و کوه بر دایمی درخشان که بر یک باخراج  
 اقلیمی برابر و در بهار با کوه شجره باغ ماه و حسن خشان آفتاب همسر بود در کمال زیب و مقر ترتیب داده خیمه نیز در خواد  
 آن مشکل بر وارد آید بار و کوه بر دایمی شاهوار نقش پذیر انجام ساختند و تخت نادری موسوم گردید روز دیگر  
 آن خیمه و تخت با تخت طوائسی نصب کرده چند روز مجلس شایسته بر وی شاهزادگان آراسته صحابه ای که  
 بهما و باز و بند های مرتضی بجا بر شین که فروین از حوصله قیاس و تخمین بود شاهزادگان و علیقلی خان عطا و دار  
 اساطنه هرات را چون تختگاه خاقان منصور شایر میرزا ولد امیر تیمور کورگان بوده بسبب همسایگی بقره العین

بقره العین خلافت و جهان داری شایخ میرزا که همین فرزند شاهزاده رضاقلی میرزا بود عنایت و سکن  
 و از ضرب هرات را بنام نامی انجناب فرمودند و بعد از طی این مقدمات شاهزاده کرامی را بانصر الله میرزا  
 مرخص و مقرر ساختند که سه ماه در هرات مکث کرده در ابتدای میزان که هوای معتدل باشد و آنرا در ارض مقدس  
 پس ایات نصرت آیات و در بیست و پنجم ماه مذکور با صولت بهمنی و سطوت تهنیتی از جو الکای که در استان  
 حرکت و در کارگاه که از مترقات مشهور آن ولایت است نزول و روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد قراغه  
 با و غیر کشته و در روز و دو موکب چنانکه شایخ رضاقلی میرزا با سپاه آراسته در سر راه با این شایسته از سعادت  
 تقبیل رکاب قدس بهره ور گشته آن لشکر قیامت اثر که بسته بدسته وجوده بچو در کمال نکستی و بسنداد  
 بسته بودند یک از نظر آفتاب اثر گشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان و با فرود  
 باز و بند کوه بر کار فرسرازی یافته جوامه نصیب و لالی شاهوار بآن بگانه کوه بر صدف سلطنت عنایت  
 گردید و سه روز برای انجام جهام سپاه در آن منزل مکث و از راه مار و چاق و چیکتو و اند خود عازم بلخ شده  
 و به مقام جمادی الاولی موضع مشهور بقوشخانه یک فرسخی بلخ مضرب سراوقات اقبال گشته چون عزیزقلی بیگ  
 و ادنوا که سبق اخلاص و خدمت در این دولت داشت در شولد و ک با خلاص کیشی نقد جانز باخته بود لودا  
 نیاز محمد قوش بیگی برادر او بوالیکری بلخ سر بلند و بختاب غالی بهره مند گشته حکومت اندوه بکد سلطان و لودا  
 و ادنوا عنایت گردید و حکام و عمال بولایات تابعه تعیین و در دوازدهم ماه منور ببلخ و عماراتی که از مشورت  
 طبع نزمین شاهزاده نامدار بود تشریف برده چون سابقا نیز اوصد فرزند گشتی که هر یک دوسه هزار من بار بر میداد  
 سردار بلخ با سه هلالون تزیین داده در روی آب آمویه آماده کرده بود مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده  
 تو بجان و الا نیز نقل کشتیها نموده اندر یابی انشرا باغله و ذخایر بجد و قیاس از روی آب روان ساختند و ریات  
 نصرت آیات در هجدهم ماه منور حرکت کرده عازم کلیف و کشتیها نیز از روی آب عبور کلیف رسیده و غرضی از  
 غازیان کشتیها از آب عبور نموده مامور شدند که همه جا از نسبت آب محاذی از روی هلالون راه نورد وادی  
 مقصد باشند و در بیست و هفتم ماه نزول کوبه بهالون بمنزل کولی که معبر بخارا است اتفاق افتاده در آنجا و حکیم  
 بی تا ایستاد که در زمان سابق در آن اوان عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حکام قرشی و کشی و اکثر رؤسای  
 آن طرف آمویه وارد و روی محلی و شرف آستان بوسی قایم و متقبل خدمت گردیده بخلاص قاضیه و نواز شای  
 اختصاص یافته و از منزل مذکور رضاقلی میرزا با هشت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که برسم

منقلاهی همه جاد و منزل پیشترفته در چار جو توقف نمایند تا موکب به ایون وارد شود و علی قلیخان را نیز به سمت  
 شرقی آسویه مامور ساخته مقرر و بهتند که همه جا از لشکر شاهزاده مراد پیکار داشته از ایلات و اهل آن قسمت بر کس و مقام  
 اعلی و اطاعت باشد صیانت مقرر وین را قبیله نماید بعد از عبور علیقلی خان از آب جمعی ایلات گردان بقلاوه نقیاد  
 بنامه فوجی که از جاده صواب منحرف عازم فرار شدند بموضع قتل و نهب درآمد آن فوج منصور با اسیر و غنایم فوج  
 وارد و روی معالی گشتند و رضای میسر که به سمت چار جو مامور بود چون آن ناحیه پیش از وقت به سمت خوارزم  
 و بخارا کوچیده فرستاده بودند صید می از آن طایفه و دو بدام آن شهرشکاران معسکر شاهزاده در نیامده در چهارشنبه  
 به ششم ماه جمادی الاخر چار جو مقرر روی کیهان پوی شده بکله والا در عرض سه روز جسر مستقیم بر آب آسویه مرتب  
 و فوج قاهره عازم عبور کرده فوجی بجا قنط چهار جو صیانت مقرر و جمع و ضبط محصولات آن نواحی مامور  
 شدند و در چهاردهم ماه آنحضرت با غلامان و خاصان کبشیمایی که از بخارا ان هنر مند بودند و ایران شتمل بر  
 ششمین و عمارات در کمال صنعت و عمارت ساخته و مخصوص کوب مقدس معماری و طراحی پرده شده بودند  
 سوار گشته از آب عبور و حکیم بی آلتی و کم وزیر و مدار الیه سلطنت نوران بود با جمعی از نقباء و همپان بخارا در  
 آنروز وارد دربار عز و شرف بتلشیم عمده علیا مشرف و بخواجه قاهره و نواز شات خدیوانه بهرین کشته یک روز  
 بجا گشت و روز دیگر حکیم ببار قاهره خص ساخته که ابو نعیم خان امین نظر باشاق شاهشاهی ساخته بدربار  
 معالی آورد و موکب به ایون از راه فرا کول کوچ بر کوچ عازم بخارا و کبشیمه نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا معترض  
 سزاو قات حلال گردیده چون ابو نعیم خان فوت معارضه از خود مسلوب و سپاه ترکمانیه و او زبکینه  
 که در آنوقت از قصبی ممالک خود فرار هم آورده بود در جنب چیره دستی شوکت شایبشاهی مغلوب یافت جز  
 نقیاد چاره ندیده با حکیم آلتی و تمامی خواجه زاوکان و نقباء و شراف قضات و امرایان خود بجمعی  
 تمام از باب اطاعت و خدمت پذیر می روی نرسید بدربار که سپهر احشام آورده بیک فرسخی اردوی معالی تبول  
 و در روز دوشنبه معین طرف عصر اذن کور نشانی یافته بتقبیل عمده فایز و نکین و افسر سلطنت را سپرده چون  
 از خاندان چنگیزی و دو مان ترکمانیه بود رخصت جلوس در مجلس سنیوشان یافته بصیقل تعقدت  
 خدیوانه زکات ز دای تفرقه تشویش خاطر او گردیدند و بعد از آنکه جمیع روسا و نقباء بار یافتگان پیشگاه حضور  
 اقدس و جبهه ساسی آستان گردان نشان مقدس گشته رخصت انصراف یافته بخیمه و منزلی که بجهت خان  
 و اتباع او مرتب گشته بود مساوت کردند و روز چهارشنبه بهت و در بر ماه موکب عز و جاده از منزل کوچ

کوچ کرده بنمونه سنجی بخار اعجمی چشم در دومی محتمل گشته ابو الفیض خان بجای خاص و بالا پوشش طلا با ف و کمر خنجر  
 مرتفع و شب تازی نژاد با ساخت درین طلا سر بلند و امر او اعیان او نیز بعیای خاص و خلعت و شمشیر و خنجر و انگشتر  
 شایسته بهره مند گشته و در ایام توقف مومکب همانکجا ابو الفیض خان آنچه لازم خدمت فرمان برمی بود بتقدیم  
 رسانیده جمع کثیر از ایالات ترکمانیه و اوزبکینه بخار و سایر ممالک توران اسواره و مسلح آورده و از نظر انور گذرانیده  
 بر طایفه با سر کرده کان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت تهناب نظام یافته و اسروالانا گذشت که ایشان بیشتر  
 از تو جه دیات نصرت آیات همایون برده بخراسان رسانند و چند نفر دیگر از سیکل بیکیان عظام و خوانین با با  
 فوجی روانه میفرستند فرمودند که از ترکمانیه آن نواحی جمعی را بوازیت رکاب مقدس اختصاص داده از راه چارچو  
 روانه خراسان شوند و احدی قدرت نشد که گردن از سلسله نقیاب بیرون کشد و بهر جهت بیست هزار نفر از ترکمان  
 و اوزبکینه بخار و مسرفند و باقی ممالک توران از کامیابان خدمت رکاب شرف اندوزان ملازمت آورد و بی  
 نصاب گشته نسبت خراسان با موردند و در پانزدهم جیب تازگی برودوش ابو الفیض خان بجای آفتاب طلعت  
 زینت بسیار و غبار و فرق و ولش با فسر که هر گاه زیور افشار یافته اختیار ممالک سمت شمالی رود آموید و  
 ماورالنهر با و رحمت و چارچو و باقی مجال جنوبی آموید را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که بدستور بلخ و ایالات تابعه  
 آن بدولت غلیظه نادریه متعلق باشد و چون سلاطین سابقه توران با عن جد خطاب خانی مخصوص بودند از شرط کرامت  
 تارک نام ابو الفیض خان را با فخر خطاب شاهی سر بلند ساخته و حکام تمام ولایات ترکستان تعیین و جمعی که از روی  
 انقیاد بدرگاه سپهر بنیاد آمده متعهد خدمات شده بودند باز بدستاری عنایت در مکن حکومت ممکن دانند  
 چون علی قلیخان که بشرف برادر زاولی آنحضرت سر بلند می می افروشت در آن سفر از سعادت اندوزان خدمت والا  
 بود در خاطر اقدس حضور کرد که دره از صدف و دو مان خانی در سلک از و اباج او در آید ابو الفیض خان این  
 معنی را نایب ایالات دهنه بقاعده و قوانین سلطنت از راه و رسم ترکمانی دوشیزه مقصود و شبستان حصول  
 پیوست و دختر دیگرش که در حلقه عفاف بود بخدمت محرم حرم سر پرده عصمت مقرر گردیده در سفر خیر  
 اثر خوارزم آن محذره خاندان چکنیکه خانی در سلک بر یکیان محرم نظام دهنه است چون معروضه خلاف شده  
 بود که در صدد کابل بعضی از افغانه بخار خدمت از جاده صواب بیرون گشته اند طرما سقلی خان جلا ایر را که چاکر  
 قدیم گشته این دولت می پیوند بود بسواد می تعیین و ز ما ختم بسیار ممالک سمت شمالی آب انک از حد تهناب  
 رسند و شاه و والی بخت که از بند و استان وضع و بایند دولت خدا و او متقل گشته بود با و تهناب و جمعی از سیکل بیکیان

و حکام و فوجی از غازیان بهرام به مقام دیبا او مامور ساخته روانه فرمودند که از راه حصار رفته مشورت حکایت  
 و اوزبکیه حصار و جغایان را که هر یک از سرکردگان آنخانیفه متعهد انجام آن شده بودند ملازم کرده روانه  
 خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته بر بنیه کرکشان آن نواحی پردازند و بصوبه داران کابل و سهند و حکام آن  
 ولایت فرمایند مطلاع حصار و شد که بکست و در سابق در شغل خود مستقر بوده تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد  
 که در کربا خان صوبه دار لاهور و ملتان از آنطرف آب تک و سردار مرزبور از اینطرف با هم رسم اعانت و طریق  
 مراقت مسلک داشته آنچه منضم خیریت دولتین باشد بعمل آورند و در میان توجه موکب اقدس  
 بیست خوارزم و تسخیر آندیا را بقوت بازوی عزم چون در ازمنه ساله سرحدات خرابها  
 اکثر اوقات دست فرسود تطاول و پامال تضاول جنود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم شده آنولایت خراب  
 کرده انگروه و قصد قصاص از آنجماعت گنوز ضمیمه خدیو داراشکوه میبود خصوصاً در این اوان که ایلبارس  
 والی آنجا و غیبت موکب همایون سر از کربان زیاده سری بر آورده بعزم دست درازی قدم بجهد و خراسان  
 که داشته بود همت و الا نمت بشیر و تدبیر آنکس بحال تعلق داشت بعد از انتظام ترکستان در شانزدهم  
 موکب فیروزی حسب از ظاهر بخارا کوچ کرده منزل بمنزل عازم خوارزم و بعد از ورود بکجا به قلعه سی که تا سر  
 جسر و زرده فرسخ مسافت داشت با نهائی مستحفظان خبر بهامع علیه رسید که تمامی ترکمانیه خوارزم بر  
 کردگی محمد علی اوشاغ با اوزبکیه آنجا اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام وارد شمش فرسخی چارچوشده  
 خدیو باشد اختر بجز و سفیدن بجزینه و آغز و قرا مامور ساخته که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی  
 منصور سنگام شب سواره و راه نورد وادی ایلیغار گشته یک ساعت از روز گذشته از جسر عبور و آنروز  
 بانتظار گذشتن افواج قاهره و راجه چارچو توقف و روز دیگر که چشمنه بیست و یکم ماه زبور باشد بعزم  
 آنجماعت علای لوای خورشید ضیا کرده بعد از ظهر آنروز که علامت کرده و سیاهی لشکر جمعیت خوارزم معلوم  
 آنرا اولان گشته خیر رسانیدند مقرر شد که غازیان شر با شران که مقدره الجیش معکر نصرت اثر و پیشرو لشکر فتح  
 ظفر بودند با آنجماعت در آنوقت ایشان از روی صرفه و جزم پستان می مشغول سازند تا آنحضرت بر وقت ایشان  
 رسیده و ستبازی انگروه را بر بازی آنجا پس خدیو بهمال از قول همایون جدا گشته با فوجی از یک تازان کزن  
 و جان تازان ظفر قرین بمقابله نکاو و انگر عرصه تهور شدند یکین آن سب فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار آن  
 طایفه مانند دیوار شکسته که بجوای لطمه سیل از پا در آید بزور صدمه توجه آن سیل بی زینهار شکست یافته روی

روسی بر یافته و لیکن هزار بتائید الهی و فرمان شاهنشاهی بجای ایشان پرداخته جمعی از ایشان را قتل نمودند  
 خس و خوارزنگانی در گرفت فوجی را حلقه کردند و لیکن بهم آغوشی در گرفت هر روز نه بسیار پیشگاه عرض بیست بعد  
 انگلیس نیز در ایران نظایفه کرد و نگش از سر و اگر در روز دیگر همان ترکان تا چهار چوشش صفت فرسخ مسافت جهت برای حلقه  
 سر و خیمه توقف روز سوم عطفشان کرده وارد روی هم ایون کشند چون مضاعفی میرزا را شوق دیدن نصر الله سر  
 بر اورگامکار خود که از هندوستان آمده در برات توقف داشت غالب ملاقات او را طالب بود و بعد از مخرج شده  
 با علی غلیخان روانه مشهد مقدس و ایات جهانگشا با منتظار عبور بقیه افواج منصوره و بنه و آنغروق که در محبت مانده بود  
 و دیگر در آن مکان توقف هزار و صد فروند کشتی که قبل ازین بحکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود بتوجه آنجا هم ایون  
 و ذخیره از حد افزون که خوردن دشمن بود دست بود مشحون کشته از روی آب آمویه روانه حد و خوارزم و گویند والا  
 روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه با دبیره خسر و روی از کنار آمویه کوچ بکوچ عازم مقصد گردید و در سیزدهم شعبان موضع  
 مشهور بربویه بونی در ضرب خیم دولت کشته چون ایلیارس والی خوارزم پیش از وقت تمامی از یکبه و ترکمانیست  
 خوارزم و اراک را جمع در قلعه هزار اسب که تارویه بونی فرسخ مسافت داشت متعدد جنگ عیبای قتال  
 بود و در روز دویزه بونی بکشت واقع شد که شاید ایلیارس از قلعه با عرض معرکه گذار و دیده بونی را خورغان ساخته  
 کشید و ذخایر زاید را با آنغروق در آن منزل گذاشته روز شام و نیم بجانب مزاراسب نضت و نیم فرسخی قلعه را مقرر روی  
 فرمودند معلوم شد که والی مازور پامی جلالت پس کشید هر قلعه کشتی پیش آورده چون قلعه مذکور مشتمل بر خاک بزرگم چهار  
 استوار مستحکم بود و آب آمویه اطراف آن را احاطه داشت و یورش بچنین قلعه مستعین از رویه حرم دور  
 می نمود و بعد از کوشش کثیر بکار قلعه نپرداخته روز دیگر لوی جهانگشا را بجانب خیمه که تخته گاه ولایت خوارزم  
 و وسط محموده مملکت بود نضت دادند که شاید این معنی باشد چنان حرکت ایلیارس کرده بعد از  
 آنکه گویند مسعود و کینرل حرکت کرد ایلیارس نیز از هزار اسب آمده از کنار آمویه عازم آنست شد هر چند  
 از استیلائی خوف از کنار آمویه دور نگشته جرأت بمقابله نیک کرد اما طایفه بیوت و گم و باقی ترکمانیست  
 آن ولایت که از کم خردی بزیاده سری محسود بود و بدبعضم ستبازی پامی جرأت پیش که شمتد انحضرت  
 نیز میمند و میره و قلب قبول ابهان ترقیبی که داشتند از رفتار باز نداشتند خود سعادت با فوجی از جان  
 سپاران جلالت پیشه و شیرشکاران درست اندیشه سر راه بر انجماعت گرفته بسیاری از آنها را  
 گرفته و بقیه آنظایفه از ضرب دست و بازوی و لیکن کردن فرار سر خود را بر گرفته با ایلیارس پیوستند

tarikhema.org

ایلیبارس از جماعتی بلامکت و در ناک خود را بقلعه خاقانگاه که از قلاع خمت خوانندزم و مابین نر از سبب و خوه و ایت  
 رسانیده لشکر خود را در خارج قلعه فسرده و آورده نصب خیمات اقامت کرد و موکب همایون آنروز در همان  
 جنگگاه مکث و روز دیگر صبح بر سر قلعه خاقانگاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوه گاه هشت روزگانه  
 و نیزن کشته ایلیبارس نیز با لشکرهای زیاد از حد و جمیع از بخت و ترس کمانتند و تو بجانته که داشت ناچار از در تنبیر و کوز برآمده  
 نمازبان موکب نشان با اشاره امدتس جلوریز بجهت آن گروه نگاهداران کشته شده بعنایت باری و اقبال میزوال  
 جهاندرسی آنظار ایضا از پیش برهشته جمعی از ایشانرا بقتدی شمشیر نیز روانه دیار قبا کردند و بقیه اجتماعت که در اصل  
 ایشان تاخیری بود داخل قلعه کشته از همان راه فرار و قشون نصرت نمون ایشانرا تعاقب نموده جمعی را نیز در امان  
 اگر بر عرضت بیج بلاک و سرور زنده بسیار با سر کرده آن جماعت او نیز نیزه و بسته خم فترک ساختند و الی مزبور با او کچه  
 بقلعه منحصر گردید پیاوگان رکاب همایون از چهار طرف بیورشس نامور کشته فی الجمله تمامی خیمات و تو بجانته و اموال  
 و انعام و در بکجه جمعی از سپاه و رعیت ایشانرا که در شیر حاجی و خارج آن خیمه نشین توقف بودند بدست آورد  
 شیر حاجی را تصرف کردند پس چون آنکها آسمان فیرت ترتیب یافته تو بهمای رعد او می آرد دمان و خمپارهای  
 ستاره ریز از آتش نشان در شبانه روز برق خرمس صبر و توان و خانمان سوز حال قلعه کیان ساخته زلفان  
 چاک بدست از چند جا بشکافتن زمین و خفر نقب پر خیمند دیوار قلعه بضر ب توب قلعه کوب بران و نقبها با  
 برج و حصار دست و گریبان کشته غازبان جلادت قرین و دلبران بهرزم کین همبای یورش کردید تا الی  
 قلعه چون خود را از آتش ختمه و رطه بلا دیدند با اکثری از بکجه از باب استیمان درآمده در عیت و چهارم ماه  
 وارد درگاه جهان پناه و ایلیبارس باوصف اینک گشتی خود را تباه در دولت را سپاه میدید با از با اعوان خود  
 بر حالت اضلالت باقی و در آمدن قتل میوزید روز دیگر با اشاره امدتس رفت او را بار و ساسی از بکجه که با او  
 اتفاق داشته خواهی خواهی از قلعه بر آورده در موقف معدلت حاضر ساخته هر چند که رحمت شاهنشاهی فیضا  
 خفه و بخواض کرده اجزای تبع سیاست را برداشتن زبون روانمیداشتند تا چون در صحن توقف موکب همایون در جنگ  
 شاهان و فیض خان شاه افر سپاه جاه نوزان بکجه و الا چند تن از معتبرین از نر و والی مذکور مستاده او را بر آه ایلی  
 و اطاعت و عوت و در صحن عزیمت موکب قدس بجانب خوارزم از چهار چو دره نفر از خواجگان آنجا برای اتمام حجت  
 نر و والی مزبور رفته بودند و موعی الیه مسکی را عرضت شمشیر بیباکی ساخت بود لهند افرمان شاهنشاهی بکلم عدل از در  
 خو خواهی برآمده او را با بیت نفر از روسای شتران که در جمیع مواد سبکامه از ای فساء بودند بسیار رسانیده

رسانیدند و والی کیری بطاهرخان نواده ولی محمدخان چنگیزی که با سلاطین توران بی عسقم و از خدمتکاران این  
 دولت است بدو ام بود عنایت و تالیقان و ایماقان موافق معمول بان مملکت نفیس فرمودند و از سوادیک با جوش  
 حکم نوب قلعہ در میان اردو منتشر گشته فوجی از رجاله سایر اناس اردوی همایون خود سر یکا نوب قلعہ ششافتہ جنگ  
 تا باج خانقاه کردند این جزایب معلوم می جان آرا گشته سی نفر را در در یک کشتی کجی آنه همایون بحکم والا کردن زدند  
 و چون سابق بر این ایلیارس بقراق و ارال کس سستاده استند کرده ابو الحیرخان والی قراق با فوجی از قره قیو  
 اوزبکیه ارال بقلعه خیره که در الملک لایب خوارزم میباشد وارد گشته چون مال را بدین منوال دیده بود و بعضی  
 اخلاص امیر مشعر بر طاعت و انقیاد مصحوب چندین از معتبرین بدرگاه معلا روانه و بعد از ارسال عرفیه آدم  
 فرصت جست نوس که بر در یکا نوب قراق همیز و این خبر که بسیم اندس رسید ریات جمانکشا یکا نوب خیره بنصرت  
 یافته چون قلعہ مزبور بمسالت مشهور دوران قلعہ اوزبکیه را ذخیره جمعیت موفور بود اوزبکیه انجا پیش از وقت  
 روستی کرده اطراف قلعہ را آب بسته با عتقاد خود راه غازیان جلادت پروردگار در دایمی پیش روان تر از آب  
 و از آب تنه ترا و هر صر سیکه شدند و کرده بودند ابواب مخالفت کشودند پس خارج قلعہ ضرب جنام سپهر  
 احتشام گشته اطراف قلعہ محصور و فرزند که ندر با حفر کرده آب را از کنار قلعہ بصحرای جاری سازند مامورین بانجام  
 این امر و امن بخت بر زده در عرض سه روز اطراف قلعہ را مانند کام مراد قلعہ کبان خشک ساختند و حوالها  
 کردند شکوه انجام یافته روز چهارم کلوقه آب و خمپاره را از چهار سمت بقلعه فرود ریخته و دو دازنها و قلعہ کبان  
 را بکجته چون انظار خود را بجای آب در کجتهش غوطه ور دیدند جنگام عصر طالبان و با کلیه قلعہ و از  
 درگاه سپهر میان و مورد عفو و حسان گشته و حضرت ظل اللهی چهار هزار نفر اوزبکیه کاری و جوانان غنباری  
 قلاع خوارزم را سان دیده انتخاب ملازم رکاب نصرت انساب ساخته بخراسان مامور و محصلان شدید  
 از کون بدلان نفیس و تمامی اسرا که در عهد سلف از ولایت خراسان برده بودند و کورا و انانای جمع کرده  
 بر یک از خویشان و فرمای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقا جمع از ظایف و ریشه گرفتار قید اسأ  
 اوزبکیه شده بودند ایشانرا نیز مستخلص و باز او را حله مرخص کرده روانه مقصد ساختند و عدد اسرا می خراسان  
 بهر جهت و وارده تبار نظر متجاوز میشد که از انجمله چهار هزار نفر انهار قلعہ خیره بودند بار کیر و دواب بجهت  
 ایشان سرانجام و جیره و ما کول در و جایشان معین و ایشانرا روانه خراسان ساخته در قلعہ که در چهار فرسخی  
 بود در موضع موسوم بخیر ظلیجان که معماری بخت بلند و سرکاری نبت است از عهد انحضرت احداث شده بود



سکنه او ده قلعه مزبور را بنحویه آبا و موسوم کردند و چند روز با انتظار امور خوارزم و انجام مهام آنولا است  
 پر خستند چون که داشتن شکر زیاد و ترد و الی باعث تحمیل سکنه و الی میشد لکن از وسای خوارزم  
 خود متوجه تقدیم خدمات آنولایت متقبل او ای لوازم الی و اطاعت کشته خدیو سپهسالار نیز و الی با معبود  
 در آنملکت که داشته در هفتده هم باه مبارک صیام از خیره صرف ز نام نصرت فرجام کرده در چهارم  
 شوال وارد چار جوشند و بعد از ورود الویه منصور بچار جو حکیم آتالیق که مشارالیه معتقد الدله شاه و ابو الفیض  
 خان بود از جانب شاه و الاجاه مزبور با عرض و پیشکش وارد و شرف اندوز تقبیل عقبه علیه شاهنشاهی و بجای  
 خدیوانه میبایستی شسته رخصت انصراف یافت و از آنجا رایت جهانگشا بجانب مرو نهضت نموده در مرو  
 نیاز محمد خان و الی بلخ با حاکم اند خود و کار بر وجهی آن خود و حسب الاشاره آنقدر حسین سامی نیاز  
 و در باب ضبط و ربط امور ملکی و او اسر علیه و ارشادات بهینه از موقف والا القاکشته مرخص گردید و مویک  
 فیروز آفتاب از راه کلات میباید و کویک بک که مسکن قدیمی آنحضرت متوجه مشهد مقدس و بعد از ورود  
 بکلات بر حسب سابقا حکم بهایون عمارات عالییه و بنسبیه رفیعه در آنجا ترتیب یافته بود و مجدداً طرح بازار  
 و چارسو و حمام و مسجد و رباط در آنمکان ریخته حکم معلی یافت شد که کارکنان در تمام آنها سعی جمیل بظهور  
 و از آنجا بیکریگی عمال بنحویه آباد معین و برای هر یک از سکنه آنجا که پیشتر اسرای خیره بودند بسز شده  
 معیشت معین و امور آنولایت را منتظم فرموده از راه عشرت آباد خوبشان وارد و رادکان و چند روز  
 بسیرت سراسر آنمکان پرداخته و از آنجا و از شهر شوال وارد ارض مقدس و شرفسند و ز طواف آستان مقدس  
 گشتند چون بعد از فتح هندوستان قبایل مرتجع میان که در قبه میانی سپهر بر قنادیل طلای ماه و مهر طغیان  
 و همچنین بعد از تخریب ترکان فضل طلای کویبر اکین مرتجع بجا بر شین ترتیب یافته قدر و وضع رضیه رضویه  
 گشت بود وضع هر یک در مکان موضوع له فرمودند و از وقایع ایام توقف پس که قبل از ورود و کویک والا  
 فرستاده از جانب پادشاه و الاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحفه بدایا و چند بنحویه فیصل آمده  
 ارض مقدس توقف داشت بعد از چند روز بار با قه پیشگاه حضور و بدایار از نظر اقدس گذرانیده نوشته  
 تقوی حکایت و محال متعلقه بصوبه تهم و مصارف صوبه کابل را که در سمت جنوبی شرقی دریای آنک  
 واقع و موافق عهدنامه بین الدولین که پادشاه و الاجاه هندوستان داشته رسانیده تلبیین این  
 مقال آنکه بعضی از پرکات واقع در سمت شرقی دریای آنک در از منته ساله بمصارف و اخراجات کابل

کابل مقرر بود و در حین آنکه ولایات طرفین رودانک فیمابین دولتین محدود و معین میشد پرکانات  
 مقرر چون در سمت شرقی آنک و در صوبه لاهور واقع بود سه سال باین دولت روز افزون حواله شد که  
 باز بدولت علییه کورگانیه متعلق باشد و همچنین بعضی پرکانات آنطرف آب متعلق بصوبه نوتها و سند میبود  
 ناصر خان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب بهایون از هندوستان عرض میداد که پرکانات  
 متعلق بصراف کابل بطریق ابودوستم را بدولت علییه تادریه قرار گیرد رسول او در حضرت شاهنشاهی موقع  
 قبول نیافتن این سخن بانهای معتمدان عرض حضرت پادشاه و از اجاه محمد شاه رسیده بود از آنجا که آنحضرت  
 تقاضای دودمان بزرگی و حق شناسی بودند در ازای حقوق عنایاتی که از اعلی حضرت شاهنشاهی بدولت اید  
 پیوند کورگانیه بعمل آمده بود این معنی را منضم دانستیم برای نریزیم سیام بصوبه داران لاهور و نوتها و سند  
 فرامین نوشته مقرر داشته بودند که پرکانات مقرر را که صد و بیست هزار تومان متجاوز مالیات و داخل آنها  
 عیش از حاکم هندوستان وضع و بعد از دو تهرما و سند و غیره داخل حومه قدرت شاهنشاهی خصم  
 حوزه مملکت نخل اللهی دانند و همچنین از جانب قبرالهدی بن خان وزیر عظم و امرای هندوستان بصوبه  
 داران لاهور و نوتها ان میگشامی شایان بدر بار فلکشان آمده فرستادگان ایشان بنواز شاه  
 خدیوانه فرستاد و در حضرت انصراف حاصل کردند و نیز از جانب طهماسب قلیخان سردار کابل که مأمور بفرستادن  
 نقیبه قشون توران بود و عریضه طوطی نظر و اتفاق عتببجدال کرده بدکه او زکبیه قاتانغان سکنه کولاب لاهور  
 اطاعت کلید باب ترور ساخته از در حسیله در آمده بود و در بخجالات باطله ایشان پی برده انجماعت را  
 تشبیه لمیج و جمعی را عرض تیغ سید ریغ ساخته ملازمان کابلی رصده انظایفه انظیم نقیسه داده روانه رکاب خود  
 از راه غلستان روانه کابل گردید **در بیان نهضت ریات کبلیستان از ارض**  
**آهسن سمت و افغان** چون بکلبسیه مرحوم ابراهیم خان بنیه کلبسیه جار و طله  
 در غلستان منظره نظر آفتاب نشان بود بنحی که سمت نگارش یافت از مادر ابا و عمی خان ابدالی بکلبریکلی  
 انجار ابا انانغنه ابدالی مأمور بنیه کلبسیه جار و طله ساخته درین اوقات نیز که از لشکر خوارزم فراغت رومی داده  
 نوحی کلبیه با سردار و خونین نامزد گشتند که قبل از کوبه بهایون روانه شیروان و در بند گشته با فروختن نایره کبر و دران  
 بسکانه کار را گرم سازند تا موکب والاوار شود و شکر او زکبیه توران و خوارزم پیش از توجیه موکب کلبی کشا  
 بکلیم والا فوج فوج بهر اچی اندر بای آمینین موج روانه ان سمت شدند و دو ماه ارض فیض فرین مقرر که بکلبسیه

کشته بعد از انجام بزم حبش و نظم حبش خست بسیار امور عمالک خراسان بشا برزاده نصر الله میرزا تقوی نصیر و  
 روز چهارشنبه بیست و هشتم و پنجم هنگام غروب ماهچهار ایات جهانگشا از ارض مقدس طلوع نموده چون  
 بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه و او زبکیه توراتی و خوارزمی غلامت راه نیشابور و تبریز و صرف  
 رسید و از اتفاقات آن سال غلام اکثر ولایات شیوع داشت و غله و روایات سر راه کیاب بود و اولیک  
 فرسا از راه خبوشان و استرآباد و مازندران محازم مقصد گشت و در دوّم ماه محرم ۱۱۵۴ مترل علیا با  
 خبوشان محضرب الویه غزویشان کردید در بیان وقایع شجاعوی سبل مطابق ۱۱۵۴  
 شب شنبه سیوم محرم بعد از انقضای سه ساعت که خازنان گنجینه تقدیر بکلم مالک الملک تقدیر بر  
 مجلس تجویل خسرو کردند و در سر قهر نسیر ز سرخ و سفید انجم و خضر طبع قیامی همین اخلاک چیدند و در آن  
 قضا از نمایش ریاحین و از بار بساط کلد و زمی در صدر ایوان کشیدند سلطان سبازگان مرتجع  
 نشین آوردنک حمل کشته بر زرخش ابر آذاری بچرخش دستی اسباب تجمل کل را با مال سبل طراوت شست  
 و جراح نسیم بهاری خورشید کلبرک وجود تخت نشین ز مرد قام چمن یعنی لاله را که از بندق ژاله دریا  
 بود آشیام داده خدیو نو بهار بعزم نظام دافستان لاله و شقایق مرکب صرصر ژاله صبار از بزرگ شکوفه  
 زمین کرد و در بیاغ رسمی غبار اندوده دی که در دلهما نمونه کوه لبرز کشته بود ذایل نمود و جشن نوروزی مرتب  
 کشته شهنشال سرسوی که بزرگ دافستان چمن بود بیکرنگی تقدیر افروخت و سرخامی کل سرخ خار خار از  
 خاطر بر افشاند و او سیمی سیاه اندرون لاله رافاده می که در ول بود کل کردار دوی ظفر شمار مانند گو کبیر  
 سلطان بهار خیره بردامن دشت و کوه سار زده عازم مقصد شدند و بعد از ورود به سلطان انقلاب  
 مزاج هوا راه یافته شروع بسیارش و آنچه درین خم سر بسته بود آقا ز تراوش کرده فقدان و خیره و علیق  
 نیز علاوه عمت باران و ناسازی هوا کشته چون سبزه و علف پا از دامن صحرای کشته مزاج برای جنود  
 سلیمانی از خانه موردان و ام میگردان شهرک کر ایلی که پنج شش مترل بود بده دوازده روز طی چاک  
 بسیاری از فرط کرسنگی از رفتار باز مانده پی شد و بسیاری از اسباب اهل اردو در حین عبور از  
 آنها بیاد قنارفت از آنجا که هر شدت را در جانی فرین و هر خزان را بهاری در آستین عیاشد بعد از  
 ورود بشهرک کر ایلی که دامن صحرا چون دامن کلچین لبرز سبزه و ریاحین بود و روی همایون را فاقه  
 حاصل و ایام عشر و تعب زایل کشته هر روزه خدیو هفت اقلیم بنامی حرکت را بیک فرسخ و نیم کشته بتانی

بتا قی طعی مسافت کرده چند روزی در جانب شمالی رود کرکان سمت دشت نصب خیم ظفر احتشام  
 گشت تا و اب از کار رفته بحال آمدند و در آن مکان عریضه خوانین بس کرده کان که مامور بکار و تلبه بودند  
 بمقصد رسید مشعر بسینکه سرخچه اقبال و بازوی قوی بیروی بخت بیروال خدیو بهمال انظار بفره کوش  
 مال بلینج دوده و ابواب و مار و بلاک بر روی ایشان کشاده **توق خدیو** ایتمقال آنکه لکتریه جار و تلبه به  
 نقاب و تهور معروف و بفساد انگیزی موصوف نشین ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آنکوه  
 از جبال مشهوره جهان در بلندی و رفعت سر کوب صخره گردانست و خوانین بس کرده کان بعد از آنکه  
 از موقف اعلی مخصوص گشته بودند در پانزدهم ذیحجه وارد کان رودخانه فاسق شدند و انظار بفره موضع را  
 که موسوم بکار و جاجج و آغزی بر باشد استحکام داده در هر یک سر راه بر غازیان گرفته بچنگ پرداختند  
 در سکر اول که جار بود غازیان زور آور گشتند و جمعی از انظار بفره تا چار همچو ارفنا گشتند سمت شرقی کوه در  
 تصرف لکتریه بود انظار بفره تاب مقاومت نیاورده جار را خالی و بجاوج رفته بنا بر پرخاش گذاشتند بعد از  
 چند روز که در جامع محاربات عظیم کما می متوالی بوقوع پیوسته جمعی از ایشان بقتل رسیده خود  
 بسکر بیوم که در سکر از کوه واقع و صعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آنکانبست بسیار سخت  
 و مشتمل بر بیشه و درخت که در قلعه کوه اتفاق افتاده و بیکراه انحصار داده که مشهور است بدینه آغزی بر اگر  
 پیاده گرم رو خوشبید بر فرازش آهنگ صعود کند از سینه قدم سازد و اگر بیک سر بر راه بر قلعه اش  
 آغاز بالاروی کند خود را از درجه عتبار اندازد و لاوردان ابدالی و او طلب گشته است و کار کند که پیش جنگ  
 لشکر ظفر اثر باشد هنگام روز طرح جنگ بکنده تا شام از طرفین جمعی معروض قتل در آمدند و شب باند و عای  
 مستجاب که آهنگ عالم بالا کند سپاه بروی جلاوت آغاز صعود کرده بر چند لکتریه بغلطادن سنگ و انداختن  
 تفنگ بمداخه پرداختند و لیران روی باز پس نکرده پامی جرات پیش گذاشتند اگر چه صد تن از ابدالیه مقتول  
 و زخمی کرده دیدند اما بتائید آهنگ سکر انصرف چون از سمت شمالی کوه را مسدود و طریق فرار بر ایشان بسته  
 شده بود جمعی از انظار بفره از غلبه بر سراسر سپاه از کوه پریده بمنگاک نیستی افتادند و بقیه ایشان بیرو دستگیر  
 گردیدند که معدودی از ایشان که از میان بدر رفتند و تمامی اماکن بساکن انظار بفره از صد تنه جنود مسعود  
 عالیها سا فلصا گشته اثری از آبادانی در آن نواحی نمانده در ازای این فتح نمایان دولیت هزار  
 رو بیه نصیبه انعام و خلعت بها بسر کرده کان و غازیان عنایت و فرمان عاطفت مشتمل بر نوید و عطایا

مجده از موقف اعلا خطاب سبر کردگان فرصد دریافت و بفاصله دوسه روز عریضه محجه داز سر کردگان بزبور  
 رسید که با کزیه چار و تله مجادله و بر آنظایفه مسلط و ایشان را تا کنار آب سمور و محل موسوم بقصور تعاقب  
 و جمعی از ایشان را از شمشیر کز زائیده عیال و اطفال ایشان را بقید سار در آورده عریضه چار و تله را که سکنای  
 آنظایفه بود با تکلیف از وجود آنظایفه پرداخته اند اما در حین مراجعت بکلمه قضا برف و دمه و صاعقه روی  
 فریب بدو است نفر از غازیان در میان برف تلف شده اند پس موکب جهانگشا از کنار کرکان حرکت  
 از خارج ستر بابا عبور کرده و او را شرف سه روز آنمکان دلپذیر محیط عتر و شرف کرده و از آنجا از راه سواد کوه  
 عازم مقصد گشته و از سوانح حیرت افزایی که چون ولایات ماندران تمام جنگل و عیشه و در زمان سلاطین سلف  
 جنگل را از بهشیده خیابان احداث کرده اند که شارع منحصر بجهان خیابان است اعلم حضرت شاهنشاهی در وانی  
 که جنگ و کارزار نمیبود با صرم طلی منازل فرسوده جمعی از خواجه سرایان و غلامان و همیشه کشیکان بقدری کرمی  
 میرداختند از راه رانیز بطریق معهود طلی کرده در محال سواد کوه از پل سفید گشته تا بین زیراب و به حال نزدیک  
 بقصوه اولاد که از مواضع قدیم و در شاهنامه نیز مذکور است روز یکشنبه بیست و ششم صفر که مقابل شمس و مریخ  
 واقع گشت روز قبیل از آن قران نخستین اتفاق افتاده بود و سیلابی سیه گشته سخت در پشت درخت در کین گشته  
 در حین عبور ذات قدس شاهنشاهی اهدف کوه تفنگ ساخته از جانی که تخمینا بیست قدم فاصله داشت تفنگ  
 کشا داده از آنجا که حفظ آبی در همه جا حافظ و نگهبان وجود و خدیو بهمان باشد کلوله رو گشته زیر بازوی راست  
 بقدر یک انگشت خرشیده بر پشت دست چپ و از آنجا بر کردن سپا آمده سبب غلطیده رضا قلی میرزا در  
 در سوار می همراه بود و خواجه سرایان و غلامان و قورقچی و همیشه کشیکان در کاب اخبار و ایشان سراسیمه و عتاب کرده  
 و کمر بسته و جنگل سواره و پیاده کرم جستجو گشته تا خبر درگشتن فدی و بان در کاب اند غایب خود در میان جنگل و عیشه زده  
 بدرفت چون از راه در دهنه کوه و جنگل بسیار انبوه بود اثر می بطور نرسید از آنجا که سرتی و کار فرمای این کارخانه  
 خداوندیکانه است تا حال کتر از اینگونه سهام حوادث از دست تیر انداز قضا کشا و یافته سپرداری الطاف  
 ایزدی از آنحضرت رو گشته و صرصر این قسم بیا به بوداری قانون حمایت سبحانی بخباری بدامن شمع جهان  
 افروز ذات مقدس نشانده یل و یل و کت لیتقصو انور الله باقوا همایم و الله قیتم نورده  
 القصه بعد از ورود بطهران رضا قلی میرزا بعزم بیلا مشی از کاب تقدس مرخص و با سوره توقف در طهران  
 گشته مایات طهران با خراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب همایون در او اسطر بیع الاول وارد

وارد قزوین و بعد از پانزده روز از راه قراجه داغ و بر دغ وارد قبله و از آنجا از راه شادابی مستوی به مقصد رسیدند  
 و در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوائف لکنیه که در شواخ جبال البرز اماکن صعب المسالك و خستان نامی داشتند  
 بشرف پای بوسس میفرزاد گشتند و در صد و اطاعت فرمان بر می در آمده هر یک بسراجام ملازم و یوز غلام  
 رصده خود برداشتند و در غره جمادی الاخری غازی قوق که متهامی و اغستان بود مقرر موکب همایون گردید و از  
 قضا یاسی ساختند که در آن مکان بعضی خدیو و الا که رسیدند مقدمه انقلاب خوارزم و قتل طاهر خان و الی آنجا بود  
 کیفیت آن واقعه آنکه سابقا در عین توقف ریاست جهانگشا در خوارزم جمعی از شرار اوزک تیه و طایفه ارال که در  
 سمت شمالی خوارزم متصل بقره آق می نشینند از صدمات بیوش ظفر شعار فرزند بسیار نموده بودند درین اوقات  
 نور علی ولد ابو الخیر خان والی قراق با آن طایفه اتفاق کرده آمده قلعه خدیو را محصور و بعد از چند می بقصد تسلط و  
 طاهر خان را با بعضی از رؤسا که دم از هوا خواهی این دو دمان میزدند مقتول و مقتله قلاذه و الیگری گشته  
 بعد از استماع اخبار نصر الله میرزا را با جمعی از سرکردگان و افواج طاهره خراسان بقیه شرار خوارزم و هر دو را  
 تشخیر آن ملک ماسور و محمد علیخان قرقلو و حاجی سیف الدین خان بیات را از دربار معنی صاحب بسیار بیوتنا  
 سرکار شاهزاده ساخته و دستور العمل مفصل که قانون کشورگشائی سلاطین آفاق عینو است بود با ایشان داده  
 روانه خراسان فرمودند که تهنیه و تدارک آن سفر فرستند در روز نوروز است میل در کاب شاهزاده اجمند خانم  
 سفر خوارزم شوند و موکب همایون بجای در غازی قوق مکث و خاصه لادخان شمال و سرخای خان قوق واحد  
 خان اوسمی قراقیطاق با جمیع عطا و ایلی و اغستان وارد و وی علی شرف اندوز تقبیل عقبه علیا گشته بهره با  
 عنایات شایسته و بجلاج فاخره و عطایای هب بازمین و سباب غلامیابی گشتند و در ابتدای ماه رجب معزم  
 تهنیه سرکشان اوار که ساکن ایشان در دستهای اغستان است قراجه و بجد و چو کس اتصال داشت گردیدند و  
 صعوبت راه و سختی اماکن انجاعت نه بجهت که پایمردی شهب قلم طی وادی توصیف آن نواند شد در تمام  
 آنروز و بوم که از ابتدای آن تمام روز و راه است قطعه زمین مستطع نمیشد و راهی که در نفر سپاه و پهلوی  
 هم نواند رفت بصعوبت پیدا میشد و قطع نظر از آن بجهت سیلافت دارد که در تابستان قتل جبال آن هیچگاه از  
 برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن با زمستان آکنه و کیر لاف مساوات میزند پانزده روز دیگر در آن  
 نواحی تهنیه سرکشان و شرار برداختند و از سوانح اتفاقیه سین که جمعی از جزایریان را بقیه فرود از لکنیه  
 ماسور ساخته بودند چون جزایریان را نابلدی بدرقه راه بود در مقام نامناسب بلین که بر برف آثار جنگ

کرده جمعی از فریقین فوقی که فی الجمله و فریق فی التبعیر مبعوض ملاکت در آمدند چون موسم  
 عقب فصل خلیف بود نزول فباران شدت سرما مانع شد که تنبیه غایب او را بر وجه طبع بعمل آید لهذا از  
 امتزاج حرکت و عطف عثمان فرمودند سرخامی نیز با کوچ و بنده خود از قنوق حرکت در موکب هما یون روانه در بند  
 کردند چون احمد خان اوسمی را در چین توجه موکب هما یون بجانب اوار قنوق با جمعی از غازیان با سوره کوه چاندین خانه  
 واری می و ملازم لکزیه قراقیطاق ساخته روانه فرموده بودند اما سوره کوه هما یون صادر شد که خان یان با سوره نیز حرکت کرده  
 در در بند موکب هما یون متحی کردند در عرض راه در حوالی چراغ من اعمال و اختتام بعوض رسید که در حینیکه  
 غازیان از قراقیطاق که پیشه و جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند فوجی از اشرا لکزیه قراقیطاق تخریب یک اوسمی از  
 میان جنگل و کوه کوه شروع بشکست تفکک و غازیان در شکستهای جنگل چون خود را جمع بنیاد نشسته کرد بهم  
 برآمده بعضی از اسباب و دو اب ایشان بنصرف لکزیه در آمده جمعی هم بغسل رسیدند و حصول این تخریب  
 صیان آتش غضب دامن زن نایره سخط شایسته ای گشته عزم جهالت کشا تصمیم یافت در حدود در بند و غوشتان  
 توقف و ما دام که بشراز آرزوی در تنبیه و مطیع و متقوا سازند لوامی آنچه می شنیدند نیز از ندلس احکام هما یون مخصر و  
 یافته محضلان تعیین شد که از حد تقلیل التمسیر و وظایق اوار دیسل از فاصله جات دیوانی و غیره غله جهت  
 سیورسات غازیان با عراوه و دو اب حمل و نقل اردوی معلی بنموده باشند و آیات نصرت آیات در پنجم ماه  
 شعبان وارد در بند و روز چهارم آغزوق اردوی معلی آنگاه گشته با فوجی متوجه محال قراقیطاق گشته از  
 در بند تا حد ولایت شمال همه جا با فاصله دو فرسخ و سه فرسخ قطعات محکم ترتیب جمعی را با آنجا تعیین فرمودند که  
 تمامی آن محال را تصرف غازیان بوده در هر جا اثری از لکزیه بظهور رسد در تنبیه ایشان کوشند و در بهم رمضان  
 المبارک در جهت و سمت دشت کافری مفریخی در بند که جای پر آب و علف بود برای قساق ختم بسیار و  
 حرم محترم و بنه و آغزوق باقیه اردو در در بند حضار و مقرر فرمودند که هر یک از رؤسا و غازیان خانه و سرا  
 از چوب و تنی ترتیب داده بنویسند و سبب ازستان بردانند از مؤیدات اقبال که در اطلال توقف موکب جاه  
 و جلال روی داد این که سابقا نگارش یافته بود که در جنگل ما زنده ان تفسی که بجانب اقدس انداخته بودند  
 چون بچند نفر از جماعت نایمینی که در همان اوقات فرار کرده بودند مظنه میرفت کس را می بشکیر ساختن آنجا اعت  
 تعیین و فراریان منبور در اردو و او به و شاقلان گرفته بصورت اقدس آوردند معلوم شد که نیکقدم نام غلام  
 دلاور نایمینی با غلامی آقا میرزا می ولد دلاور مصدق حرکت شده بود آقا میرزا دلاور از امی صدور اینجاست مبعوض

بهر حال سیاست در آمده چون با نیکقدم اقرار جان بخشی شده بود او را از بر دو چشم کور کردند و نیز در آن  
 اوقات آوید نزد محمد شاه پادشاه و الاجاه هندوستان با تحف و بدایا جهت فتح توران و خوارزم وارد و  
 بسایر خاقان سر بلند گشته رخصت انصراف حاصل نمود و همچنین لطیف افندی و منیف نام افندی از دولت  
 عثمانیه عثمانیه بسفارت مسور و با اتفاق حاجی خان الطی روم که از دربار عثمانی رخصت انصراف حاصل کرده بود در  
 نوبت بقعه وارد درگاه معلی و نامه پادشاه و الاجاه روم را که شعر عربی است از قبول تصدیق و سبب بجزئی تفسیر  
 برکن بود رسانید جواب آنحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل ازین که پادشاهی ایران زمین بسلطان  
 ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبعه بوده بعد از آنکه قضا  
 تقدیر سلطنت ایران زمین بسلسله صفویه منتقل یافت در عهد آن سلسله پنج با توابع تصرف از یک و کابل و  
 توابع آن تصرف هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان تصرف دولت عثمانیه در آمد چنانکه نظرون  
 سیرت آن مشهور است و حد سوری هم که فیما بین خاقان منصور امیر تیمور و اجداد خلفه کین آن پادشاه سلیمان  
 کین قرار یافته معلوم میباشد و در مغان که بتائید الهی جلوسن اورنگ سلطنت ایران واقع شد منوی  
 سعید و ضمیر گشت که انشاء الله تعالی ممالک موردی که در تصرف سلاطین اطراف است اقتراع و استردا شود سواهی  
 ممالک تصرف روم که اولاً آنحضرت را بقبول تکالیف خدمت تصدیق و هم هرگاه صورت حصول بید خود سلطان  
 و چون غرض اصلی نظم سرشته ایلیت است نسبت به در باقی مواد مضایقه نخواهد بود و ممالک فیما بین جدائی  
 نخواهد داشت و هرگاه مقرون بقبول نکرد و کنون آنرا نگاشته لود اعلان سازیم و در عالم دوستی و برادری  
 توقع داشتیم که امور سه چون متضمن اصلاح حال مسلمین بود آنحضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجود اتم و احسن  
 فیصل باید آن خود در عقده شناع مانند چون میان دور و نزدیک صرفی گفته ایم بطلب صرف خود عازم روم میباشیم  
 امیدواریم که انشاء الله تعالی بعد از ورود بآنتر زمین در عالم عومان نوازی از حرف قرین لشرق آند دولت علیه امور  
 سهوده و رفیع نگردد و چون در خدای آن احوال و همی نیز بر خود را با و نفر از صبا یای خود بر رسم پیشکش با اتفاق  
 چند نفر از که خدا یان بدگاه معلی فرستادند و کار داغستان نیز فریب با تمام بود افندیان را بر خص ساخته با  
 جواب نامه روانه فرمودند و از جمله عطا یای خاص جناب ملک الملک الیزال نسبت باین خدیو بی مال آنکه در چنین  
 موسم زمستان که برف و باران لحظه سرشته نزول را از دست نداده لاینقطع بتار و پودر شتهای سفید و آبی  
 در رضای موانجی مسکرو از اطراف ممالک محروسه غلات حمل اردوی محلی گشته جمعیتی را که زیاده از غلات انجم



و گوید در موکب آسمان شکوه و رکاب نصرت پرشده میبودند کفایت نمینمود هر چند که در صحرائی معان بخیر که  
 سابقاً ذکر یافت شاعت است و در فرض تغییر در حالی با ملی ایران کرده ایشان نیز عن صمیم قلب خیزد از گالای  
 که اینها شده بودند اما درین اوقات اند برای مزید تاکید بتجدید حکم نمیکند و فرمان شدید خطاب به کلی اهل ایران از  
 در بنده الی فتوحای کابل و پشاور باین مضمون صادر کردید که بیکار یکسان عظام و حکام کرام و مسادات عالمیقا  
 و عدل و فضیلتی که توفی احتشام و امانی شرح مسین و واقفان مسالک حق و یقین و کلا نتران و که خدا یا  
 در و مساور کردگان و قاطبه قاضین و جمهره سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظان قصر مقصور  
 دولت ابدت نخل الهی بکار مبدین خاقانی و عنایات از حد افزون قاتی همید و وار بوده باشند که چون  
 شاه همعین صفوی که در سال نصد و شش خروج کرد جمعی از عوام کالانام را با خود متفق ساخته با عتبار  
 غرضهای نفسانی در ریاست دنیای دنی در میان اهل اسلام قبح زنا و دوبره مرفی کرده بنای سب و فرض  
 گذاشت با بیوسبیه احداث بمقتضی عظیم بین مسلمین کرده لوامی نفاق و نزاع افراشت بجهتی که کفر و در  
 عهد امان آسایش گزین شده فروج و دناخی مسلمین معرض تلف درآمد لهند شورای کبرای صحرائی معان درین  
 که جمهور نام و کافه خاص و عام ایران از نواب جهایون ماست عامی قبول امر پادشاهی میکردند بایشان تکلیف  
 فرمودیم که در صورتی مسؤل ایشان مقرون بقبول خواهد شد که ایشان نیز از عقاید فاسده و اقوال کاسه که از  
 بد و ظهور شاه همعین در میان اهل ایران شیوع یافته تکول و حقیقت خلفای راشدین رضوان الله علیهم جمعین  
 که مذنب آبابی جهایون واروغ همیون بوده بالجنان و اللسان اذعان و قبول کرده از فرض و تبراتبر او  
 بولامی ایشان تولا نمایند و برای تاکید بمعنی از علمای اخبار و فضیلتی دیندار که مقرر رکاب ظفر شعار و بر تو  
 اند و ذوالوار حضور همرا تار بودند ب تحقیق استفسار فرمودیم بکلی بعضی اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت  
 خیر المرسلین صلی الله علیه و آله الطینین هر یک از صحابه راشدین در ترویج دین مسین بدل نفوس و اموال و  
 هجرت از اهل و عیال و اعمام و احوال اختیار و لوم لوام تمام و طعن و تعدیر خاص و عام را بر خود قرار داده بان  
 جود بشف صحبت خاص جناب رسالت آتب جنصاص یافته پیرایه پوشش شریف نزول آید و اقی هدایت  
 و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان  
 بنای خلافت باجماع صحابه کبار که اهل حلقه و عقد بودند بر خلیفه اول ثانی اثین اذ هما فی الغار  
 صدر ثین من خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از آن نبض و نصب اصحاب بر فاروق عظیم مرتین

عزیزین المصبر و المحراب عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ و بعد از آن بحجاب ذی النورین عثمان بن عفان رضی اللہ  
 عنہ و بعد از آن بحضرت اسد اللہ الغالب مظہر الغریب علی بن ابیطالب علیہ السلام فرار یافت و هر یک  
 از خلفای اربعه مرتدت خلافت خود با هم سالک طریق فاق و معرا از شوایب خلاف و ففاق بوده رسم  
 اخوت و ایستادگی مرعی و موقوف و حوزة وین بسین را از طریق شرک و کین شرکین مصون و محفوظ گردیدند  
 و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی اللہ عنہم با زابل اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند اگر چه برورد مور و  
 تصار ایضا عموم مشهور باعتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و  
 حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذہب و محبت و اخلاص بخدمت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب  
 او نقص و قصور و خلل و فتنه راه نیافت تا زمان ظهور شاه اسمعیل بعین کسور مستمر بوده ایشان نیز بمنوی  
 حکم تقدس و ارشاد امر مقدس ترک آثار مجده و سب و رخص نمودند بن محبت و ولای آنچه را که کن ایوان دین  
 بسین مقبضت کرده اند در ازای بمعنی انیز سر سرور می ایچلو سیمینت انوس انیس ترین داوه و فتنه فرمودیم  
 که عمو و خمر معموده را با علم حضرت فلک رفعت خاقان البرین و سلطان الجهرین خادم الحرمین شریفین ثانی اسکندر  
 ذی القربین پادشاه اسلام برادر و ازا احتشام اعنی سلطان ممالک روم اعلام و انتظاب بر وفق مامون اندر  
 احتشام سازیم که مقدمات مزبوره بتائید الهی قریب الحصول و در شرف انجام و وصول است درین وقت که حش  
 در بند مطلق با چه زیادت فیروز نهند و مقرر گوید آسمان پیوند بود و تجدید مزید تاکید از برای استحکام نگار و نو  
 خاطر حقیقت مداران علامه العلی فی ملا علی اکبر قلاباشی و باقی علمای کرام که در کار ظفر انتساب حاضر و مقبض  
 انوار فیض مظاہر بودند در مجالس خلوات استعلام فرمودیم همان مراتب سابق را معروض داشتند و بهر جهت  
 حجاب شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر انجس مرتفع و ماده تشکیک متروک و مندفع گردیده بجدیقین پیوست که یکی  
 رخص و بدع و اختلاف ناشی از فتنه کشیزی شاه اسمعیل بوده و ازا از صدر اول الی بد و ظهور او یکی اهل اسلام  
 در مانع حصول بر یک طرفه ثابت و راسخ بوده اند بتائید علی بن القائل بتائید ربانی و الوام سبحانی حکم شرف  
 انجس اعلی از موقف عز و علا شرف صدر دریافت که بنحویکه در سبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل  
 ایشان خلفای اشدین را خلیفه علی التخصیق میباشند همان دستور هر یک خلیفه بحق دانسته از سب بعض  
 محترم باشد و خطبای کرام و نقبای عظام در مجلس مبارک سامی و مناقب و مجامع خلفای کرام را مذکور  
 و جاری ساخته در تحسیر و تقریر نام ایشان را بنحیر و رضی یاد و شاد نمایند و هذاجی فنامی خلاصه انفضلاء الکرام

میرزا محمد علی نایب الصدرة ممالک محروسه را با قطار ممالک خاقانی روان فرمودیم که مضامین حکم بهایون  
 به یکی دور و نزدیک القادریان نیز بسیم قبول اذعان و اصفا نموده تکلف از مدلول آنرا موجب عذاب  
 الهی و مورد غضب شایسته دانند و در بیان وقایع ایت نیل مطابق سال فرخنده  
 سال ۱۱۵۵ شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالم تاب سرچ حمل واقع گشته  
 اوسمی بی اسم دی که بنیرنگ بر جنود ریاضین رنگارنگ است پلایافته کلگون قبایان گزار را از  
 لباس برک و بار عاری ساخته بود از ظهور طلسم سلطان بهار با لکتری برو دت از داغستان که هسار  
 راه فرار پیموده و قلندری برک و نوای همین که در توران زمین همین عرصه را از قبل اش آتش خوی کلهای  
 آتشین خالی دیده و لوای شیب داو بر افروخته بود از نجوم گو که قوای ربی و داع دیار مستی نمود و روز  
 چهارشنبه جشن نوروزی بفرمود و سی روزی در کمال به روزی و عشرت اندوزی به تقدیم رسید چون در  
 قدسی سرشت بهایون محترم و معهود بود که بعد از فراغ امور روم و اتساق اوضاع آنروز و بوم سلطنت ایران را  
 یکی از شاهزادهگان کرام تفویض و خود در کلات که مسکن تقدیم بهایونست بنامی گوشه نشینی که پادشاهی  
 عالم معنی عبارت از آنست بگذرانند امعاران جبارت پیشه و مهندسان درست اندیشه و سرکاران  
 سخت کوشش و کار گزاران صاحب کوشش تعیین فرمودند که در کلات عمارات عالیه و ابنیه رفیعیه که  
 در رفعت و اعتدال هندوش ایوان سپهر برین و جنت طاق تفرش رواق حجج مهفتین است بایوتات  
 و حمامات و دکاکین و خانقاهات و آب انبارهای کوشنیم صفا پرور و بر که های زرم مزاج سلجیل اثر احد  
 و از اطراف ممالک محروسه شایسته نقایس اسباب و لطایف الثواب و نو افراشته و ذواخر استعد  
 و از هر جنس با محتاج و هر نوع چیزی که چنین سرکار عظیم القدریان محتاج باشد بزودی عیادتدارکن و  
 نقل آن زیمت سرامی جنت قرین و بهجت آباد خلد آئین که حصن حصین جهان و دکن رگین معوره عالم  
 اسکان است نمایند و موکب نصرت شمال روز پنجمه بیت پنجم شهر ربیع الاول که او اسطر جوزانی آن  
 سال و بهوار اموسم اعتدال بود اولاً تبنیه اشرا طبر سران را و وجه جهت ساخته از سمت دشت کافری  
 حرکت و آنچه لازم بود از نادیب و منصب بینی و احراق اماکن و ساکن و چو ایندن مزاج و محصول آن  
 طایفه بعمل آمده در آند یار و یار و از آبادی آثار باقی نگذشتند و از آنجا عطف عثمان بجانب سایر مجال  
 داغستان کرده دلیران سپاه در دیات و قری بقتاق و قلاع آنطایفه کار آتش در پیشه و کرک در زم

در راه وسیل در اینجه گردند و شوال و سرخای در اکثر اوان از نترمان در کباب همایون بوده در هر سه  
 خدمت تقصیر کردند اما احمد و اوسهی بنا بر صدور خیانت کلی از در مقام وحشت و دشت بود و بخت  
 قلعه و سکان و صعوبت معارضه تنظیم شده بقلعه تفرش که در بالای کوه فلک شکوهی واقع و اطراف آن کوه  
 تمام میشد و درخت و شمشیر بر یکراه بار یک بسیار سخت بود و مختص جبت بعد از تنبیه و اطاعت یافتن بر کشتان  
 و اشرار کوه نشین و اغستان و انتظام مهمات آن نواحی و تمشیت امورا و از منوچه قطع قلعه اوسه گشته سر روز  
 و لیون پس از روز خصم افکن و بهادران شیر صولت صف شکن در سر آن قلعه پامی جبارت افشرد و بجهلات شدید  
 و صدقات عظیمه بر آن قلعه بلند و قلعه سپهر مانند مستولی شده اوسه با چار ترک قلعه و حصار و این و دیار کرده  
 فراز بسیار و آواره است اوار و قدم فرسای صحرا می او بار شده و بقیه قلعه گمان و ایالی فرایطاق روی  
 نیاز بهر کار خدیو آفاق آورده از روی عذر خواهی چیده ساری موکب شاهنشاهی گشته و تقصیرات ایشان  
 بجهت مقرون و مقرر شد که انقلعه استوار با که از سنگ و آجر پرداخته بودند و بران بل کوه بهار با خاک گمان  
 کردند و سابقا سمت ذکر یافت که بعد از تسخیر ممالک خوارزم و تنبیه ایلیار سس والی سابقی ظاهر خان چنگیزی  
 بولیسگری تعیین گشته موکب همایون عازم خراسان شده بود و در ایام توقف کوه کوه مسعود در اغستان  
 بعرض اقدس رسید که اشرار ارال و خوارزم بمطاهرت و اغوای ولد ابو نحر والی قزاق و اتقاق ارتوق  
 ایناق سر بخالفت برداشته با از جاوه صواب بیرون گذاشته ظاهر خان والی را مقتول و ولد ابو نحر را  
 بولیسگری قبول کرده اند چون صد و اینچک از ایالی خوارزم و ارال و صف سرتوت و عنایاتی که از  
 جانب اقدس شاهنشاهی در ازای خیانتهای سابقه ایشان بظهور پیوست عین ناسپاسی و کمال حق ایشان  
 بود نصر الله میرزا که نافذ الحکم ممالک خراسان بود با افواج خراسان و تو بجانده و استعداد کامل امور تنبیه  
 اشرار خوارزم و متفر فرمودند که بعد از نوزده عازم آنست شود ارتوق ایناق ایالی و اعیان و رؤسا  
 و سرکردهگان ارال و خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار و از نشانه باوه سرکشی که در و سرخار در عقب داشت  
 بشیار گشته از روی خطر از نادم و پشیمان و خایف و هراسان عازم خراسان شده در حد و در و بجهت  
 شاهزاده پیوسته مستعدی عقو گناه و تسعده خدمت سپرون بقیه اسرا و دادن نوحی ملازم جدید شدند  
 و شاهزاده در سر و توقف و بعد از عرض و حصول اذن و در خدمت از خدمت شاه سلیمان چشمت  
 بسبب آنکه پنجه از کس از او بکینه خوارزم در کباب نصرت انتساب مشغول خدمت گذاری و از روی اجتناب

ساکت طریق سربازی و جان سپاری بودند از دربار خلافت مدار براعات حقوق خدمت و ضعیف  
 ثانی و ملاحظه باسبب نیاز مندی شکسته بانی ایشان تقصیرات آنطا ایضا باغراض مقرون و و الیکری بطریق  
 مسئول اجتماعت بابو محمد خان ولد ایلیار سس که از سایر کزیشان بخت لوامی نصرت مدار موکب عالی مقدر  
 شاهزاده نامدار بود عنایت و تالیقی والی مزبور در بار توفیق ایناق مرحمت و تالیق مزبور برادر خود را با  
 جمعی از رؤسای و ائمه رکاب نصرت انتساب نموده مقرر فرمودند که شاهزاده والی مزبور را تملک ساخته  
 روانه و محبته افروزی شایسته برای ملازمت رکاب همایون از جوانان کارآمد ارباب و خوارزم گرفته روانه  
 درگاه معلی و بقیه اسرار نیز مستخلص ساخته تمهید خانواری نگه و میوت آنولایت را که بدفع الوقت گذران  
 مانده اند تماماً کوچانیده و روانه خراسان نمایند رؤسای آنطا ایضا بر وفق فرمان همایون تعهد و خدمت  
 انصاف بخوارزم و شاهزاده بجانب خراسان منصرف و در بیست و دوم جمادی الاخری وارد ارض

فیض نشان گردید در میان سوانج بلخ و ظهور در ویش فساد اندیش در آن مملکت

یا و عانی سلطنت و مال کار او | از سوانج امور آنکه بعضی اقدس سید که در او اسط

ماه شوال شخصی مجهول الحال از او یاقات او به شاعلان در لباس درویشی وارد اند خود و از آنجا خوارزم

بلخ گشته در استانه مقدره شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای امامت و اظهار سحر و جادو کرده

جمع کشیری از ترک و تاجیک با عصمه القدر قباچاق و سعید شیور خانی و اکثری از خرابان اوزبک با و

گرویده در اندک روزی ده دوازده هزار نفر بر سر خود جمع و از اطراف تمام اوزبکیه حتی نیاز خان

والی از عقل خالی از روی نیاز زیارت در ویش مزبور رفته و خاک قدش را بجادوب شرکان رفته بعد

از آن رفته رفته کار در ویش مزبور بالا گرفت والی خایف شده جمعی را بر سر او فرستاده فیابین جنگ

واقع و قشون اینطرف شکست یافته و کسبل بلخ با جمعی در میان مقستول قشون اوزبک نیز دست یسار

بر آورده در بیرون و درون شهر بر یکت از مردم خراسان را که دیدند بقتل رسانیدند و والی در ارک

متحصن شد و بعد از رسیدن اینخبر بعضی اقدس جمعی از غازیان سرحدات خراسان بسرداری محمد

حسین خان چشمکزک بیکر سیکلی خبوشان و الله و یردی بیک و محمد قاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین

برای دفع این فتنه و تنبیه در ویش مزبور با تو بجانده و استعداد و امور بلخ و معان آن بتاریخ یوم

جمعه دوازدهم ماه ذی الحجه الحرام خیر رسید که در اثنای مجادله باطن در ویش وارد و مد کرده عصمه القدر

عصمته الله مزبور که از جانب درویش پادشاهی ترکستان نامزد او شده بود بکلوا تفنگ زخمدار و از ملاحظه  
 این معنی تزلزل در احوال میدانست اعتماد راه یافته فرار و درویش مزبور در هستان شاه مردان متحصن  
 و عصمته الله بعد از دو روز بار سفر بجانب مقر بسته و خواجه نعمت متولی آستانه مزبور فرصت باقیه با جمعی  
 از غازیان درویش نامقید را مقید ساخته تزد و الی آورده و جمعی که مانند هوامی باطل در سر بود متفرق و از شر  
 نیز که متحرک فساد بود و جمعی دستگیر شده به عرض سیاست در آمدند امر همایون صادر که سرداران سابق سرشته  
 کار را از دست نداده بهمان ضابطه مقرره عازم مقصد و با اتفاق والی بقیه شرار و جمعی از مقصدین که در  
 حین امر بیایه همکار طلب گشته فتنه برانگیخته اند مشغول و انگره را تا دیب نمایند چون بهیچ کسبت ذکر یافت  
 احمد ایسی بجانب او آواره گشته قلعهات و ساکن او با خاک یکسان و تمامی مجال اعتنان قریه بقریه و محل  
 بجز با مال سیم ستور و لبران و دست فرسوده و تطاول غازیان گردید شمشال و سرخای که بزرگ و اختان بودند  
 با جمعی از سرکشان از غاشیه کشان رکاب بطرم خدمت و اطاعت گشته تمامی حکام و اعوان توپان و تقاضای چرخ  
 که در هیچ عهد مطیع فرمانروائی نبوده اند فلابد و تصیاد بگردن گرفتند و نیز در خلال آنحال از جانب سلطان  
 محمود خان پادشاه و الا جاه روم ناسر زید مشعر را که از قبول تصدیق صحت مذیب جعفری و دادون رکن که بینه  
 که مخصوصاً اینجاست تقدیر خواهی نموده انظار کرده بود مذکر در از ای این دو مطلب امر دیگر از آنحضرت خواست شود  
 در سال گذشته در صینی که افتدیان از دربار عثمانی برای اعتماد همین معنی آمده بودند بنور ساطع ایشان  
 بیاد شاه و الا جاه روم نوشته شد که حدیثاً و مستعد باشد که بعد از انجام امور و اعتنان متوجه روم و عازم  
 آنقره و بوم خواستیم شد در بیوقت نیز در جواب نامه مزبور همان مراتب نگاشته قلم تصریح و اعلان شده پادشاه  
 و الا جاه مزبور را از توجه توکب جهانگشا آگاه بنحیث مذکور پس محمد علیخان قرقلور با ایالت در بند تعیین و جمعی از غازیان  
 را با طاعت او مامور ساخته در یوم دوشنبه پانزدهم ذی الحجه ۱۰۵۵ هـ از سمت و اعتنان اوامی توجه بجانب مغنا  
 افراسقند و چون از روزی که موکب همایون بجانب مغنا حرکت کرد برخلاف ایام توقف که هوا در کمال  
 خوشی میگذشت برف و باران شدید شروع کرده و لایق قطع از پر ویزان آسمان آب بر سر ساکنان عرصه غبرامی  
 بیخت قطرات سحاب سرشته ریختن با چون دست کریمان از کف نیکینخت گویا گوش سبای سالیان کرد  
 سپهر حوی محتاج چنین آبار بود و دفع خشک مغزی فلک اینگونه آب کردنی در کار از شدت باران اوج  
 سیل بجائی رسید که در آهار و آبار بر جبابی از کواکب سحابی روه که کشتان یاد میداد و ساحت خاک عالم

آب کشته لطفاً آتش چلو بر چرخ اخضر میزد و دو آب و سه سبب بسیار می از کثرت لایمی و کل و ترول برفش باران  
و شدت سرما عرضاً اسقاط و اکلاف و از در بند تا کنار که که ده منزل بود در عرض چهل روز طی کشته در آخر حوت

و رود بکنار رود که واقع گردید | در بیان سوانح مستکوز شیل مطابق ۵۵۱ هجری

شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم بعد از انقضای یازده ساعت و دو دقیقه که خلیفه شب لباس مشکام  
عباسی در بر و اکلیل فرقدان را در سر داشت سلطان بسیار کان که از شدت برد در نیمه تور قوی فلک تروی  
بود آفتابی شده از نهانخانه حوت بمرجع حمل رخت کشیده صفیر سریع استیر نسیم از جانب کشور آرای بهار در دار  
الملک کلزار بارگشای تحف و هدایای نفیحات عطر بارگشته فرمان بران قوامی نامیه قزل و طاق کل سوری را  
در صحن همین فرسده افتند و لشکر جان شکر یعنی جان شکن ارومی بهشت متغیر مالک باغ و راغ از جا در آمده  
بمحاصره حصول ایستادن و قلاع کوسار پرداختند پاشایان باشان طبایع برای رفع غایبه برودت که فیما بین  
خدیو بهمن شوکت شباط و دارای سکنه حشمت ایزر حاصل بود و سایل صبا و شمال برانگینند و افتدیان  
اعلام سرور و سنوبر بقطع تحمل خلاف و شجار مشاجره برخواستند و سادات سبز پوشش شمشاد و نارون قضایه  
محاسن سفید شکوفه و نترین که صدر نشینان ایوان بستند در موضعه قایض الا نوار کلزار سبیل تربیت و صفا  
بنامه یک رنگی نوشتند و جیوشس پر خاشجوی کلدهای سوری شوکت و شان شستار که دشمن خانگی در کاشش بیبود  
بنوک مسان شوکت شکسته جشن نوروزی آراسته کشته بعد از انقضای ایام عید از جسد و فرسخی جو او عبور و  
صحرای بهمنان را قرارگاه کوبه منصور ساخته بیست یوم در آن مکان خیمام توقف فرستند تا دو آب بحال آمده  
از راه بهشت رود و قراچین بنصرت و از چهار فرسخی تبریز عبور کرده عاشور خان پاپالور با ایالت بهرات و  
سرداری آند با یگان سمرقرازی و شش هزار نفر از لشکر فیروز می اثر را در حوزة اختیار او مقرر کرده امر فرمودند که  
بکلر یکبایان در بند و شیردان و نقلیس و ایروان و قرا باغ و افشار بر یک باقشونهای خود و حکام باین جینا  
و مستعد بوده و بانفاق سردار در حین ضرورت با عانت یکدیگر پروازند و چون سابقاً نصر الله میرزا که در ازمن  
انگس توقف داشت نامور شده بود که پاشا هرزده کان کرام شاهرج میرزا و امام علی میرزا بعزم بساط  
بوسی وارد دربار علی شوند در بیست و چهارم ربیع الاول در منزل نریوان وارد و شرف اندوز ادراک  
خدمت انجمن کشته و فرستاده پادشاه و الا جاه بهندستان نیز با تحف و هدایای کرانهایه که از آنجمله  
کجباب قزل و طاق چوب صندل بود که با اصطلاح بهندنگله گویند و استادان ماهر در شباک و نقاری آن

آن کمال تصنع و مهارت بجای بردند و در مویک شاهزادگان وارد و بنوازشات شاهشاهی بهرجهت  
 کردند و مترنمترنم اعلام کینگی شاه آسمان ساگشته و در چهار فرسخی ستیج شده چون از جاده ای حال غریب  
 بجانب روم از راه بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود که تو بجان قلعه کش از راه بهمان روانه  
 گردان باشی گشته در زیاب که حد بغداد است مکث نمایند احمد پاشا والی بغداد از راه قلعه کش از راه بهمان واقف  
 و محمد آقای که خدای خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمان جاده فرستاده متعین  
 اطاعت و انقیاد و در باب پریدن اصل قلعه بغداد تا انجام کار عسکری که از جانب پادشاه و لاجاه روم  
 تعیین شده است مهال گردید و چون کشتن نیز مسئول و را قبول و فوجی از عساکر فریوردمی آثر برابر اضبط ساسره و  
 عله و نجف شرف و کربلائی مسلکی و حکه و رایجه و توابع کنار دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد تعیین و توجیه  
 خان شیخانلو پیشکزی که اسوار می جانب بصره فرسب راز و با سیکلر یکی جویره و حکام شیروان و شوستر و در قلع  
 و اعراب آن سمت بتبخیه بصره ماسور و مقرر فرمودند که باغرابهائی که در ساحل جویره طیار شده از شرط العرب  
 عبور و با انجام امر مقرر بر دارند و از همان مترنمترنم جاده ای الا اول نصر الله میرزا را با باقی شاهزادگان و زوایای  
 احوال و اطفال سرکار روانه بهمان ساخته و فرستاده پادشاه و لاجاه بهند نیز مشمول نوازشات  
 خاقانی و در خدمت انصاف رزانی داشته مساوی پنج کمک که بر کلبی با صطلح این عصر پنجه از تومان باشد  
 جوهر نفیسه و مرصع آلات از جوهر فانه خاص جدا و با صد و یک زنجیر نیک که اندام و جمعی از ارباب طرب بندی که  
 در سلاک مطربان سدر کار انتظام داشتند چون جمعی را قانون سازندگی و قانون نوازندگی بطریق چند آموخته  
 که در رقص و رانگری باهر ساخته بودند لهذا ایشان را نیز بر خص ساخته فرستاده چون منظور نظر اقدس آن بود  
 که قشلاقمشی در حدود بغداد بعمل آید فرمان بهایون بجز نقاد میوست که غایب شهر زور حاصل و نقل بغداد شود پس  
 اعلام جهانگشا از راه شهر زور و قلعه چولان در امتر از آده خالد پاشا حاکم بایان و شهر زور فرار و سلیم یک  
 بنی عم خالد پاشا با اتفاق رؤسا و عظامی اگراد وارد و در بار خلافت گشته خطاب خانی و ایالت آن ولایت سر  
 بلندی یافت و تمامی آنروز بوم و کمر دستانات روم بجزه اطاعت در آمدند و از آنجا متوجه کرکوک گشته در  
 چهاردهم شهر جمادی الاخری ظهر کرکوک مضرب سرافقات دولت گردید الهالی بجای استحکام قلعه مغرور شده  
 راه اطاعت بسته در مخالفت کشودند چون تو بجان بای بهایون که از راه کرمانشاهان و زیاب رفته بود با  
 بار و وی معلی وارد شود و با انتظار در و تو بجان چند روز مکث و بعد از آنکه گفته که تو بجان بمویک بهایون پیوست



قلعه را از چهار طرف نشانه تیر کلوله توپ و خمپاره کرده و یکروز از آن بام ناشام آن آتش پلار بر جان قلعه کیان نازل منزله نوازل سماوی ساختند عصر آنروز که روز دوشنبه بیست و یکم ماه منور بود باشد قلعه کیان از آتش آن آتش جانسوز بجان آمده از تاب صدمات توپهای قلعه شکن و خمپارهای بنیاد افکن میتاب و توان و مستعدی امان شدند عفو خطا پوشش قانی از باب پوشش پذیری در آمد و دروسای ایشان را پیرایه پوش خلعت عفو و بخش ساخته فوجی را نیز ضبط قلعه اربیل که از قلعه های محسب آنست بود تعیین فرموده آن نیز در یکروز بضر کلوله توپ قلعه کوب آتش انگیزی خمپارهای خانمان سوز بخیطه تصرف در آمد **در بیان توجه موکب**

همایون بجانب موصل چون محمد آقا از کرکوک از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطاب معلوم و و بنامی مصالح روانه اسلامبول شده بود منظور نظر تقدس این بود که از کرکوک بجا و نشود و در انجام سواد فرمانی از پادشاه و لاجاه روم که بر طبق فتوی شیخ الاسلام و افتدیان عظام صادر شده بود از خانج بخطر رسید شعریز آنکه قتل و سرطایفه ایران مباح و مذمب ایشان مخالف اسلام است و امنای دولت عثمانی آن فرمان و فتوی امصحب عبداللہ افندی بموصل فرستاده و حسین پاشای والی حلب را نیز بهی از پاشایان و عساکر عثمانی بصیحت حسین پاشای والی موصل امور ساخته اند اینمعنی محرک عزیمت ثابت گشته روز چهاردهم رجب لوای حضرت بجانب موصل فلک ساور و پنجشنبه بیست و سیوم ماه مذکور در و در ظفر موکب پیمار فرسخی موصل واقع شده فوج پاشای حاکم کوی که از محافظان قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب تصور بمیدان رانده بمقابله پیشاتازان موکب منصور در آمد جمعی از ایشان عرضه شمشیر گشته بقیه فرار و بمان غایت شخص جسته و روز سه شنبه بیست و پنج نیم فرسخی شهر طلیعه شکست و جوار مراد شریف حضرت یونس بن منی اعلم ضرب سزا داشت قامت کردید اولاً یکد و تقر از علمای موصل از برای القای افواام مدعا بد بار علی طلب فرمودند پاشایان در فرستادن ایشان تجاشی نموده بقلعه داری پرداختند پس حکم همایون بمحاصره قلعه نافذ گشته فرمان پذیران از دو جانب قلعه جبر که مکشان پیوند برود خانه موصل بسته توپهای اثر دیا بصیبت و در نوح لوب و جزایر چیان برام کین جلالت حسب فوج فوج آغاز عبور کرده بسر انجام سبب قلعه گیری و برون سینه و حفر نقب استعمال و زینده اند و بعد از آنکه در بای آتش محیط قلعه کردید در شب جمعه ششم شعبان بسکام سحر شلیک توپ و تفنگ و ستاره ریزی خمپارهای آسمان آهنگ روز قیامت بر قلعه کیان آشکار گردید و بکلوه توپ و خمپاره و دوازدهم و چاهها و دروازهها از بنیاد خانمانها بر آوردند و چند روز بهمین پنج بر

برای حیات قلعه کیان اشعه جزاله خیماره و کلوله لوب خانه روشن میگردد تا آنکه پاشایان دیدند که عزم  
 قلعه ساسن سر روی از سرین طلب بی نیل مطلب باز نخواهد گشت جمعی از علماء اعلام و فہمندان کرام و رؤسا  
 او جلالی با اسببان تازی تراو کوہ پیکر و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر رواق فرستاده متعہد گشتند که جمعی را  
 بدر بار قیصری فرستاده اسوز محمود را بخوایند و خواه آنحضرت است بین الذلتین صورت انجام و ہمتی اظہار  
 شریک و تکلیف شدہ حذر طبع نظر انور بود قبول این فرمود ایشان را پیرایہ پوشش کسوت امان و شریک  
 اندوز شریف عفو و طہیسان ساختند پاشایان نیز قاضی و مفتی موصول را با چند نفر از سران عثمانی روانہ اسلامبول  
 نمودہ بوضع حال برداشتند سخاوت آن محمد آقا کہ از جانب احمد پاشا بدر بار عثمانی رقبہ بود و او و خیر آور و کہ پادشاہ  
 اسلام پناہ روم اورا طلبیدہ بالمشافہتہ فرمودند کہ در عالم دوستی و برادری این توقع را نداشتیم کہ جناب ماوری  
 از حد و سنور تجاوز نمایند ہر گاہ مدعای ایشان انجام مدعاست در ہمسالہ ملک گفتگوی مطلب نمایند امور  
 محمودہ مقرون بحصول خواہ شدہ انچون تخمین مذہب سوہم صورت فتنہ عام و موجب اختلاف آیند دولت ابد  
 فرجام بہت مجر و از لفظ خامس در گذرند و احمد پاشا در امر مصالحہ ماژون و محتار ساختہ بودند لہذا در روم  
 رمضان عطف عثمان بجانب کرکوک فرمودند چون زیارت اماکن مقدسہ کنون ضمیر بود بعد از ورود بقرات  
 در جرحای خانقین بنہار دو روز غازیان را گذارند با فوجی عازم تہات عالیات گردیدند و در منزل شہزاد  
 سلیمان پاشای کہ خدای بغداد با محمد آقا و حقیرین دیگر از جانب احمد پاشا پیشکشهای لایق وارد و با عطا یا  
 کہ خنجر صعب و خنجر فاخرہ و انعامات وافرہ بہین احسان گشتند و محمد آقا برای ابلاغ خبر انصراف موکب  
 بہالیون و قبول امر مصالحہ از جانب احمد پاشا مجدداً روانہ دربار قیصری گردید اعلام حضرت شاہنشاهی بغداد آنکہ  
 از زیارت مرقدہ سمرقند کاظمین علیہما السلام سعادت اند و خندہ بکشدہائی کہ احمد پاشا در کمال نیت و زینب  
 ہر کسار و جملہ تزیین وادہ بود از آب عبور وادراک زیارت مرکز کثیر الانوار ابوحنیفہ نمودہ عصر منصرف بقبا  
 شرف ورود دیگر از راہ حلقہ عازم نجف اشرف گشتند چون تاجی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا و سایر بلاد  
 توران در رکاب آنحضرت بودند و ہمگی ہمت علیا مصروف باستمداد مذہب اسلام و رنج شبہہ و تراغ  
 از میاتہ امت حضرت سید الانام بود علمای شہدین شریفین و حکمہ و توابع بغداد در اتیر احضار و در آستانہ  
 مقدسہ علویہ و عتبہ بہتہ غرویہ مجلس فرکرہ و انجمن مجاورہ انعقاد دادند کہ طرفین با یکدیگر گفتگو کردہ سواد  
 مسافرت را منقطع و جمل معایرت و مشاجرت را منقطع سازند لہذا علمای فریقین در آنذکراہ عرش شہباز

مجتمع شده بعد از معاویه که مشرب عذیب طاعت محمدیه را از لایمی شکاک و شبهات تصفیه دادند و بیقه مشهور  
 بر کیفیت اجراء قلم حروف و بمره یکی افاضل و مختار غنوم کشیده کفلی از آن در خزانه مقدسه غزویه ضبط و  
 بهر سوادی از بلدان ممالک محروسه سوادی از آن انفاذ یافت و شرح و بیقه مزبور آنست که غرض از تحریر  
 این بیقه و تزییر این بیقه آنست که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین  
 بر یک از صحابه راشدین در ترویج دین مسبین بذل نفوس و اموال اشاء مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره  
 سیریه پوشش شریف نزول آیه وافی و آیه و السابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ  
 کردند و بعد از رحلت جناب سید البربر بنامی خلافت با جماع صحابه یکبار که اهل حل و عقد کار امت بوده اند  
 بر خلیفه اول ثانی اثنتین اذیهما فی الغاب صدر نشین خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق رضی الله عنه  
 و بعد از و بنصب اصحاب بر فاروق اعظم ترین المنسب و المحراب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از شوروی و اتفاق  
 بجناب ذی النورین عثمان بن عفان و بعد از و بجناب اسد الله الخالدی مظهر العجايب و مظهر الغرایب علی بن ابی  
 ایضا طلب علی السلام قرار یافت و بر یک از خلفای از بعد در مدت خلافت خود ناهنج مناسبت تسبیح و استبلاک  
 و معرا از شوایب اختلاف بوده در رسم مصداقت ملحوظ و حوزه طاعت محمدیه را از تطرق شرک و کین محصول و  
 محفوظ میداشته اند و بعد از انقضای آمدت که خلافت بر بنی امیه و بعد از آن بنی عباس انتقال یافت ایشان  
 نیز همین ملت و عقیده باقی و بخلافت خلفای از بعد فایز بوده اند تا آنکه در سال نصد و شش که شاه اسمعیل صفوی  
 خروج و بر معارج سلطنت عروج کرد و بتعلیم علمای آذربایجان کبیران و اردبیل تریف نقد حقیقت خلفای  
 و ایشان و اما که قلوب عوام از متابعت و مطاوعت ایشان نموده بعلاوه آن سب و رخصت را که خاصه اسلحه  
 اللسان از بعثت و کر آن زبان صریح در کلام خاموشی میکشد شایع و در سنابر و ساجد از یگانه اقوال اعلان  
 انواع فضایل و فضایل کردند بعد از شیوع نیم معنی اهل سنت و جماعت نیز از اطراف آغاز معادلات و ترک  
 مصافات کرده قبل و نهیب اسر بنیفرقه را مباح دانستند بحدیکه اسرای امت خیر الوری در فرنگ و باقی ولایات عرض  
 بیع و شری کشند و این حادثه شنیعه تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول و معمول میبود تا آنکه رفقه  
 ترکمانیه دشت و بعد از آن افغانه قندهار و همچنین رومیه و روسیه از اطراف رخنه در میان ممالک ایران  
 و اساس سلطنت و مملکت او بران کرده قطع و بهتیه سال ایران را بر خود لازم دانستند چون مشیت مالک  
 الملک بزل انگری تعلق گیرد آن از پرده کمان باحت ششود و بر روز می آید بعد از کوب ذات بیجان

و نیز وجود سعادت استمال اعلیٰ حضرت قدر قدرت کیوان عوایت مرتج صدابت لمجا الساطین و مرجع الخیرات  
 و دیوان دودمان رفیع الشان تر کما شیه برق خرمن سوز سرکشان جهان بتائید بهجائیه تاج بخش ملوک هند و توران  
 کل جهان تاورد و دران خلد الله ملک و سلطانه بخو یک در تاریخ نادیده تفصیل حال نخسته مالش مذکور بسطوبه است  
 از مطلع ملک اسود و آغاز طلوع و سیاه سطوع که **سلطنت** زوای ساحت ایران کشته ممالکی را که باقتضای انقضای  
 و بر شرف غیر آمده بود بزور بازو می تائید آبی و قوت سر پنجه اقبال ظل الهی اشراع و کسریان شوکت ارباب  
 عباد و ترابع نمودند تا آنکه در سال هزار و هشتاد و چهل و هشت در شورش کبری صحرائی مغان که عموم ضعیف و سست  
 ایران را احضار و مجلس شورت انعقاد و او ندک بجاعت مرکس که خوابنده بسطنت اختیار نموده بنائی در کار  
 خود بگذارد تا مالی ایران دست در دامن ابرام و الحاج زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم  
 باحضرت و آنحضرت را باکرامت کرده ما را اختیار می در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق است بجناب است  
 بنحویکه روز اول عیانت حال و احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی ربانی داده اند  
 باز در مقام محاربت ایشان باشند و متحدیدگان ایران را بامید و یگیری بگذارند اعلیٰ حضرت شاهنشاهی نیز فرمودند  
 که ای مالی ایران سسرگاه سلطنت را رغبت آسایش خود را طالب باشند در صورتی این سؤال تلقی قبول و مقرون  
 بصحصول خواهد شد که آثار جده را که مخالف مذیب اسلاف کرام و آبای عظام ذواب بهایون است تارک و  
 بر منبر خلافت خلفای باشند بناسک و سالک شوند ایشان نیز از راه حقانیت بدون شایبه متفق آید این  
 حکم قدسی را بسمع اذعان صفا نموده و شیعه برای توحید و استقرار این مطلب نوشته بخترانه عاصره سپرده اعلیٰ حضرت  
 شاهنشاهی نیز در ازای معنی بلخی روانه دولت علیه عثمانیه کرده از اعلیٰ حضرت سلیمان چشمت با سبط سباط  
 اکمن و امان ما شرکات ان الله با مر بالعدل والاحسان سلطان التکرین و خاقان  
 التکرین ثانی اسکندر ذی القدرین داور و دارور است بخیر و خلاصم خدیو کرد و درون شکوه انجم  
 هشتم پادشاه اسلام پناه روم اقبال الله بقا تمام طالب پنج مطلب شد اول اینکه این ایران را چون  
 از عقاید سالف کفران مذیب جعفری که از مذاهب چشمه است قبول نموده اند قضاه و علما و افتدیان کرام اذعان  
 کرده آنرا خاتمس مذاهب شمارند و بیس آنکه چون در کعبه معظمه از کان اربعه مسجد الحرام بائمه مذاهب اربعه  
 فخلق وارو ائمه این مذاهب در رکن شافعی با ایشان شریک بوده بعد از ایشان عمده با امام خود نماز بگذارند  
 سبتوهن اینکه هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود که بطریق مبرحاج مصر هشتم در کمال اعزاز و احترام

خراج ایران را کلبه مقصود رسانیده در دولت عثمانیه امیر خراج ایران تالی امیر خراج مصر و تمام باند چهارگان  
 اینکه بهر ای دو محکمت نزد هر کس بوده باشد مطلق لعینان و آزاد بود و بیع و شری بر ایشان روا نباشد  
 پنجم اینک و کسلی از دولین در پامی تخت یکد کرد و امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل سباده باشند  
 که باینوسیله رفع اختلاف صورتی و سنوی از میان امت محمدیه کشته من بعد بمقتضای ایتما المؤمنون  
 اخوة رسم الفت و برادری فیما بین تالی روم و ایران مسلوک باشد اسامی دولت اندیمونه عثمانی چند مطلب  
 که عبارتست از تعیین میر خراج و اطلاق بهر ای جانین و بودن و کسب در مقرر دولین باشد قبول و مذمب جمعری  
 تصدیق کرده باقی مواد را بجا در شریعه و معاذیر مملکتیه موقوف ساخته بود و اندام الحیان ذیشان بخصوص این  
 مطلب از طرفین آمد و شد کرده از آنطرف فامه عذر و از اینجانب بر این ساطعه و حج قاطعه القوا و اقوام باشد  
 چون در عرض هفت هشت سال اینمقدانات باید و شمر صورت انجام نیافت درین سال نخسته قائل گشتند  
 شیل مطابق سینه باشد گوئی بهایون قآنی و اردوی ظفر مفر و خاقانی بغرم سیک در خاک روم باب  
 گفتگوی حبسلی از هوای نقابت آتش فتنه را منطقی و مایه فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی  
 گردانند از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضایه کرام و علمای اعلام را برای مذکره و مقاوله  
 این امور بموکت منصور احضار و بر رسم عثمانی وارد آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمه موردی  
 اعلی نمایند درینوقت که در نجف اشرف بعقبه بوسی تقبیل تراب روضه علییه غرویّه فایز و شرف گردیدند جمعی  
 علمای نجف اشرف و کربلا می معالی و حله و توابع بغداد در حوزه گفتگوی حاضر ساخته مجدد الامر بهایون بغرم  
 نقاد پیوست که چون در مذمب اسلام سچگونه تصویری و فتوری واقع نیست الا فسادی که از بدو دولت  
 صفویه در میان امت نبویه شیوخ یافته علمای کرام که دعایم اسلامند یا یکد بکر مجلس مذکره و محاوره کرده  
 متداولت نبویه را که از هجوم افواج اختلافات امم آمیخته لای شکوک و شبهات کشته است اصفا و بوزلال حق  
 ارشاد و بجا معین صفوت و سداد نایر فساد را اطفاء دهند لای امورین بنیج مقرر در درگاه عرش شهباه  
 حضرت یعسوب الدین و امام المتقین علیه السلام بطبی مقالات و نظما و عقاید پرده است حقیقت باجر اینجاست  
 که در شرف شریف شهباده آنحضرت نگارش میاید عقیده اسلامیه و اعیان دوام دولت قاهره نادریه  
 و علمای ممالک ایران اینک بعد از رحلت حضرت سید المرسلین خلافت باجماع قسمت بر خلیفه اول یا بکر  
 صدیق رضی الله عنه و بعد از او بنص انجناب و اتفاق بر فاروق اعظم عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از شوری و اتفاق

و اتفاق اصحاب بر ذمی التورین عثمان بن عفان و بعد بحجاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب فرار یافته بودند  
آیه و آلی بداید و الشایقون الا قولون من المهاجرین و الانصار و الذین استبعوهم باحسان  
رضی الله عنهم و رضوا عنه و لیسوا من الذین استبعوهم باحسان  
محت الشجره فاعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کما تجوم بائهم اقتد بهم  
اهتد بهم خلیفه برحق و در بطر موصلت فیما بین ایشان محقق بود و همه با یکدیگر رسم موافقت بی شایسته  
سفارت و منافرت مسلوک بدستند و بعد از آنکه رسم موافقت فیما بین ایشان معنی بوده که بعد از رحلت خلیفه  
اول و ثانی از دار دنیا از جناب بر رضوی سوال حال ایشان کردند آنحضرت فرمودند که اصحابان تا سلطان  
عادلان کانا علی الحق و مانا علی الحق و خلیفه اول در شان خلیفه رابع میفرموده است  
بخیبر کتب علی فیکم و خلیفه ثانی نیز در حق اینجناب میفرموده که لولا علی لصلک عنن و نظایر آن  
که بحال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت دارد بسیار و مستغنی از بیان و تذکار است و در سال نصد و  
شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده و شافعیست و رضایت نسبت بجمعی باشد نموده و مشایخ ظهور فرس و  
نسب سوال کرده و دیده مورث بیخصیت و معاوات فیما بین اهل اسلام شده تا آنکه بمقتضای قول الله  
مالیات الملک قولی الملک من تشاء شاه عالم پناه بر تبه سلطنت و جهانداری ظاهر گشته  
بنحوی که در فوق مذکور شد و در شورای صحرا می مغان ازین داعیان استکشاف نموده و نیز عرض عقاید اسلامیه خود  
کرده بودیم حال تبرکه در دروه مقدسه علیه علویه از داعیان مجدد استفسار فرمودند عقاید اسلامیه و این  
شیخ مسطور است و خلاصی از شدین رضوان الله علیهم جمعین در ترتیب مذکور خلیفه علی التقیق حضرت  
سید المرسلین پیغمبر اسلام و سکه و شبهه نداریم و از رضایت و تبرکات ایزد متعالی که جناب قدوة العلماء الاعلام  
شیخ الاسلام و افندیان بمطام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذمب جعفریه کرده اند مقلد طریقه آنحضرت و  
بر این عقیده راسخ و ثابت یباشیم و آنچه سمت تحریر یافته محض از خلوص فؤاد و صمیم قلب و نقد این اذعان  
از شایسته غش و قلب است و هر گاه خلاف این عقیده از نا بطور رسد ازین بیگانه و مورد غضب خداوند  
بیگانه و مخطب شاه زمانه باشیم عقیدت اقل داعیان و ولین علیین علمای نجف اشرف و کربلا می  
معلی و عله و توابع بعد از آنکه امام جعفر صادق قدس سره رسول اکرم و محمد و امیر و زوایه علی مقبول مسلم  
و از فرار یک علمای ایران عرض بخبر کرده اند و بنزد داعیان تحقیق یافته عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح فرموده

tarikhema.org

مزبور در قابل بحقیقت خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت سید الامام علیه الصلوة والسلام میباشد و  
 هر کس که با نفاق اظهار عداوت و بی گناهی کند از دین خدا و رسول اکابر دین از دین بری رود و دنیا و آخرت را باطل  
 عرصه در عقبی با جبار شدیدی بطش و القور خواهد بود و عقیده اقل الذمات علمای بخارا و بلخ اینکه عقاید صحیح  
 اهل ایران بخوبی است که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه داخل اهل اسلام و امت حضرت سید الامام  
 میباشد و هر کس که با این جماعت دنیا اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت سید  
 المرسلین بوده در دنیا بازخواست با پادشاه عرصه در عقبی با شاهنشاه علی الاطلاق خواهد بود و اختلافی که  
 معتقدین مسطوره را در فروعات با ائمه مذاهب را بعد میباشد معافی بر غایر اسلام نیست و اصحاب این عقاید  
 از اهل اسلام و نهب و سر فریقین که مسلمان و امت محمدیه بر برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است

در بیان تذهیب کنبه عرش فرسای نجف اشرف الف سلام و شرف

چون قبل از این حکم به ایون بنده تذهیب کنبه عرش سالی مبارک تا قد گذشته بود فرمان پذیران و مامورین بر وفق  
 مقرر طلاکاری قبه به ایون را که پهلوی چرخ مقرفش میزد در کمال زیب و فرا انجام داده جمعی مورد عنایت  
 گشتند و بهیچوجه ده الف خرج کنبه فلک پیونده شده بود از سرکار آسید سیرت گوهر شاد و یکم والده شایه از ک  
 کا مکار نصر الله میرزا و امام قلی میرزا نیز صد هزار تادری تحویل داده شد که صرف برست و کاشی کاری و دیوار  
 صحن مقدس نمایند و شمانه سر ضعیف بجا امیر شین و مخرطلای کر اینها وقف استمانه مقدسه ساختند و از آنجا  
 نمازم کر بلاهی مسلمی گشت در غزوه ماه شوال شرف اند و ز طواف روضه ملایک مطاف و از سرکار نواب  
 محمد علیا و ستر کبری بانوی حرم سرای عفاف ضریه یکم بیت خاقان شهید شاه سلطان حسین سپهر  
 بیت هزار تادری برای مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارگزاران گردید و بعد از پنجره آیات نصرت آیات  
 از سمت سنیب بجانب بغداد انعطاف یافت و بخندام و از باب استحقاق اماکن کلمه ائمه علیهم السلام  
 السلام و التعمیر و امام حنیفه یک الف بصیغه ندر و جو یز از خزانه احسان عطا فرمودند و احمد پاشا  
 مکره اسپهان کوه پیکر کردن خرام و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر احتشام فرستاده و فرستادگان او همه  
 جا حاضر و حق خدمت و آداب بقدم رسانیده و از طرف قرین شرف شایه نیز آنچه حق احسان و  
 بنده پروری و لازمه برحمت و عنایت کتری بود در باره او و فرستادگان او بطور آمد و چون سر و آ  
 جانب غرستان بصره را در کمال شدت محصور و قلع و قمع فرزند را نیز تصرف کرده بودند مقررات که چون مصالحه

مصالحه شده سرداران دست از محاصره باز داشتند روانه اردو شوند و مقرر شد که قلاع کرکوکت  
 و اریسل و قرقند و باقی ولایات که بتصرف در آمد و بود خالی نموده بتصرف کجاشکان احمد پاشا بماند پس  
 سوکت بهایون از ظهر بغداد حرکت و از جبری که در حوالی نیکی بستانه شده بود عبور و شهر روان را محاصره بنام  
 عزیمتشان ساختند **در بیان احوال سام و انقلاب شیروان بتقدیر از روز و مکان**  
 در صحنی که سوکت بهایون اردو بند بجانب روم توجیه میکرد محمد علی خان قرقند را با ایالت در بند تعیین  
 و فوجی را بتباعت او مامور در صحن و رود بهغان حیدر بیگ افشار سرد کرده جزایر چیان را با ایالت  
 شیروان و خطاب خانی فرسهر از ساختند و در بیست و دوم شعبان در وقتی که ساحت موصل محاصره  
 قباب عزرو جاوه بود خیر انقلاب شیروان رسید تو ضیح این مقال آنکه بعد از استیلا و قضیه ابراهیم  
 خان نظیرالدوله که محمد علی بیگ ولدش با اسم او موسوم و با ایالت آذربایجان غایز کردید سام نام مجبور  
 الحال مجبور النسب بسرام حبت سرد می بستلگشته در حد و آذربایجان ادعای شایزادگی  
 پسری خاقان معذور شاه سلطان حسین نمود ابراهیم خان یعنی او را قطع کرده مرخص ساخت  
 و او بجانب داغستان رفته بسرو پا در میان لکنیزه بسیر محمد ولد سرخای که در ایام توقف سوکت  
 منصور در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایت او ابر پیغولها و کوه و جنگل متواری میبود درین وقت  
 که لوای فلک فرسار استو چند روم دید سام می بریده را که هنوز باد تحت در و مانع داشت از راه کوتا بهیسی  
 شاخص فتنه کرده و جمعیتی نزد او منفذ ساخته در مقام تکریک اهل طبرستان و در بند در آمد از آنجا که عوام  
 کالا انعام را از کتله امور خیر و فوئی از تمیز خیر و شر و قطع ضرر نمیشد با غمهای او بعضی از جنگار طلبان آن  
 و بار فریخته گشته فوشتجات با ایالی شیروان از جانب ایشان آمد و شد کرده تا آنکه انیمراتب محمد علی خان سردار  
 در بند بعضی اقدس رسانیده چون قلعه در بند سرقدیت داشت حیدر خان نیز از موقف اغلی معاونت او  
 مامور گشت بنا بر اینکه حالت اهل داغستان در بند با قبا قریب چهار بر دم شیروان نیز سرایت کرده بود  
 در میان شما خج و سایر ان حیدر خان را گرفته محبوس و جدا از چند روز مقبول اموال او را غارت کردند و محمد  
 سرخای با سام شیروان آورده قلعه آقسور را که مقرر حکومت بود بتصرف ایشان داده لوای مخالفت فرستادند  
 و ایالی سایر ان و طبرستان نیز طوعا و کرها مقلد فلاد و اطاعت ایشان شدند این خبر که بدر بند رسید امن  
 از آن آتش فحاشی اشرا می که کینه دیرینه ازین دولت والا در سینه داشتند گردیده از روی دور و فوئی کار را



عاشور خان در بند بود و در آن زمان که با ایشان امور بود و در آن وقت

گم کرد و بدان بخله جماعت معانی و غیره که مأمور بجا داشتند قطعه قیر را بتصرف لکزیه داده بسام و محمد طمحن  
گشته محمد علیخان بعد ازین واقعه جمعی از رؤسا و افسران در بند را با ملازمان معانی که غلغله فساد با ایشان  
میرفت از مرحله مستی دور و جمعی را نیز که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند مذکور کرده روانه معان نمود  
و خود با استحکام قلعه و بروج در بند پرداخت و تحقیقت حال را بعرض عالیخان سده جلال رسانید اگر چه  
عاشور خان افسار سردار آذربایجان که در ایروان میبود بشنیدن این خبر با جمعی که داشت برای تسکین  
نایره شکر بجانب شیروان ایلتار و با حاجی خان چمنگ که بیگلر سبکی گنجه در کنار توقف مشغول معین  
شده بود لیکن بعد از آنکه این مراتب بعرض آنکس رسید که یم خان افسار بیگلر سبکی ارومی را برای تسکین فساد  
بجانب مقامات مأمور و فوجی از غازیان را نیز بمجاونت عاشور خان تعیین فرموده امر بهایون با حضار  
نصر المیرزا که در سیاق بعد از توقف داشت مژ اصدار یافت شایزاده نیز در مسجد همیو رمضان در منزل  
لیلان در حبسی که موکب بهایون از کرکوک عبور و عازم سمت بغداد بود بشرف تقبیل بساط اشرف  
فایز گشته فتعلی خان افسار چمنگچی باشی و جمعی از خوانین و پانزده هزار نفر از غازیان در کانی را ملازم نمود  
شایزاده و روانه شیروان ساختند شایزاده بعد از ورود به تبریز حسب الحکم بهایون جمعی بسر کرکوک  
فتعلی خان پیشتر روانه ساخت که با عاشور خان ملحق شود و خود نیز متعاقب از تبریز متوجه مقصد گردید و  
بعد از ورود فتعلی خان روز چهارم ذی القعدة و سام و شهر ارشیروان و لکزیه بانبیه نقاره خانه فغانه فوجی  
عظیم از لکزیه و شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است شب آمده باران هینکه داخل قلعه شوند چوینا  
جنگ گشته فتعلی خان و عاشور خان نیز سواره با ایشان گرفته جنگ در پیوست و بنائید الهی هر پنج صاعده  
اقبال شایه سیلی زن چهره تهور و عنان تاب تو حسن جلالت ایشان گشته هزار نفر متجاوز سر و زنده  
با علم و نقاره خانه ایشان بست آمد و محمد ولد سرخامی ز خمدار و باقیه لیسف فرار نموده و سام با مقصد  
بجانب کرستان گریخت پس دلیران بجا صره قلعه آق سو پروا خسته در اندک روزی را قلعه را تصرف و جمعی کشته  
از لکزیه را که بجا داشتند عال داشتند زنده دستگیر کردند و تمام احوال سام در بیان وقایع سال آینده

مذکور میس کرده در بیان طغیان و عصیان تقی خان شیرازی و خاتمه  
کار او چون در حین توقف موکب جهان کشاد حوالی در بند کلبعلی خان کوسه احمد لود را سرداری  
و تقی خان را محمد و ابایالت فارس تعیین و روانه و چون مشارالیه مامورانی در آنست بسر برده کار را بیشتر

tarikhema.org

بیشتر مختل کرده بودند لکن محمد حسین خان قرقلو امیر آخوَر باشی که از سفارت روس بر گشته در درگاه معلی  
 بیاید و بسرداری تعیین و بجا پارسی روانه و کلبلعلی خان و تقی خان را بدر بار سپهر اقدار طلب فرمودند بعد از دو  
 محمد حسین خان بمان چون تقی خان قشونهای فارس را با خود متفق ساخته خیالات باطله پیشیناد خاطر کرده  
 بود جمعی از سردگان باغواد و تمهید او بر سر کلبلعلی خان ریخته او را مقتول ساختند و در صدد گرفتن محمد حسین  
 خان در آمدند محمد حسین خان از بعضی واقف و خائف گشته و کشتی نشسته خود را با ساحل عاقبت رسانیده  
 از انجا بشیر از آمد تقی خان نیز با جمعیت خود وارد بشیر از گشت محمد حسین خان خود را بیکو کشیده حقیقت  
 حال را معروض شده سپهر مثال ساخت از موکب بهایون جمعی با عانت محمد حسین خان و تنبیه تقی خان گمراه  
 گشته تقی خان بعد از آنکه چندی بقاعه داری پرداخت عاقبت دستگیر شده و در تنگه عشرت طراز  
 شیراز است اعمال او مورد قتل و نوب و اسیر و مقرر شد که او را حقیقی و از یک چشم کور کرده بدرگاه معلی  
 آورند و اولاد او که در اصفهان سی بودند بقتل رسانند و مأمورین بر طبق فرمان عمل نمودند و او را مقتول  
 به پیشگاه حضور والار رسانیدند در میان شورش قاجاریه استرآباد و تادیب لطایفه  
 بسیر پنج طالع قومی بناماد و نضت موکب و الا بسمت آذربایجان  
 آیات نصرت آیات در پانزدهم ذی الحجه از شهر روان بغداد بعزم آذربایجان حرکت کرده بعد از  
 ورود بکوالی ایلی دست گرفتند بمان بعضی از سید که جمعی از رجال و اعیان قاجاریه بسبب سواد  
 محمد حسین خان حاکم انجا با طایفه بیوت متفق و داخل شهر استرآباد گشته و لکن محمد حسین خان که از جانب  
 تادیب بود فرار و نزد بیبوه خان چاوشلو سردار انگ رفته حکم معلی در باب تادیب شهر بیبوه بیبوه خان  
 عزت و دریافتند محمد حسین خان نیز از روی بهایون بان امر مأمور گردید و مأمورین با جمعیت و استعداد  
 بر سر استرآباد رفته و برابر آن ولایت ستولی و بنا برینکه فیما بین بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان حداد  
 در برینه تحقق داشت لوازم قتل و سفک و نوب و بیباکی از محمد حسین خان نسبت بکناه کار و بیگناه ظهور  
 رسیده آن ولایت نیز پامال است انداز او گردید و بعد از ورود موکب بهایون بکرمانشاهان ابراهیم خان  
 ولد ابراهیم خان که نسبت بر او زادگی با حضرت داشت سپهسالاری حدود کرمانستان و لرستان  
 فیلی تعیین و فوجی از خانزبان را با او مأمور و مقرر نمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از حد گذرند  
 الی تنبیه ای ولایت همه جافواج منصوره مشغول شد امشی و بیلا امشی بوده و با پاشای بغداد مراسم

قرب جوار برعی میداشته باشد و بخور که سابقاً مذکور شد که نصرالله میرزا را که در سال پیش منوجه خوارزم و اولاد  
 بود و بعد از او و دوبرور و ساد و سرگردگان خوارزم و ارالی با اتفاق ارتوق ایلیاق ارالی نزد شاهزاده آمده  
 مشهود دادن لازم که چنانچه طایفه بیوت شده بود نصرالله میرزا ابو الغازی خان و ولد ایلیا رس خان  
 را بموجب امر آنکس لویسگری تعیین و ارتوق ایلیاق را صاحب خت بسیار کارا کرده ایشانرا روانه  
 خوارزم نموده معاودت کردند بعد از چندی بعضی از شهباده خوارزم با بیوت متفق و ارتوق ایلیاق را  
 مقتول ساختند اینمرا تب بعرض رسید و علی قلیخان را به سالاری امور روانه خراسان ساختند که  
 تدارکات خود را دیده در سال دیگر بجز تنبیه بیوت منوجه خوارزم شود و از ماهی و شت لوامی توپه پنجاب

قلمرو علی شکر افروختند | در بیان وقایع میدان میل مطابق سال ۱۱۵۷ هجری  
 سلطان طارم چهارم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از روز جمعه پنجم ماه مزبور از  
 منزل ماهی شت حرت بقلمرو حمل نقل که کعبه جلال کرده سرعکردنی رخت عزیمت بوادی برزیمت کشید  
 و سپاه شامی شب درو با مخطا او گذاشته اظهار انگار کرده و خدیو نو بهار از سر و دست و سرور رایت نهضت  
 افراخت و خاقان جهان آرای ربيع از در عذار آناری طمطنه و کوسن خصم افکنی و کشور کشائی بلند آواستا  
 و افواج قاهره چمن ساینجبرک نمایش کرده بعزم دفع عکرمین برخواستند و جنود اشجار از غنچه و از بار  
 و موج آتشار سر و برید با بفر و جوشن برآر استند در منزل کنگا و قلمرو مجلس خسروانی با صد هزاران  
 زیب و زمین انقطاع جوشن نوروزی بفر و فیروزی انقضایافت و چون در آن او ان احمد پاشای جمال  
 او علی که از دولت قیصری لیر عکرمی منصوب و در قارص سیب و از جانب محمد علی نام رفسجانی کرمانی  
 که بصفتی میرزا شتهار داشت و اعیان دولت عثمانی او را شاخصت بسیار کرده بمعیت سرعکرمی روانه  
 کرده بودند نوشته جات بعضی از ولایات آذربایجان فرستاده عباراتی که زیاده بر حوصله او بود  
 در آنها مخرج و نقد جلادت را بزرگانه خرج کرده بود و نوشته جات مزبور ب نظر رسیده مهتج ماده غضب  
 محرک سلسله نهضت موکب همایون گشته دارد و حوالی ابرشند و در آنجا با سع علیه رسید که سرعکرم  
 مزبور از دولت عثمانی مغزول و احمد پاشای وزیر اعظم سابق لیر عکرمی منصوب گشته و چون محمد آقامی فرستاده  
 والی بغداد که برای انجام امر صلح بدربار عثمانی رفته بود در اسلام بول توقف داشت با انتظار وصول خبر از  
 جانب موجی الیه مراحل مقصود بتاقی طی میشد و حکم همایون خطاب لیر داران ایران اصدار یافت که منظر

که متعرض رعایای حدود سنور گشته اسرانی را که از طرف روم بدست آمده مرخص نماید و بر سر عسک قارص  
 بر اسلحه و یا او از دربار تباط در آید سردار نیز بموجب فرمان عمل نموده سر عسکر مشارالیه در جواب نوشته  
 بود که از مقدمات صلح همیشه ناخبری نیست و من از دولت عثمانی نامورم که صغی میرزا را برده در ایران  
 متکلمن سازم بعد از آنکه جواب سر عسکر معروض شده خلافت گشت اعلام شد که آمدن ایشان موجب  
 تصدیق ایشانست همچنان پذیرا باشد که عنقریب رایات همایون بشوق ملاقات او و صغی میرزا وارد آنگاه  
 خواهد کرد و بدین مابین عزم رایت توخت بجان بقارص افرشته در عرض راه خبر گرفتاری سام رسید بقیسین  
 از انتقال آنکه نهی که در طی صادرات سال قبل مذکور شد سام بعد از واقعه شیروان که شکست یافته منزه  
 اراده داشته که نزد کیو امیلا خور کرجی بحال کرجستان رود طهورت خان مطلع شده در دره اخلاک  
 سر راه برادر گرفته در بیت و چهارم ذی القعدة او را با چندین زنده دستگیر کرده عقبه بقلعه قراقلیان  
 فرستاده این امر تا به بعضی حدس رسانید مقرر شد که یکچشم سام را کور کرده او را با چند نفر از کوفتاران  
 در مسیر نزد احمد پاشای سر عسکر بقارص و آخسته بفرستند که چون صغی میرزا از کرج برآورد آن مجبول یکدیگر را دیدند  
 نمایند و بعد از ورود در رایات همایون بحد کوری کرجستان مقدمه شکست در میوه معروض شده و الا شده  
 حقیقت آن بدینست که بعد از آنکه هست اولیای عثمانی بتکلیف محمد علی رضیحانی معروف بصغی میرزا ثانی  
 فرار یافت از جمله تبیری که در کار او بکار بردند این بود که خزانه و بدایا بجهت احمد خان اوسمی و محمد ولد سهرخانی  
 و حکام او را و چکتهای و کده خدای طبرستان محال در بند ارسال و نامه متعلقانه بهر یک نوشته ایشان را غیب  
 با نقیاد و او را و صغی میرزا نمودند یوسف پاشای والی آخسته از دولت عثمانیه نامور با ایصال خزانه و ابلاغ  
 فراین گشت بعد از ورود و بچالی کوری طهورت خان که در آن اوان والی کاخست بود با اتفاق علیخان قلجی  
 بیگلر بیک قلجی در سنجین بودند یوسف پاشا از راه آهسته سیاط پشت بگردد داد و میان جنگل را  
 سقناق کرده اقامت و عطایا و هدایا و فراین را با جمعی از سیران روانه دانختان نموده خوانین نیز که بلد راه  
 در روم سپاه گرمی و عزم بودند پیش از وقت فوجی از سر راه مهیا داشته و نامورین فرصت عبور بان  
 طایفه نداده جمعی از ایشان را از تنگ گذرانیده فوجی را نیز گرفتار قید اسار ساخته تمامی هدایا و فراین را بستاند  
 آوردند یوسف پاشا از استماع اخبار فرین دمشت و انیس وحشت گشته فرار و از غایت خوف در عرض  
 راه چون نقش قدم از پا در آمده و فوات یافت و بعد از آنکه چکونی بعضی افسرین رسید طهورت خان در

در انزلی این سبک خود مستی بوالیکری کار تبیل و ارا یکی میرزای اوله شش بوالیکری کاخت سرافراز شد  
 چون بعد از انجام جهات سمت شبروان امرهایون با حصار نصر الله میرزا صادر شده بود شاهزاده سید  
 بروکب والا پیوست پس آیات جهانگشا از حدود پنجوان غارم مقصد گشته از میلاق کوکجه و نکر عبور و در  
 شش فرسخی آرپه چائی در موضع موسوم بحائقی بنه و آغزوق گذشتند روز پنجمینه دوازدهم جمادی الاخری  
 سوکب بهایون را بجانب قارص نهضت داده و در خارج قلعه قارص با بیچیه آیات نصرت آیات را با وج  
 سموات برافزشتند چند دفعه سرعکرو پاشان بازدهام تمام پشت بدیوار قلعه رو بموکه جنگ آوردند  
 دفعه جمعی از ایشان قسبل و دستگیر گشته بقیه فراری و مشغول قلعه داری شدند و بنه و آغزوق و حرم نیز محصور  
 امرهایون در دوازدهم رجب وارد روی معلی گردید پس در اطراف قارص قلعات و سنگرهای محکم  
 ترتیب یافته جمعی از غازیان با توپخانه بهر طرف تعین گشته چون احمد خان لکری چکتهای بموجبه آمد  
 فرمان پادشاه روم با فوجی از لکریه بمعاونت سرعکر بقارص آمده بود لکریه که کار را بدینمقال بدینشب  
 بیات مجموعی از قلعه برآده آهنگ گردیدند جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان با خبر و  
 بتعاقب امور گشته جمعی از ایشان را عرضه بلاک ساختند و چون ایام محاصره مهتداده و اختلال احوال  
 سرعکر گشته ادعیات بسیاری از لشکر رهیب آغاز فرار نمودند سرعکر از راه اضطرار عبد الرحمن پاشا  
 کامی را با احمد افندی کسریه لی که در دولت کسری معدلت قیصری معتر و از معارف روم بود چند نفر از سرکردگان  
 او جاق پیشکشهای لایق بدر بار کیوان رواق فرستاده متعهد شد که مقصود اینطرف را در دربار  
 عثمانی صورت دهد بعد از آمد و رفت مکرر که این بمسئول در حضرت خسروی موقع قبول یافت حضرت سرعکر احمد  
 کسریه لی را با چند نفر از رؤسای روانه دربار عثمانی نموده چون موسم رستمان نزدیک و شدت سرمای  
 قارص معلوم و توقف متعذر بود غلله و آذوقه در جانب آخسه و اخلکاک رفور داشت لهذا سوکب  
 بهایون در دوزم رمضان المبارک از قارص بجانب آرپه چائی نهضت نموده از آنجا متوجه آخسه و  
 اخلکاک گشته و آنسکان دلبذیر را محمل اقامت ساختند تا تمامی حاصل غلات آن نواحی بمصرف رسیده  
 و چون منظور آن بود که در بروج قشلاق واقع شود کسان ساعی با امور گشته که در حوالی بروج در مکانی که  
 از حیث آب و هوا و علف بسیار داشت چند هزار دست خانه و سرای مرغوب از فی و خوب  
 ترتیب داده و خود از راه آقچه قلعه و قزاق غارم کنج و بروج دور ابتدای زمی بقعه و داد و مقامی که برای

برای فداق ختمیاری شده بود کردید و بعد از چند روزی که دواب آرامی گرفت چون غنیه لکزیه داغستان  
نصب العین ضمیر بود باوصف اینکه زمستان شد و داشت در بیست و دروم زمی بقعده با فوجی از  
غازیان ستهای بجانب داغستان توجه فرموده از جسر جواد عبور و همه جاد و منزل یکی ایغار نموده در  
ششم ذیحجه از دربند گذشتند و غازیان را چهار دسته کرده بچهار جانب چپاول انداخته تمامی انظارا  
که با طمینان خاطر در آن نواحی ساکن بودند و رود موکب و الازار در چنان فصلی باین کیفیت تصویر کردند  
تاخت و غارت کرده دواب و اغنام فرزون از حساب بدست آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول  
و تاخت و نماز اطراف بودند رؤسا و سرکردگان داغستان وارد درگاه پسر بنیان و پسر ایه پوشش  
تخلع محفو و احسان گشتند و روز عید اضحی صرف زمام بجانب در بند کرده امور انجا را نیز انتظام داده از  
راه طبرستان عازم بروج و در پنجم محرم وارد مقر دولت شدند و بیست روز نیز آن مکان مضرب سرادق  
عزوشان گشته و چون آب و علف سمت شمالی رود در کمال وفور بود در بیست و پنجم ماه مزبور  
بنه و آغزوق حرکت و از کر عبور فرموده وارد محال ارس گشتند

در بیان وقایع او دیس

مطابق ۱۱۵۱

چون از دیار سلطان قضا اسپهبد اسپند و جنودش تا عزم ایران زمین بخت  
کرده اظهار صلوات جهنی و عسکر رومی نزد ابرضا اعلان داعیه روئین می نمود و او در فلک سیر بر یعنی مهر  
شیر بر آشوب گردون برآده بمیدان عسکر ساگر م مرحله سیانی و روز شنبه شانزدهم ماه صفر با افواج و یگان  
در نقطه اعتدال یعنی متلاقی گشته جمیوش فزونی نامیه بعد از کز و فرخنده ساز اساس شوکت برده و سر  
عسکر دی را که لوای جلادش در خفقان و سیف تهورش مسلول بود عوارت غریزی قانی شده بر جای  
خویش سرگردید و روز یکشنبه مجلس خسروانی باشکوه سلیمانی نظم و ترتیب وقامت سران و سرداران  
بجلاج نزد تارمی زینت و زینب یافت و قریب سه ماه سیلاق شکی مقرر خیاام سپهر اقسام گردید و در  
آخر جو را از حد و دشکی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خارصین از راه میان گوه عازم  
گوه که سیلاق ایروان گشتند در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات بهالون گشته چند منزل راه بخت  
روان طی فرمودند باز جنایت حکیم علی الاطلاق شقای عاجل گرامت گشته مزاج افسس بصحت و  
بهبودی فرین و روز دوازدهم جمادی الاخری جو لکای گوه حضرت خیاام عزو تکلیف کردید  
در بیان محاربه با یکن پاشای سر عسکر سیوم و نقل آمدن سر عسکر

چون متواتر خبر میرسد که از دولت عثمانیه بکن محمد پاشای وزیر اعظم سابق بسر عسکری منصوب و  
 دیباچلیک پاشای والی مدین و ده پانزده نفر پاشایان دیگر جمعیت وارد حام سپید و مرز سمت اردن  
 الروم و قارص و عبد الله پاشای جبهه چی با احمد خان ولد سجان و یرومی خان بیگلر بیگی اردلان که  
 ازین دولت و الار و نافته و برو میه پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان و افواج رومیه از راه دیار بکره  
 موصل بمقابله و مقاتله تعیین شده هر یک از سمت نامور بجانب ایران می آیند لهذا نصر الله میرزا را  
 که از عراق بدرگاه سپهر و واقف علییه بودند بتبینه رومیه که از سمت دیار بکره موصل می آمدند تعیین  
 و بساعت روانه و افواج منصوره را که در حدود کرمان شایان و لرستان و کردستان مشغول بملاش می  
 بودند بعسکر شاهزاده نامور ساختند و چون کمون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده ابرجمند امام علی میرزا  
 و ابراهیم خان ولد ابراهیم خان را که بعد از قضیه والدش باین نام مامی و خطاب اخوت سرافراز  
 بود متاخر فرمایند لهذا حکم بهایون بنویه سبب سور و سرور نافذ گشته چند روزی بساط نشاط و بزم  
 انبساط در سیداق کوچه آر استند و بعد از انجام کار طوی زمانم ختمت بسیار خراسان را با امام علی میرزا و  
 انتظام مومام عراق را با ابراهیم خان نقویض و هر دو را با تدارکات شایسته در پنجم ماه رجب روانه  
 مقصد و بنه و آنزوق را نامور توقف در سیداقات حدود پنجون و تیر روز فرموده خود نیز در روز مذکور بزم  
 استقباله سر عسکرایت افراز لوانی نظف گشتند و مرکز ضمیر اقدس آن بود که در نواحی قارص و اردن الروم  
 برهمن سنگامه جمعیت سر عسکر شوند مفارن آن خبر رسید که دست اهل رفقای سر عسکر زده و او را  
 خوابی نخوابی باین سمت می آورد لهذا که کینه بهایون در نهم ماه مذکور از ایروان عبور و مراد پته دو فرسخی ایروان  
 را که مقام جنگ عبد الله پاشای کو پرلی او غلی بود قرارگاه دولت ساختند بکن محمد پاشای سر عسکر نیز  
 با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده سنجری و استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی  
 بهایون دامنه کوه را محفل نزول ساخت و خیم اقامت فرشته با استحکام مکان واحداث سنگر  
 و مطریس پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم از طرفین تسویه صفوف و تسویه لوف گشته نایره بلا بالا و  
 آتش طعن و ضرب دامن صرخ والا گرفت بعد از حملات متواتر بتقدیر خدای قادر شکست بر لشکر عثمانی  
 افتاده جمعی کثیر از انجماعت بقتل رسیدند و سر عسکر بگریختن جت و بسبب ظلمت شب رایات  
 ظفر آیات نیز بمقتدر جدال منصرف گشته جمعی از جیوش دریا خروشن محافظت طرق سمت قارص و حجاز

و محارست اطراف اردوی سرعکرا نمودند و در او تحصیل غله و ذخیره بر عسکر عثمانی مسدود شد و هر روز  
 جمعی از قشون رومیه در حوالی اردوی او عرضه تضرع میبکنند و از هر جهت غرضه بر سرعکرا تنگ گشته و نیت  
 که تیغ زمان او سردان میدان خصم نیستند بنا را بچنگ ظهور فرنگ گذاشته بر روزه بقدر ربع فرسنگ با سواران  
 و پیاده سکر و مطریس ترتیب داده دلیرانه پیش می آمد تا اینکه بچند کوچ بنیم فرسخی اردوی همایون رسیده  
 رایست توقف بر افراشت همان شب جمعی از سپاه کینه خواه با شاره و الا برسم شیخون بجوالی اردوی  
 رومیه رفته و لوله و انقلاب بحال ایشان افکندند و آتش تر زلزله بحوالی عسکر روم راه یافته جمعی فرار کردند  
 سرعکرا چون خالی بدینمنوال دید با اعیان عسکر عثمانی طرح مشاوریست افکنده بنا گذاشت که همان شب با  
 سواره و پیاده یار دوی مسلی شیخون زند عصر آنروز که روز جمعه است و یکم ماه مذکور باشد چار و عیضه  
 از جانب نصرالدین میرزا رسید مشعر بر سپهر عسکر جانب دیار بکر اولا حاکم بسمت بابان و شهر زور ستاده  
 سلیم خان حاکم بابان او را مدخل نداده کوچ و بنه خود را در قلعه سوردشس متحصن ساخت خود بار و سامی اگر او  
 بخدمت شاهرزاده پیوسته از آنطرف سرعکرا منور با احمد اردلان طوایف اگر او لباس را جمع و با جمعیت  
 سو فور حازم موصل شده از اینطرف نیز شاهرزاده بقصد مقابله رایست عزیمت افراخته در حوالی موصل طاقی  
 فریقین واقع و بعضی تهاجم جنود سعود شکست بر عسکر رومیه افتاد و جمعی کثیر از انجاعت قنیل و گرفتار  
 و سرعکرا با بقیه لیسف سالک طریق فرار کردند پس خدیو بیمال لشکر ایزد متعال پر خوسته شاهرزاده  
 را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردوی سرعکرا فرستاده بمنور آن شخص داخل اردوی او  
 شده بود که گوچه سپهبد اردوی رومیه یعنی آفتاب کیتی فرور عزیمت ملک شام نموده سفارن آن انقلاب  
 و آشوب در میان اردوی رومیه بهم رسیده معلوم شد که همانروز سرعکرا جلیل الشان که در بحال قدرت  
 و توان بود و ناتوان گشته ملک بستی را و دایع و باد هر دون تراغ نموده عسکر رومیه چون خود را میسر دیده اند  
 بیدست و پاکشته سرسینه پاکر زبرد داشته اند قشون عثمانی که در اطراف عسکر رومیه بودند فی الفور با ایشان  
 در او محله جمعی را مقتول و تمام تو جانم و حیانم و سباب انجاعت که بر جا مانده بود بخیطه صلیبه در آورده و  
 فوجی از جنود نصرت نمود نیز از جانب اردوی همایون بعزم تعاقب سب جلا دست بر انگیزند تا آنکه چالی  
 همه جا انجاعت را که فوج مشغول فرار بودند عرضه شمشیر ساخته ده و دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک  
 بپاکی انداخته پنجاه نفر متجاوز از پاشایان و رؤسا زنده دستگیر کردند پس خدیو جهان بشاعت مروت



جمعی از گرفتاران را که بخرج و ناتوان بودند مرخص ساخته با اتفاق جاموس حسن آقا که از سرگردگان  
 و جاق و عظامی گرفتاران رومیه بودند روانه قارص و چهار هزار نفر را روانه طهران نموده و جمعی را هم روانه  
 تبریز ساختند و چون قبل ازین که در باب رکن و سرزمین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است  
 تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان آن دولت از قبول آنکار در مقام محاشی و انکار  
 میباشند لهذا بعد از واقعه سرعک و انزلی عسکر رومیه نامه دوستانه با علم حضرت پادشاه سکنه رجاه  
 روم نوشته محبوب فتحعلی بیگ نام ترخان برسم چاپاری از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند  
 برهنگی که بر چند ایلات ترخان و طویف عجم که در ایران سکنی دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی آنها  
 خواهی نخواهی تابعند پس سن و سالک طریقه آگاهی ساخته خلل و تغییر در سبب آن راه نخواهد یافت  
 اما تکالیفی که از جانب انجاعت بآند دولت شده بود چون علمای اعلام و اعیان آن دولت ابد فرجام از  
 قبول آنها و امن الفت برچیده اند و اصرار در آن امر بیشتر موجب خوزیری و نشأفت انگیزی میگرد  
 لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و ماسول ارکان دولت عثمانیه و مابیه التزام بود بالکلیه  
 ازین طرف عمل آمد من بعد اساس محبت و دوستی بین حضرتین پسران و برقرار خواهد بود پس سوگت همان  
 روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه مزبور از مراد پشه که مستقر جلال بود از راه چورس و محمودی به نصت فرمودند  
 و نیز در همان اوان سفر ایچی معتبر از جانب پادشاه و آلاجه ختن با خنق و هدایا وارد درگاه معلی  
 گشت نامه و هدایا از نظر که رسانیدند قلبیان اینمقال انکه در نظر از اولاد چنگیزیه میباشند که یکی سلطنت  
 خطا و دیگری سلطنت ختن منسوبت و پادشاه ختن چون آوازه عظمت و صولت و صیت قدرت  
 شاهنشاهی در آن نواحی شتهار داشته در مقام اظهار حجابست و مؤانست در آمده سه نفر از معتبرین دولت  
 خود را فرستاده راه دوستی گشاده بود مضمون نامه اینکه از امر سلطنت و پادشاهی ایشان که بکلم  
 الهی اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم در عالم اتحاد و ایلی و رابطه بکلی از ایلاتی که در حوزه اقتدار  
 ما میباشند هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت حاضر و عیبا خواهد بود و نیز ایچیان شفا با بعض  
 اقدس رسانیدند که بعضی ممالک ما بین ختن و توران واقع است ایلاتی که در آن میان هستند طریقه  
 خدمت نمیسازند چون ختمت بسیار مملکت توران با حضرت شاهنشاهی است از جانب انجانب فوجی  
 شود که اهل مملکتی را که متعلق بتوران باشد وضع و متعلقات دولت را با اینطرف و آنرا اند که بیجا یله

بیفایده است بپناه حد و سنور دولتین معین باشد چون موکب بهایون عازم خراسان بود رای اقدس  
 برین قرار گرفت که بعد از ورود به خراسان جمعی با انجام این امر مامور و روانه گردند پس جواب اشفاق امیر شاه  
 والا جاه مزبور مرقوم و نه تو قوراسب و شمیر براق طلا و باقی نقایح بجهت شاه والا جاه مذکور ارسال  
 ایلیچیان را رخصت انصاری فرمودند و سابقا نکارش یافت که علیقلی خان بسبب جدور نامرمانی از  
 طایفه بیوت خوارزمی مامور به تنبیه انجماعت شده بود و حقیقت احوال خان مشارالیه اینکه بعد از ورود و بخواندن  
 ابوالغازی خان و عموم رئیس سفیدان و اشرف خوارزم و ارال طریق استقبال نمودند هر یک بدست  
 بتقدیم رسانیدند لیکن جماعت بیوت بسیار تر کمانیه اتفاق و جمعیت نموده در حوالی اورکنج بمقابل آمدند  
 و شکست فاحش یافته جمعی کثیر از ایشان مقتول و سایر بسیار از انجماعت بدست غازیان در آمد و چون  
 آنطایفه دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافته مساکن خود را عرضه نمودند و تاراج دیدند کوچ خود را در دست  
 بسمت کوه بلخان که در حوالی استرآباد واقعست فرار کردند علیقلی خان چندی با تنظیم امور آن نواحی  
 پرداخته و والی را در مملکت خوارزم مکن داده بموجب امر بهایون عطف عثمان و در زمانی که موکب فرود  
 نشان در سا و خبلاغ مگری توقف داشت و در ارض نزهت بنیان گردید پس حکم بهایون خطاب  
 با آنطایفه عرض نمود و یافته محصل تعیین شد که فراریان بیوت که بلخان آمده اند هزار نفر جوانان کار آمد خود را  
 بر سبب ملازمت بر کباب فرستاده خود بدستور سایر تر کمانیه در زمرة ایلات بلوازم اعلی و انقیاد و قیام  
 نمایند و الا مستعد تنبیه مجدد باشند و آیات نصرت آیات از سمت چو کس و محمودی عبود و اند راه همدان  
 عازم فرایان و از انجا نصر الله میرزا از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس ساخته موکب جوانان  
 کاشان متوجه صغومان و در چهارم ذی الحجه وارد آن خطه خلد بسیار گشتند و ماورود موکب شایزاده  
 بجد و دسترآباد طایفه بیوت نیز بموجب فرمان عمل نموده ملازمان مقرر را تدارک و تسلیم نموده بودند و راه  
 جهانگشاد در دهم محرم ۱۱۵۹ از صغومان نضت و از راه اردکان و بیابان طیس کوچ بر کوچ عازم ارض  
 اقدس و در بیست و بیوم ماه صفر وارد مشهد مقدس گردیدند و در میان وقایع بار کس سئل  
 مطابق ۱۱۵۹ هجری روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر که پیشکاران زرین لباس با سر  
 فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَالِدِ الْمُقَدَّسِ بِاَبْرَهِنَةَ بِالْحَجَسِ اَرَانِي مَحْضِلٍ سَبَّهٍ بِرَدِ اَخْتِ اسباب  
 زرین و سبب در بزم فلک چیدند و خدنگذاران قضا و قدر با طهای کلدوزی بر فراز ایوان صرخ

نیکی کشیدند و او در جهاندار خورشید بعد از انقضای پنج ساعت دو وزده دقیقه برسم شکری بر تختگاه  
 صلح فرامیده خزانة داران قوای کامیه در کلات جهان ابواب محاذین نشو و نما گشوده از گویهرهای غلطان  
 شبهم و زانی آباد قطرات سحاب سلکهای منظوم و عقود منضو و بر طبق عرض گذاشته و کنجوران طبایع از  
 لعل و با قوت لاله و شقایق و زمرد و فیروزه سبزه و سبر که آنچه در مسکن اسکان ممکن بود در راحت  
 گلزار چیده از گلها قطع عرصه خاک را مینا و سر صاع ساخته خسرو خاوری با ظهار و ل که می رفع برودت  
 از عرصه جهان کرده و ببران چالاک دست چهار با قلم شاخار بر صفحات دشت و اوراق گلزار امضا  
 نامه نگار شدند و ایلچیان فلک شاد روان بر آواری برای اطفای آتش فتنه کانون در حد و شهرستان  
 فصلین قطره زمان گشته جشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شد چون سیر مشربات کلات و عمارات  
 جنت آیاتی که در آن قلعه خدا آفرین بلرشتک معموره رویی آحادش شده بود مکنون ضمیر انور میبود در سینه  
 و پنجم ربیع الاول از ارض اقدس خلدشان عازم آسکان و چند روز مجلس سرود و سرور آراسته  
 بعیش و عشرت و تماشای آن نزهت سر و انتظام امور انجام پذیرد خسته گرد و برای نقد با حاصل بجزوگان  
 و نقایس بیکران که بمرو شهرور از قالمیم جهان در آسکان جمع آمده بود بمعرض عرض درآمد و تجویز امنا  
 پوش بسیار و معتقدان ذوی الاقدار مقرر و از کلات عازم عراق گردیدند و سابقا است ذکر یافت که  
 صحرای مغان بعد از تکلیف امر سلطنت مقدمات رکن و غیره را از اعلیحضرت پادشاه اسلام پیادوم  
 خواسته شدند و چند سال گریبان بهمیطلب در دست گفت کومیو و چون از کشاکش آره آمد و رفت ایلچیان  
 نخل دعوی و بید خلاف القطار نیافت بعد از قضیه بکن محمد پاشا از مطالب معهوده نکول و بدولت علیه  
 عثمانی بتوسط چهار ائمه مراتب اعلام نموده پادشاه و الاجاه نیز این معنی را منقذم دانست لطیف افندی را  
 که سابقا در واعستان بدر بار معلی آمده بود مجدداً بجا پاری برای بنای تحریر صلحنامه تعیین شروط صلح  
 روانه خدمت اقدس نموده موچی الیه در حبسینی که ساو خیلای زنی مضرب خیام غرورشان بود بانامیه  
 وار و اردوی بهایون و از جانب پادشاه سکندر جاه و وثیقه مجلی بمهر اسامی دولت داده شد پس لطیف  
 افندی را رخصت انصراف از زانی داشتند بعد از ورود افندی بدر بار عثمانی اعیان دولت احمد افندی  
 کسریدی که در قارص از جانب سرعکر بخدمت اقدس آمده بود پایه وزارت داده سفارت ایران مامور  
 و باید ایا و نقایس بسیار روانه ایران و از طرف شایسته نیر مصطفی خان شالمو و کاتب حروف سفارت

سفارت تعیین و تحت طلانی مرصع برآکی غلطان که حاصل عمان را در جیب و دامان داشت باد و بجزیر  
 قیل و قال که از تخایف و غرایب بندگستان بود برای پادشاه و الاجاه بانامند و ستانه و صلحنامه  
 ارسال داشته نامه بهایون و صلحنامه را بکاتب حروف و بدایار ابصطفی خان تسلیم نمودند و در بهر محرم  
 الحرام سنه که موکب همایون از اصفهان حرکت میکرد و کترینان را روانه ساخته خود مجدداً از راه یزد و  
 کرمان عطف عمان بجانب خراسان فرمودند و صورت صلحنامه که از نظر فیه بوده را تم حروف مرقوم  
 گشته بود این است الحمد لله الذی انام عیون الفتن با یقظ قلوب السلاطین و  
 اجوی عیون الامن بین الانام بانظام اسنهار المناقرة من بین الخواقین و کلا سلاطین  
 و اصلح بصالحهم ما فسد من امور المسلمین و اذهب غیظ قلوبهم لیثقی صدور  
 قویم مؤمنین و نزع ما فی صدورهم من ضل و حقود و امورهم با یقظ العهود کما ورد  
 فی کتاب الجبید یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود و صلی الله علی رسول محمد صاحب  
 المقام المحمود و علی آله و اصحابه لاستیما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح  
 الدین غایة الجهد انما لبس در شورای کبرای صحرا میغان که ابالی ایران از نواب همایون ما  
 مستعدی قبول سلطنت شدند باره سب که از بد و خروج شاه اسمعیل صفوی است و رفض در ایران شیوع و  
 معادات و بغضت میانه روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر بنده سبب جنیف اهل سنت و جماعت که  
 مختار آباء کرام و اسلاف عظام ما بوده از سلطنت ایشان تماشای و بعد از آنکه الحاح مکرر از انگروه ناشی شد  
 امر فرمودیم که هرگاه آنطایفه باللسان و البیان تارک اقوال لا طایل و بحقیقت خلقای کبار رضوان الله  
 علیه هم قائل شوند بوصول مشول خواهیم شد ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سالفه نکول کرده چون  
 انصاریت قدر قدرت اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان چشم خسر و خورشید  
 علیه ناصر الاسلام و المسلمین قاصع الکفار و المشرکین خاقان البرین و سلطان البحرین ثانی اسکندری  
 القهرین خادم البحرین الشریفین برادر جهان داور کردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان  
 الغازی محمود خان مد الله ظللال خلافته علی رئیس العالمین خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان  
 ترکمانیه بودند برای مزید الفت بین الحضرتین و رفع غمایل شور و شین از میان فریقین نواب همایون  
 نامطالب محمد را که در وثائق سالفه سطور است از پادشاه سکندر دستگاه ماسول و بعد از مکرر آمدن

سفر آنحضرت نیز سه ماده را مستحق قبول و دو ماده را بجا پذیرش شرعی و محاذیر مملکتی موقوف بر حسب  
 انواع توافق ختام خواهد شد. فتح این مرام گردید اگر چه نواب بهایون ماکه بنمایم محبت غنچه کاشی از بار  
 انظار این مطالب کشیم سوامی رقیب باغض و دفع تاقص و اراضه عباد و اراضه آثار عباد منظور می باشد  
 لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام نکالیف معهوده را متروک و  
 طریق مسالمت سلوک داشته این نوید آرام بخش را بحدی فکرت خوش اعلام نمودیم تا چون بعضی از ممالک  
 عراق و آذربایجان دراز منتهی سالفه لیل الطین نریمان تعلق داشت و بسبب اختلاف امیری شاه اسماعیل  
 بدولت نعلبه عثمانیه انتقال یافته ضمناً اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و  
 مخالف رسم وفاق نباشد یکی از آن دو مملکت برسم عطیه از آنحضرت بجزه ممالک محروسه اینطرف  
 انضمام یابد و آنحضرت را از راه برادری در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم و در نامه بهایون که از  
 آن دولت والا مصحوب اقتضای الاماجد لطیف افندی عز و صلوات تجسد اندراج یافته بود که اگر چه نظر مجاهد  
 مشکوره و مساعی مبروره که از دولت نادریه در امحا و ازاله آثار بدیع ظهور پیوسته دولتمن علیین با  
 مشی میدانیم لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق آنست که بنحویکه مواد سابق منسوخ شده اند  
 این مطلب نیز برای مزید الفت و تسبیح انماض و اغضاد و مصالحه ایام خدیو خلد میراج سلطان براد  
 خان رابع محدود و معضی شود تا دوستی در میان دو دولت عظام و اخلاف کرام و اعتقاد عظام نساج  
 بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند از اینجا که اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه وعده اینگونه دوستی  
 محدود و جبل محبت را بعقود موافقتی مسدود فرموده اند و ما نیز مراعات شهن دوستی را بر ذمه خود و  
 در صاحبی خاطر آنحضرت و آرامش بلاد را اهتم مطالب و اعظم کارب مشیرویم لهذا بعد از وصول نامه مکتوبه  
 الختام مامول ثانی آن خدیو اسلام را نیز بحسن ارتضا مقرون و معتمدی بر بنامی مصالحه با سوره صفتیم  
 فیما بین معتد ان دولتین امر صلح بر یک اساس شرط سه ماده و تدبیل بر این نوع قرار یافت اساس  
 صلحی که در زمان خاقان خلد میراج سلطان مراد خان واقع شده فیما بین دولتین مرعی و حدود سنوری  
 که در میان مقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد شرط  
 من بعد فتنه نایم و تنج در پیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول و از  
 اموری که هیچ وجهی که درت و منافی مصالحه و مسالمت باشد اجتناب شده انشاء الله تعالی

تعالی این دوستی و محبت در میان دو دولت عظمی و احضار این دو خانوادۀ کبری الی یوم تقیام قائم  
 و وایم و برقرار باشد تا قیام آتی حجاج ایران که از راه بغداد یا شام عازم بیت الله الحرام باشند و لا محاله  
 و حکام سر راه ایشان را محل محل سالین آمین بیکدیگر رسانند و صیانت حال و مراعات احوال ایشان را  
 لازم دانند تا قیام آتی تا رسیدن از برای تکیه مؤدت و توثیق محبت در سه سال شخصی از آن دولت در ایران  
 و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود تا قیام آتی تا رسیدن از برای طرفین محض  
 بوده بیع و شسری بر ایشان روا نبوده و هر یک که خواهند بوطن خود روند و منافعت ایشان نکنند تا قیام آتی  
 حکام سرحدات از حرکتی که منافعی دوستی است اجتناب کنند و سوا می آن را باقی ایران احوال ناشی است را که در  
 زمان صفویه احداث شده تارک و در اصول عقاید بنده اهل سنت ساکک بود و خلفای راشدین را بخیر و  
 ترضی یاد نمایند و انجاعت من بعد کعبه معظمه و دین مشرفه و باقی ممالک اسلام آمد و شد کنند از طرف روم و  
 حجاج روم و مالی سایر بلاد اسلامی با ایشان سلوک شده از ایشان دوری و سایر وجود خلاف شرع و حساب  
 گرفته نشود و همچنین محترسات عالیات بهم مادام که مال تجارت در دست انجاعت نباشد حکام و مباشرین  
 بغداد و باج نخواهند و هر یک که مال تجارت داشته باشند مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود  
 و از طرف نیز تجارت و ابالی روم بهین منوال عمل و آنچه بعد البوم از اهل ایران بروم و از روم بایران آیند حساب  
 نشده بود کلاهی دولتین تسلیم شود و لهذا نیز مراتب مسطوره را مضمی داشته بود فرمودیم که مصالح مذکوره  
 و عهود مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤید و برقرار و محکم و پایدار بوده مادام  
 که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و پیمان بطور زبرد از بنظر نقص و خلل در قواعد آن راه نیاید  
 مَنْ نَكَتْ فَأَتَمَّا نَكَتْ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا  
 عَظِيمًا حَتَّى ذَلِكْ فِي شَهْرِ مُحَرَّمِ الْحَرَامِ سَنَةِ الْفِ و مائة وستين من  
 الهجره على ما جرها الف سلام و تحية في بيان وقایع قوشقان سیل  
 مطابق سنه هجری | شب سه شنبه نهم ربیع الاول بعد از قضای یازده ساعت نوی  
 و در دقیقه نهم و زین کلاه آفتاب باران امان صل نعل کوبه جلال و عدول از جاوه اعتدال نموده آفتاب  
 زیادتی کرد و موسم جوش غرور بهار گشته بید مجنون سرشوریدی بر آورد و زنبق خنجر دماغ یافت شبنم از پی  
 زرکس عرفی سینه کشید کل برای گرفتاری بیس هزار رنگ ریخت ابواب چیان سار و سارنگ ابواب تقریر

برای سیم داران شکوفه و شترن کشو و نذ سمنوران هزار گستان از زر اجواب القویا باسم غنچه نوشتند و  
 در باب غنچه نرس سمنبل اندوهی اوراق و فخر گل سخنان خلاف بیدار در حضرت هیچ بعد شاخ و برگ سبز نمود  
 و در کنگ داران اشجار و بان گلها را با مشت غنچه و چوب شاخه بخون آغشته فرستادند تا قوامی نامیده تا  
 بزرگان چنار را بر خاک کشیدند و سنجیان اذاریتیم غورهای خوشه تاک را از دار او بچند قمری با طوق  
 قرابغر بگردن افکندند و فاخته را بجا کشته نشانند و درخت سبب شاخ را دو شاخه کردند و چشم بزرگ را  
 از حدقه بر آورده اشجار طرف جو بسیار را از سلاسل موج زنجیر بر پانها دهند و از سروهای بار دار کلیه نثار تا  
 در ریسته خیابان حسن ترتیب دادند پای رسته کل را چوب در لیسان بستند و درختان قومی ساق  
 کهنه بر پادوشن پیش در مجلس گلزار نشاندند و آن گلهای آتشی را بر آتش سوختند مسیحیان کل مریم را  
 چون زنگار از کوه کشیدند ساحت کنگشت بسلمانان گلهای محمدی آتشکده و نوبهار کشت شعله ناله بسبل لاله  
 را آتش سجان انداخت چهار دست تطاول بر افراشت و نسیم کلاه شکوفه را در بوده سر شاخسار را بسیکاه گذاشت  
 کل در کمال خواری برای خورده زر از چوب آویخته شد و خون لاله و شقایق در هر کل زمین ریخته اندازم نبشته  
 از چوب جفای حسن کبود گشت و جو بسیار در آب طاقت از سر گذشت بیدار خلاف گزید و کل رعنا دورونی  
 و زید کردن فرزندان باغ یا غنی گشته سر سبز گشتی بر آورده و قوه چنان صبا اسباب تجمل کل را بسیار و نذ حکم  
 کوشکان گلشن از سبزه و سه بر که دشمنه و خنجر بر روی یکدیگر کشیدند و چمن رایان بساتین جوانان را چون  
 و نوزادگان گلها را بدست خویش سر بریدند جشن نوزوزی در خارج شهر گزگان باد دولت و اقبال انقضا  
 یافته از انجا سرب والا عازم مشهد مقدس و چون بخت را وارون و اوضاع را در گزگون یافت  
 نصر الله میرزا را با شایر میسر از باقی شاهزادگان و جوهر خانه و نقایس سباب سلطنت از عرض راه بخمال  
 لا یکنانها نصب ولا یکنانها العوبک روانه کلمات ساخت و خود وار و ارض اقدس  
 کشته و تیغ زهر آگون بر حمی را جلاد داده بجا بگشتی و سفک دماغ بیکنا بان پرداخت در بیان خاتمه  
 کار خاقان عفران ماب و کیفیت قتل آن با اولاد و اعیان خدیو بیمال از بدو  
 حال تا همگامیکه از سفر خوارزم برگشته عازم و اغان شد و در سلطنت و جمانداری یکانه و در راه  
 و رسم معدلت و عاجز نواری فرزانه بود ایالی ایران نیز از خورد و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه نقد  
 جان را در راه او میبافتند بعد از آنکه داغستان سیر کر که به خلافت معیشت بنابر استیلائی و ساوسن تو

و توهمات چند قره العین جهان داری و جهان بینی رضا قلی میرزا را که فرزند عمین و ولیعهد و ارشد  
 اولاد او بود از نظر انداخته دیده جهان بین او را از بینانی عاطل ساخت و از غم بیمنعی تغییر در احوال او  
 راه یافته آشفته مزاج گشت و در خلال انحال از امانی ایران که نیز برود و حقوق این دولت بودند امور چند  
 بظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیدت آنحضرت گشته و رفیق حسن سلوک را بر کردارند از آنجمله در حبیبی که از در بند  
 ریاست افراز توجیه بجانب روم گشت امانی فارس و بنادر عموماً باقی خان شیرازی که برکت تربیت آنحضرت  
 از نماز نشین پایه میرالی شیراز بر تبه ایالت کل فارس و عمان سرفراز گشته بود اتفاق نمود و کلبعلی خان کوه  
 احمد لوراکه خالومی شاهزادگان بود بقتل رسانیده لوای مخالفت بر فراشتند و همچنین امانی شیروان حیدر  
 خان حاکم خود را مقتول ساخته محمد ولد سرخای بگزیده را بشیروان آورده در آن ناحیه بنای افساد گذاشتند و  
 امانی تبریز سام نام مجهول الحال را که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل نگارش یافت بسلطنت برداشتن  
 و خاجاریه استرآباد هم باز کجانبه متفق گشته سرسیر کشی بر آوردند ظهور این امور بیشتر سبب شدت مآذ و از  
 طرفین سبب بدشت نفرت آموخته حرکاتش از نظر طبیعی افتاد و راه مرز تلبه باب ابواب کشاد باین  
 طریق که اعمال ممالک را که در محاسبه حساب حاضر میکردند بی اندیشه روز حساب در مقام مؤاخذه ایام اخذ و  
 عمل در آمده بود و نرسید که از جانب احدی تقریر و حکایتی یا ادعا و شکایتی واقع شود و انجمت را که در ولایات  
 هستی بلکه ناخنی نداشتند که فغانی نتوانند خارید از پاره فلک کشیده از ناخن بریدند تا آن میکشیدند  
 بیدست و پاکشیدند بر که ام ده الف و بیست الف که هر الفی پنجاه تومان باشد از دست چوب با قلمها شکسته  
 بیای خود میخواستند ایندفعه ضرب و تعذیب را برایشان شدیدتر میکردند تا دستباران و اعیان خود را بقتل  
 و ایشان نیز با چار آنچه از خویش و بیکانه و هم شهری و همخانه و دور و نزدیک و ترک و تاجیک دیده بان دیده همش  
 شنیده بودند شراب خود بقلع میدادند و کار بجائی منجر شد که بجایانی که چند روز بوم آن آشیان کرده و آبادی از آن  
 بوم و بر ویرانه عرالت گزیده بود و آلف و الف که اگر اوراق خیزان در پیش مقابله با عشرتیه آن میکشیدند  
 حواله میکردند بفقیری که تقریری در بساط نداشت و از برای دینار و در همی همیشه در هم بود الفوار صد میرسانیدند  
 و بسکین بی اسم و رسم که در سفر بوض بان خشک کجای خیمه میچایید و در حضر برای آن شب بفرص حساب  
 چشم سفید میکرد و بلفظ اسم نویسی نموده اگر اجیاناً احدی در مقام انگاز آورده از قبول آن کردن  
 می پیچید فی القدر طباب بگردنش می پیچیدند و اگر برای استشهاده باشند عانی و استئیل القدر تیره



التي كذا فهمها و هم يمزورون و هم يشهدون شكاه عدشهم فيستأذنون بايست از خوف جان و رهد و تسليم و  
 رضا و معرفت بكنایان ماضی باشد بعد از آنكه تقصیرات ایشان در دار الضرب تعذیب مگر بر زمیند علی  
 الحساب گوش و عینی ایشان را بر بد و چشمهای ایشان را کور کرده و مصلدان شدید برای تحصیل آن وجوه بوجه  
 روانه ساخته مصلدان نیز تا چهار بهر کس چهار میکشند در آنجهت زرمطالیه میگردند سیم تنان را بعلت فقره  
 خام بودن پوست از تن باز میگردند و خورشید طلعتان را پیمانند زرداری مانند آفتاب بر فلک میکشند بهر  
 کس که چون غنچه پشت زری بومیردند برنگ کل جامعه جانش را چاک میزدند و جمیع کسان سر و سالیها یک جنای  
 قدک سبز را میگردند بکاش از جهات پایش در می آورند و اکثر سیکنا بان نقد جان را بعلاده مال تسلیم نموده  
 باز بجای برای ایشان تیسر گشته اینحواله از وروده ایشان به سایه و از همسایه بجله و از محله بملکت و از مملکت  
 بولایات دور دست دست بدست سرایت میکرد و الحق کسی تا این دور را نمیدید تسلسل را نمیدانست که بچه  
 معنی است و تا نخیر خانه احتسابش را مشاهده میکرد و زنجیر عدل نشیر و ان نشیر بود که از چه سلسله است این وجوه  
 محال از کجا بوصول و مطلوب پادشاه چگونه بوصول می پیوست هیچ ز عشق با جسدوری هزار فرسنگت  
 بعد از آنکه لاوصول گشتن این وجوه معلوم برای معدلت پیرایشه بکنایانی را که بجای هر و انکی از الف نخورده  
 هزار چوب خورده بودند تقصیر سب که حوالجات تحصیل و معامی بها حصل و حقوق ثابت و دیوانی معطل گشته با پاک  
 مجروح چشمها گمانی از جو و غنوبت بر اه عدم روانه میساختند این فو مصلدان بهمت طمع کاری و اخذ مملکت  
 و اغراض سررض مصا دره در آمده نوبت ابواب در فرار با نام ایشان گرفته گشته این وجوه را از ایشان بخواستند  
 ایشان هم بهمین منوال در زیر چوب درخت قرار از برای خورد و بزرگ بصد کونه شاخ و برگ می آراستند و سه  
 نفر از خد اینجبر را سه پایه اوجاتی کیوان شان بر چار در کن ایوان دولت مثلث بنیان ساخته بود که آنچه بزبان  
 الهام بیان یا بخاطر وحی ترجمانش میکندشت فی الفور بانهارا بتصدیق و تحسین و مدح و آفرین آن نادره  
 کار سحر آفرین نعمه سر او نوایر و از و مانع نطق عن الهوی ان هو الا و کفی یوحی میساختند و هرگاه  
 العیاذ بالله قصوری و مقصدتی بر او امر علیة واقع میشد ایشان سیاد می انداختند و خود را شایسته تعریف نموده  
 و بر خط و حال جمال و آرای شایسته اعمق او شن آفروده برنگ آسیر می و نیز تک سازی میپرداختند مع بذالین  
 تخریسات همچو اطفای حرارت نادر می گشته نایره پیدا نمیدی شتداد و داد که چند نفر بنده وار سنی و مسلمان  
 را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در محرم ۱۰۸۰ که از اصفهان حرکت کرده بجانب

بجانب خراسان می آمد بهر مملکت که وارد میشد کله مناری اندر رؤس رؤسا و وضعهای بیکانه ترتیب  
 می یافت در آن اثنا ابالی سیستان نیز از اطاعت سر باز زدند علیقلی خان که برادرزاده و پروردگار و نظر  
 انجمن اتفاق طهران بطلب جلاسر و در کابل با مسور به بنیه انجاعت گشته مقارن آن عمال آنرا که سپای  
 حساب آمده بودند از شدت ضرب و شتم نادری دروغها برهم سرشتند و صد الف با اسم علیقلیخان و پنجاه الف  
 با اسم طهماسب خان ابواب نوشتند و محصلان تحصیل اینجود با مسور و برعت برقی و با دروازه گشته علیقلیخان  
 چون سیده الت که عذر و انکار را هیچچیز در سریم خاطر نادری یار نیست و اورا بشندن جواب و تحقیق صدق  
 و کذب کار نه با سیدستان متفق گشته آغاز مخالفت نمود و طهماسب خان نیز که از بدو حال هرگز خیال خباثت  
 پیرامون خاطرش و شاید نفاق حوالی باطن و ظواهرش نگشته بود و متوجه گشته اولاً در مخالفت با علیقلیخان  
 موافقت نمود و ثانیاً الحال که از دو اعیضیرش مطلع گشت از مخالفت تخلف نمود و در صد و منع او در آمد علیقلیخان  
 او را مسموم ساخته رایست استبداد برافراخت و در آنچه خود را با طرف ممالک منتشر ساخت جمعی هم که از بسیم  
 سطوات عالی سر بر میان گناهی کشیده کنار کرده وادی بیامانی بودند با اعلان ترمزد پر داخته در مقام  
 طغیان درآمدند از آنجمله اگر او خوششان بودند که یکبار ترک اطاعت کرده و بسای هرکشی گداشته و طغیان  
 خاصه را که در غرق را و کائنات بود تاخت کرده بودند پادشاه بعد از ورود و بارض فیض نمود بعزم بنیه اگر او  
 خیرشان مصمم گشت در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال شانزده و صد و شصت در منزل  
 فتح آباد و فرسخی جنوبشان محمدخان قاجار ایروانی و موسی بیگ ایروانی افشار طارمی و قوجه بیگ  
 گویند و زلوی افشار رومی با شاره علیقلیخان و تمهید محمد صالح خان فرقلوی ایروانی و محمدقلیخان افشار  
 اردمی کشیکچی باشی و جمعی از همیشه کشیکان که پاسبان سپاه پرده دولت بودند همیشه داخل سپاه پرده گشته  
 پادشاه را مقتول سری را که از سر بر کی در عرصه جهان نیکنید در میان اردو کوی لب طفلان ساختند  
 صبحگاهان که اینخبر انتشار یافت اردوی بهایون بهم برآمده طالبان افغان و اوزبک با اتفاق احمد خان  
 ابدالی که بهواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک آن او جاق را سرعی داشته با افشاریه و لشکر بان  
 اردو و آغاز سبزی کردند افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته با فافه بجا دله هر چه سندا فافه ایشان را از  
 پیش بردشته پس نشاندند و اردو را غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند افشاریه حقیقت حال را  
 بعلیقلیخان که در هرات میبود عرض نمودند علیقلی خان چون کیران مراد را در زیر دوران دید مسارعت

در زید و او دشمن مقدس سهراب غلام خود را با ظایفه بخیناری و جمعی دیگر بر سه کلات فرستاد و  
 از اتقافات مستحفظین برچی از بروج کلات نرو بانی در خارج حصار گذاشته از اجاب آب برای خود می آورد  
 اند عاقل شده زردبان را در همان مکان گذاشته از نشیب و فراز اقبال بنجر بوده اند ما سورین بی با نهمی  
 برده علی العقیله سپاه بردی معارج همت بر شرفات کنکره مقصود صدود نموده داخل کلات و آن حصن  
 حصین و قلعه خدا فرین که از غریب الکنز روی زمین است تصرف نموده نصر الله میرزا و امام علی میرزا  
 با اتفاق شاهزادگان کامکار شاهرخ میرزا هر یک بر سبی سوار و بجانب سرو فرار نموده کاظم میرزا برادر علی  
 قلیخان که در آنوقت در کلات میبود تا خارج کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخته چون بابشان رسید  
 مراجعت و دوست محمد چهچکه که قوشچی نصر الله میرزا بود تعاقب و امام علی میرزا و شاهرخ میرزا از نزد فرسخی  
 بر گردانیده قریب نقلی نام خویش خود را بتعاقب نصر الله میرزا روانه و قریب نقلی در حوض سنگ بنصر الله میرزا چاه  
 شده نصر الله میرزا شمشیر کاری بقریب نقلی زده و او را از اسب انداخته خود بدر رفت جمعی از افراد لان مروی  
 در راه بنصر الله میرزا بر خورده و او را گرفته بکلات آوردند و رضاقلی میرزا را با پاتر ده نفر از اولاد و احفاد  
 خورد و بزرگ که در کلات بودند بنا و یه عدم فرستادند و نصر الله میرزا و امام علی میرزا را با شاهرخ میرزا  
 بارض اقدس آورده آن دو برادر در مشهد مقدس مقبول شاهرخ میرزا را که در آن اولاد چهارده ساله  
 بود مخفی در ارک مشهد مجبوس ساخته خیر قتل او را منتشر گردانید و منظورش اینک اگر در پادشاهی متقابل  
 یا بد شاهزاده را بر طرف گرداند و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول نکرده از اولاد خاقان مغفور خوانسته  
 باشد شاهزاده در دست برای سروری داشته باشد | فر بیان سلطنت علی شاه  
 و ایزد سیم شاه و خاتمه کار ایشان | چون علیقلی خان از انجام کار شاهزادگان خارج  
 روید و در لرافروغ و قرائت تجسید در میت و معنتم جمادی الثانی آنسال در ارض اقدس جلوس کرده خود را  
 علیشاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرد و در آن تاریخ پاتر ده کرد و نقد سکه که بر گردی پانصد  
 هزار تومان باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهر خانه و باقی کجایف و نهائیس که فرزون از حساب  
 و قباس محاسبان و هم دانند باشد بود علیشاه تمامی نقود و اسباب و الثواب و جواهر خانه نادری را از کلات  
 حمل و نقل مشهد مقدس نموده دست تنبیر و اسراف کشود و بمصرف بوضع و شریف بر افتاد نفقه خام  
 را بهای شاعر نجه و گوهر شاهزادگان بجای سنگ و سفال نخرج داده مسعلی بیک معیر الممالک با سهراب

با سرب غلام نظام بخش کارخانه سلطنت ساخت و خود همیشه عشرت پرداخت و از اسم خان برادر  
 خود را که از او کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب خیمه بسیار اصفهان نموده با نجار فرستاد  
 و تمامی ایلات از افشاریه و سایر طوایف عراق را آذر بایجان و جماعت بختیاری که خاقان مغفور را چنانچه  
 در محال خراسان مسکن داده بود فرصت یافته کویچده روانه او طان خود شدند و اگر او خوبان بعد از  
 آنکه مطایای هرص و آذر را که انبار نهایس نمودند و آذر بر تافته بنامی مخالفت گذاشته علیشاه بر سر خوبان  
 رفته ایشان را مطیع ساخت و بسبب شدت قحط و غلای خراسان از اینجا نازم ماندند و کشته شدند و عتاه  
 منچا و زور ماندند آن توقف کرده الله یار خان با جماعت توخی و دسته افغانه که در آذر بایجان مشغول است  
 و مأمور با طاعت امیر اصفهان خان قرقلو سردار آذر بایجان و بعد از فتح تبریز و گرفتاری سام از امیر  
 اصفهان خان منحوس شده روانه عراق که بخدمت علیشاه رود و عطا الله خان با او زبکیه که در محال فارس  
 برافقت محمد رضا خان قرقلو و کرم خان هوتکی افغان که به تنبیه باغبان کرمی فارس مأمور و بعد از آن  
 خاقان مغفور از جماعت کرمی شکست یافته بودند آمده از اینجا بجزم اردوی علیشاهی روانه عراق  
 و با اصفهان آمده قشونها را نزد امیر اسمیم خان گذاشته خود بچاپاری نزد علیشاه آمده خدمت ختمیاری  
 کردند و چون سردار خان غلام دارالیه و معتمد علیه دولت علیشاهی بود حسنی بیگ وجود او را در کار  
 خانه سلطنت محل کار خود میداشت تمهیدی بر آنکسجه او را روانه اصفهان ساختند که در جزو نمائندار  
 تو من اقتدار امیر اسمیم خان نماید امیر اسمیم خان پی بخیالات او برده او را بقتل رسانید و افغانه و آذر بکیه  
 با جمعی از رؤسا که نزد او بودند بداند زبیری احسان بدام الفت کشیده با خود مشفق ساخت و پروبال بلند  
 پروازی کشوده بفر خود سازای افتاد و سلیم خان قرقلو می افشار را صاحب خیمه بسیار و فائق  
 حومات سرکار خود کرد در آن اوان امیر اصفهان خان قرقلو افشار که از جانب خاقان مغفور سرداری  
 آذر بایجان مأمور و بسیار بعضی بواعت از علیشاه متوجه میسر بود امیر اسمیم خان با او از باب ملاحظت  
 در آمد و او را نیز با خود بکجست نموده برده از روی کار برداشت و جمعی از مستجنده را با افغانه و آذر بکیه که در  
 اصفهان میسر بود بزرگ کرمانشاهان فرستاد در آن اوقات امیر خان ولد یار بیگ پیش مست تو بچی  
 باشی بکجست کرمانشاهان مأمور بود با قشون بر امیر اسمیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد و لشکر باقی  
 تمام شهر کرمانشاهان را با بنجار و زواری که در اینجا بودند غارت کرده بآن نواحی سپیدک یافتند و امیر اسمیم خان

از اصفهان آمدند و با بجان کرده و علیشاه از جمعینی اندک مال گشته از ما زندان بعزم تنبیه برادر حرکت  
 کرد و ابراهیم خان هم امیر اصفهان خان را از آذربایجان احضار نمود و سپاه را مستعد و جمعیت خود را منبسط  
 ساخت و مابین زنجان و سلطانیه تلافی فریقین واقع شده فوجی از لشکر بان علیشاه طریق نفاق پیش  
 گرفته در همان جنگگاه از علیشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند و بقیه قشون علیشاه شکست یافته بر یک  
 سر خود را برگرفته متفرق گشتند علیشاه با سه نفر از برادران و مسعودی از خواص بطهران که بخت ابراهیم خان  
 کس فرستاده علیشاه را با برادران در طهران گرفته علیشاه را کور کرد امیر اصفهان خان بعد از انجام کار  
 علیشاه با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان روانه بهمدان شد و چون امیر اصفهان خان را در آن سمت  
 اقتدار کامل بر سر سیده بود ابراهیم خان ب فکر دفع اوقات او از بهمدان حرکت و در حوالی مراده با امیر اصفهان  
 خان جنگ کرده بر او خالق گشت امیر اصفهان خان بر بهمنانی کاظم خان قراچه داعی خود را بکوهستان  
 قراچه داغ کشید و در آنجا کاظم خان بیمانه او را دستگیر کرده نزد ابراهیم خان آورد و ابراهیم خان او را  
 با سار و خان برادرش مقبول ساخت و بعد از این مقدمات او را اقتدار کلی بر سر سیده جمعیت بی نهایت  
 انعقاد داد چنانکه عدت لشکر با نش میباید و بیست هزار کس میسر سیده چون شمع دولت علیشاه بی از ظهور  
 صبح کاذب شوکت ابراهیم خانی سر بر گریبان بنیستی کشید و چراغ اقبال ابراهیم خان آغاز خانه روشنی کرد  
 و کوه بختش نیم صبا حی مانند ستاره سحری بنیاد درخشیدن نمود حسین بیگ برادر خود را سردار و دستا  
 اختیار خراسان کرده با تفاق علینقی خان قدیمی خود و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاده شهرت  
 را و که پادشاهی بارش و استحقاق متعلق بحضرت شاه شاهی است و او را بغیر از خدمت و تقیبا و و ممکن آنحضرت  
 در تمام سلطنت منظوری نیست شاهزاده بیست عراق توجه نموده او را رنگ سلطنت را بجلوس نیست آنوس  
 نیست بخت مقصودش اینکه در لباس این تلبیس خراسان مشهود مقصدش انقل عراق نموده و قلوب اهل خراسان  
 را بجانب خود مایل ساخته در تسم صدف سلطنت و جهانبانی را با بنویسید بدست آورد و خوانین اکراد و  
 رؤسا و عموم اهالی خراسان بعد از ورود حسین بیگ جواب دادند که نهضت آنحضرت بجانب عراق از روی  
 و در خراسان جلوس واقع خواهد شد و هم اگر عقیده خود صادق باشد طریق مؤلفت بسپرد پس همگی باین معنی  
 بهمدستان شده شاهزاده را از ارک بر آوردند شاهزاده از قبول سلطنت تخاشی کرده در مقام ایاد امتناع  
 آورد خوانین در روضه حضرتیه رضوی جمعیت نموده عهد و پیمان را تقسیم نموده ساخته همگی دست جمعیت دادند

و او در شاهزاده ناچار معتقد امر پادشاهی گشته در هشتم شهر شوال اعیان احمدی و متین و نمانه  
 بعد الا لف در رارض سمینت مانوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان اعظم  
 تاریخ جلوسش آمد ابراهیم خان بعد از استماع این خبر در مقدمه ذی الحجۃ آن سال در تبریز  
 بمخالفت برخاسته بر وساد سلطنت نشست و بانقد قلب سکه شاهی بنام خود زد و چون  
 برادرش مانند نسیم در افشاندن زرد سیم باد دستی کرده بعطای آلف و الوف بر سیر و پامی  
 تنگ مایه را صاحب سرمایه ساخت و این را کرم نامید و باطادیکر گسترده سفال بر تنگ  
 ظرف و اچینی خورخوان خانی و صدر نشین پشت با هم دعوت و حکمرانی ساخته صاحب  
 منزلت و پایه ساخت و این را تالیف قلوب اسم گذاشت چون علم سربنی اصولی  
 مالک پیرا پید شد همچو سربزجمادی بود صاحب پایه شد پس ابراهیم شاه از آذربایجان  
 با جمعیت موافق بر عزم معارضه عازم خراسان گشته به و آغزوق را با علی شاه که مقید همراه  
 داشت بقیم فرستاد و بعد از ورود بمنزل سرخه سمنان لشکر پانش که هر روزه کاسه لیس ظرف  
 زمان دولت شخصی بودند هر بیوفائی در کاسه اش کرده بعضی نزد شاه برنج شاه و بعضی  
 با سلطان خود شافتند ابراهیم شاه با طایفه افغان که با او موافقت ورزیده بودند ناچار روان  
 قم شدند مستحقان قم در برایش بستند ابراهیم شاه افغان را بنوب شهر فرمان داده در گند  
 و کوب در رفت و رواب آن ساحت دلپذیر بهیچوجه تقصیر نگرده قم را نمونه شهر می ساخت  
 و از آنجا عطف عمان کرده قلعه قلابور مختص برد اهل قلعه او را مقید نموده چک کوگی را بد بار  
 شاه بر خی عرضه داشتند آنحضرت کس برای آوردن او و علی شاه مامور نموده و بفرمان شاه بر خی  
 در عرض راه بلاک ساخته نقش او را بارض اقدس آوردند و علی شاه را نیز در روز ورود بقصاص  
 خون شاهزادگان و الابدیده نایبایروان و از عقب برادران روان ساختند و چون  
 علی شاه بر بنی اعمام کرام خود رسم نکرده قطع صلح نمود و دامان وجود خود را بخون آن  
 بیگنا مان آلود مضمون اینست دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان ندارد  
 که شب بسوزد ماصدق حالش گردید و برای عمل خویش رسید چون عرض از آنحضرت  
 این کتاب مجلی از مفصل صادرات و کیفیت احوال مملکت گیری و کشورگشائی خاقان جهانگیر



از ملک محمود و محاربا تیکه فها بین او و حضرت نخل آبی روی نمود بیان مقتدرات سرخس بیان محاصر قلع  
موزغان و تشبیه نائار به مژ و ذکر وقایع آن زمان بیان توجه اعلی حضرت شاه طاهاسب بعزم قلع  
با ملک محمود بجانب تیموشان و ورود جناب بابور بکوشش و وقایع آن ایام بیست نشان بیان  
مقتول کشتن فتح علی خان چهار بیان تسخیر ارض مقدس بیان توجه موکب نادری بجانب جیوشان  
و صادرات آن ایام فرخنده نشان ذکر وقایع قوی نیل مطابق سال هجریون فال سال ۳۴  
بیان کشته شدن ملک محمود ملک سحاق باشا قهرمان خدیو آفاق بیان تهنیت موکب نادری بجدو  
قائم بعزم تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگان ذکر وقایع حجی نیل مطابق سال فرخنده سال هزار  
صد و چهل و هجری ۳۴ بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان با کراد و ترکمان در محل مر سوم بکره خان و ذکر  
شورش ستر آباد و تهنیت حضرت نخل آبی بان بیعت و مقتول شدن ذوالفقار خان بترنج قهر  
حضرت رب العباد ذکر وقایع شخافوی نیل ۳۴ تنمیم ذکر طائفه ابدان و تعیین مهادان سید  
البشان بیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم تسخیر خراسان و کیفیت جنگ همان دور و وقایع سال فرخنده  
آیند نیل مطابق ۳۴ هجری بیان اموری که در انضای اعمال بونوع پیوست بیان جنگ سر دره  
خار و کسر ایست شوکت افغانی کشت ثمانی در جلوه گری انبوه خابره عنبرین شمامه در میدان بیان  
جنگ مورچه خورث و مغلوب شدن افاغنه نوبت سوم بیان تسخیر اصفهان و ورود موکب و  
توان شهر حبش بنیان بیان توجه راهات هلیون بجانب سیر و کیفیت درقان و شکست انهرام افغان و  
و تسخیر آن ملک تهنیت نشان بیان وقایع آیت نیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و  
و تسخیر نیاوند و همدان بیان محاربه بار و مبد و فتح نهاوند و ستیاریت انبال فیروز مندیمان  
فتح همدان و کرمانشاهان بعون ایزد مستعان بیان تهنیت موکب و الا بجانست سر زد و وصول خبر قتل حضرت  
علی بعون عمایرت سوغیر بیان فتح ودم و مراغه و تبریز بنیاد است سعیر بیان آمدن افاغنه هرات  
بر سر ارض اندرین شکست یافتن ابراهیم خان بیان انصراف موکب هلیون از آذربایجان بجانب خراسان بعزم  
تنبیه افغان بیان ورود موکب مستور و مشهد مقدس و صادرات ایام توقف در ارض مقدس را ایت آذرای علم  
رقم در هزار و وقایع تنگور نیل مطابق سال هزار و صد و چهل و ۳۴ و توجه موکب حضرت ایات بجانب  
و صادرات آن ایام بیان تقدما فراه و کیفیت محصور آن بیان جنگ مالیه پرخان بیان محاربه سمرقند  
و وقوع فتح نمایان بتایید ایزد منان بیان تصرف کردن قلعه او به را بیان تسخیر هرات و انجام کار افاغنه  
آنجا بیان تسخیر و وقایع هرات و کیفیت تسخیر آن بعون حضرت آمل صلواته بیان مصالحه شاه و الا جا به بار و مبد

tarikhema.org



